

# مرائمی فہمی تو ہم مرائمی فہمی

دبراقانین

مہدی قراچہ داغی وزہرہ فتوحی



نشر اوحدی

نام کتاب: مرا نمی فهمی

نویسنده: دبورا تانن

مترجم: قراچه داغی / زهره فتوحی

ناشر: نشر اوحدی

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: چاپ سوم ۱۳۷۵

چاپ: پلیکان

صحافی: چکامه

تلفن مرکز پخش ۶۴۰۴۸۴۴

۶۶۷۵۰۰

## فهرست

### فصل اول

۱۹ کلمات متفاوت، دنیای متفاوت

### فصل دوم

۵۹ عدم تقارن نظرات متفاوت، صحبت‌های متفاوت

### فصل سوم

۹۷ روزنامه را زمین بگذار با من حرف بزن

### فصل ۴

۱۳۱ غیبت کردن

### فصل پنجم

۱۷۱ سخنرانی کردن، گوش فرا دادن

فصل ششم

در کنار جمع ماندن و رقابت ورزیدن با جمع  
روش های برخورد با تعارض

۲۰۱

فصل هفتم

چه کسی وسط حرف چه کسی می دود؟ غلبه و کنترل

۲۶۷

فصل هشتم

لعنت به تو اگر این کار را بکنی

۳۱۳

فصل نهم

وقتی با تو حرف می زنم به من نگاه کن

۳۶۱

فصل دهم

خطوط راه گشای ارتباط

۴۱۳



## مقدمه

همه ما گفت و گو می کنیم. گفت و گو بخشی از زندگی انسان است. من جامعه شناس زبان هستم<sup>۱</sup> و تحلیل مکالمات روزانه و تاثیر آن بر روابط اشخاص کار اصلی من است. در این کتاب من با توجه به کلام زن ها و مرد ها از سوء تفاهم های به ظاهر بی معنی که بر مناسبات ما تاثیر سوء می گذارد حرف می زنم و با استخراج معنا برای هر کدام نشان می دهم که زن و مرد بی آنکه ابهامی در کار باشد یک کلام واحد را به دو طرز متفاوت تفسیر می کنند. به شما نشان می دهم که چگونه تلاشهای صمیمانه برای برقراری ارتباط مغشوش می شوند و چگونه می توانیم مانع رنجش و یا دست کم تخفیف آن شویم.

قبلاً در کتاب «منظورم این نبود»<sup>۱</sup> توضیح دادم که اشخاص هر کدام به طرز و سبکی گفت و گو می کنند. بنابراین وقتی مردم مناطق مختلف کشور یا اقوام گوناگون با زمینه های طبقاتی متفاوت با هم حرف می زنند ممکن است نتوانند منظور واقعی خود را منتقل کنند. البته مجبور نیستیم که با مردم مناطق دیگر یا گروه های قومی زندگی کنیم، هر چند خیلی ها به این کار راغب هستند. اما از ما انتظار می رود که سهم عمده ای از عمر خود را با افرادی از جنس مخالف زندگی کنیم. در حالیکه می توانیم بدون تماس نزدیک با کسانی که از زمینه های فرهنگی متفاوت برخوردارند سرکنیم، تنها معدودی می توانیم از تماس نزدیک با افراد جنس مخالف به عنوان خویشاوند و همکار - حتی اگر دوستان را منظور نکنیم - اجتناب نمائیم.

کتاب «منظورم این نبود» از ده فصل تشکیل می شد که یکی از آنها به تفاوت های جنسی در طرز گفت و گو اشاره داشت. اما از جمع درخواست هایی که برای مصاحبه، نوشتن مقاله، و سخنرانی دریافت کردم، ۹۰ درصد می خواستند که به ۱۰ درصد مطلب آن کتاب یعنی تفاوت های زن و مرد در طرز گفت و گو بپردازم. همه می خواستند درباره سبک مکالمه زن و مرد اطلاعات بیشتر داشته باشند.

خود من هم به این راغب بودم. تحت تاثیر دوره آموزشی رابین

---

1. That is not what I meant

لک آف<sup>۱</sup> که درباره طرز تکلم زن و مرد بررسی کرده بود به مطالعه زبان شناسی راغب شدم. شروع مطالعه زبان شناسی من بیشتر برگرد تفاوت‌های فرهنگی و جنسی درصراحت نداشتن دور می‌زد. در جریان بررسی تا حدود زیاد با نظریات دیگران در این مورد آشنا شدم. پیش از آن با آنکه همیشه به گونه‌ای درباره تفاوت‌های جنسی بررسی می‌کردم هرگز به عمق مطلب نرفته بودم، بخشی به این دلیل که موضوع را بسیار بحث برانگیز می‌دیدم.

هر بار درباره تفاوت‌های کلامی جنس زن و مرد مطلبی می‌نویسم یا حرفی می‌زنم هیاهویی بلند می‌شود. اغلب در تائید نظرات من حرف می‌زنند. معتقدند که درست می‌گویم و تجربه خود آنها هم درستی حرف مرا نشان می‌دهد. وقتی می‌شنوند اسباب دردسر آنها شرایطی متداول است و اشکال وحشتناکی در آنها در شریک زندگی آنها و در مناسباتشان وجود ندارد، خیالشان تا حدی راحت می‌شود. درمی‌یابند طرز صحبت همسرشان که آن را تقصیر تلقی می‌کنند، ناشی از طرز تکلمی متفاوت است و بر طرز صحبت خود آنها هم که همسرشان سالها بر آن خُرده گرفته لزوماً ایرادی وارد نیست.

اما با آنکه اغلب به درستی توضیحات من درباره تفاوت‌های کلامی زن و مرد اعتقاد دارند و در تائید این نظریات از تجربیات خود حرف می‌زنند، جمعی دیگر با شنیدن هر مطلبی در این زمینه برآشفته می‌شوند. بعضی‌ها اصولاً به وجود هرگونه تفاوت میان زن

و مرد اعتراض دارند.

در این میان جمعی از مردها هم با هر صحبتی که از سوی زنی درباره زن و مرد زده شود، به این اتهام که غرضی در کار هست مخالفت می‌ورزند و به آن تردید می‌کنند.

اما تنها مردها نیستند که به مباحث درباره تفاوت‌های زن و مرد به دیده تردید نگاه می‌کنند. بعضی از زنها هم به دلایل معلوم نگرانند که هر بحثی درباره تفاوت‌های زن و مرد به طور تلویحی فرض را بر این می‌گذارد که این زنان هستند که متفاوتند و با معیارهای مردها مطابقت نمی‌کنند. جنس مذکر طبیعی تلقی می‌شود و جنس مؤنث انحراف از معیار است. به اعتقاد آنان میان «تفاوت» و «بدتر» فاصله چندانی نیست.

از آن گذشته در برخورد با سبک متفاوت زن و مرد در صحبت اغلب به زن توصیه می‌کنند که خود را تغییر دهد. این را در مورد خودم تجربه کرده‌ام. در مقاله‌ای که برای «واشنگتن پست» نوشتم به گفت‌وگوی زن و شوهری در اتومبیل اشاره کردم. زن از شوهرش می‌پرسد «دوست داری جایی بایستیم و قهوه بنوشیم؟» و شوهر صادقانه جواب می‌دهد «نه» و به راه خود ادامه می‌دهد. این مرد بعداً از اینکه فهمید زنش می‌خواست قهوه‌ای بنوشد و او متوجه نشده است ناراحت شد. با تعجب می‌پرسید «چرا خواسته‌اش را مستقیماً مطرح نساخت؟ چرا نگفت که قهوه می‌خواهد؟ چرا حرفش را رک و راست نمی‌زند؟» به او توضیح دادم که زنش از نوشیدن قهوه ناراحت نشده است بلکه دلگیری او از آن جهت است که به میلش ترتیب اثر داده نشده است. این زن به ذهنش رسیده بود

که همیشه به خواسته‌های شوهرش بها داده است اما شوهرش متقابلاً این کار را نکرده است.

نظر من این بود که این زن و شوهر هیچکدام مقصّر نیستند و هرکدام به طرز و سبک خود درست می‌گویند. تحلیل من در مقاله‌ای در نشریه «تورنتو استار» بعد از یک ویرایش سنگین به چاپ رسید. ویراستار برخی از جملات مرا حذف کرده بود و در نتیجه نظر من به صورت تحریف شده به این شکل درآمده بود «زن باید بداند وقتی شوهرش جواب آری یا نه می‌دهد اعلام نظر بی‌چون و چرا و مذاکره ناکردنی نکرده است». ویراستار «تورنتو استار» جمله قبلی این مطلب را حذف کرده بود: «مرد باید بداند که جمله سئوالی زنش به منظور کسب اطلاع نیست، منظور او طرح موضوعیست که هر دو به آن راغب باشند. اما زن باید بداند که...». تیغ ویراستار جمله را به شکلی درآورده بود که انگار می‌گویم زن و مرد هر دو باید در این برداشت خود تجدیدنظر کنند که زنان باید یک جانبه برای درک مردها تلاش کنند.» اگر به زنها بگوئیم که به تنهایی مردان را درک کنند به صورت تلویحی به این حکم داده‌ایم که راه مردان درست و راه زنان اشتباه است. بخش ویرایش شده مطلب در یک کتاب درسی به چاپ رسید و اشتباه اصلاح شد.

همه ما به منحصر به فرد بودن خود اعتقاد داریم اما یکدیگر را نماینده گروه جنسی خود می‌بینیم. این گرایش طبیعی است. اگر نتوانیم درباره اشخاص و اشیاء و حوادث پیش‌بینی بکنیم، و اگر احساس نکنیم که از کم و کیف آنها با خبریم نمی‌توانیم با سیل خروشان اشیاء و اشخاص و حوادث در زندگی روبرو شویم. اما

این انگاره مفید درعین حال نتایج ناخوشایند دارد. تقسیم زنان و مردان و طبقه‌بندی آنها خطر این اختصارکردن را دامن می‌زند.

تعمیم دادن درحالی‌که به‌وجوه تشابه اشاره دارد تفاوتها را نادیده می‌گیرد. همه ما تحت تاثیر عوامل مختلفی با ویژگیهای قومی، مذهبی، طبقه اجتماعی، نژادی، سن، حرفه، مناطق جغرافیایی که ما و اقوام ما در آن زندگی کرده‌اند و بسیاری از مقولات دیگر قرار می‌گیریم. این عوامل با شخصیت فردی و تمایلات و رغبت‌های شخصی درهم می‌آمیزند. اشخاص از روی عادت دیگران را طبقه‌بندی می‌کنند، مثلاً می‌گویند جنوبی‌ها، کلیمی‌های شهر نیویورک، ایتالیائیهای خون‌گرم. این طبقه‌بندیها با آنکه برخی از رفتارهای افراد هرگروه را پیش‌بینی می‌کند از کنار بسیاری از ویژگیهای آنها که تعدادشان از دانستنی‌های ما بیشتر است بی‌تفاوت عبور می‌کند اشخاص به‌لحاظ مختلف باهم تفاوت دارند، افراد یک گروه و یک طبقه واحد هم باهم تفاوت دارند.

به‌رغم این خطرات به طبقه‌بندی طرز کلام زن و مرد علاقمند هستیم زیرا خطر نادیده گرفتن این تفاوتها از خطر مشخص شدن آنها بیشتر است. اگر هنگام گردگیری اتاق شی بزرگی را زیر فرش بگذارید تا ظاهراً به چشم نخورد، وجود آن شی را از بین نمی‌برید و این امکان وجود دارد که هنگام راه‌رفتن پای شما به آن بگیرد و به‌زمین درغلتید. انکار تفاوت‌های حقیقی تنها برشدت اختلافات موجود برسر روابط میان زن و مرد می‌افزاید.

تظاهر به یکسان بودن زن و مرد به‌زنها آسیب می‌زند زیرا آنها

را با توجه به معیارهای مردان مورد قضاوت قرار می‌دهد. به مردها هم آسیب می‌زند که بدون قصد و عمد با زنها مانند مردها صحبت می‌کنند و چون حرفشان آنطور که آنها انتظار دارند شنیده نمی‌شود ناراحت و رنجیده و حتی عصبانی می‌شوند.

یکی از زنان سرخ‌پوست آمریکا به نام آنی آبی نانتی<sup>۱</sup> از تجربه ناخوشایند خود در دانشکده حقوق حرف می‌زند:

«دیگران دوست نداشتند و نمی‌پذیرفتند که سرخ‌پوستها و زنان وکیل و حقوق‌دان شوند. بعضی‌ها نمی‌توانستند در این باره که از کدام مورد بیشتر تنفر دارند تصمیم بگیرند. گروهی تظاهر می‌کردند که اهمیت نمی‌دهند، به برابری انسانها اشاره می‌کردند. معتقد بودند که من هم مانند «یک پسر» یا مانند «یک پسر سفیدپوست» هستم و فرقی با آنها ندارم. از هر دو این تلقیها رنج می‌بردم.»

به راحتی می‌توان تصور کرد که اشخاصی که از حقوق‌دان شدن زنان یا سرخ‌پوستان متنفرند برای یک زن سرخ‌پوست در دانشکده حقوق چه مسائلی تولید می‌کنند. سخت‌تر توجه به این موضوع است که اشخاصی که این زن را با دیگران برابر می‌دانستند برای او تولید اشکال می‌کردند. اصولاً فرض برابری این زن با دیگران مخرب بود زیرا اینطور نبود.

میل به تائید برابری زنان سبب شده که بعضی از پژوهشگرها به بیان متفاوت بودن زن از مرد رغبتی نشان ندهند. از این می ترسند که به استناد این تفاوتها با زن و مرد برخوردی متفاوت شود. تاجائیکه من می دانم و تا جایی که بررسیهای من و دیگران نشان می دهد باید بگویم - ضمن همدردی با کسانی که آرزو میکردند میان زنان و مردان تفاوتی وجود نمی داشت - خیلی ساده شرایط جزاین است. سبک صحبت زن و مرد باهم متفاوت است و ما به این نیاز داریم که این تفاوتها را بشناسیم و آنها را تمیز دهیم؛ در غیر اینصورت چاره ای جزاین نداریم که دیگران یا خود یا روابط میان خود و آنها را به سبب طرز متفاوت تکلم مورد سرزنش قرار دهیم.

توجه به تفاوتهای جنسی و به رسمیت شناختن آنها اشخاص را از بار آسیب شناسی فردی خلاص می کند. بسیاری از زنان و مردان از روابط نزدیک خود ناراضی هستند و چون درصدد برمی آیند که در این باره گفت و گو کنند، ناراحتی اشان از آنچه هست بیشتر می شود. بدون استفاده از روش «جامعه شناسی زبان» در مورد روابط میان زن و مرد هرگز نمی توان این نارضايتها را بدون متهم ساختن دیگران به اینکه دیوانه هستند یا اشتباه می کنند توضیح داد. اگر به تفاوتهای میان خود توجه داشته باشیم و آنها بپذیریم می توانیم این وجوه تفاوت را رعایت کنیم، خود را با آن تطبیق دهیم و از سبکهای متفاوت یکدیگر درس بیاموزیم.

روش جامعه شناسی زبان که در این کتاب از آن استفاده می کنم نشان می دهد که بسیاری از اصطکاکها ناشی از آن است که پسرها و دخترها در فرهنگهای متفاوتی بزرگ می شوند. و از این رو



گفت وگویی میان زن و مرد ارتباطی میان فرهنگی است.<sup>۱</sup> اگر با چنین نگرشی به موضوع نگاه کنیم دیگر سلطه جویی مردها را علت شکست و اختلاف میان دو جنس زن و مرد نمی دانیم. کسی منکر آن نیست که در فرهنگ ما مردها بر زنها مسلط اند، کسی منکر آن نیست که بسیاری از مردها بر زنها سلطه جویی می کنند اما سلطه جویی جنس مذکر تمام ماجرا نیست و اینهم درست نیست که تمام اختلافات میان زن و مرد را در گفت وگو جست و جو کنیم. اثر تفوق همیشه ناشی از قصد به تفوق و سلطه نیست و این موضوعیست که کتاب حاضر به آن توجه دارد.

در روزگار ما زنها تدریجاً به اقتدار و اختیار می رسند. ابتدا گمان می کردیم که آنها می توانند مانند همیشه حرف بزنند اما این اغلب موثر واقع نمی شود. پیشنهاد منطقی دیگر این است که زنها در سبک حرف زدن خود تجدیدنظر کنند و مانند مردها حرف بزنند. اما این نیز که پیامد این باور است که زنها باید خود را تطبیق دهند و تغییر کند کاری صورت نمی دهد. زیرا زنهایی که مانند مردها حرف می زنند طور دیگری داوری می شوند. تنها با درک طرز صحبت و عقاید یکدیگر می توانیم فرصتهای مناسب خود را بیابیم و از قید «تنها من درست می گویم» رها شویم.

توجه به طرز صحبت البته همه مسائل میان زنان و مردان را توضیح نمی دهد. گاه مناسبات زن و شوهر را مسائل روانی تهدید می کند. گاه شکست واقعی عشق، فقدان محبت و خودخواهی ها و

نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی، مطرح است.

در پیشگفتار کتاب «منظورم این نبود» به دانشجویی اشاره داشتم که معتقد بود شرکت در دوره آموزشی دانشگاه جرج تاون ازدواج او را نجات داده است. چندی پیش همین زن که حالا پروفسور دانشگاه است و هم‌چنان ازدواجش را حفظ کرده نامه‌ای به من نوشت. در نامه به صحبت خود با شوهرش اشاره کرده بود که به بحث و مشاجره انجامیده بود. در جریان مشاجره شوهرش گفته بود «بهتر است دکتر تانن در نوشتن کتاب جدیدش تعجیل کند زیرا موضوع صحبت میان زن و مرد بزرگترین مسئله دامن‌گیر مناسبات زن و مرد است. در پایان این پیشگفتار این کتاب را به او و به همه زنان و مردانی تقدیم می‌کنم که برای ارتباط با یکدیگر بیشترین تلاش خود را به خرج می‌دهند.

سوءاستفاده

تو مراد رک نمی کنی



## کلمات متفاوت، دنیای متفاوت

سالها پیش، شریک زندگی مردی بودم که بر سرم فریاد می کشید «من به تو اجازه نمی دهم صدایت را برای من بلند کنی زیرا تو زن هستی و من مرد». می دانستم که منصفانه نیست، ناراحت می شدم. اما شرایط را درک می کردم، می دانستم که در ذهن او چه می گذرد. منصف نبودن او را به حساب آن می گذاشتم که او در کشوری پرورش یافته که در آن تنها معدودی به برابری زن و مرد اعتقاد دارند.

اما حالا با مردی زندگی می کنم که دوست و شریک زندگی من است. باهم هم رأی و به ارزشهای مشترکی پایبند هستیم. مصاحبت با او برای من اسباب مسرت است. چه زیباست که انسان کسی را داشته باشد که با او همه مسائل خود را در میان بگذارد، چه عالیست کسی را داشته باشیم که ما را درک کند. اما این مرد مورد

علاقه من هم همیشه اوضاع را به شکل من نمی بیند و لزوماً آنطور که انتظار دارم به مسائل واکنش نشان نمی دهد و اغلب نمی فهمم که چه می گوید و چه منظوری دارد.

وقتی نگارش این کتاب را شروع کردم در شهرهای جداگانه ای کار می کردیم. دوستان و آشنایان اغلب با گفتن جملاتی مانند «باید خیلی سخت باشد» و «چگونه می توانی تحمل کنی» با من همدردی می کردند. همدردی آنها را می پذیرفتم و در جوابشان می گفتم «زیاد پرواز می کنیم»، «مرتب یکدیگر را می بینیم». گاه در جهت موافق نظراتشان حرف می زدم «اشکالش اینجاست که باید مرتب چمدان ببندم و بازکنم». اما شوهرم واکنش متفاوتی داشت؛ اغلب می رنجید. جوابشان می داد که «ما چون در دانشگاه کار می کنیم هفته ای چهار روز تعطیل داریم. در طول سال، هم تعطیلات طولانی داریم، از آن گذشته چهارماه تابستان هم تعطیل هستیم». حتی شنیدم که در جواب مرد شکاکی گفت «ما بسیار خوشبخت هستیم، تا جایی که می دانم زوجهایی که باهم زندگی می کنند در هفته کمتر از نیم ساعت باهم حرف می زنند» و منظور او این بود که شرایط زندگی ما بسیار جالبست.

نسبت به واکنش شوهرم اعتراضی نداشتم؛ حقیقت را می گفت اما از حرفش تعجب می کردم. نمی دانستم که چرا اینگونه واکنش نشان می دهد. شوهرم معتقد بود که اغلب می خواهند دست پیش بگیرند، می خواهند بگویند که ازدواج ما، یک ازدواج واقعی نیست. انگار که می گفتند، «شغل بدی انتخاب کرده اید، به حال شما متأسفیم ما از این بدبختی معاف هستیم». حتی بعداً که متوجه

منظور آنها شدم به نظرم رسید که واکنش شوهرم کمی عجیب است. او دیگران را مدعی و رقیب می‌دید اما من چنین برداشتی نداشتم.

اما حالا می‌بینم که شوهرم مانند بسیاری از مردهای دیگر با مسائل روبرو می‌شد. او خود را در نظمی می‌دید که باید برای قرار گرفتن در رده‌های بالاتر تلاش می‌کرد. در دنیای به‌زعم او اشخاص باید برای قرار گرفتن در مراتب بالاتر تلاش می‌کردند.

اما من از جنس مونث مانند سایر زنان به‌زندگی نگاه می‌کردم. برای من گفت‌وگو مذاکره‌ای برای به‌هم‌نزدیک‌شدن بود، برای حمایت‌شدن و حمایت‌کردن بود، در دنیای من وسایر زنان، هم سلسله مراتب اجتماعی وجود داشت، اما شرط کار به‌جای رقابت دوستی و همدلی بود.

زنها، هم برای رسیدن به‌شان و منزلت و اجتناب از شکست تلاش می‌کنند اما این هدفی نیست که پیوسته مترصد آن باشند. زنها منزلت را در ارتباط جستجو می‌کنند. از سوی دیگر مردها هم به‌صمیمیت و احترام از انزوا بها می‌دهند اما فکر و ذکرشان این هدفها نیست. برای رسیدن به‌این هدف راه مبدل مخالفت را ترجیح می‌دهند.

در بحث درباره‌ی دیدگاههای مختلف شوهرم به‌نکته‌ای اشاره کرد که بی‌توجه از کنار آن گذشته بودم. او گفت که تنها در صورتی به‌این شکل که من می‌گویم واکنش نشان می‌دهد که دیگران به‌سلسله مراتب اجتماعی بها دهند. گفت که «گهگاه از همدردی دیگران ناراحت می‌شوم». به‌یاد دارم که روزی مردی از من پرسید

«چگونه می‌توانید این عشق و عاشقی دور از هم را تحمل کنید؟» از حالت نگاهش ناراحت شدم. احساس توهین کردم. باردیگر از دست زنی ناراحت شدم. این زن که تنها مرا از روی اشتها می‌شناخت در زمان تنفس میان پرده یک نمایشنامه به سوی ما آمد و از شوهرم پرسید که کجا کار می‌کند. بعد مرتب از ما پرس و جو کرد. احساس تحقیر شده‌ها را نداشتم. احساس فضولی می‌کردم. شوهرم احساس توهین می‌کرد و من احساس می‌کردم که این هم دردی کننده‌ها به صمیمیت بی‌تناسب ما اشاره می‌کنند.

### صمیمیت و استقلال

صمیمیت در دنیای پیوندجویی که افراد در آن درباره شبکه‌های پیچیده دوستی، به حداقل رسانیدن تفاوتها و تلاش برای وفاق و اجتناب از برتری طلبی مذاکره می‌کنند مفهومی کلیدی است. در دنیای مبتنی بر سلسله مراتب استقلال جان مطلب است. برای ایجادشان و منزلت باید به دیگران دستور داد و در این شرایط دستور گرفتن نشانه دون‌شانی است. گرچه همه انسانها به صمیمیت و استقلال هر دو نیاز دارند، زنها به صمیمیت و مردها به استقلال علاقه مندند. انگار که خون حیات آنها در جهات متفاوت جاری است.

به همین دلیل است که زنان و مردان درباره یک حادثه واحد نظری متفاوت ارائه می‌دهند. و این موضوعیست که در مورد زوجی



که من آنها را لیندا و جاش می نامم صدق می کرد. وقتی یکی از دوستان دوران مدرسه به جاش زنگ زد و گفت که ماه آینده برای انجام کاری به شهر محل سکونت او می آید، جاش از او دعوت کرد که تعطیل آخر هفته را در منزل او بماند. شب همان روز جاش موضوع را با همسرش در میان گذاشت و به او گفت که شب اول او و دوستش به اتفاق شام را بیرون از منزل می خورند تا به یاد دوران خوش گذشته هوایی تازه کنند. لیندا ناراحت شد. قرار بود که هفته قبلش برای انجام کار به شهر دیگری مسافرت کند و جمعه شب هفته ای که جاش قصد داشت با دوستش شام را در بیرون از منزل صرف کنند نخستین شب بازگشت او به منزل بود. اما علت اصلی ناراحتی او این بود که جاش بدون مشورت قبلی با او از دوستش دعوت کرده بود و حالا بعد از دعوت موضوع را با او در میان می گذاشت.

لیندا هرگز بدون مشورت قبلی با جاش درباره تعطیلات آخر هفته برنامه ریزی نمی کرد و حالا متعجب بود که چرا شوهرش متقابلاً چنین رفتار مودبانه ای با او نمی کند. وقتی لیندا در مقام اعتراض به او حرفی زد جاش در جوابش گفت «نمی توانم به دوستم بگویم که باید از زخم اجازه بگیرم.»

برای جاش در میان گذاشتن موضوع دعوت از دوستش با زنش به مفهوم اجازه گرفتن از اوست و این را تداعی می کند که او آزاد و مستقل نیست که راساً اقدامی صورت دهد. احساس بچه ها را پیدا می کند که برای هرکاری باید اجازه بگیرند. اما برای لیندا مشورت با شوهرش هیچ ارتباطی با اجازه گرفتن ندارد. فرض او بر این است

که زن و شوهر باید درباره برنامه‌های خود باهم تبادل نظر کنند زیرا زندگیشان به هم پیوند خورده است و در نتیجه اقدام هر کدام روی دیگری تأثیر می‌گذارد. لیندا نه تنها از گفتن «باید با جاش صحبت کنم» ابایی ندارد بلکه برعکس به گفتن چنین جمله‌ای راغب است. وقتی می‌بیند کسی را دارد که با او حرف بزند و مشورت کند احساس خوبی پیدا می‌کند.

لیندا و جاش هر دو از این موضوع و موضوعاتی از این قبیل ناراحت می‌شدند. لیندا از آنجهت که احساس می‌کرد به روابط صمیمانه آنها آسیبی رسیده است ناراحت می‌شد. معتقد بود که شوهرش به اندازه کافی به او اهمیت نمی‌دهد، به فکر او نیست. جاش، هم از آن جهت که احساس می‌کرد لیندا می‌خواهد آزادی او را محدود کند ناراحت بود.

اختلاف مشابهی میان لوئیز و هودی بر سر خرج کردن وجود دارد. لوئیز هرگز بدون مشورت با هودی جنسی را که بیش از یکصد دلار بیارزد نمی‌خرد. اما هودی هرکالایی را که بخواهد و بتواند بدون توجه به قیمتش می‌خرد و نیازی به مشورت با زنش احساس نمی‌کند. لوئیز از این رفتار او ناراحت می‌شود. نه اینکه او با خرید شوهرش مخالف است، ناراحتی او از آن روست که احساس می‌کند شوهرش اصولاً او را در نظر نمی‌گیرد، انگار که او وجود خارجی ندارد.

برای اغلب زنهای مشورت با همسرشان امری طبیعی است و حال آنکه بسیاری از مردها بدون مشورت با زنشان تصمیم‌گیری می‌کنند. احتمالاً زن و مرد درباره مفهوم تصمیم‌گیری برداشتهای

کاملاً متفاوت دارند. زنها انتظار دارند قبل از تصمیم‌گیری مشورتی صورت گیرد. به نظر آنها مشورت کردن نشانه پیوند صمیمانه‌تر است. اما به زعم اغلب مردها در تصمیمات نه چندان جدی نیازی به مشورت نیست. و اگر احساس کنند بدون مشورت قبلی نمی‌توانند تصمیم‌گیری کنند ناراحت می‌شوند. وقتی زن از مرد می‌پرسد «چه نظری داری؟» مرد اغلب فکر می‌کند که وظیفه تصمیم‌گیری به او تفویض شده است.

ارتباط، متعادل کننده‌ای است که نیازهای متناقض صمیمیت و استقلال را باهم آشتی می‌دهد. لازمه زندگی اجتماعی هماهنگی با دیگران است. به شکلی همه مردم یکسان هستند. همه ما می‌خوریم و می‌نوشیم، می‌خندیم، سرفه می‌کنیم. اغلب ما به چیزهای مشابهی می‌خندیم. اما در زمینه‌هایی دیگر همه باهم فرق داریم، و این امکان وجود دارد که خواسته‌های متفاوت اشخاص باهم در تضاد باشد. وقتی صورت غذا را به اشخاص می‌دهند هر کدام انتخابی می‌کنند، هرکس غذایی دوست دارد. و اگر برای دسر کیک تدارک دیده‌اند، کسی قطعه کیک بزرگتر و دیگری قطعه کیک کوچکتر انتخاب می‌کند. این امکان هم وجود دارد که دو نفر به یک اندازه کیک بردارند و با این حال یکی از آنها گمان کند که کیک دیگری بیشتر است.

## عدم تقارن

صمیمیت به همسانی و نزدیکی و استقلال به جدایی و دوری اشاره دارد. بنابراین به سادگی می‌توان دید که صمیمیت با پیوندجویی و استقلال با سلسله مراتب و شان و منزلت ارتباط دارد. عنصر ضروری پیوند تقارن و هم‌جوری است: اشخاص مثل هم هستند و خود را با یکدیگر صمیمی و یکسان احساس می‌کنند. عنصر ضروری سلسله مراتب ناهم‌جوری است: اشخاص مثل، هم نیستند؛ باهم تفاوت دارند و در سلسله مراتب اجتماعی هر کدام درجایی قرار دارند.

این دو گانه بینی به ویژه در ابراز هم‌دردی یا توجه که بالقوه ابهام برانگیز هستند روشنتر است. اگر به اندازه و متناسب تفسیر شود احساس در شرایط برابر ما را تداعی می‌کند اما اگر بی‌تناسب و نا به اندازه باشد در این صورت نظر کسی را می‌رساند که خود را یک پله بالاتر از دیگری و دیگری را یک پله پایین‌تر از خود می‌داند. سؤال از بیکار که آیا شغلی پیدا کرده است، سؤال درباره فرزند شدن زوجی که به داشتن فرزند علاقه‌مندند، سؤال درباره صاحب خانه شدن استاد دانشگاهی که بی‌خانه است می‌تواند به حساب فهم و درک یا به حساب ضعف کسی که خود زندگی سامان یافته دارد گذاشته شود.

هم‌جوری و تقارن پیوند و ارتباط جامعه را به وجود می‌آورد و حال آنکه ناهم‌جوری و عدم تقارن به رقابت و مسابقه دامن می‌زند. در مورد نخست دو نفر برای نزدیکی و مودت و به عبارت دیگر برای

یک هدف واحد تلاش می کنند، اما در مورد دوم، دو نفر نمی توانند، هم زمان دست بالا را داشته باشند. بنابراین مذاکره برای رسیدن به مرتبه بالاتر ذاتاً رقابت آمیز و خصمانه است. در کتابی که قبلاً نوشتم به تفصیل درباره پویائیهای صمیمیت و استقلال بحث کردم؛ اما به عمد نیروی سلسله مراتب و ماهیت رقابت برانگیز آنرا نادیده گرفتم. اما وقتی این پویائیها را در نظر گرفتم دیدم که در احاطه آنها قرار دارم. رفتار معماگونه دوستان و همکارانم را سرانجام درک کردم. تفاوت های من و همسرم در برخورد با یک حادثه واحد که قبلاً سؤال برانگیز و عجیب می نمود ناگهان معنادار شد. از جمله به کافه تریایی رفته بودیم. مستخدمه رستوران پیشنهاد کیک کرد. کیک بسیار بدمزه ای بود. نمی دانستم که چه باید بکنم. آیا آنرا برگردانم و سفارش دیگری بدهم؟ وقتی مستخدمه رستوران بازگشت و پرسید که «چطور بود؟» به او گفتم که این کیک را زیاد دوست ندارم. پرسید «چه اشکالی داشت؟» شوهرم در حالیکه روی میز را نگاه می کرد گفت «به نظر تازه نمی رسید.» مستخدمه رستوران با لحن اعتراض آمیز گونه ای جواب داد «ما آنها را در فریزر نگهداریم، دیگر چه انتظاری دارید؟» من مستقیماً به او نگاه کردم و گفتم «ما از این کیک خوشمان نمی آید.» مستخدمه رستوران جواب داد «اشکالی ندارد»، اگر آنرا دوست ندارید چیز دیگری برایتان می آورم.»

وقتی مستخدمه با کیک ها از ما دور شد من و شوهرم خندیدیم زیرا دانستیم که خودبه خود نمایشنامه ای را که درباره آنها مطلب می نوشتم بازی کرده بودیم. شوهرم سؤال «چه اشکالی

داشت؟» مستخدمه هتل را نوعی مبارزه طلبی تلقی کرده بود که باید به آن جواب می داد. شوهرم از مشاجره خوشش نمی آید به همین دلیل هنگام صحبت با مستخدمه رستوران چشم از او برگرفت و سعی کرد بدون درشتی به جای من به او جواب بدهد و شکایت مرا درست و به حق بداند. اما در نظر من سؤال «چه اشکالی داشت؟» برای کسب اطلاعات بود. می خواستم بی آنکه گناهی را متوجه مستخدمه کرده باشم به او جواب بدهم. شاید هم به این دلیل بود که مستخدمه رستوران زن بود و با طرز و سبک من بیشتر مطابقت می کرد.

وقتی درباره این تفاوتها با دوستان و دیگران حرف می زنم می گویند که حالا از فلان رفتار گیج کننده سردر می آورند. از جمله زنی می گفت که سرانجام فهمید که چرا شوهرش درباره ارتقاء درجه خود با رئیس اداره حرف نمی زند. موضوع برای شوهرش مهم بود زیرا اگر می دانست که شانس ارتقاء ندارد مترصد شغل دیگری می شد. اما به جای طرح موضوع با سرپرست اداره شبها خوابش نمی برد و نگران بود. این خانم که کسی را برای مشورت نمی شناخت برای رفتار شوهرش توجیحات روانشناسانه می کرد: شوهرم احساس امنیت شغلی نمی کند. از موفق شدن می ترسد. اما همه ما تا حدی احساس عدم امنیت شغلی می کنیم. شوهر او از اعتماد به نفس زیاد برخوردار بود. این زن که معتقد بود دست کم به اندازه شوهرش احساس امنیت شغلی ندارد بی درنگ به رئیس خودش رجوع کرده و از او پرسیده بود که آیا قصد دارد شغل موقتی او را به شغل دائمی تبدیل کند.

وقتی به نقش مهم‌شان و مرتبه در روابط مردها توجه می‌کنیم موضوع بسیار ساده می‌شود. سؤال از سرپرست اداره درمورد امکان گرفتن ارتقاء درجه به مسئله سلسله مراتب در رابطه اشاره دارد و به رئیس و مرئوس، هردو، خاطر نشان می‌سازد که آینده مرئوس با نظر رئیس او رابطه مستقیم دارد. شوهر این خانم که در وضعیت مرئوس قرار داشت از این موضوع بسیار ناراحت بود. اما زن او به سادگی توانست با رئیسش در این باره حرف بزند. به عبارت دیگر صحبت با رئیس اداره زنگهای خطر را در سر او به صدا در نمی‌آورد و حال آنکه این موضوع درمورد شوهرش مصداق داشت.

در شرایطی مشابه زنی که در واحد فروش یک شرکت کار می‌کرد می‌گفت حالا درک می‌کند که چرا وقتی به سرگروه فروشندگان ترفیع دادند و او را مدیر فروش منطقه کردند گیج و مبهوت شده بود. او مطمئن بود که این مرد به خوبی از عهده وظایف مدیریت برمی‌آید و یک مدیر عالی می‌شود. وقتی سرگروه فروش بود به ندرت در جلسات مدیران شرکت می‌کرد و اغلب افراد گروه را تشویق می‌نمود که قضاوت خود را اعمال کنند. به طور دایم از اختیارات خود استفاده می‌کرد تا با نقض مقررات مدیریت سایر فروشندگان را در شرایط راحتی قرار دهد. اما وقتی مدیر فروش منطقه شد به کلی تغییر کرد. بیش از همه سایرین به قوانین توجه داشت؛ اصرار داشت که همه موارد استثنایی کتبا به او گزارش شود تا او درباره آنها دستور بدهد.

تغییر رفتار این مرد از آن رو بود که جایگاه او در سلسله مراتب اجتماعی تغییر یافته بود. زیر نظر مدیریت از هر اقدامی برای

محدود کردن قوانین و کاهش نفوذ مدیریت استفاده کرده بود. اما وقتی وظیفه سرپرستی به او واگذار گردید از هر اقدامی برای بسط حیطه اقتدار خود حمایت می کرد. وقتی او قبلاً در جلسات مدیریت شرکت نمی کرد علتی داشت. او به سلسله مراتب بی توجه نبود اما از اینکه در جلسه ای بنشیند و مدیران دیگر به او امر و نهی کنند ناراحت می شد.

زن دیگری می گفت که سرانجام فهمید که چرا نامزدش که به تساوی حقوق زن و مرد اعتقاد دارد از او خواسته که آهنگ صدایش را پائین بیاورد. نامزدش به او گفته بود «دوستانم در طبقه پائین هستند، نمی خواهم گمان کنند که تو به من امر و نهی می کنی.»

اینکه زنها را عیب جو برچسب زده اند ممکن است ناشی از سبک و طرز متفاوت زن و مرد در صحبت باشد. درحالیکه بسیاری از زنها به طیب خاطر کارهایی را که از آنها خواسته می شود انجام می دهند، بسیاری از مردها در برابر انجام کارهایی که به آنها رجوع می شود، به ویژه اگر زنی به آنها بگوید که چه کنند مقاومت می کنند. زنها اغلب درخواستهای برآورده نشده خود را تکرار می کنند زیرا معتقدند اگر همسرانشان بدانند که آنها به برآورده شدن درخواست خود علاقه مندند، آنها را انجام می دهند. اما مردها که نمی خواهند دستور گرفتن خود را تأیید کرده باشند در برآورده ساختن درخواست آنان تأمل می کنند تا این تصور به آنان دست دهد که به میل و اراده خود تن به انجام آن داده اند. این جاست که غرولند زن بلند می شود زیرا هر آینه درخواستی مطرح می کند. شوهرش انجام آنرا مدتی به تعویق می اندازد.



## فرا پیام‌های آمیخته برای کمک

امیلی و جاکوب ازدواجشان را برنامه‌ریزی می‌کردند. خود آنها باید در این باره تصمیم می‌گرفتند. اما پدر و مادر امیلی بخش عمده هزینه ازدواج را تقبل کرده بودند. آنها با فرض اینکه برنامه ازدواج قطعی است مرتب زنگ می‌زدند و درباره جزئیات قیمت‌هایی که می‌پرداختند و خدماتی که می‌گرفتند سؤال می‌کردند. مثلاً می‌پرسیدند که چه پیش‌غذایی به میهمانان می‌دهند؟ در ازا هر میهمان چقدر غذا می‌گذارند؟ شام از چه غذاهایی تشکیل می‌شود؟ آیا روی همه میزها زیتون می‌گذارند؟ روی میزها با چه گل‌هایی تزئین می‌شوند؟ آیا همه اینها را روی کاغذ آورده‌اند؟ امیلی و جاکوب که از این رفتار ناراحت بودند توجه تا این حد آنها به جزئیات مراسم جشن را به حساب آن می‌گذاشتند که گویا در نظر پدر و مادر امیلی آنها صلاحیت رسیدگی به این امور را ندارند. وقتی امیلی به رفتار پدر و مادرش اعتراض کرد، مادرش در مقام توضیح گفت «ما می‌خواهیم در تدارک برنامه‌ای که به پرداخت هزینه‌اش کمک می‌کنیم مشارکت داشته باشیم».

در موارد کمک و همدردی همیشه مسائلی مطرح است. کمک تا حدی که به برآورده شدن نیازهای دریافت‌کننده آن خدمت کند حرکتی سخاوتمندانه است که توجه و علاقه را تداعی می‌کند اما

وقتی تناسب و تقارن خود را از دست می‌دهد کمک یکی را در مقایسه با دیگری در موضع برتر قرار می‌دهد. گریگوری باتسون<sup>۱</sup> معتقد است که کمک یک «پیام» است اما درعین حال عمل کمک کردن یک «فراپیام» را مخایره می‌کند که اطلاعاتی درباره روابط اشخاص درگیر و طرز تلقی آنها درباره حرف و رفتار خود و یکدیگر فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر پیام کمک می‌گوید «این برای تو خوب است» اما حقیقت کمک کردن احتمالاً فرایامی دارد که می‌گوید «من از تو شایسته‌تر هستم» و با این مفهوم برای کمک کننده خوب است.

تفسیر فرایامها در دو زمینه مبتنی بر سلسله مراتب و پیوندجویی بستگی به چگونگی انجام کارها یا طرز گفته ما دارد. مثلاً در مورد همدردی مهم این است که موضوع با چه کلماتی و با چه لحنی ادا می‌شوند. افزوده براین حالت صورت، حرکات و اشارات هم در برداشت اشخاص از همدردی نقش تعیین کننده دارد. همه این نشانه‌ها فرایامهایی درباره معنای ارتباط مخایره می‌کنند. مثلاً چشمان متوجه و نگران، گرفتاری را تداعی می‌کند و حال آنکه تبسمی ساده حکایت از صمیمیت و برابری دارد.

فرایامهای باهم در تضاد در کار کمک دادن، به ویژه زمانی پدیدار می‌شود که اشخاص به دلیل ماهیت شغلی خود باهم روابطی مبتنی بر سلسله مراتب دارند. درست به همان گونه که تلاش پدر و مادر برای آنکه دوستان فرزندان خود باشند با دشواری روبرو

می شود، سرپرستان هنگام توصیه های دوستانه به افراد تحت سرپرستی خود ممکن است به این نتیجه برسند که کلامشان که در نظر خود آنها به قاعده و متقارن بوده با عبور از یک فیلتر بدون تقارن برداشتهای ناخوشایند تولید کرده است. از جمله مدیر موسسه خیریه ای که به عقب ماندگان ذهنی کمک می کرد؛ با کارمندانش که از کمی دستمزد خود شکایت داشتند همدردی کرد. او در جلسه ای با کارمندان ناراضی در مقام همدردی به آنها گفت که خوب می داند با حقوقی که می گیرند نمی توانند یک خانواده را اداره کنند؛ و اضافه کرد اگر مدارک دانشگاهی نداشته باشند نمی توانند به مدارج عالی تر که از حقوق و مزایای بیشتری برخوردار است برسند. و بعد دوستانه به آنها توصیه کرد که اگر به مشاغل رده های بالاتر علاقمندند باید شغل دیگری انتخاب کنند. کارمندان از سخنان مدیر موسسه که از روی خیرخواهی زده شده بود ناراحت شدند زیرا سخنان این مدیر به رفاه و راحتی شان کمک نکرده بود. به جای آن سخن مدیر موسسه را تهدید قلمداد کردند: «اگر شرایط این جا را دوست ندارید می توانید از این موسسه بروید.»

### درقاب گذاشتن

راه دیگری برای مطالعه فرایمها این است که بگوئیم فرایمها مکالمه را قاب می گیرند، درست به همان شکل که قاب عکس مضمونی برای تصاویر موجود درعکس ایجاد می کند. فرایمها

به شما امکان می دهند که گفته های دیگران را تفسیر کنید:

آیا قصد جدل دارند یا صحبت دوستانه؟ آیا قصد کمک دارند؟ آیا می خواهند نصیحت بکنند یا قصد تهدید و توهین دارند؟ و درعین حال به کمک فرایمها از موضع گیری اشخاص مطلع می شوید و درباره موضع گیری متقابل خود تصمیم گیری می کنید.

ایروینگ گوف من،<sup>۱</sup> جامعه شناس مشهور، از واژه صف بندی به مفهوم موضع گیری برای توضیح مطلب استفاده کرده است. اگر مرا تحقیر کنی در برابر من موضع دست بالا گرفته ای. موضع گیری شما در برابر دیگران نیز چارچوب و قاب شما را مشخص می سازد. مثلاً اگر از موضع یک آموزگار با دیگران حرف بزنید، آنها شما را در قاب فضل فروشی یا نوازشگری می بینند. اگر با دیگران طوری حرف بزنید که انگار دانش آموزی هستید که به توضیح و کمک احتیاج دارید، ممکن است شما را فاقد احساس امنیت خاطر، بی صلاحیت، و یا کودن در نظر بگیرند.

### چهره امروزی شجاعت

برای روشنتر شدن به صحنه زیر توجه کنید: اتومبیلی با سرعت کم در خیابان در حرکت است. در همین حال اتومبیل دیگری

---

1. Erving Goffman

می خواهد از پارک خارج شود. راننده اتومبیل پارک شده با توجه به اتومبیل در حال حرکت درنگ می کند. اما راننده اتومبیل در حال حرکت ترمز می کند، دستش را از پنجره بیرون می آورد و به راننده دیگر می گوید حق عبور خود را به او داده است. اگر راننده اتومبیل پارک شده زن باشد، احتمالاً تبسمی بر چهره اش می نشیند، تشکر می کند و با خروج از حالت پارک در خیابان به راه می افتد. اما اگر مرد باشد ممکن است در همان حال باقی بماند و با دست به راننده ای که به خاطر حرکت او توقف کرده اشاره کند که حق تقدم عبور با اوست و بهتر است که به حرکت خود ادامه دهد. اما اگر چنین اتفاقی نیفتاده بود بعید نبود که بخواهد هرچه سریعتر از حالت پارک خارج شود و قبل از رسیدن اتومبیل دیگر به راه افتد.

مرد دلیر و سلحشوری که در اتومبیل را برای سوار شدن یک زن باز می کند و یا وقتی به زنی علامت می دهد که می تواند از او سبقت بگیرد، هم زمان درباره جایگاه خود و هم درباره پیوندجویی مذاکره می کند. وقتی اجازه عبور می دهد از آن رو نیست که حق اوست که سبقت بگیرد، بلکه موضوع این جاست که او اجازه این کار را داده است. بنابراین زن در قاب زیر دست قرار می گیرد. از آن گذشته کسی که امتیاز واگذار می کند می تواند در صورت تمایل تغییر نظر بدهد و امتیاز را پس بگیرد. و همین بعد مطلب است که گاه بعضی از زنها به آن واکنش منفی نشان می دهند و آنرا به حساب برتری طلبی و خودخواهی مرد می گذارند. کسانی که این رفتار را از جنبه ادب نگاه می کنند تنها متوجه پیوندجویی هستند: «چه مرد خوبی» و این احتمالاً همان بعدی است که مرد راننده مبادی آداب

به آن فکر می کند زیرا در غیر اینصورت هرگز حاضر نیست به کسی لطف کند و جواب منفی بگیرد.

اما اگر اجازه عبور دادن در خیابان رفتاری مودبانه است و به شخص امتیاز می بخشد چرا بسیاری از راننده ها به این کار تن نمی دهند، چرا با راننده های دیگر یا افراد پیاده که اجازه عبور می خواهند با نظر موافق برخورد نمی کنند؟ مسئله بر سر استقلال است. راننده ای که اجازه عبور می دهد خود تصمیم به این کار گرفته است و کسی چنین تقاضایی از او نکرده است.

### قاب حمایتی

رفتار حمایتی از سوی یک مرد باور قدیمی «مردها از زنها حمایت می کنند» را تقویت می کند. اما همین رفتار از سوی زن نمایشنامه دیگری را به بازی می گذارد: زنها از بچه ها حمایت می کنند. به همین دلیل بسیاری از مردها رفتار حمایتی زنها را نمی پذیرند، زیرا احتمالاً خود را در هیئت کودک می بینند. با توجه به این تلقیهاست که می توانیم بسیاری از بحث ها و مشاجره های به ظاهر بی مفهوم میان زنها و مردها را درک کنیم.

اجازه بدهید به ماجرای زودگذری اشاره کنم که به یک دلخوری پردوام منجر شد. ساندر را در حال رانندگی بود و موریس کنار او نشسته بود. در حال حرکت ساندر را مجبور شد که ناگهان ترمز کند و در این حال به عادت آنچه از پدرش آموخته بود، دست راست خود

را به سمت موريس امتداد داد تا از احتمال به جلو پرتاب شدن او جلوگیری کند. در کودکی ساندر را پدرش همیشه هنگام ترمزهای ناگهانی چنین رفتاری بروز می داد.

البته این رفتار ساندر را بیشتر حالت نمادی داشت زیرا دست او هرگز نمی توانست مانع به جلو پرتاب شدن موريس شود. شاید هم ساندر با این حرکت می خواست به موريس اطلاع داده باشد که ترمز ناگهانی می کند. به هر صورت و بدون توجه به همه این ها، این حرکتی نبود که او از روی اراده کرده باشد. او با توجه به رفتار پدرش در سابق شرطی شده بود که به چنین کاری اقدام کند. با این حرکت ساندر احساس شایستگی می کرد. با این حال رفتار او موريس را برآشفته. در مقام اعتراض به سندی گفت که باید هر دو دستش را روی فرمان بگذارد تا ایمنی اتومبیل حفظ شود. ساندر می دانست که کنترل اتومبیل از دست خارج نشده است؛ به همین دلیل گفت و گوی آنها ادامه دار شد. سرانجام ساندر تصمیم گرفت که این عادت را به ویژه وقتی موريس کنار او نشسته است از سر به در کند تا کار به مشاجره بی دلیل نکشد؛ اما از واکنش غیرمنطقی موريس به شدت ناراحت بود.

با آنکه موريس اعتراض خود را با اشاره به ایمنی توجیه می کرد، در اصل نسبت به قابی که به صورت ضمنی در آن قرار گرفته بود اعتراض داشت. احساس می کرد که با او مثل یک کودک رفتار شده است زیرا ساندر با امتداد دادن دست خود تا روی سینه موريس در مقام حمایت از او برآمده بود. از سوی دیگر موريس به سبب آنکه منفعل کنار راننده نشسته بود ناراحت بود. بسیاری از

زنها و مردهایی که احساس می کنند در روابط میان خود جنبه های برابری را رعایت کرده اند، هنگامی که به اتفاق می خواهند سوار اتومبیل بشوند زن به سمت صندلی کنار راننده و مرد به سمت صندلی راننده حرکت می کنند. در بسیاری از موارد زن تنها در صورتی رانندگی می کند که شوهرش با او نباشد.

رفتار حمایتگرانه، حمایت گر را در موضع استیلا و حمایت شونده را در موضع تحت انقیاد قرار می دهد. اما به احتمال زیاد این صف بندی بر سر موضع بیشتر روی مردها اثر می گذارد و اغلب زنها بدون اینکه متوجه باشند موضع پائین تر را می پذیرند و اعتراض نمی کنند.

### روشهای مختلف برای رسیدن به هدف واحد

هم در موضع برتری طلبی و هم در مورد پیوندجویی می توان به هدف واحدی رسید. فرض کنیم که به کار یک لوله کش احتیاج دارید. وقتی به او رجوع می کنید می بینید که تا یک ماه دیگر دقت رسیدگی به مشکل شما را ندارد. می توانید برای تشویق او به انجام کارتان از شیوه های مختلفی استفاده کنید. می توانید از دو روش پیوندجویی و یا مرتبه بندی سود بجوئید. اگر شیوه مبتنی بر سلسله مراتب را انتخاب کنید می توانید از روش یک پله بالاتر یا یک پله پائین تر استفاده کنید. فرض کنیم که شما یک پله بالاتر را انتخاب نمائید. در این صورت ضمن صحبت با لوله کش به شکلی



به مقام رفیع خود اشاره می‌کنید و از جمله از ارتباط خود با مسئولین صدور مجوز کار که می‌دانید لوله‌کش همه ساله به آنها نیاز دارد حترف می‌زنید. ممکن است موضع یک پله پائین تر را انتخاب کنید. در مقام مظلوم‌نمایی به لوله‌کش می‌گوئید که در این شهر غریب هستید و دوست و همسایه‌ای ندارید که برای استحمام به او رجوع نمائید. اظهار امیدواری می‌کنید که لوله‌کش از سر لطف و همکاری لوله‌آب خراب منزلتان را تعمیر کند. هر دو موضع‌گیری یک پله بالاتر یا یک پله پائین تر - بر اساس مرتبه‌بندی و سلسله مراتب است. فرض را بر این می‌گذارید که به هر صورت شما و لوله‌کش در یک مرتبه هستید و تفاوتی باهم ندارید.

اما می‌توانید سبک پیوندجویی را انتخاب کنید. مثلاً اگر شما و لوله‌کش هر دو اهل یک شهر باشید، اگر هر دو تابعیت یک کشور واحد را دارا باشید و یا به گروه فرهنگی مشابهی وابسته باشید ممکن است با لوله‌کش درباره شهر خود حرف بزنید، ممکن است به لهجه محلی هم گفت و گو کنید به این امید که او با احساس همشهری کردن یا، هم‌ولایتی بودن به شما بیشتر لطف کند. اگر شما شخصی از آشنایان لوله‌کش را بشناسید، ممکن است نام او را به پیش کشید و امیدوار باشید که با ذکر نام او لوله‌کش خدمت ویژه‌ای در حق شما بکند. به همین دلیل اگر از سوی کسی به شخص که می‌خواهید او را ملاقات کنید معرفی شوید قدم مهمی در راه رسیدن به خواسته خود برمی‌دارید.

ماجرای گفت و گو با لوله‌کش امکان انتخاب‌های مختلف را برای انجام کار نشان می‌دهد. راههای گفت و گو به ندرت تنها از

یک روش و یک سبک پیروی می‌کند. در عمل هنگام گفت‌وگو با اشخاص از ترکیب دو یا سه روش استفاده می‌کنیم. مثلاً خیلی‌ها برای بالابردن وجهه و موقعیت خود در سلسله مراتب اجتماعی به هنگام صحبت به اسامی اشخاص مشهور و سرشناس اشاره می‌کنند و به شکلی خود را با آنها پیوند می‌دهند. این‌ها در اصل می‌گویند «من شخصیت مهمی هستم زیرا اشخاص سرشناس را می‌شناسم». اما در انجام این مهم به پیوندجویی و صمیمیت هم توجه می‌شود. دعوی شناختن یک شخصیت مشهور تا حدودی به این می‌ماند که بگوئید مادر، پسرخاله یا پسرعموی او را می‌شناسید. این سبک برقراری ارتباط تلاش به منظور جلب تأیید دیگران است زیرا شما اشاره به کسی می‌کنید که طرف مقابل شما هم او را می‌شناسد و با او در ارتباط است. اشخاصی که ضمن صحبت به شخصیت‌های مشهور اشاره می‌کنند در اصل آنها را نمی‌شناسند، بلکه درباره آنها اطلاعاتی دارند. در این جا روی پیوندها و روابط بازی می‌شود. و در جریان آن شما خود را به شنونده نزدیک می‌کنید، زیرا به او می‌گوئید که کسانی را می‌شناسید که او هم آنها را می‌شناسد. اما اگر صحبت شما را اینگونه تلقی کنند که شما شخصیت‌هایی را می‌شناسید که او تنها اسمشان را شنیده است، شما مترصد برتری جویی شده‌اید.

بخش عمده معنای گفت‌وگو در کلمات گوینده تعیین نمی‌شود، مهم نیست که او از چه کلماتی استفاده می‌کند. مهم این است که شنونده حرفها را به چه حسابی می‌گذارد. همه ما هنگام شنیدن حرفهای دیگران در این زمینه که آیا آنها از موضع بالاتر

حرف می زنند، یا در صدد پیوندجویی هستند تصمیم گیری می کنیم. بخش مهم قضاوت در این زمینه بستگی به توجه شنونده دارد، بستگی به این دارد که او به کدام بخش از کلمات و عبارات حساسیت نشان می دهد.

### فریب آمیز کیست؟

اشخاص در زمینه کاربرد این روشهای متفاوت و با این حال به هم مرتبط در روابط انسانی و کم و کیف و چگونگی آن تصمیم می گیرند. مردی در واکنش به صحبتی که درباره لوله کش داشتم گفت «آیا استفاده از روش پیوندجویی فریب کاری نیست؟» اگر کسی مانند بسیاری از مردها معتقد باشد که روابط انسانها اصولاً مبتنی بر مرتبه بندی است، در این صورت پرداختن به پیوندجویی «تظاهر» به این است که سلسله مراتبی در کار نیست و به عبارت دیگر برخورد فریب انگیز تلقی می شود. اما کسانی که به پیوندجویی میان اشخاص معتقدند هر اقدامی در زمینه استفاده از تفاوت های مرتبه ای را به حساب سلطه جویی می گذارند و آنرا غیر منصفانه می دانند.

اما دو روش پیوندجویی و توجه به سلسله مراتب جملگی برای کنار آمدن و درگیر شدن با دیگران هستند. مردها در اغلب موارد به موضع و سلسله مراتب توجه دارند. از خود می پرسند آیا طرف صحبت من خود را یک پله بالاتر از من می داند؟ آیا مرا تحقیر

می‌کند؟ آیا می‌خواهد مرا پائین‌تر از خودش جلوه دهد؟ آیا در برخورد با من قصد سلطه‌جویی دارد؟ آیا با تشویق من قصد بهره‌برداری دارد؟ اما زن‌ها بیشتر به پیوندجویی می‌اندیشند: آیا می‌خواهد به من نزدیکتر شود؟ آیا می‌خواهد از من فاصله بگیرد؟ و از آنجائیکه این هر دو عنصر همیشه وجود دارند زن و مرد به سادگی می‌توانند به عناصر متفاوت موجود در گفت‌وگو توجه کنند.

### قضاوتهای آمیخته و قضاوتهای اشتباه

با توجه به دیدگاههای متفاوت زن و مرد، ممکن است یک حادثه واحد را هرکدام به شکلی تفسیر کنند و این چیزی است که اغلب اتفاق می‌افتد.

یکی از همکاران مرد من تعریف می‌کرد که نامه‌ای از کسی که کتاب اخیر او را ویرایش می‌کند دریافت کرده است. ویراستار در نامه از او پرسیده بود که آیا در شش ماه آینده که کتاب او تولید می‌شود تغییر آدرس خواهد داد یا نه. همکار من از این سؤال ناراحت شده بود و می‌گفت که نمی‌داند که آیا او ویراستار کتاب است یا افسر بازرسی زندانیان. واکنش او به نامه مرا متحیر ساخت زیرا من نامه‌های مشابهی از ناشرین دریافت کرده‌ام و واکنش من به کلی متفاوت است. من از دریافت این نامه‌ها شاد می‌شوم زیرا فکر می‌کنم اینکه من کجا هستم برای دیگران مهم است. فکر

می‌کنم که حتماً من آدم مهمی هستم که آنها به محل اقامت مهمت می‌دهند. وقتی نظرم را با همکارم در میان گذاشتم گیج شد و از واکنش من حیرت کرد. نقطه نظر مرا درک می‌کرد اما به لحاظ احساسی و عاطفی نمی‌توانست بپذیرد که از کسی بخواهند به هر جا می‌رود آدرسش را اطلاع دهد و او خود را تحت کنترل احساس نکند. من هم دیدگاه او را درک می‌کردم اما این نامه‌ها هرگز مرا زیر فشار عاطفی قرار نمی‌دادند.

در جریانی مشابه همکارم به مقاله‌ای اشاره کرد که در آن خانم نویسنده در شروع مطلب از همسرش به دلیل اظهار نظرهای مفید او تشکر کرده بود. در برخورد نخست همکار من به این نتیجه رسیده بود که نویسنده مقاله واجد شرایط نیست و یا دست کم احساس امنیت عاطفی نمی‌کند: چرا باید این خانم درباره کاری که به خود او مربوط است با شوهرش مشورت کند؟ چرا نباید روی پای خود بایستد؟ وقتی با او درباره میل زنان به پیوندجویی حرف زدم نظرش تغییر کرد و نتیجه گرفت که نویسنده به احتمال زیاد تحت تأثیر غرور داشتن روابط متعادل با شوهرش، از او تشکر کرده است.

واکنش این همکار من نشان می‌دهد که بسیاری از مردها نسبت به زنان که پیوندجو هستند قضاوت اشتباه دارند و آنها را به نداشتن استقلال رأی که در نظر مردها نداشتن صلاحیت و فقدان احساس امنیت خاطر را تداعی می‌کند متصف می‌سازند.

## در جست و جوی آزادی

زنی تعریف می کرد که چگونه یک رابطه دیرپا به آخر رسید. این زن و مرد که باهم زندگی می کردند توافق کرده بودند که هر دو آزاد باشند اما اقدامی که به رنجیدن دیگری منجر شود صورت ندهند. وقتی این مرد با زنان دیگر دوست شد زن به او اعتراض کرد و مرد براین اعتراض خشم گرفت. گفت وگویی زیر میان آنها درگرفت:

زن: چگونه می توانی چنین کاری بکنی درحالیکه

خوب می دانی مرا رنج می دهد؟

مرد: چگونه می توانی آزادی مرا محدود کنی؟

زن: اما رفتار تو مرا آزار می دهد.

مرد: تو می خواهی طرز زندگی مرا دیکته کنی.

به لحاظی به نظر می رسد که مشکل برسر خواسته های متفاوت است. خواسته مرد با خواسته زن فرق می کرد. اما به لحاظی دیگر مسئله برسر کانون توجه متفاوت آنهاست که قبلاً به آن اشاره کردم: نکته مهم برای مرد استقلال و آزادی عمل بود و حال آنکه زن به به هم وابستگی توجه داشت. مرد اصرار زن در به هم وابستگی را دخالت در امور زندگی خود می دانست. در اصل می گفت که این زن از احساسات خود برای کنترل رفتار او استفاده می کند.

نه اینکه زنها به آزادی بها نمی دهند یا مردها به فکر پیوندجویی نیستند. اما میل به آزادی و استقلال در مردها بیشتر

مطرح است و حال آنکه اغلب زنها بیشتر به پیوندجویی فکر می‌کنند.

کاترین کهلر ریسمن<sup>۱</sup> در بررسی موضع زن و مرد نسبت به طلاق به این نتیجه رسید که هر دو افزایش آزادی را یکی از امتیازات طلاق ذکر می‌کنند. اما مفهوم آزادی برای آنها یکسان نیست. وقتی زنها به افزایش آزادی خود در طلاق اشاره می‌کنند منظورشان این است که استقلال و خودمختاری بیشتری پیدا می‌کنند. و از اینکه مجبور نیستند به امر و نهی شوهر گردن نهند خوشحال‌اند. اما مردها آزادی ناشی از طلاق را درآزاد شدن از قید و الزام می‌بینند. و از اینکه مسئولیت کمتری دارند و از شدت نگرانی آنها کاسته می‌شود خوشحالند.

یافته‌های خانم ریسمن نشان می‌دهد که زن و مرد در اثر تفاوت‌های منشی نسبت به موضوع روابط و کنش‌های متفاوتی نشان می‌دهند. نارضایی زنها درونی بود اما ناراحتی مردها ناشی از احساس فشار و الزام و وظیفه‌بندی آنها نسبت به همسرانشان بود. برای مردهایی که خانم ریسمن با آنها مصاحبه کرد استقلال امتیاز ناشی از طلاق نبود زیرا به قول یکی از آنها «من همیشه استقلال داشتم و طلاق براندازه آن افزود.»

در یک بررسی دیگر از شش استاد دانشگاه سؤال شد که چرا حرفه تدریس را انتخاب کرده‌اند. از جمع این اساتید چهار نفر مرد و دو نفر زن بودند. در جواب دو استاد زن اشاره به امر آموزش کردند.

---

1. Catherine Kohler Riessman

یکی از آنها گفت «من همیشه شیفته تدریس بودم.» دیگری گفت. «من از همان دوران تحصیل دبیرستان می دانستم که می خواهم در دانشگاه درس بدهم...» جوابهای چهار استاد مرد هم با هم وجوه مشترک فراوان داشت اما به جوابهای استادهای زن چندان شبیه نبود. هرچهار مرد استقلال را انگیزه اصلی خود معرفی کردند. درزیر خلاصه‌ای از جوابهای آنها را می خوانید:

- من به این نتیجه رسیدم که در مقایسه با صنعت، دانشگاه از ارج و قرب بیشتری برخوردار است. در دانشگاه در هر زمینه‌ای که بخواهم پژوهش می‌کنم. به نظر من در دانشگاه استقلال بیشتر است. - تدریس را دوست دارم. مایلم درباره موضوعات پژوهشی خود تصمیم بگیرم.

- کار در دانشگاه را پذیرفتم زیرا آزادی عمل در آن به دریافت دستمزد کم آن می‌ارزد. در دانشگاه درباره هر موضوعی که بخواهم پژوهش می‌کنم اما بیرون از دانشگاه دیگران موضوع مطالعات مرا دیکته می‌کنند.

- ترجیح می‌دهم در دانشگاه کار کنم، آزادی عمل داشته باشم و سالی ۳۰/۰۰۰ دلار حقوق بگیرم، اما در یک مؤسسه کامپیوتر با سالی یکصد هزار دلار کار گرافیک نکنم.

گرچه یکی از اساتید مرد به علاقه خود به تدریس اشاره کرد، هیچکدام از اساتید زن به پژوهشهای شخصی به‌عنوان یک امتیاز



مهم کار در دانشگاه اشاره نکردند. به نظر من موضوع این نیست که زنها به پژوهش و مطالعه بی علاقه اند، موضوع این است که استقلال، آزاد بودن از امر و نهی، تصمیم گیری دیگران برای خود را مسئله آنقدرها مهمی تلقی نمی کنند.

اساتید زن در جواب به این سؤال که چه بخشی از تدریس برایشان جالب است به توانایی نفوذ روی دانشجویان به شکل مثبت اشاره کردند. البته نفوذ داشتن بردانشجویان نوعی اعمال قدرت است و او که درس می دهد در مقایسه با کسانی که درس می خوانند در یک پله بالاتر قرار می گیرد. اما اساتید زن در بیان علت اصلی انتخاب حرفه استادی دانشگاه از داشتن پیوند بیشتر با دانشجویان حرف زدند و حال آنکه مردها به اینکه مجبور نیستند به ساز سایرین برقصند اشاره کردند.

## گفت و گوی زن و مرد یک ارتباط میان فرهنگی است

اگر زنان به زبان پیوندجویی و صمیمیت می گویند و می شنوند و مردان به زبان سلسله مراتب و استقلال، در اینصورت ارتباط میان زنان و مردان می تواند یک ارتباط میان فرهنگی تلقی شود که در آن سبک و طرز گفت و گوی آنان با هم دربرخورد داریم است. به جای تفاوت لهجه و گویش می توان گفت که اختلاف سبک صحبت زنان و مردان برسر جنسیت متفاوت آنهاست.

این ادعا که زن و مرد در دو دنیای متفاوت رشد می کنند در

نگاه نخست به نظر بی معنا می‌رسد. برادرها و خواهرها در خانواده واحدی بزرگ می‌شوند. یک پدر و یک مادر در تربیت آنها دخالت دارند. با این حساب چگونگی است که زن و مرد متفاوت از هم می‌گویند و می‌شنوند.

### از همان ابتدا شروع می‌شود

دخترها و پسرها حتی اگر در یک منطقه مسکونی، در یک مجموعه مسکونی یا در یک خانواده زندگی کنند در دنیای کلمات متفاوتی رشد می‌کنند. دیگران با آنها متفاوت حرف می‌زنند و از آنان انتظارات گویشی متفاوتی دارند. از همه اینها مهم‌تر بچه‌ها نه تنها از پدر و مادر خود، بلکه از دوستان همسالشان آداب سخنگویی را می‌آموزند. اگر پدر و مادر لهجه خارجی یا محلی داشته باشند، بچه‌ها از آنها تقلید نمی‌کنند. آنها با لهجه اهالی منطقه‌ای که در آن بزرگ می‌شوند حرف می‌زنند. دانیل مالتز<sup>۱</sup> و روت بوردر<sup>۲</sup> که هر دو انسان‌شناس هستند از پژوهشی حرف می‌زنند که نشان می‌دهد پسرها و دخترها هر کدام به طرز با دوستانشان حرف می‌زنند. با آنکه ممکن است دخترها و پسرها با هم بازی کنند، اما اغلب پسرها با پسرها و دخترها با دخترها بازی می‌کنند و با آنکه برخی از فعالیت‌های آنها مشابه یکدیگر است

1. Daniel Maltz

2. Ruth Border

بازیهای مورد علاقه‌اشان باهم فرق می‌کند، هر کدام در بازیهای خود از کلماتی استفاده می‌کنند که با هم به اندازه یک دنیا تفاوت دارند.

پسرها ترجیح می‌دهند که بیرون از منزل در گروههای بزرگی که ساختار سلسله‌بندی شده دارد بازی کنند. گروههای آنها رهبری دارد که نوع کار و چگونگی انجام آنرا متذکر می‌شود. سرگروه اغلب در برابر پیشنهادات سایر پسرهای گروه مقاومت می‌کند. با دستور دادن و مجبور کردن افراد به اطاعت از آن درباره سلسله مراتب تصمیم‌گیری می‌شود. راه دیگری که پسرها برای قرار گرفتن در مرتبه بالاتر در گروه از آن استفاده می‌کنند میدان‌داری کردن و گفتن داستان و لطیفه و یا به مبارزه طلبیدن لطیفه‌های دیگران و یا جانب‌داری از بعضی از آنهاست. بازیهای پسرها برنده و بازنده دارد. بر بازیهای آنان قواعد و مقرراتی حاکم است که اغلب برسر آن بحث و مشاجره درمی‌گیرد و سرانجام اینکه پسرها اغلب از مهارتهای خود حرف می‌زنند و برسر اینکه چه کسی از همه بهتر است بحث می‌کنند.

از سوی دیگر دخترها در گروههای کوچک یا دونفری بازی می‌کنند. کانون زندگی اجتماعی یک دختر بهترین دوست اوست. در داخل مجموعه تصمیم‌یت حرف اول را می‌زند. دخترها در بازیهای بسیار متداول خود مانند طناب‌بازی یا آکر دویر هر کدام به نوبت میدان‌داری می‌کنند. بسیاری از بازیهای آنها (مانند خانه بازی) برنده یا بازنده ندارد. با آنکه مشخصاً بعضی از دخترها در مقایسه با سایرین از مهارت بیشتری برخوردارند قرار نیست که

به این برتری خود بنازند، یا فکر کنند که از سایرین بهترند. دخترها دستور نمی‌هند، ترجیح‌های خود را به صورت پیشنهاد بیان می‌کنند و پیشنهاد هم اغلب و به احتمال زیاد پذیرفته می‌شود. پسرها در صحبت‌های خود با هم امروز نمی‌کنند. مثلاً می‌گویند «هرچه می‌گویم بکن» یا «بزن به چاک، گم شو». اما دخترها می‌گویند «بیائید این کار را بکنیم»، «نظرتان درباره‌ی این کار چیست» دخترها رئیس‌بازی در نمی‌آورند، میدان‌داری نمی‌کنند، چنین تقاضایی ندارند و مستقیماً چنین درخواستی نمی‌کنند. اغلب اوقات دور هم می‌نشینند و باهم حرف می‌زنند. دخترها برای بالاتر قرار گرفتن با هم رقابت نمی‌کنند. بیشتر به این اهمیت می‌دهند که دیگران آنها را دوست بدانند و مورد قبول واقع شوند.

پژوهشگرانی که روی کودکان سه ساله مطالعه کرده‌اند درباره تفاوت‌های کلامی پسرها و دخترها مطالب جالبی بیان داشته‌اند. آمی شلدون<sup>۱</sup> از بازی‌های و گفت‌وگوهای پسرها و دخترهای سه تا چهارساله درمهد کودک نوار برداشت. در این برنامه از دو گروه پسرها و دخترهای سه ساله که برسر موضوع واحدی باهم اختلاف پیدا کردند فیلم برداری و صدا برداری شد. با آنکه هر دو گروه برسر موضوع واحدی اختلاف داشتند طرز مذاکره و مشاجره آنها با هم تفاوت داشت. شلدون صرف‌نظر از آنچه من تا به این جا به آن اشاره کرده‌ام به مطالب دیگری اشاره کرده است که پیچیدگی این دو پویایی را نشان می‌دهد.

در حالیکه دخترها در آشپزخانه مهد کودک بازی می کردند، میان دو تن از آنها اختلافی بروز کرد. دختر کوچکی به نام سو، خیارترشی در دست مری را می خواست. به همین دلیل به مری گفت که خیارترشی را به لیزا بدهد؛ زیرا او هم خیارترشی را می خواهد. در نتیجه مشاجره ای بر سر نیاز اختراع شده لیزا در گرفت، مری راه حلی پیشنهاد کرد اما سو آنرا نپذیرفت:

مری: من خیارشور را نصف می کنم. یک قسمت آنرا به لیزا می دهم و قسمت دیگر را خودم برمی دارم.

سو: اما لیزا خیارترشی کامل می خواهد.  
در این جا مری راه حل دیگری پیشنهاد می کند که سو با آنها مخالفت می ورزد:

مری: این درست نصف یک خیارترشی است.

سو: نه، نیست.

مری: چرا هست.

سو: من نصف واقعی خیارترشی را به او می دهم،

نصف واقعی، بیا اینهم نصف درست و کامل.

در این جا لیزا از وحدت با سو دست می کشد. سو می گوید

«وانمود می کنم که نصف خیارترشی را به تو دادم.»

در جریان یک فیلم برداری دیگر شلدون از سه پسری که در همان آشپزخانه بر سر یک خیارترشی باهم مشاجره می کردند فیلم برداری کرد. وقتی نیک متوجه می شود که کیوین خیار را برداشته به او می گوید که آنرا به او بدهد.

نیک (با فریاد): کوین این مال من است.

نیک (درحالی‌که ناله می‌کند) خطاب به جو: کوین نمی‌گذارد خیارترشی را پاره کنم.  
جو: آره می‌دانم می‌توانم آنرا از او بگیرم و به تو بدهم.

اختلاف پسرها دو برابر و نیم اختلاف میان دخترها وقت گرفت و سرانجام به برخورد میان نیک و جو از یک طرف و کوین از طرف دیگر منجر گردید.

شلدون با مقایسه اختلاف پسرها و دخترها برسر خیارترشی می‌گوید دخترها رأی به سازش و مصالحه دادند اما برخورد میان پسرها طولانی شد و کارشان به نزاع کشید. البته نمی‌توان گفت که دخترها و پسرها در جریان اختلاف باهم هیچ تشابهی نداشتند. از جمله پسرها هم درمقام مصالحه و سازش برآمدند و دخترها هم به شکلی گلاویز شدند. گاه دخترها هم مانند پسرها می‌خواستند درموضع برتر قرار گیرند.

در مطالعه بررسی شلدون به این نتیجه رسیدم درحالی‌که هم نیک و هم سو می‌خواستند با به‌میان کشیدن پای نفر سوم به خواسته خود برسند، اتحادی که با کودک سوم ایجاد کردند و دینامیسم‌هایی را که به کار بردند باهم تفاوت‌های اصولی داشتند. سو به‌مری متوسّل شد تا خواسته شخص دیگری را برآورده سازد. به جای آنکه بگوید او خیارترشی را می‌خواهد مدعی شد که لیزا آنرا می‌خواهد. نیک برای تصاحب خیارشور ابراز وجود و تلاش کرد و زمانی که نتوانست به خواسته خود برسد به جو متوسّل شد تا

خيارترشی را برای او بگیرد. جو هم سعی کرد که خيارترشی را به زور بگیرد. در هر دو سناریو. بچه‌ها وابستگی پیچیده‌ای را به نمایش گذاشتند. جو نه از ناحیه خود بلکه از ناحیه نیک قدرت‌نمایی کرد. نیک با درخواست کمک از جو خود را در ساختار سلسله مراتب یک پله پائین تر قرار داد. خود را در قالب کسی گذاشت که به کمک احتیاج دارد. وقتی سو از مری خواست، که خيارترشی او را بگیرد او یک پله بالاتر را انتخاب کرد تا خيارترشی را تقسیم کند، او نه برای به دست آوردن خيارترشی، بلکه برای به دست آوردن حق تقسیم کردن آن تلاش کرد. این موضوع مرا به یاد زنهایی انداخت که گفتند برای درس دادن کار استادی دانشگاه را انتخاب کرده‌اند. اما سو برای رسیدن به هدف به میل مری برای برآورده ساختن نیازهای دیگران وابسته بود.

این بررسی نشان می‌دهد که دخترها و پسرها هر دو می‌خواهند به هدف خود برسند اما برای رسیدن به هدف راههای متفاوتی انتخاب می‌کنند. در حالیکه هنجارهای اجتماعی پسرها را به رقابت و دخترها را به همکاری تشویق می‌کند، شرایط و فعالیت‌های متفاوت می‌تواند به رفتارهای متفاوتی منجر گردد.

مارجوری هارنس‌گودوین<sup>۱</sup> دخترها و پسرها را در دو فعالیت تکلیف‌گرا<sup>۲</sup> مقایسه کرد. پسرها سرگرم ساختن تیروکمان برای شرکت در یک جنگ بودند و دخترها هم حلقه درست می‌کردند. خانم گودوین متوجه شد که فعالیت پسرها براساس سلسله مراتب است. یکی از آنها رهبری دیگران را برعهده داشت و به دیگران

---

1. Marjorie Harness Goodwin

2. Task - Oriented

دستور می داد. گروه دخترها برابرنگر بود. هر کدام از آنها هم پیشنهاد می داد و هم پیشنهاد دیگران را می پذیرفت. اما در یک فعالیت دیگر، یعنی خانواده بازی نشان دادند که از ساختار مرتبه بندی استفاده می کنند. دخترهایی که در نقش مادر ظاهر شده بودند به دخترهایی که نقش فرزندان خانواده را بازی می کردند دستور می دادند و آنها نیز متقابلاً برای انجام کارها از مادرشان اجازه می گرفتند. گذشته از این دختری که در نقش مادر ظاهر شده بود به گونه ای مدیر بازی هم بود. این بررسی نشان داد که دخترهای می دانند که چگونه دستور بدهند و چگونه در ساختار مبتنی بر سلسله بندی رفتار کنند.

دنیای بازی های کودکان بسیاری از جنبه های روابط میان زن و مرد را مشخص می سازد. بازی پسرها نشان می دهد که چرا مردها از تحقیر شدن و دستور گرفتن ناراحتند. در دنیای مبتنی بر سلسله مراتب پسرها، رتبه و شان و منزلت از اهمیت ویژه ای برخوردار است و آنها این موقعیت را در دستور دادن و دیگران را به تبعیت از خود فراخواندن جست و جو می کنند. پسرها در جریان بازی با یکدیگر گهگاه جای خود را باهم عوض می کنند؛ به طوری که کسی که در بازی اول دستور می داده ممکن است در بازی دوم در نقش فرمان بردار ظاهر شود اما این پویایی در بازی میان دخترها وجود ندارد. در میان دخترها آنچه اهمیت دارد و وجه المصلحه قرار می گیرد صمیمیت است. دخترها در جریان بازی از پیوندجویی استفاده می کنند و اغلب از کسی که از اشتهاار بیشتری برخوردار است جانبداری می کنند. در میان دخترها محبوب بودن یک مرتبه



بالا تر و نشانه منزلت بیشتر است اما بنیاد این محبوبیت بر اساس پیوند با دیگران است. اما دخترهای محبوب در عین حال در قید و بند قرار می گیرند. دونا ادر<sup>۱</sup> با بررسی روی دانش آموزان مقطع راهنمایی به این نتیجه غریب رسید که دخترهای مشهور را لزوماً دیگران دوست ندارند. بسیاری از دخترها سعی دارند که با دخترهای مشهور رابطه دوستانه داشته باشند و آنها را همراهی کنند. دخترهای مشهور مجبورند که دوستی و سمت گیری از دخترهای دیگر را رد کنند و به همین دلیل از سوی دیگران به تکبر و افاده داشتن متهم می شوند.

### مهم فهمیدن است

اگر بالغها بر اساس تجربیات دوران کودکی و در شرایط اجتماعی متفاوت دوستان هم سال طرز صحبت را بیاموزند می توان انتظار داشت که در سنین بلوغ گفت و گوی زن و مرد ارتباطی میان فرهنگی باشد. گرچه هر سبک با توجه به اصول و شرایط خود از اعتبار برخوردار است؛ به دلیل تفاوت سبک صحبت سوء تفاهم بروز می کند. اگر بپذیریم که گفت و گوی زن و مرد از خصوصیت میان فرهنگی برخوردار است، در این صورت می توان نارضایی زن و مرد از صحبت یکدیگر را بدون اینکه کسی را

---

1. Donna Eder

به اشتباه گویی و دیوانه بودن و غیره متهم سازیم توضیح داد. آشنایان با تفاوت‌های سبکی در طرز تکلم به از بین رفتن آنها منجر نمی‌شود، اما گنجی متقابل آنها از حرفهای یکدیگر را برطرف می‌سازد. درک اینکه چرا پدر و مادر، دوستان و حتی غریبه‌ها اینگونه رفتار می‌کنند منجر به همگونی نگرشی ما و آنها نمی‌شود اما اسباب آرامش و تسلی خاطر ما را فراهم می‌سازد، دنیا را به مکانی آشناتر مبدل می‌سازد و وقتی دیگران از علت رفتار ما مطلع می‌شوند کمتر ما را مورد انتقاد قرار می‌دهند.

آلیس واکر<sup>۱</sup> در کتاب داستان «معبد آشنای من» از زنی حرف می‌زند که صرفاً به خاطر «گوش بسیار بزرگ یک مرد» عاشق او می‌شود. واکر در ادامه مطلب می‌گوید با آنکه اغلب اشخاص به خاطر جذابیت‌های جنسی یا نیروهای دیگری عاشق یکدیگر می‌شوند، کسی که ما به راستی مترصد او هستیم، شخصی است که بتواند به حرفهای ما گوش بدهد.

همه ما می‌خواهیم که حرفهایمان را گوش دهند، اما شنیدن تنها هم کافی نیست. ما می‌خواهیم که ما را درک کنند، می‌خواهیم حرفهایمان را بشنوند و بفهمند که چه منظوری داریم. هرچه از تفاوت‌های سبک گفت‌وگوی زن و مرد بیشتر اطلاع داشته باشیم، میزان شکوه و شکایت که «تو مرا نمی‌فهمی» کاهش می‌یابد.

## عدم تقارن

### نظرات متفاوت، صحبت‌های متفاوت

ایو با عمل جراحی غده‌ای را از سینه‌اش خارج کرده بود. بعد از عمل ایو به خواهرش می‌گوید که از عمل ناراحت است. می‌گفت «وقتی به بخیه‌های روی سینه‌ام نگاه می‌کنم که شکاف ایجاد شده را به هم دوخته است ناراحت می‌شوم.» مدعی بود که شکل سینه‌اش تغییر کرده است. خواهرش جواب داد «بله می‌دانم من هم وقتی عمل کردم همین احساس را داشتم». ایو در این باره با دوستش کارن هم حرف زد. کارن جواب داد «بله می‌فهمم، آدم احساس می‌کند که به بدنش دست درازی کرده‌اند». اما وقتی ایو موضوع را با شوهرش درمیان گذاشت و از احساسش با او حرف زد، مارک به او گفت «می‌توانی جراحی پلاستیک کنی. جای زخمها را ازبین

می برد و شکل سینه‌ات را مثل سابق می کند.»

ایو از شنیدن حرفهای خواهر و دوستش احساس خوبی پیدا کرده بود، اما از حرف مارک خوشش نیامد. کاملاً برعکس خواهر و دوستش حرفهای مارک او را ناراحت کرده بود. او نه تنها آنچه را که انتظار داشت نشنید، بلکه دقیقاً آنچه را که نمی خواست شنید. به نظر ایو رسید که شوهرش او را به عمل جراحی دومی فرامی خواند و حال آنکه او از همین عمل اول به قدر کافی ناراحت بود. ایو با لحن اعتراض آمیزی به مارک گفت «دیگر حاضر نیستم عمل کنم. متأسفم که سینه‌ام دیگر آنطور که تو می پسندی نیست.» مارک از شنیدن واکنش ایو تعجب کرد و رنجید. در جوابش گفت: «برای من مهم نیست، مرا ابداً ناراحت نمی کند.» ایو پرسید «پس چرا می گویی که عمل جراحی پلاستیک کنم؟» و مارک جواب داد «برای اینکه خودت گفتی که شکل جدید آنرا دوست نداری.»

ایو احساس غریبی داشت. در تمام مدت اقامت در بیمارستان مارک به طور کامل به او توجه کرده بود. چگونه می توانست به جبران محبت‌هایش به او حرفهای ناخوشایند زده باشد و حال آنکه آنچه مارک گفته بود هرگز اشتباه نبود. اما ایو از حرف مارک فرایام‌هایی شنیده بود که تا عمق احساس او اثر گذاشته بود. مارک می دانست که به ناراحتی ایو واکنش نشان داده است اما ایو حرفهای مارک را شکایت مستقل از ناحیه او تلقی کرده بود. مارک خیال می کرد به زنش قوت قلب داده که جای نگرانی نیست، می تواند فکری به حال آن بکند و اثر زخم روی سینه‌اش را از بین ببرد. اما ایو از حرف مارک اینطور برداشت کرده بود که او از حالت جدید

سینه اش ناراحت است. از آن گذشته ایو انتظار داشت که به او بگویند ناراحتی اش طبیعی است و اگر هرکس دیگری هم جای او می بود ناراحت می شد. اما اظهار نظر مارک که ناراحتی اش به سادگی برطرف می شود این مطلب را در ذهن ایو تداعی کرده بود که او حق ندارد بی دلیل ناراحت باشد.

ایو انتظار داشت که مارک شرایط او را بفهمد اما مارک در مقام اندرز و راهنمایی او حرف زده بود. مارک در نقش حلال مشکلات ظاهر شده بود و حال آنکه ایو انتظار هم دردی داشت، انتظار داشت که مارک ناراحتی او را تأیید کند.

سوء تفاهم مشابهی بعد از یک حادثه اتومبیل که در آن زن به شدت مجروح شده بود میان زن و شوهر ایجاد شد. زن که از ماندن در بیمارستان متنفر بود درخواست کرد که هرچه زودتر او را به منزل بفرستند. اما در منزل هم به علت تحرک زیاد ناراحت شد. شوهرش از او پرسید «چرا در بیمارستان نماندی، آنجا راحتتر نبودی؟» زن از این حرف او رنجید، احساس کرد که شوهرش ترجیح می دهد او در خانه نباشد. هرگز به ذهنش نرسید که اگر شوهرش می گوید بهتر بود در بیمارستان می ماندی. علتش واکنش به شکایت او از درد و ناراحتی محل جراحی است. به جای همه اینها او پیشنهاد شوهرش را به این حساب گذاشت که او ترجیح می دهد زنش در منزل نباشد.

## «گرفتاری من است، نه گرفتاری تو»

اگر دلگیری زنها از آن روست که مردها به ناراحتی آنها واکنش نشان نمی دهند، ناراحتی مردها اغلب به این دلیل است که زنها به چنین کاری اقدام می کنند. بعضی از مردها نه تنها از این احساس همدردی راضی نمی شوند، بلکه احساس می کنند که به آنها توهین شده است. از جمله زنی می گفت وقتی با نامزدش درباره یک موضوع شخصی حرف می زند، مثلاً وقتی احساسش را درباره پیرشدن مطرح می سازد او در جوابش می گوید «می دانم چه احساسی داری، من هم مثل تو احساس می کنم.» این خانم به تعجب می گفت که نامزدش ناراحت می شود انگار سعی دارد با انکار منحصر به فرد بودن تجربه او چیزی را از او برباید.

برداشت اشتباه مشابهی منجر به مشاجره زیر شد. این گفت و گو که بدو ساده و بی منظور شروع شده بود به بحث و مشاجره کشید.

مرد: خیلی خسته ام، دیشب خوب نخوابیدم.

زن: منم خوب نخوابیدم. من هیچوقت خوب نمی خوابم.

مرد: چرا می خواهی از ارزش من بکاهی؟

زن: نه چنین منظوری ندارم. می خواهم به تو بگویم که ناراحتی

تو را درک می کنم.

این زن نه تنها از واکنش شوهرش ناراحت شد، بلکه درحیرت

فرو رفت. چگونه ممکن است شوهرش خیال کند که او قصد

تحقیقش را داشته است. منظور مرد از «پائین آوردن ارزش من» این بود که تو به تجربه من بها نمی دهی. او در واقع تلاش پیوندجویی زنش را با توجه کردن به استقلال و اجتناب از تحقیر شدن پالایش می کرد.

### «من مشکل تو را حلّ می کنم»

زنها و مردها اغلب از طرز واکنش یکدیگر به ناراحتیهای خود می رنجند. آنها همچنین از ناراحتی یکدیگر هم ناراحت می شوند. اگر زنها از میل مردها به ارائه طریق می رنجند، مردها هم از اینکه زنها برای رفع مشکل آنها اقدامی صورت نمی دهند آزرده خاطر می شوند. از آنجائیکه بسیاری از مردها خود را حلال مشکلات می دانند، هر شکایت و هر گرفتاری دیگران آنها را به فکر ارائه راه حل می اندازد. از جمله وقتی دو چرخه زنی خراب می شود یا چرخ اتومبیلش پنچر می شود مردها بی درنگ، انگار که توانایی و قوه ابتکارشان به خطر افتاده، برای رفع مشکل اقدام می کنند. اما درحالیکه زنها اغلب از کمک مردها در این مواقع استقبال می کنند، تنها معدودی از آنها کمک یک مرد را برای حلّ مشکل عاطفی خود می پذیرند.

مصاحبه رادیویی با زن و شوهری در یک برنامه نمایشی و جوابهای متفاوت آنها به یک سؤال واحد نظریه حلال مشکل بودن مردها را تقویت کرد. باربارا و ویلیام کریستوفر درباره زندگی با

یک کودک بیمار ذهنی حرف می‌زدند. مجری برنامه از آنها پرسید آیا هرگز اتفاق افتاده که به حال خود افسوس بخورند و از خود بپرسند «چرا من؟» هر دو جواب منفی دادند، اما طرز جوابشان متفاوت بود. زن توجه را از خود دور کرد و گفت «او که در اصل رنج می‌برد کودک است.» اما شوهرش گفت «زندگی یعنی حل کردن مشکلات. این هم مسئله دیگری است که باید حل شود.»

## زنان به فرا پیام‌ها گوش می‌دهند.

سیلویا و هاری پنجاهمین سالگرد ازدواجشان را در یک مرکز تعطیلات کوهستانی برگزار کردند. بعضی از میهمانان تمام تعطیل آخر هفته را در آن اقامتگاه گذرانند و بقیه فقط برای مراسم آن شب که یک میهمانی شام بود آنجا بودند. مدیر سالن نهارخوری در حین صرف شام به سیلویا نزدیک شد و گفت چون غذای مفصلی سرو شده و یک دسر بسیار عالی نیز تدارک دیده شده آیا بهتر نیست که کیک سالگرد ازدواج روز بعد موقع نهار بریده شود. سیلویا نظر میهمانان را سر میز شام پرسید. همه مردها موافق بودند: «فکر بسیار خوبی است. عاقلانه است، کیک بماند برای فردا.» همه زن‌ها



مخالفت کردند: «نه، میهمانی امشب است، کیک هم باید امشب بریده شود.» تمرکز مردها بر خود پیام بود: «کیک به عنوان خوراکی». اما زن‌ها به فراپیام می‌اندیشیدند: «سرو کردن یک کیک خاص به موقعیت رنگِ جشن و شادمانی می‌دهد». چرا زنان با فراپیام هماهنگی دارند؟ دلیلش آن است که ذهن زنان بیش از هرچیز بر درگیری عاطفی و ذهنی یعنی روابط میان اشخاص متمرکز است و از طریق فراپیام‌هاست که روابط میان انسان‌ها تثبیت و حفظ می‌شود. اگر بخواهید میزان و نشانه‌های حیاتی یک رابطه را اندازه بگیرید معیار سنجش شما فراپیام‌ها هستند: چه گفته می‌شود و چگونه بر زبان می‌آید. هرکسی می‌تواند این علائم را ببیند. اما اینکه به آنها توجه کنیم یا نه موضوع دیگری است، موضوع حساس شدن است. به محض آنکه حساس شوید، دیگر نمی‌توانید آنتن خود را جمع کنید، آنتن شما در جهت بیرونی امتداد می‌یابد. به‌هنگام تفسیر و تعبیر معنا ممکن است علائمی را جذب کنیم که عمداً فرستاده نشده‌اند، مثل فوجی از پرندگان معصوم روی یک صفحه رادار. پرنده‌ها آنجا هستند - نشانه‌هایی که زن‌ها دریافت می‌کنند نیز آنجا هستند - اما می‌توانند به آن مفهوم می‌که مفسر فکر می‌کند نباشند. مثلاً مریلین نگاهی به لاری می‌اندازد، وقتی پیشانی او را گِره خورده می‌بیند، می‌پرسد:

«چه اتفاقی افتاده؟» لاری که فقط به فکر نهار بوده علاقه و توجه مریلین را به حساب این می‌گذارد که او دارد زاغ سیاه او را چوب می‌زند. تفاوت تمکز بر پیام‌ها و فرایام‌ها می‌تواند در مورد تقریباً همه چیز به زن‌ها و مردها نقطه نظرهای متفاوتی بدهد. هریت به گلایه به مورتون می‌گوید: «چرا نمی‌پرسی روز من چگونه گذشته؟» مورتون جواب می‌دهد: «اگر حرفی برای گفتن داری بگو، چرا منتظری ترا به حرف زدن دعوت کنم؟» هریت خواهان فرایام علاقه و دلسوزی است: شاهی بر محبت شوهر بی‌توجه به آنکه او چیزی برای گفتن دارد یا نه.

یک نکته جالب: دردسر و مشکل زیادی به دلیل استفاده از ضمائر میان زنان و مردان به وجود می‌آید. احساسات زن‌ها اغلب وقتی شریک زندگی شان در موقعیت‌هایی که آنها ضمائر «ما» یا «برای ما» را به کار می‌برند، ضمائر «من» یا «برای من» را استفاده می‌کنند، جریحه دار می‌شود. وقتی مورتون می‌گوید: «فکر می‌کنم بهتر باشد قدمی بزنی.» هریت به شکل بدی احساس می‌کند که برای قدم زدن دعوت نشده، و این در حالی است که مورتون همیشه می‌گوید اگر هریت بخواهد قدم بزنی او را خوشحال می‌کند که به اتفاق راه بروند. احساس هریت این است که مورتون با استفاده از ضمیر اول شخص مفرد و حذف هرگونه دعوتی مثل:

«دوست داری بیائی؟» در واقع او را در محصور قرار می دهد که جائی برای اشتراک باقی نمی گذارد. فرای پیام ها را نه تنها در آنچه گفته می شود بلکه در آنچه ناگفته می ماند و بر زبان نمی آید نیز می توان ملاحظه نمود. رفع و رجوع کردن چنین سوء تفاهماتی دشوار است زیرا هریک از دو طرف به منطق موقعیت خود و به بی منطقی یا بی مسئولیتی طرف دیگر اعتقاد دارد. هریت می داند که همیشه از مورتون می پرسد که روزش را چگونه گذرانیده و هرگز بی آنکه از مورتون بخواهد او را همراهی کند نمی گوید: «می روم قدم بزنم». اگر نحوه سخن گفتن مورتون متفاوت است حتماً به این دلیل است که احساس متفاوتی دارد. اما اگر هریت درباره روز مورتون از او نپرسد احساس مورتون این نیست که هریت او را دوست ندارد و همیشه به خود این آزادی را می دهد که اگر هریت گفت می خواهد برای پیاده روی برود. بگوید «اشکالی ندارد من هم بیایم؟» بنابراین مورتون نمی تواند احساسات هریت را در مورد بازتاب های خود توجیه شده بداند.

## پیام ها و فرای پیام ها در گفت و گوی میان بزرگسالان؟

در نمایشنامه «بزرگسالان» نوشته ژول فایفر، این فرآیندها با

اصالتی سرد و تکان دهنده اما به شکل مضحکی سرگرم کننده به نمایش گذاشته شده‌اند. برای آنکه نگاه نزدیکتری بیاندازیم و ببینیم وقتی زنان و مردان بر لایه‌های متفاوتی از گفت و گو تمرکز می‌کنند چه رُخ می‌دهد، بیایید ببینیم در این نمایشنامه چه اتفاقی می‌افتد. جک از همسرش لوئیس به دلیل پاسخ ندادن به تلفن دخترشان انتقاد می‌کند. حرف جک به دعوا منجر می‌شود و این در حالی است که هر دو می‌دانند که خود این واقعه اهمیت چندانی ندارد.

جک: بین برای من مهم نیست که این موضوع اهمیت دارد یا ندارد، اما وقتی بچه‌ای به مادرش تلفن می‌زند، مادر باید به او جواب بدهد.

لوئیس: حالا دیگر من مادر بدی هستم!

جک: من چنین چیزی نگفتم.

لوئیس: با نگاهت این را می‌گویی.

جک: این هم یک چیز دیگری است که تو می‌دانی؟ نگاه

من؟

لوئیس پیام جک را نادیده می‌گیرد (اینکه وقتی اِدی تلفن زده، آیا او جواب داده یا نه) و به دنبال فرار پیام است، یعنی کنایه او به اینکه لوئیس مادر بدی است. مطلبی که جک مصرانه منکر می‌شود. وقتی لوئیس به توضیح نشانه‌هایی که به آنها واکنش نشان می‌دهد می‌پردازد، جک نه تنها بهایی

برای آن قائل نمی‌شود بلکه از این موضوع که نه به دلیل آنچه گفته بلکه به دلیل آنگونه که نگاهش به نظر لوئیس آمده، مقصّر قلمداد می‌شود، عصبانی است.

در طول نمایشنامه، جک و لوئیس در این قالب‌ها بارها و بارها بازی کرده آنها را تشدید می‌کنند.

لوئیس: حالا که من چنین مادر و حشتناکی هستم، طلاق می‌خواهی؟

جک: من فکر نمی‌کنم تو مادر بدی هستی و نخیر متشکرم طلاق هم نمی‌خواهم. چرا هر بار من درباره اختلافی میان خودمان حرف می‌زنم، تو می‌پرسی طلاق می‌خواهم یا نه؟

هر چه بیشتر جک هرگونه معنایی و رای پیام گفت و گورا منکر می‌شود، لوئیس آنرا بزرگتر می‌کند و دوباره جک سرسختانه انکار می‌ورزد و باز هم تکرار و تکرار...

جک: من موضوعی را در ارتباط با آنچه تو با ادی می‌کنی مطرح کرده‌ام، مدتی است متوجه آن شده‌ام و فکر می‌کنم تو به آن توجهی نداری. من عمداً آنرا مطرح نمی‌کردم چون امیدوار بودم خودت متوجه شوی و تکرار نکنی و صریحاً باید بگویم عزیزم می‌دانستم که اگر حرفش را بزمن دقیقاً گرفتار مشاجره بی‌پایانی می‌شویم که هم‌اکنون شده‌ایم و این چیزی بود که می‌خواستیم از آن اجتناب کنیم، اما نکردم و

حالا این بحث و درگیری پیش آمده و با اجازه تو می خواهم  
درباره اش حرف بزنم.

لوئیس: تو نمی دانی چه چیزی مرا ناراحت می کند؟  
جک: چی؟

لوئیس: اگر فکر می کنی من این قدر احمقم چرا به زندگی  
با من ادامه می دهی؟

جک: لعنت به این زندگی! چرا هیچ وقت، هیچ چیز اینجا  
به سادگی برگزار نمی شود؟

هیچ چیزی نمی تواند ساده باشد چون لوئیس و جک  
به لایه های متفاوتی از برقراری ارتباط و اکشن نشان  
می دهند. درست مثل مثال پتوی برقی با دو دستگاه کنترل و  
سیم هایی که یکدیگر را قطع می کنند، هر یک از دو نفر  
نیروی را شدت می بخشد که به جنبه متفاوتی از مسأله  
می پردازد. جک تلاش می کند که نقطه نظرش را با بسط و  
تفصیل روشن سازد و این دقیقاً از نظر لوئیس نشانه دیگری  
دال بر رفتار تحقیرآمیز جک با اوست. عاملی است که  
احتمال ابراز نقطه نظر لوئیس را کاهش می دهد و در عوض  
او را وامی دارد در برابر رفتار تحقیرآمیز جک واکنش نشان  
دهد.

آنچه جک و لوئیس را از عصبانیت به خشم و طغیان سوق  
می دهد دیدگاه های متفاوت آنان از فرآیند پیام هاست.

خودداری جک از پذیرش این موضوع که گفته‌هایش تلویحاً بیانگر چیزهایی است و در زیر و بم صدایش فراپيام‌هایی نهفته است، اختیار لوئیس را بر احساسات خویش انکار می‌کند. تلاش‌های لوئیس برای تفسیر آنچه جک نگفته و قرار دادن فراپيام در پیام‌ها سبب می‌شود جک احساس کند لوئیس حرف در دهان او می‌گذارد و اختیار او را بر سخنان خویش منکر می‌شود.

زمانی که لوئیس به جک می‌گوید که چگونه ادی دخترشان بر او سلطه‌جویی می‌کند همین اتفاق می‌افتد.

لوئیس: چرا هیچ‌وقت مجبورش نمی‌کنی به دیدن تو بیاید؟ چرا همیشه تو به سراغ او می‌روی؟

جک: می‌خواهی من برای یک بیچّه نه‌ساله قدرت‌نمایی کنم؟ دلم می‌خواهد بداند که به او علاقه‌مندم، بالاخره یک کسی باید به او علاقه نشان دهد.

لوئیس: لابد تو او را بیشتر دوست داری و من کمتر؟

جک: من چنین چیزی نگفتم.

لوئیس: البته که گفتمی!

جک: تو نمی‌دانی چطور به حرف گوش بدهی، هرگز گوش کردن را یاد نگرفته‌ای. انگار برای تو گوش کردن به حرف‌هایی که زده می‌شود مثل گوش کردن به یک زبان خارجی است.

یک بار دیگر لوئیس به آنچه جک تلویحا می گوید - این بار این موضوع که جک ادی را بیشتر دوست دارد چون تا ادی زنگ می زند او می دود - واکنش نشان می دهد. و جک هم یک بار دیگر فریاد سر می دهد که منظورش همان بوده که گفته و هرچه پیش از آن را منکر می شود.

در تمام طول مشاجره نکته مهم برای لوئیس احساسات اوست، این حس که جک به او احساس خواری و کوچکی می دهد. اما برای جک مهم رفتار و عمل لوئیس است، اینکه هر بار ادی تلفن می زند لوئیس جواب نمی دهد.

لوئیس: از آنچه من با ادی می کنم حرف نزن. فکر می کنی تو با من چه می کنی؟

جک: حالا وقت آن نیست درباره بحث خودمان با هم حرف بزنیم.

چون لوئیس تنها درباره فرایمها سخن می گوید و جک درباره پیامها، هیچیک از این گفت و گو راضی نمی شوند و سرانجام هم از آن جایی سردر می آورند که شروع کرده بودند با این تفاوت که لحن کلامشان حالا خشمگانه تر است.

جک: نکته این نیست!

لوئیس: نکته من هست.

جک: بی فایده است.



لوئیس: پس از من جدا شو!

حکمت متعاف آمریکائی (و بسیاری از والدین و معلمین زبان انگلیسی) به ما می‌گویند که معانی با واژه‌ها منتقل می‌شوند. بنابراین مردهایی که متمایل به دریافت معنای واژه به‌واژه (تحت‌اللفظی) هستند از حمایت خرد متعارف برخوردارند. نه تنها به‌سادگی منکر اشاراتی می‌گردند که از طریق ادای واژه‌ها فرستاده شده بلکه خیلی راحت اصلاً متوجه آنها نیستند. حتی اگر چیزی از این اشارات را هم احساس کنند، شاید که بهائی برای آن قائل نشوند. بالاخره هرچه باشد مطلبی در قالب کلمات ادا نشده است. بعضی وقت‌ها این یک جا خالی دادن و یک دفاع عاقلانه است و نه یک احساس باطنی. اما در مواقعی هم یک اعتقاد صمیمانه و صادقانه است. احتمال دارد که زن‌ها هم به‌واقعیت آنچه حس می‌کنند تردید ورزند. اگر در ته دلشان هم به آن شک نکنند به هر حال فاقد استدلال کافی برای حمایت از موقعیت خود هستند و در حدّ تکرار: «تو ایز جور گفتی». «تو این کار را کردی». نزول می‌کنند. آگاهی به این امر که فرایام‌ها بخش واقعی و اساسی از برقراری ارتباط هستند، کار درک و توجیه آنچه را که احساس می‌کنند آسانتر می‌سازد.

## «با من حرف بزن»

به استناد مقاله یکی از روزنامه‌های پرتیراژی یکی از پنج گلایه متداول زنان در ارتباط با همسرانشان این است که: «او دیگر به حرف‌های من گوش نمی‌دهد». شکایت دیگر این است که: «او دیگر با من حرف نمی‌زند». اندرو هکر<sup>۱</sup> عالم علوم سیاسی معتقد است نبود ارتباط موثر و مطلوب که در فهرست دلایل زنان برای متارکه جای بزرگی را اشغال می‌کند بسیار کمتر از سوی مردها به عنوان دلیل ذکر می‌شود. در حالی که زوجها در مکالمه واحدی درگیر می‌شوند چرا این امر تا این اندازه برای زنان ناخوشایندتر از مردها است؟ زیرا توقعات زنان متفاوت است همانطور که برداشت آنان از آنچه اهمیت گفت و گو تلقی می‌شود با مردها فرق دارد.

## تیپ نیرومند و ساکت

یکی از متداول‌ترین تیپ‌های کلیشه‌ای مردهای آمریکائی مردی است که در عین قدرتمندی بسیار ساکت است. جک

کِرول<sup>۱</sup> به مناسبت مرگ هنری فوندا<sup>۲</sup> عبارت‌هایی نظیر «قدرتِ خاموش» سکوت‌های شرمگین «منفی بافی قابل اشتغال» و «احساس قدرتی که در کفِ اراده است» را به کار برده بود. او توضیح داده بود که هدف فوندا از اینکه نگذارد «کسی گردش چرخ‌ها را ببیند». این بود که مبادا «طرز کار ماشین» در معرض دید قرار گیرد. به گفته کِرول سکوتِ حاصل از این‌گونه رفتار به‌عنوان هنرمند و روی صحنه بسیار مؤثر اما در مورد خانواده فوندا مخرب و ویرانگر بوده است. تصویر یک پدر کم‌حرف تصویری متداول و الگویی برای شوهر است. اما آنچه ما را مجذوب می‌کند می‌تواند بادبادکی کاغذی باشد که ناشادمانه به آن چسبیده‌ایم. بسیاری از زنان تیپِ خاموش و کم‌حرف را در پدر چیزی جذاب و فریبنده اما در شوهر باری سنگین بردوش می‌دانند. نانسی شوئنبرگ<sup>۳</sup>، شاعر، یکی از اشعارش را اینگونه آغاز می‌کند: «این سکوتِ تو بود که مرا به دام انداخت و گرفتار ساخت، چقدر به خاموشی پدرم شباهت داشت». ادرین ریچ<sup>۴</sup> در شعری به «شوهری که به شکل عذاب‌دهنده‌ای گنگ و آرام است» اشاره می‌کند. به‌رغم جذابیت و کشش ابتدایی به‌سوی جوهر چنین سکوتی در

---

Jack Kroll.

Henry Fonda.

Nancy Schoenberg.

Adriene Rich.

مرد شاید که در یک رابطه درازمدت این خاموشی دیوار آجری بلندی باشد. که زن به عبث سر خود را بر آن می‌کوبد. علاوه بر تمام این تصاویر از رفتار زنان و مردان - هم نتیجه و هم علل آن - تفاوت‌های دیگری در مورد نقطه‌نظرهای مردها و زن‌ها درباره نقش گفت و گو در روابط و نیز این نکته که چگونه گفت و گو به اهداف خویش جامه عمل می‌پوشاند، وجود دارند. ریشه این تفاوت‌ها در زمینه‌ای است که در آن زنان و مردان در حال رشد کردن و بزرگتر شدن می‌آموزند که چگونه با هم سالان خویش گفت و گو کنند.

### بزرگ شدن به عنوان زن / به عنوان مرد

بچه‌هایی که پدرها و مادرهایشان لهجه خارجی دارند، با لهجه حرف نمی‌زنند. آنان حرف زدن را از بچه‌های بزرگتر و هم‌سالانشان در کودکی می‌آموزند. دخترها و پسرهای کم‌سال همان‌گونه که تلفظ کلمات را از هم بازی‌یشان یاد می‌گیرند، می‌آموزند که چگونه گفت و گو کنند. در فاصله پنج تا پانزده سالگی که بچه‌ها گفت و گو کردن را می‌آموزند، بیشتر اوقات با دوستان هم‌جنس خود بازی می‌کنند، بنابراین جای شگفتی نیست که راه‌های گوناگونی برای به‌کارگیری و استفاده از مکالمه بیاموزند.

دانیل<sup>۱</sup> و روت<sup>۲</sup> بُورِکِر که هر دو مردم‌شناس هستند خاطر نشان می‌سازند که پسرها و دخترها به شکل متفاوتی روابط اجتماعی برقرار می‌سازند. دخترهای کم‌سال تمایل دارند که در گروه‌های کوچک و یا حتی به شکلی متداول‌تر دوتا دوتا باهم بازی کنند. زندگی اجتماعی آنها معمولاً بر حولِ محورِ «یک بهترین دوست» دور می‌زند و دوستی‌ها از طریقِ گفت و گو و به‌ویژه رَد و بَدَل کردنِ «رازها» خلق می‌شوند، حفظ می‌شوند و یا از هم می‌پاشند. اگر دختر کم‌سالی رازِ دوستش را به دختر کوچک دیگری بگوید، ممکن است «یک بهترین دوست تازه» بیابد. خودِ این رازها می‌توانند اهمیّت داشته باشند یا فاقد اهمیّت باشند، آنچه مهمّ است طرز گفتن آنهاست. ملحق شدن به چنین جمع بسته‌ای ساده نیست اما اگر دختری در جمع پذیرفته شد با او رفتاری مانند دیگران می‌کنند. دخترها دوست دارند با همکاری و تعاون بازی کنند، اگر نتوانند همکاری نشان دهند، جمع از هم می‌پاشد.

پسرهای کوچک مایل اند در گروه‌های بزرگتر و در فضای خارج از خانه بازی کنند. آنها به جای گفت و گو وقت بسیار بیشتری را به انجام کارهای دیگر می‌گذرانند. ملحق شدن به گروه پسرها آسان است اما با همهٔ آنهایی که پذیرفته

1- Daniel.

2- Ruth Borker.

می شوند، یکسان رفتار نمی شود. به محض پذیرفته شدن در گروه، پسرها باید بتازند تا موقعیت خود را در گروه جا بیاندازند. یکی از مهم ترین روش هایی که پسرها برای رسیدن به این مهم در پیش می گیرند از گفت و گو است: نمایش کلامی با گفتن داستان و لطیفه، به مبارزه طلبیدن دیگران، گفت و گوهای پسرهای دیگر را از مسیر اصلی منحرف کردن و در مقابل چالش پسرهای دیگر مقاومت کردن تا اینکه قصه خود را بگویند و موقعیت خود را حفظ کنند. گفت و گوی پسرها اغلب رقابت آمیز و بر سر این موضوع است که چه کسی در چه کاری سرآمد دیگران است.

### «سؤال مکن»

صحبت درباره مشکلات تنها یکی از موارد اختلاف میان زن و مرد است که تولید اشکال می کند. مشکل دیگر درخواست برای کسب اطلاعات است این تفاوت را نیز می توان به بی تقارنی های ناشی از سلسله مراتب و پیوندجویی ارتباط داد. مسئله بر سر این است که مردها به سؤال کردن بی علاقه و زنها به آن علاقه مندند.

سی بل کنار هارولد در صندلی کنار راننده نشسته و ناراحت به نظر می رسد. نیم ساعت است که با اتومبیل در همان حول و حوش دور زده اند تا خیابانی را که هارولد مطمئن است همان نزدیکی است پیدا کنند. سی بل از اینکه هارولد راه را نمی شناسد ناراحت نیست. ناراحتی او از آن روست که هارولد حاضر نیست

لحظه‌ای بایستد و از کسی آدرس موردنظرش را بپرسد. خشم سی‌بل از آن روست که او رفتار هارولد را با عینک خاص خود تماشا می‌کند. اگر خود او پشت فرمان نشسته بود به محض اینکه می‌دید راه را به درستی نمی‌داند از کسی در این باره سؤال می‌کرد. اما حالا به جای اینکه در اتاق پذیرایی دوستانش باشند خیابانها را دور می‌زنند و وقتشان تلف می‌شود. از آنجائیکه پرسیدن آدرس سی‌بل را ناراحت نمی‌کند، خودداری هارولد از این کار برایش بی‌مفهوم است. اما در دنیای هارولد دورزدن و تلاش برای یافتن آدرس اقدامی منطقی است. زیرا پرس‌وجو او را ناراحت می‌کند. هارولد برای نشان دادن خودکفایی خود از کسی آدرس موردنظرش را نمی‌پرسد.

چرا بسیاری از مردها از راهنمایی خواستن و کسب اطلاع خودداری می‌کنند؟ و حال آنکه زنها از پرسیدن و کسب اطلاع کردن ناراحت نمی‌شوند؟ مسئله این جاست که زن و مرد تحت تأثیر پیوندجویی و میل به استقلال دو فرایم متفاوت را دریافت می‌کنند.

اطلاع دادن پیامی را مخابره می‌کند. شما با اطلاع دادن فرایم برتری خود را مخابره می‌کنید. اگر مناسبات براساس سلسله مراتب باشد، کسی که اطلاع دارد به‌صرف این دانایی در یک پله بالاتر قرار می‌گیرد. با این حساب کسی که مترصد اطلاعات نمی‌شود و می‌خواهد خود راهش را بیابد به استقلال بها می‌دهد که آنرا یکی از شروط حرمت نفس می‌داند. برای او ارزش این کار به‌چند کیلومتر رانندگی اضافی می‌ارزد. وقتی سی‌بل ملتمسانه از هارولد

می پرسد که چرا از کسی کمک نمی گیرد، او جواب می دهد که «پرسیدن مورد ندارد؛ زیرا ممکن است که دیگران هم این آدرس را شناسند و راهنمایی اشتباه کنند.» این ذهنیت به لحاظ نظری درست است. در بسیاری از کشورها مانند مکزیک وقتی از کسی آدرسی را می پرسید، هرطور شده جهتی را به شما نشان می دهد که ممکن است لزوماً درست نباشد. اما توضیح هارولد سی بل را ناراحت می کند زیرا در نظر او این رفتار عاقلانه ای نیست. با آنکه قبول دارد ممکن است کسی آدرس اشتباه بدهد احساس می کند که امکان این اتفاق به نسبت اندک است و مطمئناً همیشه اتفاق نمی افتد. از آن گذشته حتی اگر چنین اتفاقی بیفتد باز هم از شرایط فعلی آنها بدتر نمی شود.

تا اندازه ای اختلاف طرز برخورد آنها با مسئله این است که به اعتقاد سی بل کسی که جواب را نداند می گوید «نمی دانم». اما در نظر هارولد «نمی دانم» تحقیرآمیز است. و به همین دلیل از هرکس پرسسی، اگر شده به حدس و گمان جوابی می دهد، هارولد و سی بل تحت تأثیر فرضیه های متفاوت هرگز به عمق اختلاف خود پی نمی برند. تنها کاری که می توانند بکنند این است که از هم بیش از پیش ناراحت شوند. بحث بر سر پیامها بسیار متفاوت است اما بعید است که اختلافی را از میان بردارد زیرا انگیزه واقعی در جای دیگری قرار دارد.

دادن اطلاعات، راهنمایی پیوند میان اشخاص را تقویت می کند. اما اگر تقارنی در کار نباشد تولید سلسله مراتب اجتماعی می کند. به عبارت دیگر، اگر دادن اطلاعات اطلاع دهنده را مطلع تر،



و دانشمندتر و اطلاع گیرنده را بی اطلاع و کم سواد جلوه گر سازد، موضوع مذاکره درباره سلسله مراتب و شأن و منزلت است.

در بسیاری از موارد مشخص است که اطلاع دهنده از موضع بالاتری برخوردار است. از جمله می توان گفت که پدر و مادر مسایل را برای فرزندان خود تشریح می کنند و به سئوالات آنها جواب می دهند. آموزگاران هم به دانش آموزان علم و اطلاع می دهند. نمونه ای از این موقعیت را در آداب و رسوم ژاپنی ها در سر میز شام مشاهده می کنیم. به گفته هارومی بفو<sup>۱</sup> متخصص در امور انسان شناسی میهمانان برای ارج گذاشتن به کسی که از مرتبه اجتماعی بالاتری برخوردار است، با طرح سئوالاتی که می دانند او قادر به جواب دادن آنهاست، او را در موضع برتر قرار می دهند.

به علت این عدم تقارن بعضی از مردها در برابر سؤال کردن از دیگران و به خصوص زنان مقاومت می کنند؛ و بعضی از زنها در دادن اطلاعات به ویژه به مردان احتیاط به خرج می دهند. در این باره با مردی حرف می زدیم. او به من گفت که نظریه من به او کمک کرده تا یکی از اشارات زنش را درک کند. این زن و شوهر با اتومبیل به جایی می رفتند که زن از آن اطلاع کامل داشت، اما شوهر از آن بی اطلاع بود. این مرد که به عمد با میل باطنی اش که او را به یافتن آدرس تشویق می نمود مقاومت می کرد از زنش خواست که درباره انتخاب بهترین مسیر او را راهنمایی کند. زن راه بهتر را به شوهرش نشان می دهد اما در ادامه آن می گوید «البته این راهی است که من

خود می‌روم، ممکن است راه بهتری هم وجود داشته باشد». این زن می‌خواست تعادل به هم خورده میان خود و شوهرش را - اینکه زن مطلبی می‌داند که شوهرش آنرا نمی‌داند - از نو برقرار کند. در عین حال زن می‌خواست که حفظ آبرو کرده باشد تا اگر شوهرش نخواست مسیر پیشنهادی او را انتخاب کند حرفش به زمین نیفتاده باشد. از آن گذشته زن با این طرز صحبت «توصیه کردن» را جایگزین «راهنمایی» کرده بود.

### «هرطور شده آنرا درست می‌کنم.»

بی‌تقارنی مبادله اطلاعات در زمینه مهارت در انجام کارها نیز مشاهده می‌شود. این موقعیت به خوبی در طرز برخورد مردها مشاهده می‌شود. برای توضیح بیشتر به موردی که شخصاً با آن برخورد داشتم اشاره می‌کنم.

می‌خواستم درپوش نورسنج دوربین عکاسیم را بردارم اما هرچه تلاش کردم موفق نشدم. به ناگزیر دوربین را به یک دوربین فروشی بردم و از متصدی آنجا تقاضای کمک کردم. فروشنده ابتدا می‌خواست با یک سگه ده سنتی درپوش را بردارد و چون به این کار موفق نشد وسیله پیچیده‌ای آورد تا به کمک آن درپوش نازک نورسنج را بردارد. این بار هم موفقیتی به دست نیامد. در مقام توضیح گفت که درپوش به نورسنج چسبیده و برداشته نمی‌شود بعد به تفصیل درباره اینکه چگونه به این شکل موجود هم

می توانم عکسهای خوب بگیرم حرف زد. من که مطمئن بودم هرگز از حرفهای او سر در نخواهم آورد مودبانه و با حوصله به حرفهایش گوش دادم و مثالهایش را یادداشت کردم. فروشنده در پایان توضیحات خود گفت که روش پیشنهادی او در اصل بهتر از استفاده از نورسنج است و اینگونه خواست که از اهمیت ناتوانی خود در برداشتن درپوش بکاهد. او دراصل می گفت با آنکه نتوانستم درپوش را بردارم، از علم و اطلاع کافی درباره طرز کار دوربین عکاسی برخوردارم. او قصد کمک داشت و تا همین اندازه از او متشکر بودم اما در عین حال می گفت با آنکه نتوانسته درپوش نورسنج را بردارد، از اطلاعات لازم درمورد عکاسی برخوردار است.

در این جا با نوعی قرارداد اجتماعی روبرو هستیم. نه تنها زنها به راحتی تقاضای کمک می کنند بلکه کمک گرفتن و قبول آنرا از دیگران افتخار می دانند و به خاطر آن تشکر می کنند. از سوی دیگر، مردها درخواست کمک خانمها را افتخاری برای خود تلقی می کنند و آنرا حتی اگر برای خودشان ناراحت کننده باشد انجام می دهند. مردی تعریف می کند که زمانی زن همسایه از او خواست که اتومبیلش را درست کند. او پس از آنکه مدتی روی موتور صرف وقت کرد و به جایی نرسید به زن همسایه گفت که متاسفانه ابزار لازم برای تعمیر اتومبیل او را در اختیار ندارد. این مرد از اینکه نتوانسته بود عیب اتومبیل را برطرف کند ناراحت بود. اما زن همسایه که انگار ناراحتی او را احساس کرده بود روز بعد و روز بعد از آن به او گفته بود که اتومبیلش حالا خیلی بهتر کار می کند و حال آنکه این مرد می دانست هیچ اقدام به خصوصی برای رفع

مشکل اتومبیل انجام نداده است. در اینجا به تعادلی میان کمک خواستن و تشکر کردن پی می بریم. به نظر می رسد که زن و مرد در این موقعیت هر دو احساس وظیفه مندی و قید می کنند. زن وظیفه خود می دانست که با آنکه مرد همسایه به او کمک نکرده، از او تشکر کند و مرد هم خود را مقید می دید که با آنکه می دانست کاری از او ساخته نیست به موتور اتومبیل زن همسایه نگاه کند و روی آن وقت بگذارد.

نمونه دیگری از قرارداد اجتماعی در کمک خواستن و تشکر کردن را در یکی از خیابانهای شهر نیویورک شاهد بودیم. زنی از ایستگاه مترو، واقع در تقاطع خیابان بیست و سوم و خیابان جنوبی پارک بیرون آمد. لحظه ای مردد ماند تا جهت منتهی به خیابان مدیسون را پیدا کند. او می دانست که خیابان مدیسون در غرب پارک واقع است. اگر کمی فکر می کرد به راحتی مسیر درست را پیدا می کرد. اما به جای این کار از نخستین عابری که به او رسید آدرس مورد نظرش را پرسید. مرد عابر در جواب گفت که خیابان مدیسون تا این اندازه در ناحیه جنوب امتداد ندارد. زن می دانست که مرد اشتباه می کند. از آن گذشته این زن تا این زمان موقعیت مکانی خود را بازیافته بود و می دانست که از کدام جهت باید برود. اما به جای اینکه به مرد بگوید «نه، خیابان مدیسون همین اطراف است» یا بگوید «متشکرم، خودم پیدا می کنم». طوری با او برخورد کرد که انگار درست راهنمایی شده است. از او پرسید «غرب در کدام سمت است؟» و چون مرد سمت غرب را به او نشان داد از او تشکر کرد و گفت «متشکرم من به سمت غرب می روم»

اگر از جنبه مسیریابی و اطلاع گرفتن به موضوع نگاه کنیم باید بگوئیم که رفتار این خانم از همان ابتدا اشتباه بود. او در اصل به کمک کسی احتیاج نداشت و مرد عابر هم در موقعیتی نبود که به او کمک کند. اما مسیر را پرسیدن نکته اصلی نبود. این خانم با توجه به ذهنیت خود نه تنها به محض خروج از ایستگاه مترو مترصد آدرس شده بود، بلکه با این پرسش می خواست پیوندجویی با توده های عظیم مردم شهر را با تماس گرفتن با یکی از آنها رعایت کرده باشد. تقاضای کمک خیلی ساده اقدامی خود به خود برای رسیدن به این میل بود.

«حتی اگر کاری از دستم ساخته نباشد به تو کمک می کنم»

مارتا کامپیوتری خرید که طرز کار آنرا نمی دانست. کتابچه راهنمای کامپیوتر را مطالعه کرد اما هنوز پرسشهای بی جواب متعددی در ذهنش باقی بود. از اینرو به فروشنده کامپیوتر مراجعه نمود و راهنمایی خواست. مردی که برای راهنمایی او مأمور شد چنان رفتار کرد که این زن احساس کرد خنگ ترین زن روی زمین است. مرد برای توضیح مطلب از مفاهیم و واژه های فنی استفاده می کرد و هر بار که زن معنای این واژه ها را می پرسید بیش از پیش احساس بی اطلاعی می کرد. مرد راهنما هم با لحن صدای خود به احساس شرمندگی او می افزود. لحن صدای مرد فرایماری را مخابره می کرد که مفهومش این بود «معنای واژه ها کاملاً روشن

است، همه آنرا می دانند». مرد به قدری تند حرف می زد که زن متوجه آن نمی شد. وقتی زن به منزل بازگشت به این نتیجه رسید که توضیحات مرد راهنما، حتی آنهایی را که قبلاً درک کرده بود، در خاطرش باقی نمانده است.

مارتا که هنوز به جوابهای خود نرسیده بود هفته بعد مجدداً به فروشگاه کامپیوتر مراجعه کرد. تصمیم گرفته بود تا جوابهای موردنیازش را پیدا نکرده از آنجا بیرون نیاید. اما این بار کسی که برای راهنمایی او مأمور شد یک زن بود. حالا شرایط به کلی متفاوت بود. زن راهنما تا حد امکان از به کار بردن واژه های فنی خودداری می کرد و هرآینه به اجبار از واژه فنی استفاده می کرد بی درنگ از مارتا می پرسید که آیا مفهوم واژه ها را می داند و اگر جواب منفی بود او با شکیبایی و به روشنی تمام مفهوم واژه را توضیح می داد. لحن صحبت زن راهنما هنگام پاسخ دادن به سؤالات هرگز «این که خیلی ساده است، همه آنرا می دانند» را تداعی نمی کرد. هر عملی را که توضیح می داد، از مارتا می خواست آنرا روی کامپیوتر انجام دهد. با سبک متفاوت این «آموزگار» مارتا احساس دیگری پیدا کرد. حالا نه تنها خود را خنگ و کودن احساس نمی کرد، بلکه احساسی از شایستگی و توانمندی داشت.

مطمئناً همه مردها به طرزی اطلاع نمی دهند که دانش آموزان آنها احساس حقارت کنند. بسیاری از آموزگاران خوب را مردها تشکیل می دهند. همه زنها هم طوری حرف نمی زنند که همه دانش آموزان موضوع را بفهمند. اما بسیاری از زنها به ویژه در برخورد با وسایلی مانند کامپیوتر، اتومبیل و سایر تجهیزات

مکانیکی بر درستی تجربه مارتا صبحه می گذارند و می گویند اگر زنی به آنها در این موارد آموزش بدهد، موضوع را بهتر درک می کنند. احتمالاً توجه به معنای متفاوت کمک کردن موضوع را توضیح می دهد. اگر قرار باشد زنها به پیوند جویی اهمیت بدهند باید تفاوت دانش تخصصی خود را با دیگران به حداقل برسانند و بنابراین طوری حرف می زنند که دیگران منظور آنها را بفهمند. برای آنها انتقال معلومات خود به دیگران اسباب همگونی بیشتر می شود. لحن صدای آنها فرایمهای حمایتی را مخابره می کند هرچند مفهوم «حمایت» خود می تواند به تمکین و تواضع اشاره داشته باشد.

اگر مرد در برخورد با دیگران به سلسله مراتب و جایگاه خود در آن توجه داشته باشد، اگر به این معتقد باشد که باید او دست بالا را بگیرد، هنگام قرارگرفتن در موضع بالاتر احساس راحتی می کند. توجه به این حقیقت که اطلاعات یا مهارت بیشتر او را یک پله بالاتر قرار می دهد، در لحن صدا و طرز صحبتش منعکس می گردد. و اگر گاه به نظر می رسد که مردها به عمد طوری حرف می زنند و مسایل را توضیح می دهند که فهمیدنش برای دیگران دشوار باشد، احتمالاً به این علت است که احساس خوشایند آنها درباره علم و اطلاع بیشتر وقتی مخاطب آنها درک نکند افزایش می یابد. هر مفهوم و کلمه ای که مخاطب و یادگیرنده آنها درک می کند از حاشیه امنیت، برتری و امتیاز مرد می کاهد. شاید هم بتوان گفت مردها به به نمایش گذاشتن فضل و دانش و برتری علمی خود بیش از انتقال اطلاعات به دیگران بها می دهند.

یکی از همکاران مرد آشنا به نظرات من معتقد بود که این تفاوت را در همایشهای آکادمیک نیز مشاهده کرده است. زنی که درباره موضوعی سخنرانی می کرد، هرازگاهی از ادامه سخن باز می ایستاد و از شرکت کنندگان در سمینار می پرسید «آیا تا به این جا متوجه حرف من شده اید؟ آیا ابهامی وجود ندارد؟» به اعتقاد همکارم نکته مهم برای این زن سخنران این بود که دیگران حرفهای او را بفهمند. اما وقتی خود او سخنرانی می کرد همه توجهش به این بود که حضار به دیدة حقارت به او نگاه نکنند و یا در مقام انتقاد از او حرفی نزنند. همکار من معتقد بود که سایر سخنرانان مرد هم مشغله ذهنی مشابهی داشتند. با توجه به این دیدگاه راهی برای مصون ماندن از حملات دیگران مبهم گویی و دشوار جلوه دادن موضوع است.

البته منظور این نیست که زنها نمی خواهند خود را دانشمند و قدرتمند نشان دهند. حتی این سؤال از دیگران که آیا متوجه منظور من هستید اشاره به نوعی برتر بودن می کند اما به نظر می رسد که برای اغلب زنها داشتن اطلاعات تخصصی یا مهارت نشانه تفوق نیست. برعکس زنها احساس می کنند با کمک کردن به دیگران قدرشان بیشتر می شود. گذشته از اینها اگر آنها به پیوندجویی بیش از استقلال و اتکای به خود بها بدهند، با قوی تر شدن جامعه آنها احساس قدرت مندی بیشتری می کنند.



«به من اعتماد کن»

زنی تعریف می کرد از اینکه شوهرش موضوعی مربوط به چندین سال پیش را از نو با او در میان گذاشته است حیرت کرده است. این زن که نتوانسته بود از دستگاه ویدیوی منزل برای ضبط فیلمی که به صورت اچ-ب-اُ بود استفاده کند، موضوع را با شوهرش در میان گذاشته بود. شوهر این زن نگاهی به دستگاه می اندازد و می گوید با این دستگاه امکان ضبط فیلم که به صورت اچ-بی-اُ باشد وجود ندارد. اما زن که حرف شوهرش را نپذیرفته بود موضوع را با هاری، همسایه اش، در میان گذاشته بود که قبلاً هم یک بار در کار استفاده از دستگاه ویدیو به او کمک کرده بود. اما هاری نظر شوهر این خانم را تأیید کرده بود. شوهر این زن از اینکه او به اظهار نظرش توجه نکرده بود دلگیر شده بود. وقتی سالها بعد موضوع دلگیری خود را با زنش در میان گذاشت او با ناباوری و تعجب پرسید «هنوز موضوع را به یاد داری؟ هاری مدتهاست که مرده». این حادثه که در نظر زن بی اهمیت بود حرمت نفس مرد را خدشه دار ساخته بود زیرا زنش با این رفتار دانش و مهارت او در زمینه های فنی را زیر سؤال برده بود.

اعتماد به مهارت مرد را در زوج دیگری به نام فیلیسیا و استان مشاهده می کنیم. استان از اینکه وقتی او رانندگی می کند فیلیسیا می ترسد ناراحت می شود. او در مقام اعتراض می گوید «من تا به حال تصادف نکرده ام چرا به رانندگی من اعتماد نمی کنی؟»

فیلیسیا نمی‌تواند نظرش را به‌او انتقال دهد. مسئله بر سر اعتماد به طرز رانندگی او نیست، موضوع این است که فیلیسیا اصولاً از رانندگی می‌ترسد. او نمی‌فهمد که چرا رفتار ناخواسته و بی‌اهمیت او در داخل اتومبیل باید شوهرش را تا این حد ناراحت کند.

### «خوب باش»

داشتن تخصص و مهارت به‌زن و مرد احساس بهتری می‌دهد اما در مملکت ما داشتن تخصص بیشتر زینده‌مردان شناخته شده است. از زنها انتظار می‌رود که بیشتر در مقام تشویق و تمجید حرف بزنند. انتظار از زنها برای تمجید کردن را در پوستری که در یکی از ادارات پست آمریکا به‌نمایش گذاشته شده بود و از مشتریان دعوت شده بود که انتقادات، پیشنهادات، سئوالات و تشکرات خود را به‌دفتر سرپرستی پست ارائه دهند به‌خوبی مشاهده می‌کنیم. برای سه‌مورد نخست تصاویری از سه‌مرد به‌نمایش گذاشته شده بود اما برای مورد آخر یعنی تشکر از جنبه‌های مثبت تصویرزنی را کشیده بودند که تبسمی بر چهره داشت و انگشتانش به‌علامت تأیید و تصدیق حالت گرفته بود. دور سر این زن حلقه‌نوری دیده می‌شد که «خوب بودن» را تداعی می‌کرد.

تمجید کردن هم مانند ارائه اطلاعات ذاتاً نامتقارن است. تمجیدکننده را یک پله بالاتر قرار می‌دهد تا عملکرد شخص دیگری را داوری کند. زنان هم ممکن است به خاطر انجام وظایف دیرینه‌ای از قبیل مادر بودن، مددکاری اجتماعی، پرستاری، مشاوره و روانشناسی در یک پله بالاتر قرار داده شوند. اما در بسیاری از این نقشها و به‌ویژه در نقش مادر و پرستار می‌توان گفت که آنها اوامر دیگران را انجام می‌دهند.

### هم‌پوشی انگیزه‌ها

زن و مرد در مقام یاری رساندن به دیگران وظایف متفاوتی را انجام می‌دهند. اما حتی اگر در یک کار واحد ظاهر شوند هدفهای متفاوتی را پی می‌گیرند و این به احتمال زیاد به‌سوء تعبیر درباره قصد و نیت دیگران منجر می‌شود. ماجرای دوربین عکاسی من به این جا ختم شد که برایتان شرح می‌دهم. دوربین را به یک جمع خانوادگی آوردم. آن را به برادرشوهرم نشان دادم. او در جمع خانواده به سبب توانایی در انجام کارهای مکانیکی شهرت دارد. او دوربین را به کارگاه خود برد و یک ساعت و نیم بعد آنرا آورد. مشکل دوربین برطرف شده بود. درحالی‌که از درست شدن دوربین بسیار خوشحال و ممنون بودم به دختر او گفتم «می‌دانستم که از شرکت در این هنرآزمایی لذت می‌برد». او در جوابم گفت «بله به‌ویژه اگر پای کمک به کسی در میان باشد» فهمیدم علاقه شدید او

به درست کردن دوربین کمک به من بوده است. درحالیکه زنها مستقیماً پیشنهاد کمک می دهند، برادرشوهر من به طور غیرمستقیم از طریق دوربین عکاسی به من پیشنهاد کمک داده بود.

یکی از همکارانم که این تحلیل را شنید معتقد بود که من به یکی از جنبه های مربوط به ماجرای دوربین شکسته توجه نکرده ام. او می گفت بسیاری از مردها از آن جهت از تعمیر وسایل لذت می برند که این عمل احساس مسلط بودن آنها بر اوضاع و احساس خودکفایی آنها را تقویت می کند. همکارم به حادثه ای اشاره کرد. از قرار معلوم برای پسر کوچکش یک اسباب بازی پلاستیکی سفارش داده بود. وقتی این اسباب بازی که به شکل چرخ فلک بود رسید، معلوم شد که در راه شکسته است. زن او چرخ فلک را به عمویش داده بود که در خانواده به تعمیر کردن مشهور بود. عموی زن ساعتها کار کرد و اسباب بازی را تعمیر نمود. با آنکه این اسباب بازی بیش از چند دلار ارزش نداشت عمویش در ملاقات بعدی به این موضوع اشاره کرد و گفت برای اینکه کسی نگوید او نتوانسته اسباب بازی را درست کند تمام مدت شب روی آن کار کرده است. همکارم معتقد بود که انگیزه غلبه بر اسباب بازی پلاستیکی به مراتب قوی تر از انگیزه کمک به خواهرزاده و خواهرش بوده است. هرچند این هر دو انگیزه با هم وجود داشته اند.

از آن گذشته این مرد خاطرنشان ساخت او و بسیاری از مردهای دیگر از نشان دادن تسلط خود بر دنیای اشیاء به زنان جذاب لذت می برند. زیرا تمجیدی که می شوند منبع خشنودی و رضایت خاطر است.

توجه به سلسله مراتب که ویژگی بسیاری از مردها در نشان دادن دانش و مهارت‌های آنهاست پیوندجویی موجود در امر کمک کردن را نفی نمی‌کند. در واقع این دو عنصر در کنار هم قرار دارند و یکدیگر را تقویت می‌کنند اما تمایل زنها به پیوندجویی و مردها به سلسله مراتب منجر به ایفای نقش‌های نامتقارن از سوی آنها می‌شود. زنها که به پیوندجویی اهمیت می‌دهند به کمک کردن و کمک گرفتن، هر دو علاقه‌مندند، هر چند بسیاری از زنها تنها به کمک کردن و در مقام حمایت ظاهر شدن بها می‌دهند. بسیاری از مردها هم که به سلسله مراتب اهمیت می‌دهند و خود را ملزم به کمک به زنان می‌دانند و می‌خواهند به خود متکی باشند به جای دریافت کمک به کمک کردن و اطلاع دادن علاقه‌مندند.

### توجه به موضوع از چشم‌اندازی دیگر

در یکی از داستان‌های آلیس ماتیسون<sup>۱</sup> به نام «القبای رنگی» مردی به نام ژوزف از مرد دیگری به نام گوردون که زنش او را ترک کرده دعوت می‌کند تا چند روزی پیش خانواده او که در اطراف شهر زندگی می‌کنند بماند. در جریان این اقامت روزی همه به اتفاق به کوهنوردی می‌روند. در راه بازگشت جایی برای استراحت توقف می‌کنند. گوردون ناگهان متوجه می‌شود که کوله پشتی‌اش را بالای

---

1, Alice Mattison

کوه جا گذاشته است. ژوزف داوطلب می شود که برای آوردن کوله پستی دوباره از کوه صعود کند زیرا گوردون به کوه نوردی عادت ندارد و پاهایش هم درد گرفته اند. زن ژوزف او را همراهی می کند اما در میانه راه به این نتیجه می رسد که خسته تر از آن است که تا بالای کوه برود. ژوزف زنش را همانجا ترک می کند و به تنهایی به صعود ادامه می دهد. اما وقتی به بالای کوه می رسد می بیند که اثری از کوله پستی نیست و بنابراین دست خالی به زنش که کمی پائین تر منتظر ایستاده ملحق می شود. ژوزف می گوید که پیشاپیش می دانسته که کوله پستی را نخواهد یافت زیرا وقتی همه آنها به اتفاق برای استراحت توقف کرده بودند او مردی را دیده که کوله پستی را با خود می برده است. بعد توضیح می دهد که چرا همان موقع موضوع را مطرح نکرده است: «نمی توانستم بگویم که کوله پستی را بر دوش کسی دیده ام و آنقدر به فکرم نرسیده که آنرا از او بگیرم.» بعد ژوزف می گوید «باید کاری می کردم».

زن ژوزف که به شدت خسته شده بود پیش از آنکه خشمگین باشد دچار ناباوری بود. او سردر نمی آورد که چرا شوهرش به جای اینکه بگوید کسی را با کوله پستی گوردون دیده، ترجیح داده که دوباره از کوه بالا برود (و او را هم به صعود دوباره بکشاند). زن ژوزف که هنوز آثار حیرت در چهره اش دیده می شود می گوید «من هرگز چنین کاری نمی کنم. اگر من بودم موضوع را می گفتم، می گفتم که اشتباه کرده ام. موضوع آنقدرها هم مهم نیست.» اما ژوزف می گوید «ولی برای من خیلی مهم است.»

این ماجرا از برداشت من از مردها حمایت می کند. ژوزف

می خواست به گوردون کمک کند و نمی خواست دیگران بدانند که او رفتار احمقانه ای کرده است. میل او به اینکه برای حلّ مسئله کاری صورت دهد قوی تر از میل او به صعودنکردن دوباره از کوه بود. اما آنچه مرا بیشتر تکان داد واکنش زن ژوزف به این حادثه است. او می گوید:

«باید بگوییم یکی از موارد نادری بود که اصلاً از

کار او سر درنیاوردم. اگر من بودم هرگز چنین

کاری نمی کردم. اما من نبودم او ژوزف بود».

مطلب، نگرش به کلی متفاوت زن و مرد را نسبت به دنیا نشان

می دهد. ما احساس می کنیم که دنیا را به خوبی می شناسیم و از

دیگران انتظار داریم که این باور ما را تقویت کنند. وقتی می بینیم

که دیگران طوری رفتار می کنند که انگار دنیا مکان بسیار متفاوتی

است تکان می خوریم.

ما به نزدیکترین روابط خود به عنوان منبعی برای ناپید و

تصدیق نگاه می کنیم وقتی نزدیکترین افراد به ما متفاوت از ما

به حوادث دنیا واکنش نشان می دهند، وقتی حادثه واحدی را

متفاوت از ما می بینند، وقتی حرفهایی می زنند که حتی تصور آنرا

نمی توانیم بکنیم زمین زیر پایمان انگار که سست می شود. درک

اینکه چرا چنین اتفاقی می افتد - اینکه چرا و چگونه همسر و

دوستانمان که به لحاظ گوناگون مثل ما فکر می کنند در زمینه هایی

با ما اختلاف سلیقه دارند - قدم مهمی است تا احساس کنیم که

پاهایمان را روی زمین محکمی کاشته ایم.





## روزنامه را زمین بگذار با من حرف بزن

در اتاق نشیمن یکی از منازل اطراف شهر برای جمعی درباره طرز گفت و گوی زن و مرد حرف می زدم. یکی از مردها که بیش از بقیه حرارت به خرج می داد، مرتب اظهار نظر می کرد و توضیح می داد. وقتی من به این نکته اشاره کردم که زنها اغلب از اینکه همسرانشان با آنها به قدر کافی حرف نمی زنند شاکی هستند، این مرد گفت که «بله صد درصد چنین است» و بعد در حالیکه به زنش که ساکت کنار او نشسته بود اشاره می کرد گفت «در خانواده ما متکلم و حده زن من است».

همه افراد حاضر در جلسه به صدای بلند خندیدند. مرد که از برخورد حاضرین متحیر و دلخور شده بود در مقام توضیح گفت: «بله عین واقعیت است. وقتی از سرکار به منزل می آیم معمولاً حرفی برای گفتن ندارم. اما زنم تا بخواهید گفتنی دارد؛ اگر به خاطر او

نباشد تمام شب را به سکوت می گذرانیم». زن دیگری هم با اشاره به شوهرش به مطلب مشابهی اشاره کرد. «وقتی با دوستانمان جمع می شویم شوهرم شمع محفل می شود و مرتب حرف می زند. اگر از اتاق دیگری گوش بدهم صدای شوهرم بلندتر از همه به گوش می رسد. اما در منزل گفتنی های شوهرم تمام می شود و من مرتب حرف می زنم».

راستی زنها بیشتر حرف می زنند یا مردها؟ باتوجه به تعریفهای کلیشه ای زنها بیش از اندازه حرف می زنند. در همین ارتباط جنیفر<sup>۱</sup> کوترمتخصص زبان شناسی به ضرب المثل هایی اشاره دارد که جملگی از پُرگویی زنها حکایت می کنند و از جمله:

- زبان زن مثل دم گوسفند تکان می خورد.

- روباه در دم و زن در زبانش خلاصه می شود.

در طول تاریخ زنان به اتهام پرحرفی یا بدگویی مجازات شده اند. کانی ابل<sup>۲</sup> متخصص زبان شناسی به انواعی از مجازاتهای جسمانی که در دوران استعمار در این کشور وجود داشته اشاره می کند.

درحالیکه در روزگار ما این قبیل مجازاتهای علنی جای خود را به مجازاتهای غیررسمی و اغلب روانی داده اند، باید گفت که تفاوت چندانی با مجازاتهای گذشته ندارند. اعتقاد بر این است که زنها حراف و پرگو هستند اما باتوجه به بررسیهای به عمل آمده مردها بیش از زنها حرف می زنند. این امر به ویژه در جلسات، در

1. Jennifer Coats

2. Connie Eble

بحثهای گروهی که زن و مرد هر دو حضور دارند و در کلاسهای درس مختلط مصداق بیشتری دارد. باربارا و جین ای کینز<sup>۱</sup> که در زمینه ارتباطات بررسی می کنند از جریان گفت و گوهای ۷ جلسه گرد هم آیی در دانشگاه صدابرداری کردند. آنها به این نتیجه رسیدند که به استثنای یک مورد مردها به دفعات بیشتر و بدون استثنا طولانی تر از زنها حرف می زنند. مردها به طور متوسط در هر نوبت ۱۷/۰۷-۱۰/۶۶ ثانیه حرف می زدند و حال آنکه طول زمان صحبت زنها ۳ تا ۱۰ ثانیه بود. به عبارت دیگر، طولانی ترین زمان صحبت زنها از کوتاه ترین زمان صحبت مردها کمتر بود.

در جریان سخنرانیها وقتی از حضار می خواهند که سؤال یا اظهار نظر کنند، تقریباً همیشه نخستین کسی که برای سؤال و صحبت دست بلند می کند یک مرد است. طول مدت طرح سؤال و یا اظهار نظر مردها اغلب در مقایسه با زنان بلندتر است. مارجوری سواکر<sup>۲</sup> متخصص در زبان شناسی از جلسان گفت و شنود در سطح دانشگاه صدابرداری کرد. در بخش نخست که شرکت کنندگان زن و مرد باید به ایراد سخنرانی می پرداختند، زنها حضور چشمگیر داشتند و ۴۰/۷ درصد زمان ارائه گزارشات و سخنرانیها را به خود اختصاص دادند و این در حالی بود که زنها ۴۲ درصد شرکت کنندگان حاضر را تشکیل می دادند. اما در مرحله بعد که نوبت به طرح سؤال و اظهار نظرهای داوطلبانه رسید زنها ۲۷/۴ درصد وقت جلسه را به خود اختصاص دادند. از آن گذشته

---

1. Barbara, Gene Eakins

2. Marjorie Swacher

سئوالات زنان به طور متوسط کمتر از نیم برابر مردها وقت گرفت. به عبارت دیگر میانگین طرح سؤال در گروه زنها ۲۳/۱ ثانیه و برای مردها ۵۲/۷ ثانیه وقت گرفته بود. خانم سواکر در توضیح علت این تفاوت می گوید که مردها قبل از طرح سؤال ابتدا اظهارنظر می کردند و پس از دریافت جواب خود سؤال دیگری مطرح می ساختند یا اظهار عقیده می کردند.

من این شرایط را در جلسات سخنرانی خودم که بیشتر به امور زنان مربوط می شود مشاهده کرده ام. بدون توجه به نسبت حضور زن و مرد در جلسه سخنرانی، تقریباً همیشه نخستین سؤال را مردها مطرح می کنند. آنها بیشتر سؤال می کنند و سئوالات آنها زمان بیشتری وقت می گیرد. در این مواقع زنها اغلب احساس می کنند که مردها بیش از اندازه حرف می زنند. به یاد دارم که در مجلسی سخنرانی کردم و بعد نوبت به سؤال و جواب رسید. اغلب شرکت کنندگان در جلسه را زنان تشکیل می دادند، اما بخش اعظم سئوالات را مردها مطرح ساختند. در یک مورد مردی که در میان جمعیت نشسته بود به قدری حرف زد که چند نفر از خانمهایی که در ردیف جلو نشسته بودند به من نگاه کردند و منظورشان این بود که چرا این مرد اینقدر حرف می زند. جالب اینجاست که این مرد می گفت از گوش دادن به زنها که مرتب درباره موضوعات دلتنگ کننده حرف می زنند جانم به لب رسیده است.

## گفتار پیوندجویانه .. گفتار گزارش گونه

با همه این تفاسیل مردها بیشتر حرف می‌زنند یا زنها؟ به اعتقاد من اگر بتوانیم میان حرفهای «خودمانی» و حرفهای «عمومی» تفاوت قایل شویم مسئله حل می‌شود. اغلب مردها در مجامع عمومی راحتتر حرف می‌زنند، درحالیکه زنها صحبت‌های خصوصی و یا به عبارتی حرفهای خودمانی را بیشتر می‌پسندند.

برای اغلب خانمها زبان مکالمه بیشتر زبان خصوصی و پیوندجویانه است. برای خانمها حرف زدن وسیله‌ای برای برقراری پیوند و مذاکره بر سر روابط است. در صحبت خانمها به وجود تشابه و همسانی تجربه‌ها بها داده می‌شود. دخترها از همان دوران کودکی دوستانی از خود را که می‌خواهند بهتر از سایرین ظاهر شوند موردانتقاد قرار می‌دهند. خانمها نزدیک‌ترین روابط خود را در منزل و یا در جایی که در آن احساس خودمانی داشته باشند احساس می‌کنند. آنها علاقه‌مند هم صحبت شدن با یک یا چند نفری هستند که بتوانند نسبت به آنها احساس راحتی داشته باشند. به عبارت دیگر حرفهای خودمانی و خصوصی را ترجیح می‌دهند.

اما برای اغلب مردها صحبت کردن وسیله‌ای برای حفظ استقلال و مذاکره درباره موضع و مرتبه در سلسله مراتب اجتماعی است. این کار با به‌نمایش گذاشتن دانش و مهارت و با نقل مجلس شدن و میدان‌داری کردن با گفتن داستان و لطیفه و با

اطلاع دادن به دیگران صورت می گیرد. مردها از دوران کودکی با صحبت به عنوان وسیله ای برای جلب توجه آشنا می شوند به همین دلیل در اجتماعات بزرگتر و در حضور کسانی که آنها را به خوبی نمی شناسند به راحتی داد سخن می دهند.

## حرفهای خودمانی

### زنان پرحرف و مردان لال

منبع این که می گویند زنها زیاد حرف می زنند کجاست؟ دلیل اسپندر<sup>۱</sup> معتقد است که اغلب اشخاص اگر از روی آگاهی نباشد به خواست معتقدند که زنها را مانند کودکان باید دید اما به حرفهایشان گوش نداد. با این طرز تلقی زنها هر قدر حرف بزنند، به نظر زیاد و بیش از اندازه می رسد. بررسیهای به عمل آمده نشان می دهد که حتی اگر در جمعی زنان و مردان به یک اندازه حرف بزنند، اشخاص گمان می کنند که زنها بیشتر حرف زده اند. با این حساب گفته اسپندر درست به نظر می رسد. اما توضیح دیگر این است که مردها از آنجهت زنها را پرحرف می دانند که زنها در موقعیتهایی که مردها به صحبت علاقه ندارند به حرف زدن تمایل دارند. از جمله این ها می توان به مکالمات تلفنی و صحبت با

---

1. Dale Spender

دوستان در میهمانیها اشاره کرد که اغلب خانمها درباره موضوعاتی حرف می‌زنند که مردها به آن بی‌علاقه‌اند.

محیط خانواده مرد ساکت و زن حرف‌افرا را به‌نمایش می‌گذارد و این تفاوت همانطور که قبلاً توضیح دادیم ناشی از عادات و هدفهای متفاوت است. سببی است تا زنها به شکایت بگویند «شوهرم با من حرف نمی‌زند» و یا «او به حرفهای من گوش نمی‌دهد».

زنی که برای آن<sup>۱</sup> لندرز نامه نوشته بود نمونه‌ای است که می‌توان به او اشاره کرد.

شوهرم وقتی از سرکار به منزل بازمی‌گردد با من کلمه‌ای حرف نمی‌زند. وقتی از او می‌پرسم «چه خبر؟ امروز چه کردی؟» به یک جواب مختصر چند کلمه‌ای اکتفا می‌کند «خبری نبود» یا «سرمان خیلی شلوغ بود».

اما وقتی میهمان داریم یا به دیدار دوستانمان می‌رویم وضع به کلی تغییر می‌کند. شوهرم نقل مجلس می‌شود و مرتب حرف می‌زند. جالبترین داستانها را برای دیگران تعریف می‌کند. تک‌تک کلماتش جالب است. از خودم می‌پرسم «چرا این حرفها را برای من نمی‌زند؟»

۳۸ سال است که در این شرایط زندگی می‌کنم.

پُل بعد از ۱۰ سال که از ازدواج ما می گذشت  
تدریجاً در برابر من سکوت را برگزید. دلیلش را  
به هیچ وجه نمی دانم. آیا می توانید دلیلش را برای  
من توضیح دهید؟

آن لندرز می گوید ممکن است دلیل بی علاقه‌گی شوهر  
به صحبت این باشد که وقتی پس از کار روزانه به منزل می رسد  
خسته است. اما زنهایی هم که از محیط کار به منزل می آیند  
خسته اند اما به طیب خاطر جزئیات کار و حوادث روزانه را با  
همسرانشان در میان می گذارند.

بررسیهای روانشناسها و روزنامه نویسها و متون فیلم ها و  
نمایشنامه ها به این موضوع اشاره دارند که سکوت مردها در منزل  
برای زنان ناخوشایند است. بارها و بارها از زبان زنها این جمله را  
می شنویم که «شوهرم برای دوستانش گفتنی زیاد دارد اما وقتی  
به من می رسد حرفهایش تمام می شود».

فیلم طلاق به سبک آمریکایی با گفت و گویی آغاز می شود که  
در آن دبی<sup>۱</sup> رینولدز به شکایت می گوید که او و دیک وان دایک<sup>۲</sup> با  
هم حرف نمی زنند اما شوهرش در مقام اعتراض به او می گوید که  
آنچه را در ذهن دارد با او در میان می گذارد. صدای زنگ در مشاجره  
لفظی آنها را قطع می کند، زن و شوهر خودشان را جمع و جور  
می کنند تا از میهمانان خود با تبسمی شاد استقبال نمایند.

پشت درهای بسته بسیاری از زوجها از این قبیل حرفها

1. Debby Reyndds

2. Dick-van Dyke



می‌زنند مانند شخصیتی که دبی رینولدز در آن ظاهر شده زنها احساس می‌کنند که مردها به قدر کافی حرف نمی‌زنند و مانند شوهری که دیک وان‌دایک در نقش او ظاهر می‌شود مردها معتقدند که بی دلیل مورد اتهام واقع می‌شوند. چگونه می‌توان زن را متقاعد کرد که شوهرش همه گفتمنی‌های خود را با او در میان می‌گذارد و حال آنکه مرد معتقد است که همه اطلاعات و دانستنی‌های خود را با زنش در میان گذاشته است. چگونه ممکن است که زن و مرد درباره یک مکالمه واحد نظرات این چنین متفاوت داشته باشند؟

وقتی مشکلی پیش می‌آید اشخاص مترصد منبعی می‌شوند که گناه را به گردن او بگذارند: شخصی که با او حرف می‌زنند («تو متوقع، لجوج و خودمحمور هستی») یا گروهی که طرف مقابل آنها به آن تعلق دارد («همه زنها متوقع اند، همه مردها خودمحمور هستند») بعضی از اشخاص سخاوتمند هم گناه را به گردن رابطه خود می‌اندازند («ما نمی‌توانیم با هم حرف بزنیم»)

اگر قرار باشد که فرد یا رابطه ویژه‌ای مورد اتهام واقع شود، در اینصورت این ناراحتی نمی‌تواند تا این حد میان زنان و مردان شایع باشد. مسئله اصلی بر سر سبک مکالمه و طرز گفت و شنود است. زنها و مردها هر کدام به طرز و سبک خود حرف می‌زنند و در این شرایط حتی اگر صمیمانه بخواهند مسایل میان خود را فیصله بخشند، تا زمانی که از طرز و سبک صحبت یکدیگر مطلع نباشند به این مهم نمی‌رسند.

## دوستان نزدیک

بار دیگر باید گفت که ریشه طرز متفاوت گفت و گو در مرد و زن را باید در سالهای رشد آنها که استفاده از زبان را می آموزند جست و جو نمود. در فرهنگ ما اغلب اشخاص و به ویژه زنها صمیمانه ترین روابط خود را مامنی در این دنیای خصومت آمیز در نظر می گیرند. کانون زندگی اجتماعی دختر کم سال بهترین دوست اوست. مناسبات میان دخترها با رمز و رازگویی شروع و حفظ می شود. برای زنها نیز جوهر رابطه حرف زدن درباره احساس و اندیشه و حوادث جاری است: حرفهایی از این قبیل که امروز چه کسی آمد، چه کسی زنگ زد، چه کسی در ایستگاه اتوبوس بود، چه می گفتند و آنها چه احساسی داشتند و غیره و غیره. وقتی از زنها می پرسید که بهترین دوستان آنها چه کسانی هستند، اغلب آنها از زنان دیگری نام می برند که با آنها به طور منظم حرف می زنند. اما وقتی از مردها این را می پرسید، اغلب آنها به همسرانشان اشاره می کنند و بعد از آنها مردها اغلب به مردهای دیگری اشاره می کنند که با آنها به فعالیتهایی نظیر بازی تنیس، فوتبال و غیره می پردازند. گاه به دوستانی از دوران دبیرستان اشاره می کنند که در سال با آنها یکبار هم حرف نمی زنند.

وقتی دبی رینولدز شکایت می کرد که دیک وان دایک با او حرف نمی زند و دیک در مقام اعتراض می گفت که این کار را می کند، هر دو درست می گفتند. دبی احساس می کرد که دیک با

او حرف نمی‌زند زیرا دیک دربارهٔ اندیشه و احساسات خود در طی روز با او حرفی نمی‌زد و حال آنکه وقتی دبی با دوستان زنش حرف می‌زند اغلب دربارهٔ این مسایل گفت و گو می‌کنند. از سوی دیگر، دیک که این موضوعات را مهم نمی‌دانست، ترجیح می‌داد که دربارهٔ آنها با زنش حرف نزند. او با زنش حرفهای مهم را در میان می‌گذاشت، همان حرفهایی که آنها را با دوستان مردش می‌گفت.

زن و مرد اغلب دربارهٔ مهم بودن یا نبودن موضوعات و زمان و مکان طرح آنها اختلاف سلیقه دارند. زنی دربارهٔ مکالمه‌ای که با پسرش داشت حرف می‌زد. وقتی شنید که دوست پسرش با دوستش الیور، ملاقات کرده است از او پرسید «چه می‌گفت؟» و دوستش جواب داد «چیزی نگفت.» اما بعداً در ادامه صحبت معلوم می‌شود که الیور و دوست دختر او تصمیم به ازدواج گرفته‌اند. زن با اطلاع از مطلب با ناباوری از پسرش می‌پرسد «یعنی ازدواج الیور برای تو موضوع مهمی نیست؟»

برای مردها عباراتی از گونه «هیچ چیز» یا «خبری نبود» واکنشی طبیعی است که اغلب در شروع صحبت به آن اشاره می‌کنند. یکی از دانشجویان دختر از دوری برادرش رنج می‌برد اما به ندرت اتفاق می‌افتاد که به او زنگ بزند زیرا حرف زدن با او را دشوار می‌یافت. اغلب در شروع گفت و گو از او می‌پرسید «چه طوری؟ چه می‌کنی؟» و برادرش جواب می‌داد «خوبم، خبری نیست.» این زن با شنیدن این حرف برادرش نتیجه می‌گرفت که او می‌گوید «موضوع مهمی ندارم که با تو در میان بگذارم.» در نتیجه خود او از شرایطش کمی حرف می‌زد و بعد گوشی را با ناراحتی

روی تلفن می گذاشت. اما کمی دیرتر وقتی به صحبت‌های خود با برادرش فکر می کرد، می دید که برادرش ضمن صحبت به او گفته «من و کریستی دوباره مشاجره کردیم» برادرش این موضوع را به قدری بی اهمیت و گذرا گفته بود که او اصلاً به آن فکر نکرده بود. شاید برادرش هم از اینکه او به این موضوع واکنشی نشان ندهد به اندازه خواهرش ناراحت بود.

بسیاری از مردها صادقانه نمی دانند که زنها چه می خواهند و زنها هم صادقانه نمی دانند که چرا مردها خواسته خود را رک و راست با آنها در میان نمی گذارند.

### «با من حرف بزن»

نمونه نارضایی زنها از سکوت مردها در منزل را می توان در یک فیلم کارتون مشاهده کرد. زن و مرد روبروی هم دور میز صبحانه نشسته اند. مرد در حال خواندن روزنامه است و زن به پشت صفحه روزنامه خیره نگاه می کند بلوندی<sup>۱</sup> به شکایت می گوید «صبح ها به تنها چیزی که نگاه می کند روزنامه است. شرط می بندم که اصلاً متوجه حضور من نیست». شوهرش در مقام تسلی او می گوید «نه عزیزم اینطور نیست، تو زن دوست داشتنی من هستی و من تو را به شدت دوست دارم» و در این حال بی آنکه نگاه کند و

متوجه باشد پای سگ منزل را نوازش می کند که حالا به جای زنش روی صندلی نشسته وزن از اتاق خارج شده است.

در کارتون دیگری شوهری را می بینیم که روزنامه به دست از زنش می پرسد «می خواهم روزنامه بخوانم، آیا حرفی داری که بزنی؟» مرد می داند که زنش حرفی ندارد اما این را هم می داند که وقتی شروع به خواندن روزنامه بکند، زنش حرفی پیدا می کند. کارتون تفاوت برداشت زن و مرد از صحبت را نشان می دهد. برای مرد گفت و گو برای مبادله اطلاعات است. به همین دلیل به زعم او وقتی زنش روزنامه خواندن او را قطع می کند باید اطلاعاتی را به او مخابره نماید. اما موضوع برای زن متفاوت است. برای زن حرف زدن وسیله ای برای ابراز علاقه و گوش دادن نشانه توجه متقابل است. از این رو هرگز اتفاقی نیست که وقتی مرد روزنامه می خواند زن بخواهد با او حرف بزند. وقتی زن شوهرش را می بیند که بدون توجه به او در روزنامه فرو رفته است، احساس می کند که باید با شوهرش ارتباط برقرار سازد.

در کارتونی دیگر، زن و شوهری را می بینیم که سر میز صبحانه نشسته اند. کیک ازدواجی که روی آن مجسمه پلاستیکی عروسی و دامادی را مرتب و منظم گذاشته اند به چشم می خورد. مرد باصورت نتراشیده روزنامه می خواند و زن اخم کرده روبه روی او نشسته است. کارتون مزبور اختلاف فاحش میان انتظارات رمانتیک از ازدواج - عروس و داماد پلاستیکی در لباس سنتی ازدواج - و واقعیت اغلب نومید کننده - مرد در حال خواندن روزنامه وزن در حال نگاه کردن به صفحه پشت روزنامه - را نشان می دهد.

این کارتونها و بستاری دیگر از این قبیل جالب هستند. زیرا اغلب اشخاص شرایط خود را در آنها مشاهده می‌کنند. اما آنچه اغلب جالب و خنده‌دار نیست این است که زنها از اینکه همسرانشان در منزل با آنها حرف نمی‌زنند بسیار آزرده خاطر می‌شوند و بسیاری از مردها هم به این دلیل که زنشان را رنجیده می‌بینند ناراحتند و با این حال نمی‌دانند که دلیل رنجیدگی آنها چیست و چه باید می‌کردند تا همسرانشان را از خود نرنجانند.

بعضی از مردها از این حد ناراحت‌تر می‌شوند و با دلخوری می‌پرسند «پس کی و کجا باید روزنامه بخوانم؟» اگر بسیاری از زنها از این شکایت می‌کنند که اغلب مردها مایل نیستند درباره خود حرف بزنند و با زنشان درددل کنند، بسیاری از مردها هم متقابلاً می‌گویند که زنها زحمت روزنامه خواندن را به خود نمی‌دهند. برای مرد، خواندن روزنامه بخش مهمی از کار روزانه است. بسیاری از آقایان اگر صبح روزنامه‌ای نخوانند تمام مدت روز دلگیر می‌شوند. برای مرد روزنامه خواندن به اندازه آرایش کردن برای خانمها مهم است. مردی می‌گفت، گاه از سرکار که به منزل برمی‌گردم می‌بینم روزنامه صبح پشت در روی زمین افتاده و کسی آنرا برنداشته به راستی که تعجب می‌کنم.

به نظر این مرد و مطمئناً بسیاری از مردهای دیگر هدف مخالفت زن با روزنامه خواندن آنها، محروم ساختن ایشان از اقدامی مهم در زندگی است. به نظر اغلب آقایان روزنامه خواندن امری ضروریست که به کسی آسیب نمی‌زند. مردهایی که با مخالفت زنان خود در امر روزنامه خواندن روبرو می‌شوند این اقدام را نقض

استقلال خود تلقی می‌کنند. اما از سوی دیگر، زن که انتظار دارد همسرش با او حرف بزند. روزنامه خواندن و سکوت کردن را به حساب فقدان صمیمیت او می‌گذارد؛ با خود می‌گوید که شوهرش مسایل را از او مخفی نگه‌می‌دارد؛ علاقه‌اش را به او از دست داده است، خودش را کنار می‌کشد. زنی به نام ربکا با آنکه در مجموع از زندگی راضی است، به شکایت می‌گفت هرآینه او احساس یا فکرش را با شوهرش در میان می‌گذارد، او به سکوت گوش می‌دهد. از شوهرش می‌پرسد که نظرش چیست و او پس از مدتی سکوت جواب می‌دهد «نظری ندارم، نمی‌دانم». زن با ناراحتی می‌پرسد «یعنی در ذهنت به چیزی فکر نمی‌کنی؟».

برای ربکا، حرف‌نزدن به مفهوم فکر نکردن است. اما از سوی دیگر استوارت معتقد است آنچه در سر دارد مطلب مهمی نیست که بخواهد درباره‌اش حرف بزند. او به ابراز احساساتش عادت ندارد. بنابراین دقیقاً به همان شکل که ربکا به صورت طبیعی درباره افکار و احساساتش حرف می‌زند، استوارت به صورت طبیعی این افکار و احساسات را کنار می‌زند و از آنها حرفی به میان نمی‌آورد. به نظر استوارت این مطالب قابل بحث نیستند و اگر درباره آنها حرفی زده شود، بی دلیل به آنها اهمیت داده شده است. اما زن در تمام مدت زندگی احساسات و افکارش را به صورت درد دل با کسانی که به آنها نزدیک است مطرح ساخته و مرد در تمام مدت زندگی آنها را در ذهن خود نگاه داشته است.

## مسئله تردیدها

در نمونه فوق ربکا به احساسات یا افکار به خصوصی اشاره نداشت. اما موضوع به کلام درآوردن افکار و احساسات درمورد احساسات منفی یا تردید دربارهٔ یک رابطه اهمیت ویژه‌ای دارد. این موضوع به ویژه وقتی مرد پنجاه ساله‌ای که با همسرش متارکه کرده بود و دربارهٔ تجربیاتش در ایجاد روابط جدید با زنان حرف زد، روشنتر شد. او می‌گفت «من برای افکار زودگذر خود و دیگران ارزش قایل نیستم». او احساس می‌کرد به این دلیل که دوست زن او افکار گذرای خود را با او درمیان گذاشته، رابطه میان آنها تضعیف شده است. توجیه او این بود که بخش مهمی از افکار زن مورد اشاره او در دوران نامزدی پیرامون ترس و نگرانی دربارهٔ روابطشان دور زده است. و حال آنکه تعجبی وجود ندارد زیرا آنها هنوز یکدیگر را به خوبی نمی‌شناختند. این زن هنوز نمی‌توانست به نامزدش اعتماد کند، نگران استقلال خود بود، این مرد احساس می‌کرد که نامزد او باید این احساس نگرانی را برای خود نگهدارد و از آن حرفی نزند، باید صبر کند و ببیند که چه اتفاقی می‌افتد.

در جریان امر معلوم شد که شرایط بر وفق مراد است. زن به این نتیجه رسید که رابطه‌ای که ایجاد کرده مناسب حال اوست، می‌تواند به این مورد اعتماد کند و مجبور نیست که استقلالش را از دست بدهد. اما این مرد زمانی که این حرف را می‌زد احساس می‌کرد که هنوز نگران تردید اولیهٔ این زن است، هنوز گیج بود و



نمی توانست تصمیم گیری کند.

این مرد خود قبول داشت که در نهایت دیگر قرار دارد و هرگز نگرانی و تردیدهای خود را درباره رابطه ای که می خواهد شروع کند مطرح نمی کند. ناخشنودی او، که در این باره حرفی نمی زند در رفتار سرد او خودنما می شود. زنها از این واکنش بسیار هراسان هستند و به همین دلیل است که ترجیح می دهند نارضایی ها و تردیدهای خود را مطرح سازند و معتقدند که راه ممانعت از سردی و فاصله گرفتن ابراز احساسات و اندیشه هاست.

چشم اندازهای متفاوت در زمینه ابراز نارضایی ها و یا کتمان آنها را می توان در تفاوت تصور زن و مرد از قدرت تأثیر کلمات آنها روی یکدیگر جست و جو نمود. این زن که به تکرار هراسها و نگرانیهایش را مطرح می ساخت فرض را بر این گذاشته بود که مرد او آسیب ناپذیر است و تحت تأثیر گفته های او ناراحت نمی شود. احتمالاً این زن قدرت تأثیر کلام خود روی آن مرد را به درستی ارزیابی نکرده بود و این قدرت را دست کم می گرفت. از سوی دیگر، به نظر می رسد که این مرد درباره تأثیر کلامش در رنجاندن آن زن برآورد مبالغه آمیز می کرد. درحالیکه آنچه زن را بیشتر آزار می داد به جای صحبت سکوت مرد بود.

زن و مرد باتوجه به تربیت دوران کودکی خود و باتوجه به آنچه بعداً در دوران نوجوانی و بلوغ در اثر معاشرت با هم جنسان خود آموخته اند حرف می زنند. برای دخترها حرف زدن وسیله ای برای ادامه مناسبات است. اما روابط پسرها بیشتر در اثر فعالیتهای آنها حفظ می شود. پسرها به جای صحبت به کارکردن با هم، یا بحث بر

سر فعالیت‌هایی نظیر ورزش و سیاست، علاقه‌مندند. مردها بیشتر مایل به صحبت دربارهٔ مقولاتی هستند که مقام و مرتبهٔ آنها را بالاتر ببرد.

### سازگار شدن

احتمالاً این تنگنای هرگز با رضایت خاطر کامل هر دو طرف برطرف نمی‌شود. اما درک نظرات متفاوت می‌تواند از شدت گرفتاری بکاهد. زن و مرد هر دو می‌توانند خود را تطبیق بدهند و به سازگاری برسند. با علم به اینکه زن و مرد دربارهٔ جایگاه گفت و گو در روابط میان خود نقطه‌نظرهای متفاوت دارند زن می‌تواند میل مرد به خواندن روزنامه سر میز صبحانه را بدون اینکه آنرا به حساب بی‌اعتنایی او بگذارد بپذیرد. از سوی دیگر مرد هم می‌تواند میل زن به حرف زدن را بی‌آنکه او را متهم به بی‌منطق بودن کند یا آنرا اقدامی سلطه‌جویانه برای ممانعت او از کاری که به آن علاقه دارد به حساب آورد درک کند.

زنی که نظر من درباره تفاوت‌های میان زن و مرد را شنیده بود می‌گفت که از آن استفاده مفید کرده است. در شروع رابطه مردی شب را در آپارتمان او گذرانده بود. آخرین شب تعطیل هفته بود و صبح روز بعد، هر دو باید سرکار می‌رفتند. مرد پیشنهاد می‌کند که صبحانه را با هم بخورند و هر دو به محل کارشان اطلاع دهند که امروز دیرتر سرکار خود حضور خواهند یافت. زن از این پیشنهاد

عاشقانه به شدت خورشحال می شود و از آن استقبال می کند. صبحانه را آماده می کند و در این فکر است که دوفری روبروی هم پشت میز کوچک صبحانه می نشینند، در چشمان هم نگاه می کنند و از عشق و علاقه ای که به یکدیگر دارند حرف می زنند. اما این زن باکمال تعجب با صحنه کاملاً متفاوتی روبرو شد. درحالیکه او تخم مرغها، نان تست و قهوه را با میل و مهر و عشق تهیه دیده و روی میز گذاشته بود، مرد روبروی او پشت میز نشست و بی اعتنا به خواندن روزنامه سرگرم شد. اگر پیشنهاد صرف صبحانه به اتفاق در نظر زن دعوتی به نزدیک شدن و صمیمیت بیشتر نموده بود، حالا روزنامه میان او و مرد دلخواش سدّی نفوذناپذیر ایجاد کرده بود.

اگر این زن از تفاوت های جنسی مورد اشاره من اطلاعی نمی داشت به سادگی رنجیده خاطر می شد و این مرد را از صحنه زندگی خود کنار می گذاشت به این نتیجه می رسید که این مرد پس از عشق بازی شب قبل خود حالا به او به چشم یک آشپز دست به سینه نگاه می کند. اما حالا با توجه به علم و اطلاع خود می دانست که این مرد برای تقویت صمیمیت خود نیازی به گفت و گو نمی دید. این مرد به تنها چیزی که نیاز داشت و به آنها بها می داد حضور او بود و این طرز برخورد او در صبح هرگز به مفهوم بی اعتنایی به او نبود. از سوی دیگر، اگر این مرد می دانست که حرف زدن در تعریف زنان از صمیمیت چه نقش مهمی ایفا می کند، احتمالاً از خیر خواندن روزنامه می گذشت و به جای آن به مصاحب خود توجه می کرد.

## راحتی خانه

برای افراد خانواده خانه باید محیط آرامش و راحتی باشد. اما راحتی خانه اغلب برای زن و مرد مفاهیم متفاوتی است. برای بسیاری از مردها راحتی خانه به این مفهوم است که آنها بتوانند ساعاتی، بی آنکه برای برتری خود تلاش کنند و بی آنکه مجبور باشند برتری و فضایل خود را به صورت کلامی به اثبات برسانند، در آن به سر برند. برای آنها مهم این است که بتوانند بی نیاز از حرف زدن سکوت کنند. اما از سوی دیگر خانه برای زن محیطی برای حرف زدن است. منزل برای زن مکانی است که می تواند در آن حرف بزند، جایی است که در آن بیشترین نیاز را به حرف زدن احساس می کند. برای زن راحتی منزل به مفهوم آزادی در حرف زدن بدون نگرانی از داوری شدن است.

الیس گرین وود<sup>۱</sup> متخصص زبان شناسی با مطالعه حرفهای سه تن از فرزندان زیر ۱۳ سال و دوستان آنها به این موضوع اشاره دارد. دخترها و پسرها دلایل مختلفی برای دعوت از میهمان برای صرف شام ارائه دادند. استیسی دختر او می گفت علاقه ای به دعوت از کسانی که آنها را به خوبی نمی شناسد ندارد زیرا در حضور آنها مجبور می شود ساکت و مودب باشد. دنیس دختر دیگر خانم گرین وود می گفت ترجیح می دهد از دوستش میرل برای شام

---

1. Alice Greenwood

دعوت کند زیرا می تواند با او همکاری بکند، می تواند شلوغ کنند و حرف بزنند. اما برادر دوقلوی دنیس، کلمه ای درباره اینکه باید مواظب رفتارش باشد و یا اینکه نمی داند دیگران درباره رفتار او چگونه قضاوت می کنند، حرف نمی زند. تنها به این اشاره کرد که دلش می خواهد بتواند دوستانی را به میهمانی دعوت کند که بتواند با آنها حرف بزند، بگوید و بخندد و لطیفه تعریف کند. حرف دخترها نشان می دهد که برای آنها نزدیک بودن به معنای آزادی در حرف زدن است و در این میان با افراد به نسبت غریبه بودن نشانه آن است که باید مواظب حرف زدن و رفتارشان باشند. در این جا سرنخی برای اینکه از زن و مرد کدامشان بیشتر حرف می زنند به دست می آید.

### صحبت در حضور جمع:

#### مرد حرف وزن ساکت

تاکنون درباره حرفهای خصوصی و خودمانی حرف زده ایم که در آن مردها ساکت و زنها حرف هستند. اما گاه اتفاق می افتد که زن و مرد نقش عوض می کنند. اگر به موضوع ربکا و استوارت برگردیم می بینیم وقتی آنها به تنهایی در منزل هستند، ربکا حرفهایش را آزادانه مطرح می کند و حال آنکه استوارت احساس می کند که حرفی برای گفتن ندارد. اما بیرون از محیط خلوت

خانواده وضع تغییر می‌کند. مثلاً در جلسه شورای همسایگان یا در انجمن خانه و مدرسه این استوارت است که حرف می‌زند. و در این شرایط ریکا سکوت می‌کند زیرا نگران واکنش‌های منفی دیگران نسبت به حرفهای خود است؛ نگران است که حرفی را به اشتباه بزند. اگر قرار باشد که حرفی بزند باید پیشاپیش خود را آماده سازد. در جلسات آنقدر ساکت می‌نشیند تا اینکه مسئول جلسه او را به صحبت فراخواند. ریکا، برخلاف استوارت هرگز نمی‌تواند بدون مقدمه قبلی از جای خود برخیزد و نظرش را مطرح سازد.

النور اسمیل<sup>۱</sup> مدیرعامل «انجمن طرفداران زن» در یک گفت و شنود رادیویی درباره سقط جنین حرف می‌زد. هیچ موضوعی به این اندازه با زنها در ارتباط نیست. با این حال در تمام مدت برنامه که زمانی دراز طول کشید همه اشخاصی که با مجری برنامه تماس گرفتند به استثنای دونفر مرد بودند. دیان رهم<sup>۲</sup> مهمان برنامه رادیویی از اینکه در موضوعی که زنان بیش از مردان به آن علاقمند هستند، ۹۰ درصد تماس گیرندگان مرد و ۱۰ درصد زن هستند، اظهار شگفتی می‌کند. به نظر من دلیل تماس گرفتن کمتر زنها، بی‌علاقگی آنها به موضوع نیست. مطمئنم بسیاری از زنانی که به برنامه رادیویی دیان گوش داده‌اند موضوع را در جمع دوستان و خانواده، سر میز ناهار و شام و صبحانه و غیره مطرح می‌سازند اما از این عده تنها معدودی با برنامه تماس می‌گیرند زیرا با این کار خود را در معرض قضاوت دیگران قرار می‌دهند و جلب توجه

---

1. Eleanor Smeal

2. Diane Rehm

می کنند. و محور جلسه می شوند تا دیگران به حرفهای آنها گوش فرادهند.

شخصاً در بسیاری از برنامه های رادیویی و تلویزیونی حضور داشته ام. من در مورد حضور در جمع و صحبت کردن به طرز استثنایی راحت هستم، اما ممکن است که به هیچ وجه استثنایی نباشم زیرا در حالیکه به عنوان یک متخصص مدعو به راحتی حرف می زنم، شخصاً هرگز تاکنون به یک برنامه رادیویی یا تلویزیونی که به صورت زنده پخش می شوند زنگ نزده ام. هر چند در اغلب موارد در ارتباط با موضوع گفتنی زیاد داشتم. در مقام مهمان برنامه اعتبار و اقتدار من پیشاپیش تضمین شده است. می دانند که من کی هستم و چه می دانم. اما وقتی بدون اطلاع قبلی با برنامه ای تماس بگیرم یا باید پیشاپیش خود را معرفی کنم که به نظر خود بزرگ کردن می رسد و یا اینکه توضیحی ندهم و ریسک اینکه کسی به حرفهایم توجه نکند یا برای حرفهایم ارزشی قایل نشود را برای خود بخرم. به دلایل مشابه، در حالیکه به راحتی می توانم برای اجتماعات هزار نفری و بیشتر حرف بزنم، به ندرت در سخنرانی دیگران سؤال مطرح می کنم مگر اینکه با موضوع آشنا و گروه حاضر را به خوبی بشناسم.

تجربه شخصی من و توجه به برنامه های رادیویی و تلویزیونی تا حدود زیاد تفاوت میان طرز تلقی متفاوت زن و مرد در قبالت صحبت را نشان می دهد. اغلب مردها راحتتر از زنها از حرف زدن برای جلب نظر استفاده می کنند.

## سخنرانی در صحبت‌های خصوصی

صحبت در برابر جمع و ایراد سخنرانی صرفاً به شرایطی که یک نفر حرف بزند و دیگران گوش کنند محدود نیست. هر چه تعداد حاضرین در جلسه گفت و گو بیشتر باشد، احتمال اینکه آنها را کمتر بشناسید، بیشتر می‌شود و امکان وجود تفاوت‌های مرتبه‌ای و سلسله مراتب افزایش می‌یابد و گفت و گو به سخنرانی برای دیگران و یا حرف‌های گزارش گونه نزدیک‌تر می‌شود. هر چه شمار افراد در جلسه گفت و گو کمتر باشد امکان برقراری روابط صمیمانه افزایش می‌یابد و برابری مرتبه‌های اجتماعی بیشتر می‌شود و بحث به گفت و گوهای خصوصی و خودمانی نزدیکتر می‌گردد. از آن گذشته در نظر زنها، جلسه با حضور مردان - به استثنای مردهای عضو خانواده - رسمی‌تر است و باید بیشتر مراعات کنند. با این وجود، حتی در جمع خانواده مادر و فرزندان در غیاب پدر احساس خودمانی‌تری دارند و اغلب می‌بینیم که وقتی پدر در منزل است، از بچه‌ها انتظار می‌رود که بیشتر رعایت کنند و مواظب رفتار خود باشند. یکی از دلایل این موقعیت این است که پدر اغلب در منزل نیست و مادر و یا خود او انتظار دارند که وقتی پدر در منزل است کسی مزاحم او نشود.

تفاوت میان گفت و گوهای خصوصی و خودمانی و سخنرانی، در عین حال دلیلی است که توضیح می‌دهد چرا زنها کمتر از مردها به تعریف کردن لطیفه علاقه‌مندند. در حالیکه بعضی از زنها در



تعریف کردن لطیفه و حرفهای جالب بسیار قوی هستند، شمارشان درمقایسه، از مردها بسیار کمتر است. اغلب زنهایی که درحضور سایرین لطیفه می گویند به گروه‌ها و اقوامی تعلق دارند که در آنها داشتن مهارت کلامی از ارزش بالایی برخوردار است. ازجمله در آمریکا زنان بذله‌گو و حرف‌آموز مشهوری مانند فانی بریس<sup>۱</sup> و جون ریورز<sup>۲</sup> یهودی هستند.

البته درحالی‌که نمی‌توان گفت که زنها بذله‌گویی نمی‌کنند، احتمال اینکه زنها در اجتماعات وسیع متشکل از زن و مرد بذله‌گویی کنند درمقایسه از مردها بسیار کمتر است. با این حال هرگز عجیب نیست که بسیاری از مردها معتقدند که زنها با بذله‌گویی رابطه‌چندان زیادی ندارند. کارول میشل<sup>۳</sup> در یکی از اردوهای دانشگاهی در زمینه بذله‌گویی و تعریف کردن لطیفه بررسی کرد. او به این نتیجه رسید که مردها اغلب لطیفه‌های خود را برای سایر مردها تعریف می‌کنند. اما درحضور زنها نیز در این کار با مشکلی روبرو نیستند. اما زنها ترجیح می‌دهند که تنها برای زنها لطیفه بگویند. آنها درحضور مردها کمتر به این کار تن می‌دهند. تنها در موارد بسیار کمیاب زنانی را می‌یابیم که برای مردها لطیفه بگویند. مردها ترجیح می‌دهند که درحضور دیگران و دست‌کم درحضور دو، سه، یا بیشتر لطیفه بگویند، اما زنها ترجیح می‌دهند که لطیفه‌های خود را برای جمع‌های کوچکتر، برای یک،

- 
1. Fanny Brice
  2. Joan Rivers
  3. Carol Mitcheil

یا دو نفر تعریف کنند و به ندرت پیش می‌آید که زنی در حضور بیش از سه نفر لطیفه بگوید. زنها برخلاف آقایان از بذله‌گویی در حضور اشخاصی که آنها را نمی‌شناسند خودداری می‌کنند. اغلب خانمها از تعریف کردن لطیفه در حضور چهار نفر یا بیشتر خودداری می‌کنند و به دوستانشان قول می‌دهند که بعداً به طور خصوصی موضوع را برایشان تعریف کنند. اما بررسی کارول میشل نشان داد که آقایان هرگز دعوت به لطیفه‌گویی را رد نمی‌کنند.

تمام یافته‌های خانم میشل با یافته‌های من در مورد حرفهای خودمانی و سخنرانی مطابقت دارد. در اجتماعات پرتعداد و در جلساتی که تعداد مردها و غریبه‌ها بیشتر است بذله‌گویی و تعریف کردن لطیفه مانند هر رفتار کلامی گوینده را در کانون توجه قرار می‌دهد تا هنرهای خود را به دیگران بروز دهد. اغلب زنها علاقه‌ای به این قبیل جلسات ندارند. در مجامع خصوصی‌تر علاقه زنها به حرف زدن افزایش می‌یابد.

این نقطه نظر که بذله‌گویی شکلی از خودنمایی است به مفهوم خودخواهی یا خودمحوری نیست. توجه به مرتبه اجتماعی و پیوندجویی مستلزم یکدیگرند. سرگرم کردن دیگران راهی برای ایجاد ارتباط و تعریف کردن لطیفه نوعی هدیه دادن است زیرا تعریف کردن لطیفه هدیه‌ای است که مستمعین را شاد می‌کند. نکته اصلی فقدان تقارن است. کسی مطلبی را می‌گوید و دیگری آنرا گوش می‌دهد. اگر این نقشها بعداً حالت انتقالی و تبادلی پیدا کند، مثلاً اگر قرار شود که اشخاص به نوبت لطیفه بگویند، در اینصورت حتماً اگر به صورت انفرادی نتوان گفت، در مقیاس وسیع تقارنی

ایجاد می‌شود. اما اگر قرار باشد که زنها عادتاً در نقش تحسین‌کننده و شنونده ظاهر شوند و هرگز در زمره تعریف‌کننده قرار نگیرند، بی‌تفاوتی موجود ابعاد وسیعتری پیدا می‌کند. این برای زنها خطرناک است. خطر برای مردها این است که لطیفه‌گویی پیوسته می‌تواند میان آنها و دیگران ایجاد فاصله کند. مردی به شکایت می‌گفت که وقتی با پدرش تلفنی حرف می‌زند باید صرفاً به بذله‌گوئیهای او گوش دهد. پدیده افراطی مشابه مزه‌پراکنی در کلاس درس است. به گفته معلمین در کلاس‌های مختلط، مزه‌پراکنی تنها از سوی پسرها صورت می‌گیرد.

### حرفهای پیوند جویانه در حضور دیگران

درست به همان گونه که گفت‌وگوی خصوصی میان دوستان گاه به سخن‌گویی در برابر جمع شبیه می‌شود، خطابیه و ایراد سخنرانی هم می‌تواند شکل خودمانی بگیرد که از جمله می‌توان به سخنرانی با اشاره مکرر به مثالهای شخصی اشاره نمود.

در جلسه مدیران ارشد یک مؤسسه تازه تأسیس مدیرعامل مستغنی آن، خانم فران، پیشنهاد کرد که سازمان با تهیه یک رویه مدیرعامل را مجبور به ایراد سخنرانی کند. خانم فران برای حمایت بیشتر از پیشنهاد خود به موضوعی خصوصی اشاره کرد و گفت که دخترخاله او که در حال حاضر مدیرعامل یک مؤسسه حرفه‌ای جاقفاده‌تری است، به گفته تلفنی مادرش خود را برای سخنرانی

آماده می‌سازد. مادرش از فران پرسیده بود که او چه زمانی سخنرانی خواهد داشت. فران با شرمندگی به مادرش می‌گوید که او قرار نیست چنین سخنرانی داشته باشد. فران به استناد این ماجرا معتقد بود که اگر مدیرعامل طبق برنامه ازپیش مشخص شده سخنرانی کند، کار خوبی انجام داده است.

اغلب مردهای حاضر در جلسه، از اینکه فران با اشاره به تجربه شخصی خود پیشنهاد داده است، متقاعد به این کار نشدند. در نظر آنها نه تنها صحبت خانم فران نامربوط بود، بلکه معتقد بودند که در یک جلسه رسمی مدیران، طرح مکالمه تلفنی با مادر، اصولاً زیبنده نیست. در اصل فران در یک جلسه رسمی یک موضوع خصوصی و خودمانی را دخالت داده بود. بسیاری از خانمها در جلسات و محافل رسمی مایلند به جای طرح حرفهای مجرد و انتزاعی، از تجربیات خصوصی خود سخن به میان آورند.

بررسی سلیا روبرتز<sup>۱</sup> و تام جاپ<sup>۲</sup> درباره یکی از جلسات مسئولین دبیرستانهای انگلیس نشان داد که مردها به صحبتهای همکاران زن خود بهای چندانی نمی‌دهند زیرا زنها برای توجیه نظرات خود به تجربیات شخصی به عنوان شاهد و گواه اشاره می‌کنند. مردهای شرکت کننده در جلسه با دید کاملاً متفاوتی به مسایل نگاه می‌کردند و برای حمایت از نظرات خود توجیهات عمومی ارائه می‌دادند.

همین تفاوت در مکالمات درون خانواده نیز صدق می‌کند.

- 
1. Celia Roberts
  2. Tom Jupp

مردی از رفتار بی منطق زنش شکایت می کرد. از جمله به مکالمه‌ای اشاره کرد که در آن او به استناد مقاله «نیویورک تایمز» گفته بود که دانشجویان کالج‌ها به اندازه دانشجویان در سالهای ۱۹۶۰ آرمانی فکر نمی کنند. زن این مرد درستی این ادعا را مورد تردید قرار داده بود و در مقام توجیه حرف خود به خواهرزاده و دوستان خواهرزاده اش اشاره کرده بود که جملگی آرمانی فکر می کردند. او به خاطر این استدلال زنش ناراحت بود و می گفت که آرمان‌گرا بودن یک نفر نمی تواند معیار سنجش قرار گیرد و به آن استناد شود. معتقد بود که این حرف زن او بسیار مضحک است. هرگز به ذهن این مرد نرسیده بود که او با نظام منطقی متفاوتی روبروست و این با بی منطق بودن تفاوت دارد.

منطق مورد استفاده این خانم به تلاشی خصوصی تر اشاره داشت. او در واقع به تجربه شخصی و خصوصی خود استناد می کرد. اما منطق مورد استفاده شوهر که آنرا مسلم و بی کم و کاست می پنداشت تلاشی عمومی تر بود. بیشتر به جمع آوری اطلاعات، انجام بررسی و بحث به استناد منطق و استدلال رسمی اشاره داشت. بیشتر به این شبیه بود که انگار می خواست تحقیقی انجام دهد و رساله‌ای بنویسد.

مرد دیگری می گفت که به اعتقاد او و دوستانش زنها مرتب تغییر موضع می دهند درحالیکه آنها می خواهند با اقدامی قدم به قدم مسایل را حل کنند. او برای حمایت از نظر خود به «طلاق به سبک آمریکایی» اشاره می کرد که قبلاً به آن اشاره‌ای داشتیم. به اعتقاد او وقتی دبی رینولدز می گفت «فعلاً نمی توانم حرف بزنم باید نان را

از داخل فر بیرون بیاورم» در واقع از موضوع طفره می‌رفت تا از اتهامی که به شوهرش بسته بود: «تنها کاری که می‌کنی انتقاد است» و نمی‌توانست این ادعای خود را ثابت کند فرار نماید.

این مرد هم چنین به تجربه خود استناد می‌کرد. خواهرش به او گفته بود که مشکلی دارد. ظاهراً سرپرستش در اداره از او انجام کاری را می‌خواست و او راه دیگری برای انجام این کار را می‌پسندید. رئیسش معتقد بود که اگر او به سبک خود کار را انجام دهد مشکلی بروز می‌کند و حال آنکه این خانم می‌گفت اگر به طرز پیشنهادی رئیسش عمل کند این مشکل به وجود می‌آید. به اعتقاد این مرد خواهرش به جای توجه به این مطلب که اگر مطابق رویه خود کار کند چه مشکلی پیشامد می‌کند به موضوع اگر مطابق دستور رئیسش کار کند چه مشکلی پیش می‌آید توجه می‌کند.

### صحبت به نمایندگی از جمع

مسئله دیگر در ارتباط با حرفهای خصوصی و عمومی تجربه‌ای است که در آغاز این فصل به آن اشاره کردیم. گفتم که در جریان سخنرانی برای خانمها از مردها هم برای شرکت در جلسه دعوت شده بود و در آن جلسه مرد حرفای زن ساکتش را متهم ساخت که در جمع خانواده کسی بیش از او حرف نمی‌زند. سایر

زنهای حاضر در جلسه سخنرانی به این حرف خندیدند و بعد اظهار نظر کردند که این خانم اغلب ساکت و بی حرف نیست. آنها می گفتند وقتی جلسه تنها از زنها تشکیل می شود، این زن به اندازه سهم خود حرف می زند، با این حساب چرا این زن در آن جلسه سخنرانی اینقدر ساکت بود؟

شاید حضور من گردهم آیی خودمانی این گروه را به جلسه ای عمومی تبدیل کرده بود. نکته دیگر حضور مردها در آن جلسه بود. به حساب دیگر، اغلب زنها در غیاب مردها احساس خودمانی پیدا می کنند اما در حضور مردها زنها احساس می کنند که کسی آنها را می پاید و بنابراین باید مراقب رفتار خود باشند. این احتمال هم وجود داشت که به جای حضور مردها، حضور شوهر این زن موجب تغییر رفتار او شده بود. شاید این زن به دلیل حضور شوهرش سکوت کرده بود. اما این احتمال هم وجود داشت که این زن خود و شوهرش را اعضای یک تیم واحد می دید. این زن در برخورد با پرگوئیهای شوهرش احتمالاً پیش خود حساب می کرد که اگر او هم حرف بزند، وقت جلسه را بیش از اندازه می گیرد.

این امکان هم وجود دارد که این زن گمان می کرد که شوهرش به نمایندگی از تیم آنها حرف می زد و در این شرایط دیگر نیازی به صحبت او نیست. درست به همان گونه که اغلب زنها ترجیح می دهند در اتومبیل کنار شوهرشان بنشینند و کار رانندگی را به او واگذار نمایند. اما همین خانمها در غیاب همسرشان پشت فرمان می نشینند.

مسلماً همه زنها در حضور همسرشان سکوت نمی کنند.

در جلسه مورد اشاره من هم بسیاری از زنها پرحرفی کردند و بسیاری از آنها با شوهرشان آمده بودند. بسیاری از زوجهای دیگر نظر مرا تأیید کردند. از جمله وقتی زن و شوهری به اتفاق در یک دوره شبانه شرکت کردند، مرد فعالانه در بحث مشارکت می کرد اما زن بسیار کم حرف بود. اما در یکی از ترم ها این زن و شوهر تصمیم گرفتند که در کلاس های متفاوتی شرکت کنند. حالا زن به یکی از حرفهای کلاس تبدیل شد.

این موضوع را می توان به دو گونه توجیه کرد. اگر حرف زدن امتیاز و مایه خشنودی باشد، در این صورت زن ساکت کسی تلقی می شود که حق حرف زدن را از او گرفته اند. اما رضایت ناشی از سخنرانی و صحبت در جمع لزوماً به رسمیت شناخته نشده است. با این حساب زنی که احساس می کند چون شوهرش حرف می زند نیازی به صحبت ندارد، احتمالاً احساس رضایت می کند همانطور که اغلب زنها از اینکه در اتومبیل کنار شوهرشان بنشینند و کار رانندگی را به او محول سازند خشنود می شوند. اگر قرار باشد مرد رانندگی را دوست نداشته باشد، از اینکه به اجبار باید رانندگی کند ناراحت می شود.

### اجتناب از سرزنش یکدیگر

تفاوت میان درد دل های خصوصی و صحبت های عمومی و



به عبارتی حرفهای پیوند جویانه و گزارش گونه با توجه به موضوع پیوندجویی و توجه به سلسله مراتب قابل درک است. تعجب آور نیست که زنها زمانی که احساس امنیت خاطر می کنند و زمانی که خود را میان دوستان و برابرای خود می بینند می توانند به راحتی حرف بزنند و حال آنکه مردها زمانی از حرف زدن لذت می برند که از آن برای اثبات مقام و مرتبه بالاتر خود استفاده کنند. اما مشکل این جاست که آنچه به نظر می رسد تلاش برای احراز رتبه های بالاتر باشد ممکن است اقدامی به منظور نزدیکی و صمیمیت بیشتر باشد و آنچه به نظر می رسد به ایجاد فاصله و برتری جویی توجه دارد، دراصل برای افزایش رفاقت ها و صمیمیت ها باشد. با درک طرز و سبک صحبت جنس مخالف، سوء تعبیرهای بی مورد از میان می رود.

وقتی در جلسات، مردها همه حرفها را می زنند، بسیاری از زنان گمان می کنند که مردها می خواهند ترک تازی کنند و زنها را از مشارکت در بحث ها کنار بگذارند و برتری خود را ثابت کنند. اما در اغلب موارد صحبت بیشتر مردها به جهت محروم کردن عمدی زنان از صحبت نیست. کسانی که به راحتی حرف می زنند فرض را بر این می گذارند که به انجام این کار محق هستند و از این آزادی عمل برخوردارند. با این مفهوم صحبت آزادانه مردها می تواند نشانه آن باشد که زنها را هم مرتبه با خود تصور می کنند: «همه ما با هم برابر هستیم» و حال آنکه فرایم آنها می تواند این باشد «این گوی و این میدان. بفرمائید حرفتان را بزنید.» اگر به واقع چنین قصدی داشته باشند (و به اعتقاد من اغلب، اما نه همیشه

لزوماً، اینطور نیست) در اینصورت یک زن حرف نزدن هم جنسان خود در جلسات را به حساب پُرگویی آقایان نخواهد گذاشت.

در این شرایط مقصّر و مجرم یک مرد یا حتّی طرز صحبت مردها نیست، بلکه مسئله را باید در طرز و سبک متفاوت زن و مرد در گفت و گو جستجو نمود. اگر چنین باشد هم زن و هم مرد می‌توانند خود را تطبیق دهند. زن می‌تواند تلاش کند که بدون تقاضا از او حرف بزند، می‌تواند از مکثی که اغلب به حساب ادب گذاشته می‌شود صرف‌نظر کند. مرد هم می‌تواند احساس کند زنانی که عادت ندارند در جمع حرف بزنند، به اندازه او آزادی عمل ندارند. بعضی‌ها بدون مکث طولانی به منظور آماده شدن فضای جلسه برای صحبت نمی‌توانند حرف بزنند و حال آنکه کسانی هستند که به کمترین مکثی احتیاجی ندارند و می‌توانند به محض آنکه بخواهند حرف بزنند. زنی که عادت ندارد بدون درخواست و دعوت به صحبت حرف بزند (امیلی چرا سکوت کرده‌ای؟ چرا حرف نمی‌زنی؟) معمولاً در جلسات ابتدا به ساکن حرف نمی‌زند.



## غیبت کردن

این تصور که زنها در محافل خصوصی فارغ البال پرحرفی می کنند، در مفهوم غیبت کردن و سخن پراکنی خلاصه می شود. گرچه غیبت کردن درباره جزئیات زندگی خود و دیگران گاه مخرب است، لزوماً و همیشه اینطور نیست. غیبت کردن می تواند در مواقعی به ایجاد صمیمیت کمک کند.

برچسب غیبت کردن را از آنجهت به زنها می زنند که آنها به دانستن جزئیات زندگی سایرین علاقه مند هستند. نمونه های این باور درباره زنها را می توان در داستان «پرواز به خانه» اثر مارج

پیرسی<sup>۱</sup> به خوبی مشاهده کرد. والریا از آنجهت که تام با شوهر سابقش، راس، تفاوت دارد شیفته او می شود. والریا از اطلاعاتی که تام از اطرافیان خود داشت تعجب کرده بود. راس هرگز نمی دانست که گرتا از معلّم پسرش خشنود نیست.

تام برخلاف سایر مردها علاقه غریبی به زندگی دیگران داشت. راس، از صحبت درباره دیگران ناراحت بود و آنرا فضولی در زندگی دیگران می دانست. اما برای والریا این چیزی جز علاقه به دیگران نیست.

تنها مردها نیستند که علاقه به جزئیات زندگی دیگران را کنجکاوی و خبرچینی تلقی می کنند. اودورا ولتی<sup>۲</sup> نویسنده بزرگ خطّه جنوب در اشاره به دوران کودکی خود در می سی سی پی می نویسد مادرش اجازه نداد زن خیاط در حضور دختر کوچکش درباره مردم حرف بزند: «نمی خواهم او حرفهای بی اساس بشنود.» ولتی به یاد دارد که مادرش طوری حرف می زد که انگار غیبت کردن به سان بیماری سرخک است و به او سرایت می کند. اما همین حرفهای به ظاهر بی اساس نه تنها روی کودک اثر بد نگذاشت، بلکه به ولتی الهام داد که به کار نویسندگی روی بیاورد. مسئله این است که وقتی اشخاص درباره جزئیات زندگی حرف می زنند سخن چینی و غیبت می کنند، اما وقتی همین حرفها را

---

1. Marge Piercy

2. Eudora welty

می نویسند، اثری ادبی خلق می کنند که به داستان کوتاه یا رمان مشهور می شود.

مری کاترین<sup>۱</sup> باتسون در اقدامی دیگر غیبت و سخن پراکنی را با انسان شناسی مقایسه می کند و معتقد است که این اقدامی اکادمیک است که جزئیات زندگی اشخاص را ثبت می کند. او به یاد دارد که مادرش مارگارت مید به او گفته بود که او هرگز یک انسان شناس نخواهد شد زیرا به قدر کافی به سخن پراکنی و غیبت کردن علاقه ندارد.

### غیبت کردن، شروع دوستی

غیبت کردن خانمها تا حدودی ناشی از آن است که زنها دوست دارند جزئیات زندگی خود را با دیگران در میان بگذارند. در میان گذاشتن جزئیات زندگی خود با دیگران وقتی شنوندگان آنها با دیگران در میان می گذارند حالت غیبت و سخن چینی پیدا می کند. صحبت درباره اینکه در زندگی شما ناصی که با آنها حرف می زنید چه می گذرد، شکل رشد یافته ای از فاش کردن اسرار است که می توان آنها جوهر دوستی میان زنها و دخترها در نظر گرفت.

از اسرار خود حرف زدن نه تنها نشانه دوستی تلقی می شود بلکه به خصوص وقتی شنونده مطابق انتظاری که از او می رود واکنش نشان می دهد، بر میزان دوستی می افزاید.

---

1. Mary Catherine Bateson

در میان گذاشتن حوادث زندگی خود با دوستان و امروزی کردن علم و اطلاع آنها نه تنها امتیاز تلقی می‌شود، بلکه برای بسیاری از آنها یک وظیفه و ضرورت است. زنی می‌گفت که از بازگو کردن مکرر قطع رابطه با دوستانش لذت نمی‌برد، اما به این کار مجبور است، زیرا اگر موضوعی به این درجه از اهمیت را به دوستانش نگوید، وقتی سرانجام آن را بشنوند عمیقاً دلخور می‌شوند.

ظاهراً کدورتی که با همسرش داشت سبب شد به میهمانی نروند. راشل نمی‌خواهد که از این عذر عالی برای شرکت نکردن در میهمانی بتی استفاده کند زیرا معتقد است که موضوع جالبی برای شایعه‌سازی و غیبت به دست دیگران می‌دهد.

از آنجائیکه برای اغلب خانمها فاش ساختن اسرار نوعی دوستی است وقتی رازی ندارند که درباره آن حرف بزنند ناراحت می‌شوند.

البته احساس ترک شدن و تنهاماندن هرگز به خانمها محدود نیست. در داستان «مندوچینو»<sup>۱</sup> اثر آن پیکر<sup>۲</sup>، برای راوی داستان ملاقات با برادرش که حالا با زنی زندگی می‌کرد دشوار است. زیرا صمیمیت او با زن مورد علاقه‌اش از میزان صحبت او با خواهرش کاسته است. بلیس به یاد صمیمیت گذشته‌هاست که می‌توانستند با هم صمیمانه حرف بزنند و از موفقیتها و شکستهای

عشقی یکدیگر بگویند و بشنوند. بلیس تعجب می کند که تا این لحظه هرگز به ذهنش نرسیده که آنها به دلیل شکستها و ناکامیهاست که با هم حرف می زنند. حال که جرالد موفق شده است، به نظر می رسد که همیشه با هم رسمی و از هم فاصله دار بوده اند نظر به اینکه حالا میان این خواهر و برادر رازی فاش نمی شود نیازی به صحبت دوفری ندارند. بلیس احساس می کند که حرفهای خصوصی و خودمانی او با جرالد به سخنانی و صحبتهای عمومی تبدیل شده است.

به دلایل متعدّد وقتی اشخاص با هم دوستی های ادامه دار برقرار می سازند میان آنها و دوستانشان فاصله می افتد. من دوستی داشتم که سالها تنها زندگی کرده بود. این مرد در این مدت با زنهای متعدّد طرح دوستی ریخته بود و با آنها آزادانه حرف می زد. وقتی او با زنی پیوند دایم بست و به اتفاق در منزلی ساکن شدند دوستانش در مقام اعتراض و انتقاد می گفتند که او به ادامه گفت و گو با آنها بی علاقه است. او می گفت «مسئله این نیست که من از آنها موضوعی را پنهان می کنم. موضوع این جاست که من و امی با هم رابطه خوبی داریم و در این شرایط حرفی برای گفتن باقی نمی ماند» با این حال این مرد به رغم این صحبت از مشکلی که در رابطه با دوستانش بود با من حرف زد.

Faint, illegible text in the upper section of the page, possibly a header or introductory paragraph.

Main body of faint, illegible text, appearing to be several paragraphs of a document.

Faint text at the bottom of the page, possibly a footer or concluding sentence.



## سوگواری، صحبتی برای پیوندجویی

آناکاراولی<sup>۱</sup>، متخصص در آداب و رسوم اجتماعی، درباره سوگواری زنان در روستاهای یونان بررسی نمود. سوگواری و مرثیه‌خوانی آداب و رسوم و اشعاری هستند که برخی از زنان یونانی برای نشان دادن اندوه ناشی از مرگ و فقدان عزیزان خود به زبان می‌آورند. به گفته کاراولی زنان اغلب در حضور سایر زنها به صدای بلندتر مرثیه‌خوانی می‌کنند. از آن گذشته معتقدند که برای مؤثرتر واقع شدن سوگواری حضور زنان دیگر لازم است. زنی که مرثیه‌ای را برای کاراولی می‌خواند تا او آنرا ضبط کند خاطر نشان ساخت اگر زنهای دیگری حضور داشتند و به او کمک می‌کردند این کار به نحو بهتری انجام می‌گرفت.

وقتی زنان یونانی برای سوگواری اجتماع می‌کنند، ابراز اندوه هریک از آنها دیگران را به یاد تألمات خود می‌اندازد و بنابراین هر مرثیه و هر سطر شعری که می‌خوانند احساسات دیگران را بیشتر برمی‌انگیزند. در واقع هم کاراولی و هم ژوئل کی پرز<sup>۲</sup>، انسان‌شناس، که درباره سنت سوگواری در بالای<sup>۳</sup> مطالعه کرده معتقدند که زنان مهارت یکدیگر را باتوجه به توانایی خود در برانگیختن احساسات دیگران و به مرثیه‌خوانی دعوت کردن آنها ارزیابی می‌کنند. ابراز

1. AnnaCaraveli
2. Joel Kuipers
3. Bally

تألم ناشی از مرگ عزیزان، زنان را به یکدیگر پیوند می‌دهد و این پیوند و اتصال خود نوعی تسلی در برابر مرگ عزیزان است. به گفته ژول شرزر<sup>۱</sup>، متخصص انسان‌شناس زاری کردن و اشک ریختن برای عزیزان از دست رفته در اغلب نقاط و در جوامع متفاوت در قلمرو اختصاصی زنان است.

آداب سوگواری، قابل مقایسه با طرز گفت‌وگوی زنان آمریکا و اروپا بر سر مشکلات خود است. هرچند این مورد اخیر از رسمیت کمتری برخوردار است. زنان ما در جلسات و بحثهای خودمانی در مشکلات یکدیگر شریک می‌شوند و به درد دل هم گوش می‌کنند و به همین دلیل مشکلات موضوع مناسبی برای بحث و گفت‌وگو به شمار می‌روند. عهد و میثاق متقابل از طریق شنیدن مشکلات یکدیگر در میان زنها بسیار گسترده و در میان زنها و مردها متداول است. اما به نظر می‌رسد که این شرایط میان مردها تا این اندازه متداول نیست.

بعضی از مردهایی که با آنها مصاحبه کردم به من گفتند که مشکلاتشان را با کسی در میان نمی‌گذارند. مردهایی که مشکلاتشان را مطرح می‌ساختند ترجیح می‌دادند که این کار را با دوستان زنشان انجام دهند. بعضی از مردها هم می‌گفتند که مسائلشان را با دوستان مردشان مطرح می‌سازند. اما با توجه به تفاوت‌های کیفی موجود به نظر می‌رسد که شدت صمیمیت در زنها بسیار بیش از مردها بود. نخست آنکه مردها برخلاف اغلب زنها تنها یک یا دو

دوست بیشتر نداشتند و مسایل خود را با آنها در میان می گذاشتند و حال آنکه زنها اغلب دوستان متعدّد و گاه فراوان داشتند. دوّم اینکه اغلب مردهایی که من با آنها مصاحبه کردم در اشاره به دوستان مرد خود می گفتند که مدّتی است - چند روز، چند هفته، چند ماه، و حتّی بیشتر - با آنها حرف نزده‌اند امّا این را می دانند که اگر مشکلی را با آنها در میان بگذارند برای کمک آماده‌اند. امّا اغلب زنها با دوستان زنشان در تماس نزدیک بودند و اغلب مسایل جزئی و بی‌اهمیت خود را با آنها در میان می گذاشتند. مردی می گفت که دوستی دارد که مسائلش را با او در میان می گذارد امّا تا مسئله مهمّی بروز نکند، به این کار اقدام نمی کند و به همین دلیل ممکن است مدّتها بگذرد و آنها با هم حرف نزنند.

زنی به نام شرلی می گفت که از دریافت تلفن مردی که قبلاً دل او را شکسته بود به شدّت حیرت کرده است. آن مرد به شرلی گفته بود که می خواهد درباره‌ی موضوعی با هم حرف بزنند. بعد معلوم شد که این مرد می خواست با او درباره‌ی زنی حرف بزند که دلش را شکسته است. شرلی از این مرد پرسیده بود که چرا به او مراجعه کرده است و مرد جواب داده بود کسی را ندارد که احساسش را با او در میان بگذارد. امّا دوستان او کجا بودند. این مرد البته دوستانی داشت امّا مایل نبود که با آنها درباره این موضوع حرف بزند.

اغلب مردها در مکالمه تلفنی درباره‌ی مسایل کسب و کار و مشکلات شغلی و تحولات بازار بورس و مسابقه فوتبال یا سیاست حرف می زنند. البته گاه به کارهای خود و دیگران هم کار دارند،

به عبارتی غیبت می‌کنند اما اسمش را غیبت نمی‌گذارند. اما روی هم رفته مردها ترجیح می‌دهند به جای بحث دربارهٔ مسایل شخصی دربارهٔ اموری عمومی مانند سیاست حرف بزنند. اگر مردها به زن و فرزندان خود اشاره کنند، این اشاره بسیار کوتاه و مختصر است. و به جزئیات و عمق مسایل توجه نمی‌شود. اما اگر به شکل مشخصی اشاره کنند، به صورت گذرا و مبهم از آن می‌گذرند. («مثلاً، گرفتاریها تمام ناشدنی هستند»).

مردی دربارهٔ «مراسم روز شکرگزاری» خود با من حرف می‌زد. سه نسل از خانواده زنش حضور داشتند: برادرها، خواهرها، فرزندان و پدر و مادر آنها. مردها برای بازی فوتبال از منزل بیرون رفتند اما زنها در منزل ماندند تا با هم حرف بزنند و نتیجه این حرفها این شد که مادر بزرگها به نوه‌شان توصیه کردند که هنوز ازدواج برای او زود است.

قبلاً توضیح دادیم که برای مردها علاقهٔ زنها به صحبت دربارهٔ مسائلشان تعجب برانگیز است اکنون می‌توان متوجه شد که صحبت دربارهٔ مشکلات تنها یکی از جنبه‌های گفت و گوهای صمیمانه‌ای است که می‌توان آن را غیبت توصیف کرد. اینگونه نه تنها راه حلی برای مسایل جزئی پیدا می‌شود بلکه گفت و گو را کوتاه‌تر می‌کند. اگر مسئله‌ای حل شود باید مسئله دیگری بیابند تا صحبت‌های خصوصی ادامه‌دار شود.

## صحبت‌های کم‌اهمیت در خدمت هدفی بزرگ

وقتی موضوع ویژه‌ای برای گفت‌وگو وجود ندارد، بحث بر سر موضوعات خودمانی و کم‌اهمیت برای حفظ دوستی از اهمیت فراوان برخوردار است. دوستان و بستگان زن با صحبت بر سر موضوعات کوچک و بزرگ، مکانیزم‌های گفت‌وگو را فعال نگاه میدارند. اگر خانمها کسی را نداشته باشند که نظرات خود را با او در میان بگذارند به واقع احساس تنهایی می‌کنند. این موضوع به خوبی در داستانی به قلم ارسولا لوگین<sup>۱</sup> مطرح شده است. خانمی به سرمایه‌سازی علاقه‌مند می‌شود و از کوزه‌گری که در محله او زندگی می‌کند راهنمایی می‌گیرد. کوزه‌گر بیش از حد انتظار این زن به او توجه می‌کند، آنقدر که این خانم نمی‌تواند خود را خلاص کند. وقتی بالاخره به این مهم نایل می‌شود و از کوزه‌گر دور می‌شود، کوزه‌گر او را صدا می‌زند و به او می‌گوید اگر بخواهی می‌توانی غروب هر روزی که بخواهی به کارگاه من بیایی و از لوازم و ابزار من استفاده کنی. در آن زمان این زن آرزو می‌کند که ای کاش در دفتر محل کارش بود و می‌توانست به کسی بگوید: «او به من گفت بیا و با استفاده از ابزار من کوزه بساز».

مانند نویسنده‌ای که حوادث جزئی و کم‌اهمیت زندگیش را موضوعی برای خلق داستان تلقی می‌کند شخصیت داستان لوگین

زندگی خود را موضوعی برای گفت‌وگو می‌داند.

دانشجویانی که در کلاس آموزشی تفاوت‌های جنسی من شرکت کرده بودند، صحبت‌های خودمانی و اتفاقی میان دوستان زن و دوستان مرد خود را ضبط کردند. ضبط حرف‌های زنها ساده بود، یکی به این دلیل که اغلب دانشجویان زن بودند و دوم اینکه زنها از درخواست ضبط حرف‌هایشان استقبال کردند. اما مردها به این درخواست واکنش‌های متفاوتی نشان دادند. مادر یکی از زنها بی‌درنگ در مقام موافقت حرف زد، اما پدر این خانم، در مقام مخالفت بود و می‌گفت که اجازه نمی‌دهد کسی حرف او را ضبط کند. دختر از پدرش می‌پرسد «مگر شما تلفنی با فردا حرف نمی‌زنید؟» و پدرش جواب می‌دهد «نه معمولاً حرفی نمی‌زنیم اگر من به او زنگ بزنم حتماً سوالی دارم، وقتی جواب سؤال را گرفتم گوشی را روی تلفن می‌گذارم».

شوهر زن دیگری نواری را با غرور و افتخار تمام به او داد و گفت «این گفت‌وگوی خوبیست زیرا من و دوستانم حرف‌های مبتذل و بی‌اهمیت نزدیم و نگفتیم «سلام، چطوری؟»، «فیلم دیشب چطور بود؟» به جای آن مسأله‌ای را حل کردیم. هر کلمه‌ای که میان ما ردوبدل شد معنی دار بود» وقتی زنش به نوار گوش داد متوجه شد که شوهرش و دوست او یک مسئله کامپیوتری را حل کرده‌اند. هرچه گفتند واژه‌های فنی و غیرمشخص بود. این زن نه تنها این را گفت و گوی جالبی نیافت، بلکه آنرا اصولاً گفت‌وگو به حساب

نیاورد. اما به نظر مرد گفت وگویی او مکالمه‌ای معنی‌دار بود که دربارهٔ واقعیتها، آمار و ارقام و نظایر آن حرف می‌زد.

این تفاوت‌ها در روابط میان والدین و فرزندان آنها هم مشاهده می‌شود. دانشجویان من می‌گویند که هنگام صحبت تلفنی با پدر و مادرشان بیشتر با مادرشان حرف می‌زنند. می‌گویند پدرشان وقتی در گفت‌وگو شرکت می‌کند که بخواهد اطلاعی را به‌سمع آنها برساند یا دربارهٔ یک موضوع کاری حرف بزند. این موضوع هم در زمینهٔ نوشتن و هم در زمینهٔ گفت‌وگو صدق می‌کند و ظاهراً تنها ویژگی خانواده‌های آمریکایی نیست. یکی دانشجوی آلمانی کارتی را به‌من نشان داد که مادرش آنرا فرستاده بود. با دست روی آنرا نوشته بود و از زندگی و سلامتی دخترش پرسیده بود و بعد اطلاعات متنوعی از خانواده را با او درمیان گذاشته بود. درون پاکت نوشتهٔ تایپ شدهٔ خلاصه‌ای از پدرش هم وجود داشت. تمام نامهٔ پدر در چند جملهٔ کوتاه خلاصه بود. از دخترش خواسته بود با رجوع به دانشگاه برگه‌ای را برای او بگیرد. ظاهراً برای محاسبهٔ میزان مالیات پرداختی‌اش به این برگه نیاز داشت.

یک روزنامه‌نگار در واکنش به مقالهٔ من خاطر نشان ساخته بود که ادعای من دایر بر اینکه بسیاری از مردها، دربارهٔ حرفهای خودمانی موضوعی پیدا نمی‌کنند و اینکه صحبت برای آنها وسیله‌ای برای مبادلهٔ اطلاعات است زنگی را در درون او به صدا درآورده است. او معتقد است که صحبت باید مضمونی مهم داشته جالب و معنی‌دار باشد. این نظر درست است به شرط آنکه گفت‌وگو بر محور یک موضوع شغلی دور بزند و یا در جلسه‌ای

باشد که در آن موضوعاتی برای بحث مطرح شوند.

برای اغلب زنها، دوره‌م جمع شدن و از احساسات و حال خود حرف زدن، نشانه دوستی و صمیمیت است. اگر کسی را داشته باشید تا با او درد دل کنید، احساس تنهایی نمی‌کنید اما اسرار خود را با دیگران در میان گذاشتن می‌تواند خطراتی با خود داشته باشد. کسی که اسرار شما را می‌داند می‌تواند قدرتی را بر شما اعمال کند. می‌تواند رمز و راز شما را با دیگران در میان بگذارد و برای شما تولید زحمت کند. این منبع تصویر منفی غیبت کردن است.

### وقتی سخن پراکنی و غیبت تبدیل به شایعه می‌شود

منفی‌ترین تصویر سخن پراکنی و غیبت مشمول موقعیتی است که در آن شایعات مخرب بی پایه و اساس پخش می‌شوند. نمونه به‌مبالغه گرفته شده این موقعیت را در داستان «بیوه» اثر ادنا ابراین<sup>۱</sup> می‌خوانیم. در این داستان زنی به نام بیدی که شوهر محترمش غرق شده است سرانجام خوشبختی را در رابطه دیگری جست‌وجو می‌کند. مردم شهر که متوجه حرکات او هستند، او را به خاطر عشق جدیدش سرزنش می‌کنند و معتقدند که روی خوش نخواهد دید. زن با مرد دلخواهش نامزد می‌شوند. یک‌هفته قبل از



از دواج زوج خوشحال به رستوران محلی شهر می روند و در حضور دیگران با هم مشروب می نوشند.

در این زمان بیدی که کمی گرم و مست شده بود با انگشتر نامزدی ضرباتی به لیوان خود می زند و به دیگران اطلاع می دهد که می خواهد کمی شوخی کند. آنگاه از جای خود برمی خیزد و با تبسمی معنی دار لبانش را تر می کند و شعر «هرکاری که بکنی مردم حرفشان را می زنند» را می خواند. اگر او حرفهایش را به یکی دونفر از زنان محلی گفته بود و به آنها اکتفا می کرد مشکلی پیش نمی آمد. اما حرفهایی که زد در هفته های بعد اسباب دردسر او را فراهم ساخت. بیدی بدون توجه به دیگران، در کنار مرد موردعلاقه اش زندگی خوشی را برای خود پیش بینی می کرد.

اما کار بیدی به خوشبختی منتهی نشد. پشت سرش شایعات فراوانی بر سرزبانها افتاد. نخستین شایعه این بود که شوهر اول بیدی به دلیل بدرفتاری او اقدام به خودکشی کرده بود بیدی مایوسانه تلاش می کند که نامزدش تحت تأثیر این شایعات بی اساس قرار نگیرد و در جریان یکی از این تلاشهای ناموفق جاننش را از دست می دهد و ماجرا با مرگ او خاتمه می گیرد. ابراین معتقد است که مردم شهر از شایعه سازی و سخن پراکنی منفی برای مجازات بیدی استفاده کردند؛ آنها می خواستند بیدی را به علت دهن کجی به خود مجازات کنند. به نظر مردم شهر بیدی باید مسایل خود را به بیش از یک یا دونفر بازگو نمی کرد.

به انواع گوناگون جامعه ما در جهت گیریهای خود حالت خصوصی تر می گیرد. اغلب شیوه های ارتباط جمعی مانند اخبار

تلویزیونی و کنفرانس‌های مطبوعاتی افراد بیش از پیش سبک غیررسمی پیدا می‌کنند. طرز اجرای این برنامه طوری است یا عمداً طوری به نظر می‌رسد که انگار بدون برنامه قبلی تدارک شده و حالت خودمانی و زنده دارد. از جمله نتایج این موقعیت این است که اشخاص به اجبار و در موارد مختلف عذرخواهی رسمی می‌کنند. بسیاری از کسانی که در کنفرانسهای خبری خودمانی رفتار می‌کنند به خاطر طرز رفتارشان که ظاهراً زبندة جلسات رسمی نیست با دشواریهای شغلی روبرو می‌شوند که در مواردی کار به استعفای آنها می‌کشد. علت دیگر این شرایط را می‌توان در علاقه روزافزون مردم به اطلاع از زندگی خصوصی مسئولین و افراد رسمی جست و چونمود. با این حساب احتمالاً عجیب نیست که در جامعه درباره زندگی اشخاص سرشناس شایعات بر سر زبانهاست.

«واشنگتن پست»، در مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست عمومی شایعه» خاطرنشان می‌سازد با آنکه شایعه‌سازی و سخن‌پراکنی از مدت‌ها قبل در سیاست وجود داشته اخیراً درج آن در جراید و نشریات شروع شده است. علت اصلی تهیه این مقاله این بود که مدیر کمیته ملی ارتباطات جمهوری خواهان به دلیل نوشتن یادداشتی که به صورت ضمنی سخنگوی کاخ سفید دموکرات‌ها را هم جنس باز معرفی کرده بود مجبور به استعفا گردید نویسنده «واشنگتن پست» معتقد است که شایعات حتی اگر بعداً درست نبودن آنها به اثبات برسد تأثیر مهمی برجای می‌گذارند. شایعه صرفاً به دلیل پخش شدنش آسیب می‌زند زیرا اغلب مردم معتقدند «هر دود نشانه آن است که آتشی روشن است» و یا «تا

نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها». عرصه دولتی آمریکا در حال حاضر به جامعه ایرلندی داستان ادنا برای شباهت بیشتری پیدا کرده است.

### استفاده از غیبت

همانطور که ملاحظه می کنید، غیبت و شایعه پراکنی می تواند بالقوه مخرب باشد نورا افرون<sup>۱</sup> در داستان «سوزدل» از خطر فاش کردن اسرار برای دوستان حرف می زند. راشل قهرمان داستان در حالیکه با هواپیما از نیویورک به واشنگتن پرواز می کند به سراغ دوستش مک روبرتز می رود. مک با او درباره جشن تولد دوستشان بتی حرف می زند و راشل در حالیکه ماتش می زند متوجه می شود که موضوع میهمانی را فراموش کرده است. او بهانه به ظاهر موجهی دارد. علت سفر او از واشنگتن به نیویورک این است که شنیده حالا شوهرش به اتفاق شوهرش به واشنگتن می روند تا بار دیگر به زندگی مشترکشان ادامه دهند. راشل نمی خواهد که از این عذر عالی برای شرکت نکردن در میهمانی بتی استفاده کند زیرا معتقد است که موضوع جالبی برای شایعه سازی و غیبت به دست دیگران می دهد.

» «تنها راهی که احتمالاً بتی مرا می بخشد این است

---

1. Nora Ephron

که به او حقیقت را بگویم و اگر این را به او بگویم او ماجرا را برای همه مردم واشنگتن تعریف می کند و آنوقت همه مردم واشنگتن از موضوع ازدواج من و شوهرم سردر می آورند و حال آنکه من این را نمی خواهم. مثلاً من همه مطالب مربوط به ازدواج مک رویرتنز را می دانم زیرا مک آنرا محرمانه برای دوستش آنا تعریف کرد و او هم آنرا محرمانه به بتی گفت و بتی هم مرا در جریان گذاشت.

البته همه معتقدند که دوستان واقعی نباید راز دوستان خود را پیش کسی افشاء کنند افشای اسرار دوست می تواند به دوستی آنان پایان دهد و با این حال بسیاری از اشخاص اسرار دوستان خود را افشاء می کنند. چرا چنین است؟

پنه لوپ اکرت<sup>۱</sup>، متخصص انسان شناسی در جریان یک بررسی با دختران دبیرستانی گفت وگو کرد تا از دنیای اجتماعی آنها باخبر شود. دانا ادر<sup>۲</sup> جامعه شناس هم همین کار را با دانش آموزان دوره راهنمایی انجام داد. هر دو به این نتیجه رسیدند که دخترها ترجیح می دهند با دختران برجسته تر دوستی کنند. سعی دارند با دختر به اصطلاح رئیس شلوغ کن ها، با دختران زیبا اگر

قرار باشد دوستی با اشخاص مشهور راهی برای رسیدن به شأن و

1. Penelope Eckert

2. Donna Eder

منزلت بیشتر باشد، چگونه می‌توانید به دیگران ثابت کنید که یک دختر اسم و رسم دار و مشهور دوست شماست؟ راهی برای اینکار این است که بگوئید از اسرار او باخبرید. زیرا اگر قرار باشد اسرار کسی را بدانید این نشانه آن است که با او دوستی دارید.

چند دانش آموز دبیرستانی به اکرت گفتند که ترجیح می‌دهند دوستان خود را از میان پسرها انتخاب کنند زیرا پسرها معمولاً جزئیات حرفهای آنها را پخش نمی‌کنند. دخترها ممکن است این را به حساب اخلاقیات بالاتر پسرها بگذارند. اما به نظر اکرت پسرها از آن رو کمتر غیبت می‌کنند که با این کار چیزی نصیب نمی‌برند. مقام و منزلت پسرها از روی دوستانشان سنجیده نمی‌شود، بلکه برای پسرها، مهارت، موفقیت، پیروزی ورزشی و پیروزشدن در جنگ، موضوعات پراهمیت هستند. که در مورد اخیر هرچه سن پسرها بالاتر برود، جنگ جسمانی جای خود را به جنگ کلامی می‌دهد.

و سرانجام اینکه می‌توان ارتباط دیگری میان غیبت کردن و پیوندجویی مشاهده نمود وقتی شما از کسی به شخصی غیبت می‌کنید در واقع با طرف گفت‌وگو پیوندی ایجاد می‌نمائید.

### غیبت و کنترل اجتماعی

ما با توجه به سخن دیگران و اینکه درباره ما چه می‌گویند رفتار

خود را اصلاح می‌کنیم. در انجام کارهای روزانه به شایعه پراکنی‌ها و به حرف دیگران توجه دادیم. به عبارت دیگر اینکه دیگران چه می‌گویند برای ما بسیار پراهمیت است. در بسیاری از موارد رفتار خود را بازسازی می‌کنیم و یا آنرا به شکلی تطبیق می‌دهیم که مانع انتقاد دیگران شویم. تلاش می‌کنیم که تعریف و تمجید دیگران را برای خود بخریم. اشخاصی که طبیعت عصیانگر دارند ممکن است همین غیبت کردن ما را به مبارزه بطلبند. اما اغلب ما با توجه به حرفهای دیگران معیاری از انسان خوب و رفتار درست به دست می‌آوریم. وقتی می‌شنویم که دیگران به خاطر سخاوت خود تحسین می‌شوند، به این نتیجه می‌رسیم که سخاوتمندی صفتی پسندیده است. وقتی می‌بینیم که دیگران به دلیل خست، بی‌وفایی یا عملی زشت نکوهش می‌شوند نتیجه می‌گیریم که این صفات نکوهیده و ناپسند هستند.

برای دخترها و زن‌ها موردپذیرش دوستان واقع شدن موضوع بسیار مهمی است و این از پیوندجویی آنها حکایت می‌کند. پسرها و مردها هم احساس می‌کنند که باید مورداحترام دوستان و سایرین قرار گیرند اما در رسیدن به این مهم به سلسله مراتب و موضع خود توجه دارند. برای جنس مونث مورد سهر و محبت قرارنگرفتن مجازات تخریب‌کننده‌ای است زیرا آنها به وابستگی و پیوستگی

اهمیت فراوان می دهند. مارجوری هارنس گودوین<sup>۱</sup> با مطالعه پسرها و دخترهای نوجوان و زیر ۱۳ سال به این نتیجه رسید وقتی با رفتار دختری به شدت مخالفت می شود و یا وقتی رفتار دختری تائید نمی شود، سایر دخترها او را حدود یک ماه ونیم در لیست سیاه قرار می دهند و او را از دوستی خود محروم می سازند که این به شکلی یک کنترل اجتماعیست اما با آنکه پسرها گاهی اوقات وقتی مورد توهین بیش از اندازه قرار می گیرند گروه را ترک می کنند، گودوین نمونه ای نیافت که پسری به دلیل رفتار ناپسند از سوی دوستانش بایکوت شود.

### فاش ساختن اسرار

نیاز مورد تأیید واقع شدن می تواند با افشای اسرار در تضاد باشد زیرا اسرار نقطه ضعف شخص را آشکار می کنند درمثالی که قبلاً به آن اشاره کردم دوست سابق زنی می خواست درباره ناراحتی اش حرف بزند و به قدری به این کار شایق بود که به رغم آنکه مدت ها قبل این زن را ترک کرده بود به او مراجعه نمود. چرا این مرد مسائلش را با دوستانش در میان نمی گذاشت؟ شاید به همان دلیلی که بسیاری از کسانی که کاترین کوهلر ریسمن با آنها مصاحبه کرد درباره طلاق خود با کسی حرف نزده بودند. یکی از

---

1. Marjorie Harness Goodwin

آنها گفته بود «فکر نمی‌کنم کسی بخواهد مسائلش را دیگران بدانند... باید تا حد امکان مسایل را پیش خود نگهداشت.» آقایان به خوبی از به هم خوردن تعادل ناشی از افشای اسرار باخبرند. کسی که نقطه ضعفی بروز می‌دهد در یک پله پائین تر قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، کسی که اطلاعاتی از خود مخابره می‌کند می‌داند که ممکن است روزی از این اطلاعات برضد خود او استفاده شود.

زنها هم از این خطر آگاهند. روبینته کندی<sup>۱</sup>، روانشناس در جریان بررسی روی زنان یکی از روستاهای کرت به این نتیجه رسید که آنها به خوبی از عواقب ناخوشایند افشای اسرار خود مطلعند. خانم کندی نظر ۱۲ دختر دانش‌آموز را درباره صفات خوب یک دوست سؤال کرد. همه آنها بدون استثنا نوشتند «دوست خوب کسی است که اسرار دوستش را فاش نسازد». خانم کندی متوجه شد که بعضی از زنان به همین دلیل از دوستی با دیگران پرهیز می‌کنند و در نتیجه از مصاحبت دوست محروم می‌شوند. در جوامعی که زن و مرد مجزا از هم زندگی می‌کنند و باهم روابطی مشخص و جداگونه دارند، داشتن دوست زن برای هر زن به معنای آن بود که می‌توانست خودش باشد و مورد قبول واقع شود. در این شرایط اگر زنی کسی را نداشت که احساسات خود را با او در میان بگذارد، به صورتی دردناک در انزوا فرو می‌رفت.

زنان و دختران این روستای یونانی و دختران دانش‌آموز آمریکایی که ادر و اکریت درباره آنها مطالعه کردند با دشواری



مشابهی روبرو بودند. آنها به دوستانی احتیاج داشتند که بتوانند با آنها حرف بزنند اما این را می دانستند که درد دل کردن با دوست می تواند بسیار خطرناک باشد. زنها بیش از مردها حاضر به قبول این ریسک هستند زیرا برای مردها جلوگیری از آسیب پذیری و حراست از استقلال خود از اهمیتی بالا برخوردار است و مسایل مربوط به صمیمیت در اهمیت درجه دوم قرار دارد.

بسیاری از مردها از اینکه همسر یا دوست شان درباره روابط خود با دیگران حرف بزند رنجیده خاطر می شوند. برای این گروه از مردها، گفتگو درباره روابط شخصی با دیگران اقدامی حاکی از بی وفایی است. در این زمینه مردی معتقد بود که سخن گفتن درباره جزئیات روابط صمیمانه، به خصوص گفت و گو درباره اموری که به شکلی نقطه ضعف همسر را برساند خیانت در صداقت و امانت است و در این مورد جای هیچگونه شک و شبهه ای باقی نیست. به نظر او کسی که به صرف پیوندجویی و صحبت های خودمانی درباره این مقولات حرف بزند خیانت کار است. واکنشهایی تا این حد افراطی ادعای متخصصان انسان شناس جیل دوبیش<sup>۱</sup> را تأیید می کند. جیل دوبیش با بررسی درباره فرهنگ یونانی به این نتیجه رسیده است که طرح مسایل خانوادگی با افراد خارج از خانواده اقدامی غیرقابل قبول است زیرا مرزبندی مقدس میان افراد بیرون و درون خانواده را نقض می کند و به عبارت دیگر پای اشخاص بیرون از خانواده را به مسایل داخل خانواده می کشاند.

دوبیش هم چنین به ارتباط سمبلیک میان حرف زدن و روابط اشاره می‌کند: پای غریبه‌ها را به منزل باز کردن و با آنها دربارهٔ مسایل خصوصی خانواده حرف زدن به برقراری روابط شباهت دارد.

ذکر این مطلب که مردها به منظور ایجاد صمیمیت اسرار خود را بایکدیگر در میان نمی‌گذارند، مطمئناً به این معنا نیست که آنها به برقراری ارتباط و پیوند با دیگران بی‌نیازند. اگر صحبت زنان در امور خانوادگی برای مردها خوشایند نیست، می‌توان متقابلاً به رفتاری از سوی مردها اشاره کرد که زنها از آن دل خوش ندارند و این رفتار همان روزنامه خواندن مردهاست.

### خبر در خدمت غیبت

یکی از اساتید بازنشستهٔ دانشگاه همه‌روزه با جمعی از دوستان مردش که آنها هم بازنشسته بودند ملاقات می‌کرد. سر میز ناهار می‌نشستند و با هم حرف می‌زدند. خود آنها این گردهم‌آیی را به طنز «جلسه حلّ مسایل جهانی» نامیده بودند و خود این عنوان نشان می‌دهد که صحبت آنها بر سر چه اموری دور می‌زد.

علاقهٔ مردها به مسایل سیاسی، اخبار و ورزش به اندازهٔ علاقهٔ خانمها به صحبت دربارهٔ امور زندگی خصوصی است. درست به همان اندازه که زنها مایلند مسایل خود را با دوستانشان در میان بگذارند، مردها نگرانند که از حوادث جهان بی‌اطلاع بمانند. از آن

گذشته مردها با توجه به امور بیرون از خود به جای پرداختن به امور زندگی داخلی، خود را از ریسک آسیب پذیری نجات می دهند؛ زیرا مباحثی که درباره آن حرف می زنند ارتباطی با خود آنها ندارد. میشل استفنز<sup>۱</sup> در کتابی درباره تاریخچه خبر خاطر نشان می سازد که مردها از دیرباز از گفت و گو درباره جزئیات امور خسته اند. البته آقای استفنز مستقیماً به مردها اشاره نمی کند. به جای آن خطاب او به «انگلیسی» هاست، با توجه به مطلب کاملاً مشخص است که اشاره او به مردان انگلیسی است.

شاید دانستن این مطلب برای شما جالب باشد که بیش از ۷۵ سال قبل، انگلیسی ها، در حالیکه رادیو، تلویزیون، ماهواره یا کامپیوتری در اختیار نداشتند، در قهوه خانه ها اطلاعات و اخبار را میان خود رد و بدل می کردند - معتقد بودند که عصر آنها از خبر سیراب شده است. موضوع را می توان با مراجعه به مطلبی که در سال ۱۷۱۲ در روزنامه ای نوشته شده است توضیح داد. در این مقاله آمده است که توجه به حوادث جاری اخبار روز برای بسیاری از خانواده های انگلیسی به ویژه خانواده های مغازه دارها و صنعتگران مصیبت بار بوده است زیرا در حالیکه زن و فرزندان این جماعت در منزل به نان شب محتاج بودند

---

1. Mitchell Stephens

شوهران آنها در قهوه‌خانه‌ها می‌نشستند تا دربارهٔ سیاست و اخبار روز حرف بزنند. اواسط قرن ۱۷ نیز شرایط مشابهی در کمبریج وجود داشته است. «دانشجویان به قدری به شنیدن اخبار علاقه‌مندند که حاضرند همه چیز را به خاطر آن فدا کنند.»

اگر انگلیسی‌ها برای گفت‌وگو دربارهٔ مسایل سیاسی در قهوه‌خانه‌ها اجتماع می‌کنند و زن و فرزندشان در خانه می‌مانند، در واقع این «انگلیسی‌ها» حتماً مرد هستند. اما به‌راستی این دوره‌م جمع‌شدن‌ها چقدر با کار زنهایی شباهت دارد که به‌جای انجام کار منزل، حضوری یا تلفنی با هم حرف می‌زنند و غیبت می‌کنند.

### قدرت جزئیات

گفت‌وگو دربارهٔ جزئیات اخبار و صحبت دربارهٔ جزئیات زندگی خصوصی اشخاص در حال حاضر در کنار هم قرار دارند و با هم درآمیخته‌اند زیرا روزنامه‌ها در حال حاضر در اخبار خود به زندگی خصوصی اشخاص اشاره فراروان دارند. موفقیت پدیده‌گونه مجله «مردم» نمونه خوبیست که می‌توان به آن اشاره کرد. به گزارش زیر توجه کنید:

چارلز و جین آچیسون در نزدیکی کافه رستوران کابوی در یک خیابان خاکی در یک ساختمان محقر زندگی می‌کنند. اطرافشان را علفهای هرزه

پرکرده است. خیابان دلتنگ کننده‌ای است. چند سال پیش زندگی بسیار بهتری داشتند. چارلز آپسون حقوقی مکفی دریافت می‌کرد، حال و روز خوبی داشت. هفته‌ای بیش از ۱۰۰۰ دلار حقوق می‌گرفت و این مبلغ برای پرداخت اجاره‌بهای خانه زیبا، اتومبیل‌های جدید و سفرهای دلپذیر کافی بود. اما حالا همه اینها از بین رفته‌اند. او ۶ ماه است که اجازه منزلش را نپرداخته است. سایر صورتحسابهای پرداختی او هم روی هم انباشت شده‌اند که اگر حرفشان را نزنیم سنگین‌تر هستیم.

آقای آپسون با تبسمی حزن‌انگیز می‌گوید «همه چیز رو به راه بود اما حالا وضع فرق کرده است. به راستی در چه کشور عجیبی زندگی می‌کنیم.»

چاک آپسون ۴۴ ساله است، صورتی استخوانی و سبیل‌های پرپشت دارد.

این مطلب از روزنامه یا مجله داستانی اقتباس نشده است. این مطلب در صفحه نخست بخش «بازرگانی» روزنامه «نیویورک تایمز» به چاپ رسیده که برای مردم آمریکا جدی‌ترین بخش روزنامه به شمار می‌آید. آقای آپسون بازرس کنترل کیفی یک کارخانه اتمی است که روزنامه‌نگار به جای هرچیز درباره قیافه، ساختمان منزل و سایر جزئیات او قلم‌فرسایی کرده است.

به قول باب گرین<sup>۱</sup>، روزنامه‌نگار، روزنامه‌نویسها در سال ۱۹۶۳، وقتی جیمی برسلین<sup>۲</sup> مقاله‌ای تحت عنوان «مرگ در اتاق شماره ۱ بخش اورژانس» درباره آخرین لحظات زندگی جان‌کندی نوشت، به جزئیات امور زندگی اشخاص علاقه‌مند شدند. به اعتقاد گرین، مقاله برسلین عملاً خوانندگان خود را به راهروها و اتاقهای عمل بیمارستان پارک لند بسرد. گرین می‌نویسد «روزنامه‌نگاران دوران ما طوری آموزش دیده‌اند که می‌توانند به سرعت به جزئیات امور بپردازند.»

چرا خوانندگان احساس می‌کنند که می‌خواهند در راهروها و اتاقهای عمل بیمارستانی که کندی در آن بستری بود حضور می‌داشتند. چرا می‌خواهند بدانند که در زندگی خصوصی فلان مقام مملکتی چه می‌گذرد. علتش این است که دانستن این مطالب به آنها احساسی خوشایند می‌دهد. احساس می‌کنند که بخشی از حوادث هستند و آنها را به بازی می‌گیرند. درست همانطور که سخن‌چینی و غیبت کردن به زنان احساس مشابه می‌بخشد.

## لذت درگیر بودن

به رغم توجه قابل ملاحظه به جزئیات امور، هنوز در همه مکالمات این امر به طور فراگیر به رسمیت شاخته نشده است. زنی

- 
1. Bob Green
  2. Jimmy Breslin

می گفت اعضای خانواده او مادر بزرگش را مسخره می کنند و از اینکه او به جزئیات مسائلش اشاره می کند و مثلاً از اینکه امروز چه خورده و غیره حرف می زند دل خوشی ندارند. ترجیح می دهند که او کمتر به جزئیات بپردازد و یا اصولاً حرفی در این باره نزند.

اگر به یاد آوردن جزئیات یا نام اشخاص نشانه توجه و علاقه است، فراموش کردن یک اسم می تواند نشانه بی علاقهگی باشد. خیلی ها به شکایت به من گفته اند که پدر و مادرشان اسم دوستان و

رفقای آنها را فراموش می کنند و یا هنگام صدازدن آنها اسم دیگری به کار می برند که این نشانه بی توجهی و بی علاقه‌گی آنهاست. از این پدیده در جهات مثبت نیز می توان استفاده کرد. از جمله می توان به زنی اشاره کرد که با زن یکی از دوستان همسر سابقش به دوستی ادامه داده بود. این دوست هنگام به زبان آوردن اسم همسر جدید شوهر سابق او از «اسمش را بگو» استفاده می کرد. در این طرز برخورد او فراپیمایی وجود داشت که مفهومش این بود «من برای همسر شوهر سابق تو اهمیتی قایل نیستم. برای من هنوز تو مهم هستی».

توجه به جزئیات نشانه توجه و علاقه است. اما در نظر مردها توجه زنها به جزئیات بیش از اندازه، دلتنگ کننده است. از آنجائیکه زنها به صمیمیت و دوستی بهای بیشتری می دهند، بیشتر به جزئیات امر توجه می کنند و برای اینکار ارزش قایل هستند. از سوی دیگر بسیاری از زنها از این شکایت دارند که مردها به قدر کافی به جزئیات بها نمی دهند. از جمله این زنها لورا،



شخصیت داستان «غول خفته» اثر آلیس ماتیسون<sup>۱</sup> است. لورا و دان هر دو از اینکه دامادشان می‌خواهد یک خانه قدیمی و فرسوده را خریداری کند ناراحتند. لورا در این باره با دخترش حرف زده بود. اما دختر او هم در مقام دفاع از شوهرش برآمده بود. اما دان می‌گوید: «باورکن که دختر ما از این قصد شوهرش ناراضی است». لورا از دان می‌خواهد که در این باره بیشتر توضیح بدهد، اما دان حرفهای بیشتری ندارد که بزند.

«چرا به شوهرش نمی‌گویید؟»

دان جواب نمی‌دهد.

«بگو بدانم، دقیقاً به تو چه گفت؟»

دان باز هم سکوت می‌کند. لورا سؤالش را تکرار

می‌کند «چه گفت؟»

«یادم نیست. حرفهای معمولی زد.»

«تو چه گفتی؟»

«یادم نیست لورا.»

در این زمان از طرز نگاه و حالت لورا مشخص است که از اطلاع ندادن دان ناراحت است.

لورا شبیه بسیاری از زنانی است که من با آنها حرف زده‌ام. به قول یکی از دوستانم «مردها همه داستان را تعریف نمی‌کنند، کاری به این که کی چه گفت ندارند» زن دیگری به شکایت از شوهرش می‌گفت «پدر آدم را درمی‌آورد تا حرف بزند. باید مرتب

از او بپرسی «چه گفت؟، چه شد؟، بعد چه شد؟، و غیره و غیره».

زن دیگری تعریف می‌کرد که با نزدیکترین دوستش درباره موضوعی حرف می‌زدند. «شوهر دوستم هم حضور داشت و خواست به حادثه کاملاً مشابهی که برای خود او اتفاق افتاده اشاره‌ای داشته باشد. اما به‌رغم همه تلاشی که برای شرح ماجرا کرد، هر سؤالی که کردیم بدون جواب ماند.» این مرد احتمالاً تعجب کرده بود که چرا باید این دو زن تا این حد به جزئیات امر علاقمند باشند.

### «از شرح جزئیات بگذر»

با آنکه بسیاری از زنها به شرح و بسط جزئیات و شنیدن آنها علاقه‌مندند، گاه در معرض سئوالات بیش از اندازه ناراحت می‌شوند. البته توجه به جزئیات نشانه صمیمیت است. اما زنها حاضر نیستند با کسانی که به ایجاد صمیمیت با آنها علاقه ندارند درباره جزئیات حرف بزنند. برای اغلب ما اتفاق افتاده که از شنیدن جزئیاتی که دیگران شرح می‌دهند ناراحت شویم. بسیاری از تجربیات و اطلاعاتی که در این زمینه به دست آورده‌ام مربوط به اشخاص سالخورده است. زیرا در بسیاری از موارد سالخورده‌ها در گفت‌وگو با جوانترها به جزئیات پردازیهایی توجه دارند که جوانها به آن راغب نیستند. از آن گذشته سالخورده‌ها اغلب به شرح و بسط حوادث گذشته توجه دارند و آنها را با جزئیات کامل تعریف

می‌کنند.

به‌استناد باورهای موجود روانشناسی، سلامت روانی مستلزم جداشدن روانی از پدر و مادر است و در این میان دست‌کم برای گروهی، راهی برای حفظ فاصله با پدر و مادر نپرداختن به جزئیات امر است. ازجمله زنی تعریف می‌کرد که مادرش می‌خواهد بیش از اندازه با او حرف بزند. این کار را با دختر دیگرش به‌نام جین انجام داده است. او می‌گوید به‌راستی عجیب است مادرم از تمام جزئیات زندگی خواهرم باخبر است». و بعد شرح داد که با مادرش طوری رفتار می‌کند که او بیش از اندازه درکارش دخالت نکند. او می‌گوید «مادرم عاشق شنیدن جزئیات است. اگر به‌او بگویم که فلان جا رفته بودم فوراً می‌پرسید چه لباسی پوشیده بودی؟»

سؤالی که این زن را ناراحت کرده بود دقیقاً همان جمله‌ای بود که عمهٔ پیر مرا تا آن حد خوشحال ساخته بود. با این تفاوت که عمهٔ من می‌خواست با مردی که به‌او علاقمند بود بیشتر حرف بزند و حال آنکه درنظر این یکی مادرش می‌خواست بیش از اندازه از زندگی او سردرآورد.

## کار و غیبت

بسیاری از خانمها صحبت دربارهٔ مسایل به‌نسبت مهم، مانند امور شغلی و حرفه‌ای، را با گفت‌وگو دربارهٔ مسایل بااهمیت کمتر، مانند صحبت برسرلباس، ترکیب می‌کنند. صبح روز اول

هفته، مارجوری به اتاق بیتریس می رود تا نظر او را دربارهٔ یک قرارداد بپرسد. این دو پس از صحبت دربارهٔ قرارداد مورد اشاره دربارهٔ مسایل شخصی و خصوصی خود حرف می زنند. مارجوری از مادرشوهرش شکایت می کند و بیتریس از ایجاد رابطهٔ جدیدی با او حرف می زند.

خانمی که مسئولیت اداره یک مرکز مشاوره را دارد به این نتیجه رسیده که هرآینه با کارمندان گروهش جلسه ای تشکیل می دهد خانمها ۷۵ درصد زمان جلسه رابه گفت وگو دربارهٔ مسایل شخصی و ۲۵ درصد باقیمانده رابه بحث دربارهٔ مسایل کاری می پردازند. برای مردهای گروه، این طرز برخورد با مسئله تلف کردن وقت است. اما این خانم به ایجاد یک محیط گرم و صمیمی اعتقاد دارد و معتقد است که باید این موقعیت را ایجاد کرد. او می گوید وقتی مردها دربارهٔ مسایل شخصی و خصوصی خود حرف می زنند احساس صمیمیت بیشتری می کنند و از کارشان بیشتر لذت می برند. و شرایطی فراهم می آورند که به انجام بهتر کارها کمک می کند.

گاه اطلاعاتی که مبادله می شوند و نیز حرفهای خصوصی و خودمانی شرایط را برای همکاری اشخاص با یکدیگر مهیا می سازد و در مواقعی این همکاری مقدم بر پرداختن به برخوردهای صمیمانه است. در مقاله ای به شرکت دو زن در یک فعالیت ساختمانی اشاره شده بود. بذره ای همکاری شغلی آنها سالها قبل از آنکه با هم شریک شوند یعنی وقتی با هم قهوه می نوشیدند و درد دل می کردند کاشته شده بود. وقتی یکی از این دو تصمیم

گرفت که به کار ساختمان روی آورد، دوستش پیشاپیش برای همکاری و مشارکت آمادگی داشت.

الیزابت، روانشناس متخصص در شهادت عینی با یک مسئله اخلاقی روبرو شده بود که نمی توانست تصمیم گیری کند. از او خواسته بودند از سوی مردی که متهم به قتل های بیشمار بود و به «ایوان مخوف» مشهور شده بود شهادت بدهد. الیزابت ابتدا قصد داشت که مانند بسیاری از موارد مشابه که در گذشته تجربه کرده بود، در این مورد نیز شهادت بدهد. اما جمعی از دوستان و بستگانش او را از این کار منع می کردند. اما مشکل الیزابت زمانی حل شد که با یکی از دوستان قدیمش هنگام صرف قهوه مسئله را در میان گذاشت و دوستش با نقل قول از امرسون<sup>۱</sup> به او توصیه کرد که از انجام این مهم خودداری کند و او با رعایت این توصیه دوستش از سردرگمی نجات یافت.

تفاوت در استفاده از صحبت های اجتماعی خیلی زود شروع می شود. پدر و مادری درباره روابط پسرشان با دوست نزدیکش اختلاف نظر داشتند. برای مادر عجیب بود با آنکه فرزندش با دوست پسرش وقت زیادی را به اتفاق صرف می کردند در حالیکه اغلب باهم ورزش می کردند، هنوز نمی دانست که دوستش در کدام کالج درس می خواند

برای این مادر عجیب بود و باور نمی کرد که دو پسر که بهترین دوست یکدیگر هستند تا این اندازه از کارهای یکدیگر بی اطلاع باشند. اما پدر این پسر معتقد بود که این اصلاً موضوع مهمی نیست.

### «صحبت درباره» - «صحبت بر ضد»

ارزشی که برای گفت و گو درباره جزئیات زندگی شخصی در نظر گرفته می شود در نظرات مثبت و منفی درباره غیبت و سخن چینی منعکس است. مردی معتقد بود که من و او برای غیبت تعاریف متفاوتی داریم. می گفت «ظاهراً شما بحث درباره جزئیات زندگی یکدیگر را غیبت تلقی می کنید، اما به نظر من صحبت از عیب و نقص و نقاط ضعف دیگران غیبت است. به نظر من غیبت کردن به مفهومی که من از آن حرف می زنم. به هیچ وجه کار درستی نیست»

نظر این مرد شبیه نقطه نظر خانمی است که از سخن پراکنی های یکی از همکارانش ناراحت بود اما معلوم شد که خبر پراکنی های مورد اشاره او جملگی منفی بودند: همکار این خانم پیوسته در جهت تحقیر دیگران حرف می زد و از آنها انتقاد

می نمود. در واقع «صحبت درباره» اشخاص نبود که این زن را ناراحت کرده بود. بلکه «صحبت بر ضد» اشخاص او را رنج می داد. در این جا میان گفت و گوکنندگان و کسی که درباره او حرف می زنند فاصله می افتد و تقریبی ایجاد نمی کند. نکته این جاست که اگر پیوسته پشت سر دیگران بدگویی می کند مطمئناً پشت سر شما هم بدگویی خواهد کرد.

سخن چینی به مفهوم بدگویی را کریستین چیپین<sup>۱</sup> با عنوان «نظر قربانی» یا دیگران را قربانی کردن توضیح داده است. او در جریان یک بررسی به این نتیجه رسید که گاه افراد در غیاب شخص ثالثی حرف می زنند تا تعادل از دست رفته را از نو ایجاد کنند. به نظر او در این طرز گفت و گو اشخاص برای کوبیدن دیگران هم پیمان می شوند.

اما در مثالهای شیپین این شخص ثالث که دیگران پشت سر او حرف می زنند رئیس آنهاست و این مرا به یاد مردی می اندازد که صحبت کردن پشت سر دیگران را بد می دانست. به نظر من اگر غیبت درباره شخص ثالث منفی نباشد نه تنها اشکالی تولید نمی کند بلکه نوعی پیوندجویی است. اما اگر این صحبت بر ضد شخص ثالث و وسیله ای برای تحقیر کردن او باشد، آنگاه می توان گفت که غیبت در خدمت بالابردن خود و وسیله ای برای شرکت در جنگ سلسله مراتب است. از این رو می توان گفت که هر دو نظریه موجود در این زمینه از اعتبار برخوردارند.

---

1. Christine Cheepen

## زن و مرد با توجه به شرایط خود

با این حساب چگونه می توان نظرات متفاوت زن و مرد درباره پشت سر دیگران حرف زدن را با هم آشتی داد؟ چگونه می توان درباره طرز سخن آنها قضاوت کرد. جواب این است که باید زن و مرد را با توجه به شرایط و موقعیت هر کدام در نظر گرفت. به عبارت دیگر زن و مرد نباید معیارهای جنس خود را نافذ بدانند و آنرا معیار قرار دهند. باید دانست که تنها یک راه درست وجود ندارد. و این نکته ای است که گاه متخصصین و صاحب نظران هم به آن توجه نمی کنند.

در برنامه ای یک روانشناس درباره روابط زن و شوهر حرف می زد. زنی در جمع حضار گفت «شوهرم با مادرش حرف می زند اما با من حرف نمی زند. اگر بخواهم بدانم که طی روز چه کرده است باید به حرفهای او و مادرش گوش بدهم». روانشناس به او گفت «احتمالاً او بیش از شما به مادرش اعتماد دارد».

اظهار نظر روانشناس بر نگرانی زن افزود. حرف روانشناس در محدوده چارچوب صحبت در دوستی زنان کاملاً منطقی بود. موضوع این جاست که زنها جزئیات کارهایشان را با دوستان نزدیکشان در میان می گذارند. اما مردها در این باره چه نظری دارند؟ به اعتقاد من شوهر این زن فکر نمی کرد که برای ایجاد صمیمیت بیشتر با زنش باید کاری صورت دهد زیرا همه روزه با او بود. اما از آنجائیکه مادرش تنها بود حرفهای کم اهمیتی را که فکر می کرد



او به شنیدنش علاقمند است را با او در میان می گذاشت. نیاز مادر به شنیدن جزئیات فعالیت‌های فرزند برای پرسش معنی دار بود زیرا تنها بود و به شنیدن این حرفها احتیاج داشت. کار او به تماشای زندگی از یک پنجره می مانست. این مرد نمی دانست که چرا باید زنش به این موضوعات پیش پا افتاده علاقمند باشد. درحالیکه این امکان وجود دارد که این مرد به مادرش بیشتر اطمینان داشته باشد، دلیلی که ارائه می شود لزوماً این نتیجه گیری را تأیید نمی کند.

این درمانگر طرز صحبت مردها را با رعایت معیارهای زنان داوری می کرد. تغییر عادات گفت و گو دشوار است. یاد گرفتن طرز صحبت جنس دیگر احتمالاً کمی ساده تر است مردها باید توجه داشته باشند که برای اغلب زنها حرف زدن درباره جزئیات زندگی راهی برای پیوندجویی و ایجاد صمیمیت بیشتر است و زنها هم باید بپذیرند که بسیاری از مردها با این نظر موافق نیستند. پذیرش متقابل یکدیگر مانع از آن می شود که زن و مرد یکدیگر را به اشتباه کاری متهم سازند و حال آنکه آنها در نهایت به طرز و سبک خود رفتار کرده اند.





## سخنرانی کردن، گوش فرادادن

در جلسه‌ای بعد از انتشار یکی از کتابهایم، روزنامه‌نگاری را دیدم که به دقت به سخنان مسئول تولید یک برنامه مشهور رادیویی گوش می‌دهد. او توضیح می‌داد که چگونه و چرا استودیو را در آن مکان ساخته‌اند و چرا اگر این استودیو را جای دیگری می‌ساختند بهتر می‌بود. نکته جالب برای من توضیحات مفصل مرد و گوش دادن زن روزنامه‌نگار بود. در اصل توضیحات تولیدکننده به سخنرانی بیشتر شباهت داشت. بعد از زن روزنامه‌نگار پرسیدم که آیا از اطلاعات دریافتی راضی است و آیا به جزئیات تا این حد علاقمند است و او جواب داد که «بله حتماً». بعد کمی مکث کرد و گفت «البته کمی زیاد بود.» روز بعد همین خانم به من گفت «درباره سؤالی که کردید بیشتر فکر کردم. راستش را بخواهید من به این قبیل گوش کردنها عادت کرده‌ام. قبل از اینکه شما موضوع را با من

در میان بگذارید. نمی دانستم که چقدر برایم خسته کننده بوده است». چندی پیش در جریان یک میهمانی با مردی حرف می زدم. فهمیدم که در فاصله سالهای ۵-۱۹۴۴ در یونان بوده است. از آنجائیکه سالها در یونان زندگی کرده بودم از او درباره تجربه اش پرسیدم: یونانیها در آن زمان چگونه بودند؟ روستائیان یونانی با سربازان انگلیسی چه برخوردی داشتند؟ او به عنوان یک سرباز انگلیسی در یونان چه احساسی داشت؟ بعد به او اطلاعاتی درباره تغییراتی که در یونان به وجود آمده بود دادم و از شرایط امروز این کشور حرف زدم. با بی تفاوتی به توضیحات من گوش داد و با چند جمله به سئوالاتم جواب داد و بعد به جای اینکه از تجربه اش، که برای من جالب بود، حرف بزند به شرح تاریخ یونان پرداخت، که گرچه به آن گوش دادم برایم خسته کننده بود. هرچه صحبت های او از جنبه های شخصی فاصله بیشتری گرفت بی حوصلگی من بیشتر شد. چاره ای نداشتم جز آنکه به حرف های او گوش فرادهم.

غروب یکی از روزهای تابستان که اطراف منزلم راه می رفتم به یکی از همسایگانم برخورددم که سگهایش را به گردش برده بود. با هم به گفت و گو ایستادیم. در همین زمان نگاهم به درون حیاطی که روبه روی آن ایستاده بودیم به انبوه کرمهای شب تاب افتاد. نظر مرد همسایه را به صحنه جلب کردم. در این زمان مرد همسایه انگار که می خواهد سخنرانی کند مدتی طولانی درباره کرمهای شب تاب حرف زد و اطلاعات بسیار ریزی را به من مخابره کرد.

در تمام این مثالها، مردها اطلاعاتی داشتند که آنها مخابره می کردند. در ظاهر امر مسئله عجیبی در کار نیست. اما جالب

این جاست که در بسیاری از زمینه‌ها مردها اطلاعاتی دارند که مایلند آنرا به تفصیل به زنها منتقل سازند و حال آنکه زنها کمتر و به ندرت اطلاعاتی دارند که آنرا به مردها بگویند.

تغییرات زمانه بسیاری از جنبه‌های مناسبات میان زنان و مردان را تغییر داده است. حالا به ندرت از زبان مردی می‌شنویم بگوید «من از تو بهترم زیرا من مرد هستم و تو زن می‌باشی.» با این حال بسیاری از زنان از طرز برخورد مردها ناراحتند. از جمله اغلب زنها از اینکه مردها هر موضوع را به شکل یک سخنرانی اسرارآمیز بیان می‌کنند ناراحتند و چاره‌ای هم جز گوش دادن ندارند.

مسئله این جاست که طرز صحبت زن و مرد متفاوت است. سخنرانی وسیله‌ای برای قرارگرفتن در مرتبه بالاتر است. سخنران خود را در قالب استاد و مدرّس می‌بیند و در این شرایط زن حکم دانش‌آموز و دانشجو را پیدا می‌کند. اگر قرار باشد که زن و مرد به نوبت در مقام صحبت برآیند مسئله‌ای بروز نمی‌کند. اما آنچه اسباب ناراحتی است نبود تعادل است. زن و مرد تحت تأثیر عادات ارتباطی خود اغلب در انگاره‌های نابرابر گیر می‌کنند. از آنجائیکه زنها به پیوندجویی علاقمندند ترجیح می‌دهند اطلاعات را پیش خود نگهدارند و دانستنی‌های خود را مطرح نسازند و از آنجائیکه مردها میدان دار شدن را ترجیح می‌دهند و از احساس بیشتر دانستن لذت می‌برند از هر فرصتی برای کسب اطلاعات و مخاברה آن به دیگران استفاده می‌کنند.

برای زنها مسئله ناراحت کننده این است که باید به اطلاعات و فضل فروشی‌های مردها گوش فرادهند. اما نمی‌توانند که علم

و اطلاع خود را به سمع دیگران برسانند.

## اول من، بعد من

به اتفاق اساتید دانشگاه غذا می خوردیم. دست راست من زنی نشستته بود. خود را به یکدیگر معرفی کردیم و پس از اینکه دانستیم هر کدام در چه دانشکده‌ای کار می‌کنیم و چه موضوعی را درس می‌دهیم او از من درباره موضوع پژوهش سؤال کرد. دقایقی در این باره حرف زدیم. بعد من از او در همین باره پرسیدم و او اطلاعاتی در اختیار من گذاشت و سرانجام درباره موضوعاتی که در پژوهش من و او با هم هم‌پوشی داشتند حرف زدیم. از مردی که روی روی من نشستته بود پرسیدم که در کدام دانشکده درس می‌دهد. در نیم ساعت بعد اطلاعات مفصلی درباره کار او به دست آوردم. دقایقی قبل از اتمام ضیافت ناهار او از من پرسید که چه می‌کنم. وقتی به او گفتم که زبان‌شناس هستیم، مشتاقانه درباره برنامه‌ای که خود قبلاً در این زمینه ارائه داده بود حرف زد. وقتی از سر میز بلند می‌شدیم هنوز از کارهایش حرف می‌زد.

این زن و مرد هر دو همکار من در دانشگاه بودند. حال ببینیم بیرون از محیط دانشگاه چه اتفاقی می‌افتد. به تجربه می‌دانم اگر درباره کارم با زنها حرف بزنم اغلب سئوالاتی از من می‌کنند. وقتی از سبک متفاوت گفت‌وگوی زن و مرد حرف بزنم در تأیید حرفهایم از تجربه خود حرف می‌زنند. این طرز برخورد آنها برایم

بسیار جالب است. بدون اینکه تلاشی کنم نقل مجلس می شوم و اغلب لطیفه هایی می شنوم که بعداً از آنها استفاده می کنم. اما وقتی درباره کارم با مردها حرف می زنم، بسیاری از آنها برایم سخنرانی می کنند و مثلاً به نوجوانها اشاره می کنند که در روزگار ما تا چه اندازه نسبت به زبان بی توجه شده اند. جمعی هم در برابر من جبهه می گیرند و مثلاً از سبک بررسی و پژوهش من ایراد می گیرند و در این میان جمعی دیگر نیز موضوع را عوض می کنند تا درباره مطالبی که اطلاعات بیشتری درباره آن دارند حرف بزنند.

البته همه مردها به این طریق واکنش نشان نمی دهند اما به لطف تجربه طولانی به این نتیجه رسیده ام که بسیاری از مردها در این مقام ظاهر می شوند و در مقابل تنها معدودی از زنها به این کار تن می دهند. اما این را هم بگویم که بعضی از زنها به طرز مردها ظاهر می شوند، اما در مورد این گروه باید بگویم که برای خود سبک مردانه انتخاب کرده اند.

### مسئله به رخ دیگران کشیدن

سالها بود که این را تجربه کرده اما دلیلش را نمی دانستم. بررسیهای من نشان می دهد که زنها حتی اگر در زمینه ای از تخصص کافی برخوردار باشند نمی توانند به استناد آن میدان داری کنند.

خانم لیت پلگ رینی<sup>۱</sup> در جریان یک بررسی در زمینه تخصص زن و مرد دربارهٔ میدان‌داری کردن، بیشتر حرف‌زدن، قطع کردن صحبت و غیره بررسی نمود. بدین منظور او از گروه‌های دونفری (دو زن، دو مرد، یک زن و یک مرد) خواست که نظر خود را درباره تأثیر خشونت برنامه‌های تلویزیونی روی کودکان بیان کنند. در هر مورد او اطلاعات تخصصی لازم را به یکی از اعضای هر گروه داد. انتظار می‌رفت کسی که اطلاعات بیشتری دارد بیشتر دربارهٔ موضوع حرف بزند، بیشتر سخن دیگران را قطع کند و کمتر در مقام حمایت از اشخاص که اطلاعات کمتری داشتند حرف بزند. اما معلوم شد که موضوع به همین سادگی نیست. در مجموع و روی هم رفته کسانی که تخصص بیشتری داشتند حرف نزدند اما مردهای مطلع بیش از زنهای مطلع اظهار نظر کرده بودند.

داشتن تخصص در زمینه رفتار حمایتی نیز روی زن و مرد تأثیر متفاوت داشت. لیت-پلگ رینی انتظار داشت که اشخاص فاقد اطلاعات بیشتر در تأیید و حمایت از کسانی که از این مهم بی‌بهره بودند حرف بزنند. البته همینطور هم بود. اما استثنایی هم وجود داشت وقتی زن تخصصی داشت و مرد فاقد آن بود چنین اتفاقی نمی‌افتاد. معلوم شد که زنان متخصص در مقایسه با مردان غیرمتخصص بیشتر در مقام تأیید طرف مقابل خود حرف می‌زنند. معلوم شد که مردان غیرمتخصص بیش از زنان مطلع سلطه‌جویی می‌کنند. به عبارت دیگر، زنهای شرکت‌کننده در این تجربه نه تنها



کمتر از مردها ابراز وجود کردند، بلکه بیشتر در مقام تأیید مردها حرف زدند. در بسیاری از موارد وقتی مردهای بی تخصص در مقابل زنهای متخصص قرار گرفتند از واژه‌هایی نظیر «که اینطور، شما متخصص هستید» استفاده می‌کردند.

از آن گذشته، وقتی یک مرد متخصص با یک زن بی تخصص حرف می‌زد در نقش کنترل‌کننده ظاهر می‌شد و طرز صحبت و کم‌وکیف آنرا از ابتدا تا انتها کنترل می‌کرد. اما وقتی یک مرد متخصص با یک مرد غیرمتخصص حرف می‌زد در شروع حالت مستولی داشت اما در پایان لزوماً موقعیت خود را حفظ نکرده بود. به عبارت دیگر داشتن تخصص به مرد این امکان را می‌داد که در ارتباط با زنان تا پایان گفت‌وگو تفوق خود را حفظ کند اما این امر لزوماً در مورد گفت‌وگوی یک مرد متخصص با یک مرد غیرمتخصص صدق نمی‌کرد. به عبارت دیگر، وقتی زنی می‌پذیرفت، که مرد طرف گفت‌وگوی او از تخصص و علم و اطلاع بیشتری برخوردار است، این باور را تا پایان گفت‌وگو حفظ می‌کرد. اما مرد غیرمتخصص در برخورد با مرد متخصص گاه دست بالا را می‌گرفت و به موقعیت برتری می‌رسید.

بامطالعه نتایج این بررسی توانستم از شرایط خودم هنگام گفت‌وگو با زنهای و مردها برسر زبان مطلع شوم. برداشت من این است که وقتی با علم و اطلاع بیشتر درباره‌ی زبان با زنهای حرف می‌زنم، چون و چرایی مطرح نمی‌شود و فرض بر بیشتر دانستن من گذاشته می‌شود. اما وقتی با مردها حرف می‌زنم اغلب آنها در مقام مبارزه‌جویی و رقابت با من ظاهر می‌شوند. ممکن است بتوانم

درستی نقطه نظرهایم را ثابت کنم و موقعیتم را حفظ نمایم. اما اگر به این مهم موفق نشوم میدان را از دست می‌دهم.

در بررسی تجربه لیت - پلگ رینی، می‌توان گفت که زنها از حق خود محروم می‌شوند و حتی در شرایطی که از علم و اطلاع بیشتر برخوردارند نمی‌توانند از امتیاز آن به سود خود استفاده کنند. اما برخلاف تصور بسیاری از زنها علت این موفقیت این نیست که مردها می‌خواهند توانمندی زنها را انکار کنند. بررسی لیت - پلگ رینی نشان می‌دهد که وقتی مردها با هم حرف می‌زنند در صدد اثبات برتری و میدان‌داری هستند. اگر چنین باشد می‌توان گفت که مردها در برخورد با زنها و سایر مردها از موضع یکسانی استفاده می‌کنند و بنابراین بی‌احترامی در کار نیست. نکته دیگر این است که همانطور که مکرر گفتیم طرز صحبت مردوزن با هم تفاوت می‌کند. اغلب زنها از تجربه لازم برای دفاع از خود محروم هستند.

زنهار حتی در مواردی که مردها از توانمند دیدن آنها خوشحال می‌شوند به دلایل مختلف به راحتی به این شرایط تن نمی‌دهند. درست به همان دلیل که پسرهای دبیرستانی نمی‌خواهند اسم دخترهای سرزبان و مشهور را تکرار کنند، زنها هم مایل نیستند که اطلاعات خود را به رخ دیگران بکشند. زیرا آنها را به خواسته‌هاشان نمی‌رساند. به اعتقاد لیت - پلگ رینی مردها در بررسی او از بازی «آیا برنده شدم؟» و زنهای مورد بررسی او از بازی «آیا به قدر کافی کمک کردم؟» استفاده می‌کنند. من ترجیح می‌دهم موضوع را به شکل دیگری توضیح دهم. به اعتقاد من زنها در نقش «آیا مرا

دوست داری؟» و مردها در نقش «آیا به من احترام می گذاری؟» ظاهر شده‌اند. وقتی زنی با مردی حرف می‌زند، تلاش او برای تأکید بر وجوه تشابه و اجتناب از تفاخر و تظاهر می‌تواند به سادگی از پشت عینک‌شان و منزلت زن را یک پله پائین‌تر قرار دهد.

### یک تفاوت مهم

الیزابت اریس<sup>۱</sup> استاد روانشناسی کالج آمهرست<sup>۲</sup> در جریان یک بررسی نشان داد که دخترها و زنهای تحصیل کردهٔ امروزی به این سادگی در بحث تسلیم مردها نمی‌شوند. خانم اریس به این نتیجه رسید که دانشجویان دختر در مقایسه بیش از دانشجویان پسر - در جمع گروههای کوچک - حرف می‌زنند اما موضوع صحبت دانشجویان پسر و دختر با هم متفاوت بود. مردها با اعلام نظر، پیشنهاد و ارائهٔ اطلاعات دستور جلسه را مشخص می‌ساختند. زنها در مقام موافقت یا مخالفت حالت انفعالی داشتند. طرز نشستن دانشجویان پسر و دختر به هنگام صحبت هم متفاوت بود. مردها در حالت نشسته ساقهایشان را به جلو امتداد می‌دادند و حال آنکه زنها جمع‌وجور می‌نشستند. اریس معتقد است که لزوماً بیشتر حرف زدن زنها به این معنا نیست که بیشتر به صحبت آنها گوش می‌دهند.

- 
1. Elizabeth Aries
  2. Amherst College

در جریان یک بررسی دیگر، خانم اریس به این نتیجه رسید که مردها هنگام صحبت در جمع سایر مردها، وقت زیادی را صرف می کنند تا بدانند چه کسی درباره فیلم های سینمایی، کتاب، حوادث جاری، سیاست و مسافرت اطلاعات بیشتری دارد. هدف آنها این است که از جایگاه خود در میان سایرین مطلع شوند. این طرز صحبت مردها وقتی زنی در جمع نیست توضیح می دهد که چرا مردها در مقایسه بیش از زنها به اطلاع دادن و اطلاع گرفتن علاقه مندند.

توجه به این نکته مهم است که مردها و زنهاى شرکت کننده در این بررسیها هر دو به دوستی بیشتر بایکدیگر علاقمند بودند و به رابطه باهم علاقه نشان می دادند. اما جنبه های متفاوتی از روابط آنها حائز کمال اهمیت بود. مردها به جایگاه خود در سلسله مراتب و زنها به پیوندجویی توجه نشان می دادند و نشانه درستی این ادعا طرز صحبت بسیار متفاوت آنها بود.

توماس فوکس<sup>۱</sup>، پروفیسور انگلیسی از تفاوت سبک گزارش نویسی دانشجویان دختر و پسر تعجب کرده بود. در واقع یافته های توماس فوکس با نظرات اریس و لیت - پلنگ رینی مطابقت کامل دارد. فوکس در روش گزارش نویسی از همه دانشجویان می خواهد که گزارشهای خود را در کلاس بخوانند و درباره آن با دیگران بحث کنند. فوکس در عین حال از دانشجویان می خواهد نظرات خود را درباره بحث های گروهی بنویسند.

نوشته‌های تحلیلی اخیر را تنها خود فوکس می‌خواند. به منظور بررسی بیشتر طرز کلام متفاوت زن و مرد. آقای فوکس زنی به نام مری و مردی را به نام جک انتخاب کرد. مری در صحبت و در نوشته‌های خود اطلاعاتش را بروز نداده بود. به نظر ناآگاه و بی‌علاقه می‌رسید. نگران بود که به سایر دانشجویان توهین کند. جک محکم و ظاهراً با اعتماد به نفس حرف زد و مطلب نوشت زیرا او به متقاعد کردن سایر دانشجویان علاقمند بود؛ او نگران متقاعد کردن دیگران و توهین به آنها نبود.

جک در گزارش تحلیلی خود رفتارش در بحثهای گروهی مختلف را مشابه رفتار آقایان در بررسیهای لیت-پلگ رینی و اریس ارائه داد.

در گروه فرعی خود من رهبر هستم. عقاید من را به عنوان واقعیت مطرح می‌سازم. دو عضو دیگر، اعضای فرعی هستند و به حرفهای من گوش می‌دهند... من مایلم دیگران در مقام موافق با من حرف بزنند.

به اعتقاد آقای فوکس جک با احساسی که از خویشتن دارد، می‌خواهد هم خود و هم دیگران را تغییر دهد و این با رفتار مری که می‌خواهد به خود وابسته و مرتبط با دیگران باقی بماند تفاوت فاحش دارد.

## تعبیرها و سوء تعبیرهای متفاوت

آقای فوکس در عین حال درباره تفسیر متفاوت دانشجویان پسر و دختر درباره داستانی که خوانده‌اند حرف می‌زند. این تفاوتها فرضیه‌هایی درباره به هم وابستگی یا استقلال افراد را منعکس می‌سازد. دانشجویان آقای فوکس، نظر خود را درباره داستانی به قلم ناتانیل هاوتورن<sup>۱</sup> نوشتند. در داستان «خال مادرزادی» شوهری از خال مادرزادی زنش ناراحت می‌شود. زن هم به دلیل ناراحتی شوهرش از داشتن این خال ناراحت می‌شود. و روش درمانی پیشنهادی شوهر را می‌پذیرد. با استفاده از روش پیشنهادی شوهر خال از بین می‌رود اما این درمان به قیمت جان زن تمام می‌شود.

مری رفتار زن را واکنش طبیعی و به جا درقبال همسر تلقی می‌کند. زن به برداشتن خال از روی چهره‌اش اقدام کرده زیرا خواسته شوهرش را راضی کرده باشد. اما جک احساس فقدان امنیت عاطفی زن را مورد سرزنش قرار داد و او را مسئول سرنوشت خویش تلقی نمود. به اعتقاد جک این خانم بی‌جهت تسلیم خواسته شوهرش شده است. پرفسور فوکس خاطرنشان می‌سازد که جک زن متوفی را مسئول معرفی می‌کند، درست به همان شکل که او خود را مسئول اعمال خویش می‌دانست. برای این دانشجو

موضوع بر سر استقلال و وابسته نبودن است. او می گوید زن ضعیف داوطلبانه تن به تسلیم داده و نقش نابالغها را بازی کرده است. اما مری موضوع را از دریچه وابستگی متقابل می بیند. به نظر او زن و شوهر با هم در ارتباط متقابل هستند و بنابراین نمی توان شخصیت زن را متفاوت از شخصیت شوهرش در نظر گرفت.

بررسیهای لیت- پلگ رینی و اریس و نیز ملاحظات فوکس، جملگی نشان می دهند که آقایان در ارائه اطلاعات و اظهار نظر و صحبت‌های مقتدرانه از زن‌ها راحتتر هستند و حال آنکه زن‌ها بیش از مردها به حمایت کردن از دیگران تمایل دارند. و انجام این کار برایشان ساده تر است.

### آیا کسی گوش می دهد؟

در نمایشنامه «بالغها» اثر ژولز فی فر<sup>۱</sup> زنی به نام ماریلین سعی دارد برای جک و هلن - پدر و مادرش - از ماجراییی که برای او اتفاق افتاده حرف بزند. اما هرچه تلاش می کند گوش شنوایی پیدا نمی شود:

ماریلین: گوش کنید روز چهارشنبه با اتوبوس از  
فیلادفیا به اینجا می آمدم  
جک: کسی درباره فیلادفیا به من حرفی نزد.

هلن: ماریلین می خواهم به غذای تو سری بزنم.

ماریلین: نه مادر به غذا کاری نداشته باش.

هلن: خواستم کمکی کرده باشیم.

ماریلین: نشنیدید مادر شنیدنش جالب است از

فیلادلفیا برمی گشتم

جک: [خطاب به هلن] تو می دانستی که ماریلین

از شهر بیرون رفته است؟

ماریلین: دو روز.

جک: کی از نوه های من نگهداری کرد؟

ماریلین: نمی دانم از دل برود هر آنکه از دیده

برفت. شوخی می کنم رودی این جا بود. از صبح

تا شب پیش بچه ها ماند. حالا به هر صورت اجازه

می دهید ماجرا را برایتان تعریف کنم یا نه؟

هلن: [درحالی که به سر میز برمی گردد] ماریلین

می خواهی مسافرت بروی؟

ماریلین هرچه تلاش می کند، پدر و مادرش به حرفهای او

گوش نمی دهند. مرتب به میان حرفهای او می دوند و با او درباره

موضوعاتی نظیر آشپزی، خانه داری، خانواده، امنیت و برادرش جیک

حرف می زنند:

هلن: جیک کجاست؟

ماریلین: در راه است. آخرین اتوبوس فیلادلفیا را

سوار شدم

جک: هرگز سوار آخرین اتوبوس نشو، خطرناک



است.

ماریلین: فکر نمی‌کنم به اندازه تعریف کردن داستان مسافرت من خطرناک باشد.

مانند خانمی که برای آن لندرز نامه نوشته بود و شکایت کرده بود که شوهرش با او حرف نمی‌زند ماریلین احساس نامریی بودن می‌کند. به نظر او بی توجهی والدینش برای شنیدن حرفهایش نشانه ناتوانی آنها در دیدن و ارزش دادن به او به عنوان یک شخص است. همانطور که او به جیک می‌گوید:

ماریلین: دست کم آنها می‌دانند که تو زنده‌ای. می‌دانی تفاوتی میان من و تو هست. اگر تو آنها را با اتومبیل خود به جایی ببری می‌دانند که در اتومبیل تو سوار شده‌اند. اما اگر من این کار را بکنم، اگر من آنها را با اتومبیل جایی ببرم حکم راننده را پیدا می‌کنم. از همه اینها مهمتر، چیزی که من همیشه عاشق آن بودم این بود که در آشپزخانه به حرفهای تو و مامان گوش بدهم. یکی تو می‌گفتی، یکی مامان، یکی او، یکی تو، همیشه با خودم می‌گفتم بالاخره روزی بزرگتر می‌شوم و نوبت من می‌رسد که از خودم حرف بزنم و ابراز وجود کنم. اما تا به امروز آنها چنین اجازه‌ای به من نداده‌اند. آیا این به نظر تو مسخره نیست؟

جیک: می‌دانی چرا حرف می‌زدم؟ می‌خواستم از شر داستانهای مادر خلاص شوم.

توضیح جیک در این مورد که چرا در کودکی حرف می‌زد و داستان می‌گفت نشان می‌دهد که او به‌عنوان یک پسر می‌خواست با حرف‌زدن از زیر بار گوش دادن فرار کند. درحالی‌که ماریلین می‌گوید که شیفته آن بود که به حرفها و داستانهای مادرش گوش کند، جیک می‌گوید برای میدان‌داری کردن حرف می‌زد تا مجبور نباشد به حرفهای مادرش گوش کند.

درست به‌همان شکل که ماریلین معتقد بود وقتی بزرگ شود داستانهای تعریف‌کردنی فراوان خواهد داشت، من به‌یاد دارم در کودکی فکر می‌کردم بزرگترها دو مهارت دارند که من از آن محروم هستم: یکی سوت‌زدن و دیگری بشکن‌زدن فکر می‌کردم وقتی بزرگتر شوم این مهارتها را می‌آموزم. اما حالا که بزرگ شده‌ام می‌بینم هنوز این مهارتها را نیاموخته‌ام. نه می‌توانم سوت بزنم و نه بشکن. در کودکی هرگز به‌ذهنم نرسید که این مهارتها ناگهانی و بی‌مقدمه صورت خارجی نمی‌گیرند. خیلی دیر فهمیدم اگر به‌خواهم بشکن‌زدن را بیاموزم باید تمرین کنم. دختران بالغ خانواده نمی‌توانند مانند بزرگترهای خانواده حرف بزنند و داستان‌سرایی کنند ماریلین در کودکی به‌دقت به حرفهای مادر و برادرش گوش داده بود درحالی‌که جیک تمرین می‌کرد تا به‌کمک زبان خود توجه دیگران را جلب کند، ماریلین راه گوش دادن را انتخاب کرده بود.

مهارتهای فراگرفته شده در دوران کودکی شغل و حرفه ساریلین و جیک را در بزرگسالی آنها مشخص می‌ساخت. جیک در «نیویورک تایمز» روزنامه‌نگار شد. گزارشهای خبری او را میلیونها نفر می‌خواندند. اما ماریلین مددکار اجتماعی شد، باید

می نشست و به حرفهای دیگران گوش فرامی داد.

درنمایشنامه فیفر، ماریلین به خوبی جیک داستان تعریف نمی کند، گرفتار جزئیات بی اهمیت می شود و گاه بی جهت برای حفظ دقت که تغییری در داستان ایجاد نمی کند تلاش می کند. نمایش در شرایطی تمام می شود که جیک پیروزمندانه داستان ناتمام ماریلین را برای آن چندتن بازمانده ای از حضار که سالن نمایش را ضمن داستان سرایی ماریلین ترک نکرده اند شرح می دهد. این نشان می دهد که عدم موفقیت ماریلین در داستان گویی ناشی از آن است که نمی تواند توجه دیگران را جلب کند. اما جز این موفق نبودن ماریلین را به شکل دیگری نیز می توان توضیح داد و آن اینکه حتی اگر ماریلین داستانهای جالبی هم تعریف می کرد، خانواده اش به او گوش نمی دادند زیرا از مدتها قبل فرض را بر این گذاشته بودند که جیک داستانهای جالب تعریف می کند و ماریلین از این هنر محروم است. از سوی دیگر می توان گفت از آنجائیکه مردان به راحتی بیشتری جلب توجه و میدان داری می کنند، در مردان این عادت و باور ایجاد شده که مردها بیش از زنان جلسه گردانی می کنند.

## رشد کردن نامرئی

فردریک اریکسون<sup>۱</sup> و سوزان فلوریو<sup>۲</sup> متخصصین امور انسان‌شناسی مکالمه زنده‌ای را ضبط کردند که می‌تواند پیش‌ترج خانواده‌ای باشد که توسط ژولز فیفر در «بالنهای» به‌نمایش گذاشته شد. اریکسون درباره‌ی نواری که از صحبت‌های یک خانواده‌ی ایتالیایی مقیم بوستون ضبط شده بود مطالعه کرد. کوچکترین پسر خانواده در حال دوچرخه‌سواری به زمین خورده بود و جایی از بدنش کبود شده بود. پدر و برادرانش برای تسلی او از تجربه‌های گذشته خود حرف زدند و به‌مواردی اشاره کردند که بارها از روی دوچرخه سقوط کرده بودند. نکته‌ی مهم در صحبت‌های پدر و برادرهای بزرگتر تنها زمین خوردن نبود. مهم این بود که آنها به‌سرعت از زمین بلند شده و با شجاعت به دوچرخه‌سواری ادامه داده بودند. طولانی‌ترین و پرآب و تاب‌ترین داستان را پدر خانواده تعریف کرد و شرح داد که روزی از روی موتور سیکلتش به زمین افتاده اما به‌روی خود نیاورده است. پدر و برادرهای بزرگتر با این طرز برخورد به‌عضو کوچکتر خانواده درس شجاعت و واهمه‌نداشتن از داستان‌گویی داده بودند. نه تنها اقدام به کارهای خطرناک بخشی از زندگی یک مرد به حساب می‌آمد، بلکه بازگو کردن آن در حضور دیگر مردان و زنانی که با نگاه‌های تحسین‌آمیز خود به حرف گوش می‌دادند

1. Frederick Erickson

2. susan Florio

هنر ارزنده دیگری بود.

در تمام این بخش از گفت و گو، پسرها و مردها داستان سرایی می کردند درحالیکه زنها - مادر، خواهر و سوزان فلوریو، پژوهشگر مهمان - در نقش تماشاچی ظاهر شدند.

فلوریو یکی از اعضای مهم حضار بود زیرا مردان جوان به ویژه در حضور او که از جذابیت فراوان برخوردار بود، داستان دوچرخه سواری و به زمین خوردن و خم به ابرو نیاوردن خود را به تفصیل و با آب و تاب تعریف می کردند. وقتی دختر خانواده که از پسرها کوچکتر بود در صدد برآمد داستان از دوچرخه به زمین خوردنش را تعریف کند، هیچ کس به او توجه نکرد و در نتیجه او هرگز در صدد تقدّم توجه قرار نگرفت.

پدر: [درباره کبود شدن پای پسر کوچکش] چه

جالب!

مادر: اشکالی ندارد.

پدر: روی آن نوار چسب بزن.

برادر دوّمی: برو نوار چسب را بیاور.

برادر سوّمی: داخل جعبه کمک های اولیه است.

خواهر: من هم یکبار از دوچرخه افتادم. سرازیری

می آمدم.

برادر بزرگتر: آخرین بار که افتادم پدرم درآمد

برادر دوّمی: آخرین باری که افتادم...

پدر: باید زره بخرم.

برادر اولی به برادر دوّمی: فکر می کنم آخرین باری

که به زمین خوردم بیست ساله بودم.

به زمین خوردن برادر کوچک از دوچرخه بسیار مورد توجه قرار گرفت. اما تلاش دختر کوچک خانواده که می‌خواست ماجرای مشابهی از خود را بازگو کند به نظر هیچ‌کسی مهم نرسید. درست به همان شکل که تلاش ماریلین برای حرف زدن در نمایشنامه فیفر به جایی نمی‌رسید.

این موقعیت دلایل مختلف دارد. نخست آنکه دختر کوچک متفاوت از بقیه نوبت صحبت گرفت. وقتی گفت که در سرایشی از دوچرخه‌اش سقوط کرده است کمی مکث کرد که توجه دیگران را جلب کند اما همین مکث او سبب شد که برادرهایش دوباره میدان‌داری کنند. این احتمال هم وجود دارد که حرفش را به آرامی و با متانت زیاده از حد زده باشد. و سرانجام می‌توان گفت که شاید خانواده به شنیدن صحبتها و نقطه نظر دخترها بها نمی‌داد.

به اعتقاد اریکسون داستانهای تن به خطر دادن در زندگی مردها بخشی از رفتار آنها به‌شمار می‌آید. برادرها با شرح ماجراهای خود به برادر جوانتر خانواده می‌گویند که افتادن از دوچرخه اتفاق ناگواری نیست. به او می‌گویند ضربه خوردن و مجروح شدن غیرقابل اجتناب است. برخورد شجاعانه با جراحت رفتار شایسته‌ای است. مهارت و دانش فنی چیز خوبیست. شرح تن به خطر دادن، بی‌توجهی به جراحت و استفاده از مهارت‌های فنی راه مناسبی برای کسب توجه و تحت تأثیر قرار دادن دیگران است. احتمالاً این درسها هیچ‌کدام مناسب دخترها تشخیص داده نمی‌شود. در هر مورد تأثیر خالص آن این است که پسرهای خانواده

می‌آموزند که با صحبت کردن میدان‌داری می‌کنند و حال آنکه دختر در خانواده گوش دادن را می‌آموزد.

البته به طور مشخص می‌توان گفت که مردها همیشه حرف نمی‌زنند و زن‌ها هم همیشه گوش نمی‌دهند. از مردها پرسیده‌ام که وقتی به صحبت و سخنرانی سایر مردها گوش می‌دهند و مجبور به گوش دادن هستند چه احساسی دارند. جواب می‌دهند که این در زندگی‌شان بارها اتفاق می‌افتد. آنها معتقدند در مواردی به قدری اطلاعات دریافت می‌کنند که تسلیم می‌شوند و گوش می‌دهند اما این را هم می‌گویند که برایشان مفید بودن یا نبودن اطلاعات دریافتی مهم نیست. این اطلاعات را در حافظه خود برای استفاده‌های بعدی نگهداری می‌کنند. اطلاعات آماری برای زن‌ها آنقدرها جالب نیست زیرا از آن به ندرت استفاده می‌کنند. کمتر در موقعیتی قرار می‌گیرند که اطلاعات خود را به دیگران مخابره کنند. زن‌ها بیشتر در مقام مستمع ظاهر می‌شوند.

بسیاری از زن‌ها و مردها گاه از شنیدن حرف‌های سخنرانی‌گونه دل‌خوشی ندارند. اما از قرار معلوم مردها بیشتر از این موقعیت ناراحتند به خصوص اگر سخنران کسی باشد که از موضع بالاتری با آنها حرف بزند.

### کجایش خنده‌دار است؟

اريس در بررسی گروه‌های بحث و مباحثه دانشجویان به این

نتیجه رسید که آنها در گردهم آئی‌هایی که افراد آنها جملگی مردها تشکیل می‌دهند دربارهٔ اینکه با دیگران چگونه شوخی کرده‌اند و چگونه آنها را دست انداخته‌اند به تفصیل حرف می‌زنند. او به بررسی باربارا میلر نیومن<sup>۱</sup> اشاره می‌کند که در آن پسرهایی که زبروزرنگ نبودند مورد تمسخر دوستانشان واقع می‌شدند. دست انداختن دیگران بی‌تردید مسئله در موضع برتر قرار گرفتن را تأیید می‌کند. اما به همین اندازه می‌توان گفت که تعریف کردن لطیفه می‌تواند مذاکره بر سر مقام و مرتبه باشد.

بسیاری از زنان (و البته نه لزوماً همه آنها) به لطیفه‌ها می‌خندند اما بعداً این لطیفه‌ها در ذهنشان باقی نمی‌ماند. از آنجائیکه زنان برای میدان‌داری آمادگی ندارند، نیازی به این نمی‌بینند که لطیفه‌ها را در ذهن خود حفظ کنند. زنی به نام برنایس با غرور از روحیهٔ سرخوش خود حرف می‌زد. در یک ضیافت او به سوی مردی جلب شد که او هم در نگاه نخست به نظر می‌رسید اخلاقی مشابه برنایس دارد. این مرد لطیفه‌های متعددی تعریف کرد و برنایس به آنها خندید. اما وقتی نوبت به برنایس رسید تا حرفهای بامزده بزند، انگار آن مرد اصولاً حرفهایش را نمی‌شنید. روحیهٔ خندان او را چه می‌شد؟ در حالیکه لطیفه گفتن و خندیدن به لطیفه‌های دیگران نشانهٔ خوش خلقی است، اینها فعالیت‌های اجتماعی بسیار متفاوتی به شمار می‌آیند. وقتی دیگران را می‌خندانید روی آنها اعمال قدرت



می‌کنید. به قول والیس شیف<sup>۱</sup>، متخصص زبان‌شناسی، شخص در حال خنده موقتاً ناتوان می‌شود. مردی که برنایس با او ملاقات کرده بود تنها در گفتن لطیفه و خندانیدن دیگران راحت بود اما برای خندیدن آمادگی نداشت. وقتی برنایس به لطیفه‌های او می‌خندید فکر می‌کرد که در فعالیتی متقارن درگیر است و حال آنکه او در شرایط نامتقارن به سر می‌برد.

مردی تعریف می‌کرد که وقتی کلاس دهم دبیرستان بود ترجیح می‌داد که به جای زنها با مردها حرف بزند. او به این نتیجه رسیده بود که دوستان مؤنث او بیشتر در مقام حمایت و کمتر در مقام رقابت هستند و حال آنکه دوستان مذکر او به‌طور دایم در حال گفتن لطیفه بودند.

«فکر می‌کنی با چه کسی حرف می‌زنی؟»

بی‌تقارنی در گوش دادن و حرف زدن احتمالاً به این شکایت زنها که معتقدند همسرانشان در منزل حرف نمی‌زنند پاسخ می‌دهد. جری فیلیپسن<sup>۲</sup> انسان‌شناسی است که دو سال و نیم در میان پسرهای نوجوان در یک محله کارگری ایتالیایی صرف وقت کرد. این نوجوانها در گوشه خیابان و در کافه رستوران‌ها به صدای بلند با هم حرف می‌زدند اما با افراد برتر یا پائین‌تر از خود

1. Wallace Chafe

2. Jerry Philipsen

صحبت نمی کردند. وقتی می خواستند از کسی که از آنها بالاتر بود چیزی بگیرند به یک رابطه متوسل می شدند. این افراد در برخورد با اشخاص ضعیف تر از خود - بچه ها، زنان، یا پسران پائین تر - از قدرت بازوان و در صورت لزوم از زور استفاده می کردند. برای آنها صحبت با یک مقام بالاتر پررویی و گستاخی بود و حال آنکه صحبت با افراد پائین تر انقیاد آنها را تداعی می کرد. به دو گونه می توان گفت که فرهنگ این نوجوانها با فرهنگ دخترها و زنها هماهنگی دارد. این پسرها مانند دخترها معتقدند که هرچه افراد بانفوذ و سرشناس بیشتری را بشناسند مقام و مرتبه اجتماعیشان بالاتر است. اما برای آنها قدرت بیش از هر چیزی مطرح است. آنها از ارتباطهایشان برای انجام امور خود استفاده می کنند. اما برای دخترها دوستی و آشنایی با دیگران خود یک هدف است. به عبارت دیگر، اگر دخترها با دخترهای اسم و رسم داری دوست باشند احساس می کنند که مقام و منزلتشان بالا رفته است. این پسرها با این دخترها به جهت دیگری نیز تشابه دارند و آن اینکه در میان دوستان خود حرف می زنند. اما چرا نمی خواهند با دخترها حرف بزنند. احتمالاً علتش این است که به زعم آنها دخترها از درجه و رتبه پائین تری هستند. اما برای دخترها وضع فرق می کند. در نظر آنها یک دوست، حتی اگر پسر باشد یک دوست است.

تفاوتهای طبقاتی بیش از آنکه فکر می کنیم در سبک و طرز

مکالمه تأثیر دارند. میراکومارفسکی<sup>۱</sup>، جامعه‌شناس، در بررسی کلاسیک «ازدواج کارگری» به این نتیجه رسید که در طبقات متوسط زن و شوهر بیشتر خود را دوست یکدیگر می‌دانستند. در میان فارغ‌التحصیلان دبیرستانی این توقع وجود داشت که شوهر باید با زنش حرف بزند. در میان کسانی که از دبیرستان فارغ‌التحصیل شده بودند این باور وجود داشت که زنانی که از شوهرانشان توقع صحبت دارند آدمهای بیش از حد متوقعی هستند. این گروه معتقد بودند که زنها بهتر است با بستگان زن خود حرف بزنند و همسرانشان را راحت بگذارند.

### اتهامات متقابل

در این شرایط هرگز عجیب نیست اگر زنها شکایت می‌کنند که همسرانشان به حرفهای آنها گوش نمی‌دهند. اما مردها هم زنها را به همین جرم متهم می‌سازند، هرچند که تناوب آن کمتر است. اتهام «تو گوش نمی‌دهی» اغلب بدین معناست که «حرف مرا آنطور که منظورم بود درک نکردی» یا «جوابی را که می‌خواستم نگرفتم». می‌بینیم که گوش دادن می‌تواند به استعاره‌ای برای درک شدن و به رسمیت شناختن ارزش تبدیل شود. در کتاب قبلی ام تأکید کردم که ممکن است زنها درحالی‌که

---

1. Mira Komarovsky

مردها به حرف آنها گوش می دهند گمان کنند که تن به چنین کاری نمی دهند. علت این است که مردها به طرز و سبک خود گوش می دهند. همانطور که مالتز<sup>۱</sup> و بورکر<sup>۲</sup> متخصصین در امور مردم شناسی توضیح می دهند، زنها به سؤال کردن تمایل بیشتری دارند. آنها هم چنین به گوش دادن واکنش بیشتری نشان می دهند، و در حال صحبت دیگران بیشتر از کلماتی مانند «آره، اِه، عجب، خوب» استفاده می کنند. بیشتر می خندند و بیشتر در مقام تأیید و موافقت حرف می زنند.

این رفتار کم و کیف گوش دادن را مشخص می سازد. استراتژی مردان در گوش دادن، - واکنش نشان دادن کمتر به صحبت های گوینده، اظهار نظر کردن به جای پرسیدن و مبارزه طلبی و طرح سؤال به جای موافقت - در نظر گوینده سخن بی توجهی به گوش دادن تلقی می شود.

به گفته مالتز، و بورکر زنها نه تنها نشانه های بیشتری از گوش دادن بروز می دهند، بلکه نشانه های آنها برای زنها و مردها معانی متفاوتی دارد. مثلاً وقتی زنها به حرف کسی گوش می دهند و «بله» را بر زبان جاری می کنند، منظورشان این است «متوجه هستم که چه می گویی، ادامه بده» در حالیکه مردها وقتی موافق کلام گوینده هستند اغلب از کلمه «بله» استفاده می کنند. امکان بروز سوء تفاهم در این زمینه کاملاً روشن است. وقتی مردی با زنی روبرو می شود که می گوید «بله»، «بله»، «بله» و بعد معلوم می شود

---

1. Maltz

2. Borker

که نظر مخالف دارد، موضوع را به حساب فقدان صمیمیت زن می‌گذارد و یا گمان می‌کند که او بی‌آنکه به حرف گوش بدهد «بله» گفته و حرف را تأیید کرده است. وقتی زنی با مردی روبرو می‌شود که «بله» نمی‌گوید، ممکن است نتیجه بگیرد که مرد به سخن او گوش نمی‌دهد. به عبارت دیگر، سبک و طرز مردها بیشتر توجه به سطح پیام صحبت است و حال آنکه زنها به فرایام و یا به رابطه توجه دارند.

برای مردی که انتظار دارد مستمع با سکوت و دقت گوش فرادهد، طرز رفتار زن که مرتب در مقام تأیید سر می‌جنباند و حرف می‌زند، پرحرفی بیش از اندازه به حساب می‌آید. از سوی دیگر، برای زنی که انتظار دارد مستمع پویا و حمایت‌گر باشد و در مقام حمایت حرف بزند، مردی که به سکوت گوش می‌دهد به نظر می‌رسد که اصولاً گوش نمی‌دهد. به نظر می‌رسد که جسمش وجود دارد و فکرش در جای دیگری است.

تحت تأثیر این انگاره‌ها ممکن است زنها گمان کنند که مردها گوش نمی‌کنند و حال آنکه به واقع چنین کاری می‌کنند. اما من اخیراً به این نتیجه رسیده‌ام که مردها به راستی کمتر از زنها گوش می‌دهند زیرا رفتار گوش دادن برای آنها معانی متفاوتی دارد. بعضی از مردها به راستی از گوش دادن به مدت طولانی ناخشنود هستند زیرا با گوش دادن در زمره تحت انقیادها و کم‌رتبه‌ها قرار می‌گیرند. بسیاری از زنها به راستی به گوش دادن علاقه‌مندند اما انتظار دارند که این گوش دادن متقابل باشد. «من به تو گوش می‌دهم و تو هم بعداً به من گوش بده.» آنها از اینکه حالا و باز هم

حالا و مجدداً حالا گوش بدهند و این بعداً هرگز از راه نرسد ناراحت می شوند.

## نارضایی متقابل

درحالیکه زنان از اینکه همیشه در موضع گوش دادن باشند، ناراحتند، این نارضایی می تواند متقابل باشد. وقتی زنی احساس می کند که به او نقش مستمع ساکت را داده اند، لزوماً بدین معنا نیست که مردی فکر کند او زن را به این کار مجبور کرده است.

زمانی که این کتاب را تهیه می کردم در ضیافتی حضور یافتم که تنها معدودی از افراد شرکت کننده در آن را می شناختم. باب گفت وگو را با مرد جذابی بازکردم که معلوم شد نقّاش است. از کارش پرسیدم و چون فهمیدم که نقّاشی می کند از او پرسیدم که آیا درست است که می گویند در نقّاشی معاصر دوباره به نقّاشی تمثیلی اهمیت می دهند. در پاسخ به این سؤال من مطالب مفصلی درباره تاریخ هنر بیان داشت. بقدری به جزئیات پرداخت که خود در انتهای توضیحاتش گفت «مثل اینکه خیلی حرف زدم». مدت‌ها بود فراموش کرده بودم که از او چه سؤالی کرده بودم. به متکلم وحده شدنش اهمیت ندادم. برای من موضوع صحبت او جالب بود. به ویژه آنکه متوجه شدم طرز صحبتش به دینامیسمی اشاره دارد که درباره آن سرگرم نگارش هستم.

برای اطلاع از نظراتش به استقبال خطر رفتم. به هر صورت

ضیافت آن روز به بهانه کتاب برپاشده بود و جا داشت برای کسب اطلاعات مورد نظرم تلاش کنم. از او پرسیدم آیا به نظرش، وقتی می بیند کسی به حرفهای او گوش می دهد زیاد حرف می زند. لحظه ای فکر کرد و گفت که بله همینطور است. گفت که ترجیح می دهد هر مسئله را با جزئیاتش منتقل کند. از او پرسیدم که آیا این طرز برخورد او در مورد مستمعین زن و مرد به یکسان صدق می کند. کمی فکر کرد و گفت «نه با مردها بیشتر مشکل دارم»

سرانجام وقتی فهمیدم مرد جوان مایلست در این باره بیشتر حرف بزند و از طرز و سبک خود بگوید از او پرسیدم آیا ترجیح می دهد زنی که گوش می دهد ساکت بنشیند یا از خود اظهار نظر کند. جواب داد که ترجیح می دهد او هم در گفت و گو مشارکت کند. معتقد بود که اینگونه بحث گرم تر می شود.

وقتی مخاطب مردها مرد باشد، مستمعین از روی عادت یا در بحث مشارکت می کنند، و یا در تأیید و تکذیب سخنران حرف می زنند در این روش اظهار نظر نوعی مبادله اطلاعات است. اما زنها به این طرز واکنش عادت ندارند. به نظر آنها راهی جز اینکه ساکت بنشینند و گوش بدهند وجود ندارد. منتظر می مانند تا نوبت صحبت را به آنها بدهند. در این شرایط اغلب هم زن و هم مرد ناراحت و ملول می شوند. زیرا این احتمال وجود دارد که مردها احساس کنند مبادله اطلاعات به سخنرانی یکطرفه آنها منتهی شده است مردها اغلب در این موارد احساس می کنند که زنها به گونه ای منفعل اطلاعات ارائه شده را دریافت می کنند و متقابلاً حرفی نمی زنند. یکی از دلایل اینکه صحبت مردها با زنها اغلب

به سخنرانی از سوی مردها منتهی می شود این است که زنها به دقت گوش می دهند، رشته کلام را قطع نمی کنند، سخنی در تأیید یا تکذیب آن نمی زنند و اطلاعاتی به سخن گوینده نمی افزایند.

در گفت و گویی با همکاران زن و مرد که در شروع فصل به آن اشاره داشتم این تفاوت را به شکل چشمگیر شاهد بودم. در صحبت با زنها هرکدام از بررسی خود حرف می زدیم. اما وقتی با مردی حرف می زدم و او را تشویق می کردم که از کارش حرف بزند او متقابلاً مرا به صحبت درباره یافته هایم تشویق نمی کرد. می تواند دلیلش این باشد که او علاقه ای به شنیدن یافته های من نداشت اما دلیل دیگری نیز می تواند وجود داشته باشد. اریس در مطالعه جلسات بحث دانشجویان به این نتیجه رسید که زنان از حرف زدن زیاد ناراحت می شدند و سعی می کردند که نظر افراد ساکت نشسته را جلب کنند. این دقیقاً با این طرز تلقی که زنان به حفظ تعادل علاقمند هستند مطابقت دارد. زنها مایلند که سایرین را به مشارکت در بحث تشویق کنند. اما مردها معتقدند اگر کسی حرفی برای گفتن داشته باشد، خود به خود آنرا می زند و بنابراین به تشویق او به صحبت نیازی نیست.

### امیدوار به آینده

چه امیدی به آینده داریم؟ آیا باید هم چنان در نقشهایی که اجرایش را برعهده ما گذاشته اند ظاهر شویم؟ گرچه ممکن است



به سبک عادت شده صحبت خود ادامه بدهیم و هم چنان در قالبهای قدیم ظاهر شویم، باید بگوئیم و بدانیم که این عادتها تغییردانی هستند. زن و مرد اگر از طرز صحبت یکدیگر آگاه شوند و آنرا درک کنند سود می‌برند.

زنائی که احساس می‌کنند ناخواسته به گوش دادن مجبور شده‌اند باید به جای اینکه با شکیبایی به انتظار پایان سخنرانی بنشینند، با تمرین خود را از این موقعیت نجات دهند. احتمالاً این دسته از خانمها باید دست از این باور بردارند که باید آنقدر منتظر بمانند تا تریبون صحبت را دودستی به آنها تقدیم کنند. شاید بهتر این باشد که اگر احساس می‌کنند حرفی برای گفتن دارند داوطلبانه برای زدن حرف خود اقدام نمایند. اگر از موضوع صحبت ناراحتند می‌توانند در بحث مداخله کنند و موضوع را به شکلی که از آن راضی تر باشند تغییر دهند.

اگر خانمها این را بدانند که مجبور نیستند همیشه به سکوت گوش دهند، احتمالاً مردها هم نفس راحتی می‌کشند و به این نتیجه می‌رسند که برای تحت تأثیر قراردادن زنها مجبور نیستند که همیشه اطلاعات دست اول ارائه کنند. زمانی روزنامه‌نگاری برای نوشتن مقاله‌ای با من گفت و گو می‌کرد. می‌خواست بداند که چگونه می‌توان به جذابیت یک گفت‌وگو افزود. در ضمن صحبت به من گفت که این سؤال را از یکی از همکاران مرد من هم پرسیده است. همکار مرد من به او گفته بود که باید درباره اطلاعات جالب حرف زد. به نظرم جالب رسید. تا جایی که معلوم است مردها سخنران خوب را کسی می‌دانند که اطلاعاتی مخابره کند، اما این

با نظر خانم‌ها تفاوت دارد. به‌راستی کار گفت‌وگو چه ساده‌تر می‌شد اگر مردها به‌این نتیجه می‌رسیدند که تنها کاری که باید بکنند رعایت سکوت است. به‌قول زنی که برای نشریه «روانشناسی امروز» نامه نوشته بود «وقتی کسی از من می‌پرسد که چه خبر؟، تعریف کن ببینم چه کردی، احساس می‌کنم که در بهشت هستم».

## در کنار جمع ماندن و رقابت ورزیدن با جمع

### روش های برخورد با تعارض

زمانی که راه های انسان ها با هم تلاقی می کنند، تضاد منافع قطعی است. هر دو ما نمی توانیم در یک نقطه بایستیم بی آنکه یکی بر پای دیگری قدم بگذارد. اگر هیچیک کنار نرویم یکی از ما دونفر پایش لگد خواهد شد. تو و من یکسان نیستیم، پس خواسته هایمان متفاوت است و وجود تعارض اجتناب ناپذیر. به این دلیل که هر دو نمی توانیم راه مطلوب خویش را هم زمان داشته باشیم شاید که بر سر قدرت خود را در کشمکش بیابیم.

شاید در نظر اول تعارض نقطه مقابل سازگاری و پیوستگی باشد. بخش عظیمی از آنچه درباره روش های برخورد زنان و مردان نوشته شده بر این ادعاست که مردان رقابت آمیز برخورد نموده،

متمایل و مستعد تعارض اند. در حالی که زنان وابسته به تشریح مساعی هستند و متمایل به پیوستگی و سازگاری اند. اما در تعارض بودن در عین حال به معنای درگیر دیگری بودن نیز می باشد. با آنکه حقیقتی است که بیشتر زنان راحت تر زبان را به قصد بیان پیوستگی به کار می گیرند و مردان راحتی بیشتر را در کارگیری زبان به منظور خودنمایی می یابند اما وضعیت از این پیچیده تر است چرا که خودنمایی که بخشی از جنگ قدرت است می تواند گونه ای رابطه و پیوستگی باشد. بدین ترتیب تعارض می تواند به عنوان راهی برای درگیر شدن با انسان های دیگر باشد.

بعضی از زنان تعارض را تهدیدی برای ارتباط می دانند و بر آنند که به هر قیمتی از آن پرهیز نمایند. مباحثات و چون و چراها ترجیحاً بدون رویارویی مستقیم فیصله می یابند. اما برای بسیاری از مردان تعارض وسیله ای است که از طریق آن پایگاه و مقام مورد مذاکره قرار می گیرد و بنابراین باید آن را پذیرفت، جستجو کرد، دربر گرفت و از آن لذت برد.

والتر<sup>۱</sup> انگ - عالم زبان شناسی فرهنگی - در کتاب خود «نبرد برای زندگی» نشان می دهد که «مخالف سرایی» - قرارداد نیازها، خواسته ها و مهارت های خویش در گود مبارزه در برابر نیازها، خواسته ها و مهارت های دیگران - بخشی ضروری از انسان بودن ماست. اما «مخالف سرایی» آشکار و بیان مخالفت در زندگی مردان بیش از زنان عنصری بزرگ محسوب می گردد. او نشان می دهد که

رفتار مردان به طور عموم دربرگیرندهٔ ستیزه است که نبرد، کشمکش، تعارض، رقابت و مجادله را شامل می‌شود. در رفتار مردان تشریفات نبرد و درگیری نافذ و فراگیر است که نمونهٔ آن را در بازی‌ها و ورزش‌ها می‌توان مشاهده کرد. زنان از سوی دیگر بیشتر از وساطت بهره می‌گیرند و یا به‌جای جنگیدن در راه اهداف تشریفاتی برای امری واقعی مبارزه می‌کنند. دوستی در میان مردان عنصر بزرگی از تهاجم را در خود دارد، چیزی که زنان احتمالاً آنرا به‌جای تهاجمی واقعی می‌گیرند. اُنک رابطهٔ حلّ ناشدنی میان بیان شفاهی و بیان مشاجره‌ای و مجادله‌ای را نشان می‌دهد. مباحثات شفاهی - از بحث‌های رسمی گرفته تا مطالعهٔ منطق رسمی - ذاتاً مخالف‌سرایبی است. اگر این را به‌خاطر بسپاریم می‌بینیم که تمایل بسیاری از مردان به‌داشتن مباحثات و جدل‌ها برای حفظ قوانین منطق در مکالمات روزمره بقایای این سنت است. به‌علاوه بیان شفاهی در ابراز خود - آنچه من تاکنون گفتگوی گزارش‌گونه نامیده‌ام - خود بخشی از یک چارچوب بزرگتر است که از طریق آن بسیاری از مردان به‌زندگی به‌عنوان یک مسابقهٔ رقابت‌آمیز می‌نگرند. از آن جایی که قوّهٔ تخیلِ زنها به‌وسیلهٔ آئین و تشریفات پیکار و نبرد تسخیر نگشته‌اند آنان متمایل‌اند که سوء تعبیر نموده، از مخالفت‌سرایبی مردان در صحبت دچار سردرگمی شده و به ماهیّت تهاجم دوستانه بی‌توجه بمانند. درعین حال جمع‌گرایی می‌تواند به‌سهولت پیکار و نبرد، جزء آئین و تشریفات قرار گیرد. ظاهر جمع‌گرایی در میان زنان می‌تواند نقابی بر چهرهٔ کشمکش قدرت باشد و ظاهر یکی بودن و یکسان بودن تفاوت‌های عمیق

نقطه نظرات زنان را بیوشاند. مردان نیز می‌توانند از آئین‌های کلامی زنان به اندازه‌ای که زنان از آئین‌های کلامی مردان سردرگم‌اند، گیج و مغشوش باشند. چنین آشفتگی‌هایی در زندگی کلامی زوجها فراوان است.

### «تو به من نگو که چه کار کنم.»

زنی که من او را دایانا می‌نامم اغلب عبارات خویش را با کلمه «بیائید یا بیا» شروع می‌کند. ممکن است بگوید: «بیا نهار را بیرون بخوریم. یا «بیا قبل از نهار همه جا را تمیز کنیم.» این حرف‌ها شوهر او ناتان را عصبانی می‌کند. او بر این احساس است که همسرش دستور می‌دهد و به او می‌گوید که چه بکند. دایانا نمی‌فهمد که چرا شوهرش چنین برداشتی از حرف‌های او دارد. برای دایانا روشن است که او فقط پیشنهاد می‌دهد نه دستور. اگر شوهرش به پیشنهاد او علاقه‌مند نیست کافی است که بگوید. دایانا می‌داند که اگر آنچه پیشنهاد می‌کند خواسته ناتان نباشد او برخواسته خود پافشاری نخواهد کرد.

لورن، اغلب از شوهرش سیدنی، به خاطر کارهایی مثل تمیز کردن آشپزخانه یا شستن لباس‌ها با ماشین لباسشویی تعریف می‌کند. سیدنی به جای آنکه از این کار لورن خوشش بیاید خشمگین می‌شود. او می‌گوید: «تعریف‌های تو باعث می‌شود احساس کنم که انتظار داری همیشه این کارها را بکنم.» مرد دیگری

همین نظر را در مورد مادرش داشت. مادرش از او به خاطر تلفن زدن تعریف می کرد و می گفت: «تو واقعاً آدم خوبی هستی». احساس مرد این بود که مادرش با این حرف می خواست مطمئن شود که او مرتباً به مادرش تلفن بزند و اگر از این کار غفلت ورزد، آدم بدی خواهد بود. فیلیپ بلوم شتاین<sup>۱</sup> و پپر شوارتز<sup>۲</sup> در مطالعاتشان درباره زندگی خصوصی زوج های آمریکائی از قول مرد جوانی که درباره رابطه جنسی خود با همسرش با آنها حرف زده بود نقل می کند: «ما در رختخواب بودیم و او مرتباً می گفت که هر کاری را چگونه انجام دهم و من به او گفتم که من دارم با تو عشقبازی می کنم و باید بگذاری که چگونه که هستم و می توانم باشم. به او گفتم آدم دوست ندارد مرتباً برای او ادای رئیس ها را درآورند». در تمام این نمونه ها، مردها شاکی اند که استقلال و آزادی شان مورد تجاوز قرار گرفته. سیستم هشداردهنده ابتدایی در آنها یراق می شود تا دنبال علائمی بگردد مبنی بر اینکه قرار است به آنها گفته شود که چه باید بکنند حتی در کاری مثل عشقبازی که ظاهراً هدف پیوستگی و یکی شدن دارد. این چنین گلایه هایی زنان را که سیستم هشدار اولیه شان تجهیز می گردد تا خطر متفاوتی را بیابد، دچار سردرگمی و شگفتی می نماید. دائماً در کمین تهدیداتی بر علیه مستقل بودن، در چارچوب دنیایی مشاجره آمیز و مجادله آمیز مفهوم می یابد. دنیایی که زندگی در آن زنجیره ای از رقابت ها و مبارزات است که مهارت یک مرد را در بوتۀ آزمایش می نهد و او را

---

1. Philip Blumstin

2. Pepper Schwartz

وامی دارد برعلیه دیگرانی که برآند میل او را به نفع خود تغییر دهند، بجنگد. اگر در چشم مرد زندگی نبردی برای آزادی باشد او طبیعتاً متمایل است برعلیه هر کوششی در راه کنترل خویش و تعیین رفتارش مقاومت ورزد.

این نقطه نظر جهانی به مفهوم اصطلاح «زَن ذلیل»<sup>۱</sup> شکل بخشیده. بسیاری از مردها از تصور اینکه دیگران فکر کنند که زن‌هایشان تصمیم گیرنده و امر و نهی کننده هستند، به خشم می‌آیند. از طرف دیگر زندگی زن‌ها در طول تاریخ از همه سو با خواسته‌ها و تقاضاهای دیگران نوک خورده و سوراخ شده - خانواده‌هایشان، شوهرانشان و معهدنبا آنکه زنانی نیز از شوهران پرمدعا و امر و نهی کننده می‌نالند، اصطلاح برابر با «مرد ذلیل» وجود ندارد. چرا نه؟ زن‌ها آدمیان را وابسته به یکدیگر می‌بینند و انتظار دارند اعمال‌شان تحت نفوذ دیگران باشد و نیز متوقع‌اند که آدم‌ها با هماهنگی رفتار کنند. نبرد زنان در راه استحکام پیوندهاست، آنها مایلند تک‌تک آدم‌ها در جمع بمانند، و درعین به عمل آوردن همه تلاش‌ها برای کنترل نیازها و خواسته‌های خویش برآند که جایی برای نیازهای دیگران باقی بگذارند. اگر تلاش مرد بر آن است که قدرتمند بماند زن‌ها تلاش می‌کنند که جمع را قدرتمند نگاه دارند.



## برگردیم به بچه‌ها

جای پای سوء تفاهم میان دایانا و ناتان را می‌توان با مراجعه به سبک‌های عاداتی محاوره در زنان و مردان که با ادای نخستین کلمات بچه‌ها در بازی شکل می‌گیرد دنبال کرد. تمایل دایانا برای شروع پیشنهاداتش با کلمه «بیائید» شیوه ویژه‌ای نیست. پژوهشگرانی که کودکان را به‌هنگام بازی مطالعه کرده‌اند دریافته‌اند که دخترها در همهٔ سنین به‌اینگونه حرف‌زدن تمایل دارند.

ژاکلین ساش<sup>۱</sup> متخصص در امور روانشناسی، و همکارانش در مطالعه رفتار بچه‌ها در فاصلهٔ سنی ۲ تا ۵ سال دریافتند درجایی که پسرها به‌یکدیگر آمر و نهی می‌کنند دخترها همیشه پیشنهاداتی را با کلمهٔ «بیائید» شروع می‌کنند. مثلاً در دکتر بازی پسرهای کوچولو چیزهایی مثل اینها می‌گفتند:

«دراز بکش»

«گوشی قلب را بیاور»

«دست را بده به من»

«به من دارو بده»

وقتی دخترها دکتر بازی می‌کردند چیزهایی می‌گفتند مثل:

«بیائید بنشینیم و دکتربازی کنیم» مارجوری هارنس گودوین<sup>۱</sup> همین طرح را در گروهی کاملاً متفاوت یعنی بچه‌های سیاه پوست بین سنین شش و چهارده سال که درخیابان‌های یکی از محله‌های فیلادلفیا زندگی می‌کردند، مطالعه نمود. پسرها که به شکل مجادله‌آمیزی مشغول درست کردن تیرکمان برای نزاع بودند به هم فرمان می‌دادند:

«انبردست را بده به من.»

«آهای! اینجا که من هستم نیا!»

«آن را بده به من، اینها را قطعه‌قطعه کن و به من بده»

«از سر راه من برو کنار!»

دخترها که حلقه شیشه‌ای از سربطری‌ها درست می‌کردند، به هم دستور نمی‌دادند. همگی پیشنهاداتی می‌دادند که با کلمه «بیائید» شروع می‌شد. یا مفهومی با این ذهنیت را تداعی می‌کرد:

«بچه‌ها بیائید برویم نوشابه بخریم»

«بگذارید از او پرسسیم «بطری داری؟»

«بیائید برویم بطری پیدا کنم.»

«بچه‌ها برگردیم برویم سراغ بطریها»

«بیائید اول اینها را بیرون ببریم.»

کلمات دیگری که دخترها با آن جملات‌شان را شروع می‌کردند «ما می‌خواهیم» بود: «ما می‌خواهیم با این حلقه‌های شیشه‌ای یک نمایش بدهیم.» «ما می‌توانیم» «ما می‌توانیم از یک

سنباده برای صاف کردن سطح شیشه‌ای حلقه‌ها استفاده کنیم. «شاید» «شاید بتوانیم آنها را اینطوری ببریم.» و «ما باید» «باید بپتری‌های بیشتری جمع کنیم». همه این حرف‌ها تلاش برای تحت نفوذ قرار دادن دیگران است تا کاری را انجام دهند بی آنکه به آنها گفته شود که چه کاری بکنند. درعین حال این گفته‌ها هویت دخترها را به عنوان اعضاء یک جمع تقویت می‌کند.

کودکان می‌توانند تحت تأثیر روش‌های پدر و مادر قرار گیرند همانگونه که افراد بزرگسال می‌توانند تحت نفوذ آنچه در کودکی آموخته‌اند باشند. جین برکوگلسیون<sup>۱</sup> روان‌شناس با مطالعه چگونگی گفتگوی پدرها و مادرها با فرزندان نوجوان خویش پی برد که پدرها بیش از مادرها آمر و نهی می‌کنند و بیش از فرزندان دختر به پسرها فرمان می‌دهند. جامعه‌شناس زبان، فرانس اسمیت<sup>۲</sup> طرح مشابهی را در یک جلسه عمومی سخنرانی ملاحظه نمود. او درسمینار باپتیست‌ها<sup>۳</sup>، با مطالعه سخنرانیهای مذهبی دانشجویان دختر و پسر، دریافت که پسرها زمانی که به فصول یا آیه‌های تفسیر تحت اللفظی از کتاب آسمانی اشاره می‌کردند، اغلب حالت آمرانه داشتند: «با دقت گوش کنید، می‌خواهم فصل هفدهم را بخوانم». از طرف دیگر زنان به ندرت کلام آمر بر لب می‌راندند و بیشتر تمایل داشتند تا حضار را به مشارکت فراخوانند. مثل، «حالا بیایید همگی با هم یک بار دیگر فصول پانزده و شانزده را بخوانیم.» با این

- 
1. Jean Berko Gleason
  2. Frances Smith
  3. Baptists

حساب می بینیم زمانیکه ناتان «بیائید» را مترادف با فرمان می گیرد زیاد از مرحله پرت نیست. درحقیقت این «بیائید» راهی برای جلب رضایت دیگران برای انجام کاری که می خواهیم است. اما درعین حال دایانا نیز وقتی می گوید که ناتان نباید احساس کند که به زور و اجبار به کاری پرداخته حق می گوید. تفاوت را باید در ساختارهای متفاوت اجتماعی دختران و پسران و زنان و مردان جست و جو نمود. در نظام سلسله مراتب که پسرها و مردها خود را در آن می یابند، پایگاه و مقام درواقع به وسیله فرمان دادن به دیگران و مقاومت در برابر فرمان پذیرفتن از دیگران حاصل می شود. بنابراین به محض اینکه ناتان کلمه «بیائید» دایانا را به عنوان رمز راه او برای خواسته او از خود کشف کند، قدم بعدی مقاومت در برابر اوست. اما دختران و زنان خود را در جمعی می یابند که به وسیله تعارض مورد تهدید قرار می گیرد بنابراین به جای صدور فرمان تقاضاها و خواسته ها را به شکل پیشنهاد مطرح می کنند تا بی آنکه تقابلی را برانگیزانند دیگران نیز راحت خواسته های خود را مطرح سازند. دخترها برخلاف پسرها عادت نکرده اند که دیگران خواسته های آنها را صرفاً به دلیل استحکام بخشیدن به یک موقعیت غالب درهم شکنند و بنابر این نمی آموزند در برابر تقاضاهای دیگران از لحاظ اصول اخلاقی مقاومت کنند و از دیگران نیز توقع ندارند در برابر خواسته های ایشان از لحاظ اصول اخلاقی مقاومت ورزند.

این حرف بدین معنا نیست که زن ها نمی خواهند حرف خود را پیش بَرند، بلکه زن ها حاضر نیستند به بهای ستیزه و تعارض

به این مهم برسند نکته جالب درارتباط میان دایانا و ناتان در این است که تفاوت سبک‌های زن‌ها و مردها تلاش‌های ایشان را باطل می‌گرداند.

تمام تمهیداتی که زنان به کار می‌گیرند تا از تقابل و رویارویی اجتناب ورزند در مکالمه با بعضی مردها می‌تواند اثر جرقه‌زدن به آتشی را داشته باشد. تا زمانی که مردها بر این باور باشند که زن‌ها می‌خواهند بی‌آنکه صریحاً بگویند، آنها را به کاری مجبور کنند، احساس استثماری و موردتهدید قرارگرفتن از جانب دشمنی را دارند که بدخواه و خبیث است چرا که از به‌میدان‌آمدن طرفه می‌رود.

«من دکتر می‌شوم، تو بی‌چه مریض»

این طرز برخورد متفاوت با تعارض انشعابات فراوان دیگری در نحوه سخن‌گفتن دارد. ساش با مطالعه بی‌چه‌های سنین پیش از دبستان درحال بازی پی‌برد که وقتی پسر بی‌چه‌ها دکتربازی می‌کنند جمله کوتاه «من دکتر می‌شم» جمله عادی است. پسرها حدود هفتادونُه درصد زمان بازی را می‌خواستند که نقش دکتر را بازی کنند و اغلب بر سر اینکه چه کسی این نقش پُر شأن و مقام را بازی کند، بحث و مشاجره می‌کردند. دیگران نیز به نتایج مشابهی

دست یافته‌اند. خانم الین اندرسون<sup>۱</sup> نیز ناظر صحنه‌هایی از بازی دکتر - بیمار بچه‌های سنین پیش دبستانی با عروسکهای پارچه‌ای بود. او نیز دریافت که پسرها می‌خواستند نقش مهم دکتر را بازی کنند و عموماً از پذیرش نقش بیمار یا بچهٔ مریض اجتناب می‌کردند دخترها تنها یک‌سوم از وقت بازی را می‌خواستند که دکتر باشند اغلب مایل بودند نقش بیمار کودک یا مادر را برعهده گیرند. در مطالعهٔ ساش پسرها اغلب به هم می‌گفتند که چه نقشی را برعهده گیرند. «بیا تو دکتر بشو.» دخترها از طرف دیگر معمولاً از یکدیگر سؤال می‌کردند که چه نقشی را می‌خواهند «ممکنه چند دقیقه تو مریض باشی؟» گاهی نیز پیشنهاد مشترک می‌دادند. «حالا من پرستار می‌شم و تو دکتر.» «حالا ما هر دو دکتر هستیم.» «حالا ما هر دو مریضم.» «خوب، من دکتر بچهٔ خودم می‌شم تو دکتر بچهٔ خودت بشو.» بسیاری از این پیشنهادات علاوه بر اینکه از رویارویی پرهیز می‌کنند و به دیگران دستور نمی‌دهند راه‌هایی خلاق‌اند تا دختران را در پایگاه و وضعیتی برابر قرار دهند.

آیا این مطالعات تجربی که در طی آنها کودکان در یک برنامهٔ آزمایشگاهی از قبل طرح ریزی شده بازی می‌کنند می‌توانند دقیقاً منعکس کنندهٔ بازی بچه‌ها در شرایط طبیعی باشند؟ شواهدی ثابت می‌کنند که جواب مثبت است. در مقاله‌ای که به وسیلهٔ

---

1 Elaine Anderson

پدر راجر<sup>۱</sup> نوشته شده آمده است:

«دختر من، آنیا، شش سال دارد و دوستش رُزماری هفت ساله است. آنها با هم در اتاق آنیا بازی می کردند. در باز بود و من صدای زمزمه های آهسته ای را شنیدم بی آنکه متوجه شوند نگاهی انداختم و دیدم هر کدام یک عروسک پارچه ای را در آغوش گرفته آنرا تکان می دهند. رُزماری به آنیا گفت: «حالا من بچه خودم را عوض می کنم و تو هم بچه خودت را عوض کن.»

وقتی این را می خواندم از تقارن بازی های دخترها متعجب شدم. رُزماری پیشنهاد می کرد که هر دو در یک زمان به کاری واحد مشغول شوند. او به جای اینکه آنیا را در یک مقام پائین تر قرار دهد این نقش را به عروسک های پارچه ای که اعتراضی هم نداشتند واگذار می کرد.

### بافت های اجتماعی متفاوت

روش های متفاوت دخترها و پسرها برای تأثیرگذاردن بر رفتار دیگری ساختارهای اجتماعی متفاوتی را ایجاد می کند. پسرهای برنامه گودوین<sup>۲</sup> در تدارک تیرکمان هایشان بزرگ سازمان با سلسله مراتب شهادت می دادند. رهبران به دیگران می گفتند که چه کنند. دسته ای از پسرها به دیگران فرمان می دادند، دیگران را به پیروی وادار می کردند و در مقام رهبری باقی می ماندند. طبق تعریف هر

---

1. Father Roger

2. Goodwin

دستور سخنگو را از مخاطب متمایز ساخته و او را در موقعیت اقتدار قرار می‌دهد. برعکس گروه‌های دختران به صورت موقعیت‌های برابر شکل گرفته بود. به گفته گودوین: «برای به‌ثمر رساندن یک هدف، حتی چهارساله‌ها و پنج‌ساله‌ها مشترکاً شرکت کرده و با کمترین مذاکره‌ای همه در تصمیم‌گیری مشارکت می‌کنند. با ارائه پیشنهاد در قالب گفتن «بیائید» و «ما» دخترها تلویحاً به جمع بودن خود اشاره دارند و نتایج موافقت به‌جای قدرت فردی شخص مطرح‌کننده پیشنهاد، قدرت جمع را افزایش می‌بخشد. به علاوه پسرها عموماً برای خواسته‌ها و طلب‌هاشان دلیلی ارائه نمی‌کردند. مثلاً پسری که نقش رهبر را داشت تقاضاهایی به‌قرار زیر مطرح می‌کرد:

«انبردست، من انبردست را لازم دارم.»

«بین چه می‌گویم! من همین حالا سیم‌چین را لازم دارم.»

اما دخترها برای پیشنهاداتشان دلیل می‌آوردند:

شارون: ما باید اول آنها را تمیز کنیم،

پم: می‌دانم.

شارون: چون میکروب دارند.

پم: باید آنها را بشوریم و تمیز کنیم. ممکن است میکروب

داشته باشند.

پسرها بدون آنکه دلیلی برای تقاضاهایشان، ارائه دهند

دستوراتشان را به‌عنوان حرکاتی در یک مسابقه تقویت می‌کردند.

موافقت و اجابت دستور در واقع پذیرش قدرت رهبر را نشان

می‌دهد، باوجود آنکه پذیرش تاجایی که کار گروه را تقویت



می‌کند خود عملی از روی همکاری است. اما روش دختران برای پیش‌برد مقاصدشان از گونه‌دیگر بود. آنها نه تنها دلایلی ارائه می‌کردند، بلکه دلایل آنها برای رفاه همگان بود. بطری‌ها باید تمیز شوند تا کسی از میکرب‌ها آسیب نبیند. وقتی هم‌پیم با تکرار پیشنهاد و دلیل شارون با او تشریح مساعی می‌کند اینگونه به نظر می‌رسد که به جای پیروی از دستور در تصمیم‌گیری مشارکت دارد. به هر حال این بدین معنا نیست که طرحی وجود ندارد که پیشنهادات کسی اغلب مورد قبول واقع شود و یا کسی که غالب اوقات پیشنهاداتش مورد پذیرش قرار می‌گیرد احساس رضایت شخصی نکرده و برای خود اعتباری در میان گروه کسب نکند. ساختارهای متفاوت اجتماعی که دخترها و پسرها برعهده گرفتند با نوع فعالیت‌هایی که ترجیح می‌دادند هماهنگ بود. پسرها آشکارا متمایل به بازی‌های مسابقه‌ای مثل فوتبال و بسکتبال بودند. حتی برای فعالیت‌هایی که ماهیت رقابتی نداشتند پسرها اغلب برای تسهیل رقابت به گروه‌های مختلف تقسیم می‌شدند. دخترها به جای توجه به ورزش‌ها و بازیهای تیمی فعالیت‌هایی دسته‌جمعی مثل لی‌لی یا طناب‌بازی را ترجیح می‌دادند.

گودوین دریافت که پسرها خود را براساس مهارت در فعالیت‌های متفاوت درجه‌بندی کرده و اغلب درباره قابلیت‌ها و تملکات خویش فخرفروشی می‌کردند. پسرهای دوازده، سیزده ساله برنامه تحقیقاتی گودوین مانند پسر بچه‌های بررسی ساش که بر سر اینکه چه کسی دکتر شود بحث می‌کردند بر سر پایگاه و مقام، مهارت نسبی و اینکه چه کسی قدرت دارد به چه کسی بگوید که چه

کند با یکدیگر بحث و جدال می کردند. دخترها درباره ظاهر، روابطشان با یکدیگر و اینکه دیگران درباره آنها چه می گویند بحث می کردند. در جایی که پسرها مرتب برتری خود را به رخ می کشیدند، دخترها اگر طوری رفتار می کردند که گوئیا بهتر از دیگران هستند، از طرف سایرین مورد انتقاد قرار می گرفتند که دارند پز می دهند و خودنمایی می کنند. پسرها نه تنها آمر و نهی می کردند، بلکه به هم توهین کرده و یکدیگر را تهدید می کردند. اگر پسرها از پسر دیگری شاکی بودند، در حضور خود او شکایت شان را بر زبان می راندند. شکایات دختران عموماً درغیبت شخص متهم مطرح می گردید. اجتناب دخترها از رویارویی مستقیم به رفتاری منجر می گردد که از دیرباز با مفهوم پشت سر دیگران حرف زدن، رفتاری ناشایست به حساب می آید. مردی این نقطه نظر منفی را اینگونه مطرح کرد: «دخترها صمیمیت و صداقت را قربانی هماهنگی و یکدستی می کنند.» اتهام «بی صداقتی» در ارتباطات میان فرهنگی امری پیش پا افتاده است زیرا افراد متعلق به فرهنگ های مختلف به روشی که آشکارا مناسب به نظر برسد حرف نمی زنند. جرعه زدن به رویارویی مستقیم با بیان انتقاد شاید برای آنها که معتقدند رویارویی رفاقت و یکی بودن را تقویت می کند «صادقانه» باشد. اما در نظامی که رویارویی موجب ایجاد شکاف است به هیچ وجه «صادقانه» نخواهد بود، چرا که انتقاد مستقیم و جرعه زدن به یک برخورد و درگیری، فرآینمی می فرستد مبنی بر اینکه شخص مایل است که رشته های دوستی را سست گرداند.

### «نگفتی به چه دلیل»

این تجارب متفاوت در کودکان به انتظارات، تصورات و برداشت‌های گوناگونی منجر می‌شود که مکالمات افراد بالغ را مغشوش می‌سازد. مثلاً مجادله زیر به این دلیل به وجود آمد که زن انتظار شنیدن دلیل از مردی داشت که عادت به ارائه دلیل نداشت. مورین و فیلیپ می‌خواستند تاریخی را برای یک میهمانی شام تعیین کنند.

مورین: تنها شبی که آزادیم، ظاهراً دهم اکتبر است.

فیلیپ: دهم اکتبر روز شروع فصل شکار است.

مورین: خوب، بیا قرار را برای شنبه یا یکشنبه بگذاریم.

فیلیپ: برای شنبه

مورین: نمی‌خواهی روز اول شکار بیشتری بزنی؟

فیلیپ: (درحالی که معلوم است خوشش نیامده) من گفتم

شنبه و این یعنی آن که من شنبه را ترجیح می‌دهم

مورین (با دلخوری): خواستم ملاحظه ترا کرده باشم. تودلیلی

برای انتخاب شنبه ندادی.

فیلیپ: من پنج‌شنبه و جمعه را برای شکار مرخصی می‌گیرم

بنابراین فکر می‌کنم که تا شنبه شب وقت کافی برای شکار داشته

باشم.

مورین: خوب چرا این را از اول نگفتی؟

فیلیپ: متوجه نبودم که چرا باید بگم و سؤال تو هم به‌نظرم

فضولی آمد.

مورین: جواب تو هم بسیار توهین آمیز بود.

از آن جایی که فیلیپ دلیلی برای انتخاب شنبه ارائه نکرد، مورین تصور نمود که شاید او می خواهد نظر و خواسته مورین را برآورده سازد، همانطور که خود مورین نیز این کار را برای فیلیپ می کرد. مورین می خواست به فیلیپ بگوید که ضرورتی نداشت خواسته او را برآورده سازد و زمانی که بسیار ملاحظه فیلیپ را نمود و مورد اعتراض او واقع شد دلخور گردید. از نظر فیلیپ این تقاضا که دلائلی ارائه دهد مثل این بود که از وقت اش گزارشی عرضه کند. او بر این تصور است که هر آدمی مراقب علائق خویش است و اصرار مورین برای فهمیدن علائق او نوعی فضولی است. تلاش مورین برای اصلاح و بهبود یک تعارض بالقوه در واقع خود جرقه ای برای یک تعارض گشت.

### یک ضربه کاری - یک جنگ کیش دار

تفاوت های نگرش در ارتباط با تعارض در گفتگوهای روزمره خود را نشان می دهند. گیل از بحث و جدل متنفر است. اگر نورمن عصبانی شود و صدایش را بلند کند، گیل به شدت ناراحت می شود. می گوید: «اگر تو بخواهی داد بزنی، من نمی توانم با تو حرف بزنم.» «چرا ما نمی توانیم مثل آدم های بالغ راجع به این موضوع حرف بزنیم؟» نورمن هرگز نمی تواند این موضوع را بفهمد.

برای نورمن جنگ و جدل نشانه نزدیکی است درست برعکس مباحثات یکنواخت و بی‌انتهایی که گِیِل به‌عنوان نشانه نزدیکی ارزش می‌گذارد برای نورمن لعن و تکفیر است. این مباحثات نورمن را خسته می‌کند. درحالی که پس از یک ضربه کاری و جنگ کِش‌دار که گِیِل را خسته و مغلوب برجای می‌گذارد، نورمن احساس بسیار خوبی دارد. او این کشمکش و جنگ را نبردی تشریفاتی و مرسوم می‌داند و بر آن به‌عنوان نشانه‌ای از درگیری با آدمی دیگر ارزش می‌نهد زیرا معتقد است که تنها آدم‌هایی که از نظر نزدیکی درگیر یکدیگرند با هم بحث و مشاجره می‌کنند.

بسیاری از فرهنگ‌ها در دنیا بحث و مشاجره را به‌عنوان نشانه‌ای خوشایند و لذت‌بخش از نزدیکی و انس و نیز گونه‌ای بازی می‌بینند. آمریکائی‌هایی که در یونان زندگی می‌کنند، اغلب این احساس را دارند که شاهد مشاجره‌ای هستند درحالی که آنچه آنان می‌شنوند تنها یک مکالمه دوستانه است که به‌مراتب داغ‌تر از بحث و مشاجره‌ای است که آمریکائی‌ها می‌توانند داشته باشند. دبوراشیفرین<sup>۱</sup>، زبان‌شناس نشان داد که در گفتگوهای طبقه کارگر زن و مرد یهودی اروپای شرقی در فیلادلفیا، مباحثات دوستانه وسیله‌ای برای اجتماعی بودن محسوب می‌گردید. جین فرانک<sup>۲</sup>، زبان‌شناس، گفتگوهای یک زوج یهودی را که متمایل به دو قطبی کردن مکالمه و کسب موضع‌های جدلی در موقعیت‌های اجتماعی بودند، را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. اما آنها بحث و

---

1. Deborah Schiffrin

2. Jane Frank

جدلی نداشتند، صرفاً صحنه‌آرای نزاعی عمومی بودند که در آن هر دو جنگنده در یک سو قرار دارند.

یونانی‌ها اغلب علاقه و دلسوزی خود را به دیگران با گفتن اینکه آنها چه باید بکنند نشان می‌دهند. یک زن یونانی که در آمریکا درس می‌خواند با پرسیدن سؤالاتی از قبیل: «چرا این قدر در یخچال را باز نگه می‌داری؟» یا «چرا اینقدر کم غذا می‌خوری؟» باید بیشتر بخوری.» هم‌اتاقی‌های آمریکائی‌اش را دچار شگفتی کرده و باعث ناراحتی‌شان می‌شد. این قبیل پرسش‌ها در یونان چیزی متداول و معمولی در میان دوستان و نشانه‌ی علاقه و دلسوزی است. برای آمریکائی‌ها این پرسش‌ها فضولی و انتقادآمیز محسوب می‌گردند. هم‌اتاقی‌های آمریکائی او جوابش را با خطاب «مامان» می‌دادند. آنچه قصد زن یونانی به عنوان دلسوزی و نشان دادن علاقه بود از طرف آمریکائی‌ها به عنوان خصیصه‌ی مقام و پایگاه مادری که با بچه‌ها حرف می‌زد شمرده می‌شد.

جامعه‌شناسان، ویلیام کورسارو<sup>۱</sup> و تاماس ریتزو<sup>۲</sup>، بچه‌های دو تا چهارساله را در مهدکودک‌های آمریکائی و ایتالیائی مورد مطالعه قرار دادند. آنها دریافتند که یکی از فعالیت‌های مورد علاقه و محبوب بچه‌های ایتالیائی درگیر شدن در گونه‌ای

- 
1. William Corsaro
  2. Thomas Rizzo

بحث داغ که ایتالیائی‌ها آنرا «دیسکاسیونه = Discussion»<sup>۱</sup> می‌خوانند اما آمریکائی‌ها مشاجره<sup>۲</sup> می‌دانند، بود. این محققین یک مثال شاهد از یک برنامه منظم که بچه‌ها در طی هفته انجام می‌دادند یعنی نقاشی با ماژیک را ارائه می‌دهند: پسری به نام رُبرتو دنبال یک ماژیک قرمز می‌گردد وقتی مطمئن می‌شود که همه بچه‌های میز او متوجه‌اند تمام ماژیک‌های قرمز میز خود را دور ریخته و یک ماژیک قرمز از میز دیگری برمی‌دارد. بچه‌های میز دیگر یا متوجه نمی‌شوند و یا با حتمال بیشتر وانمود می‌کنند که متوجه نشده‌اند اما خیلی زود، یک دختر کوچک از همان میز یعنی آنتونیا به صدای بلند می‌پرسد: «ماژیک قرمز کو؟» و شروع می‌کند به دنبال آن بگردد، کمی بعد عدم رضایت از همه ماژیک‌های قرمزی که خودش و دوستان هم‌میزش پیدا می‌کنند را اعلام می‌دارد. بعد نمایش شروع می‌شود. کورساروو رتیزو اینگونه توصیف می‌کنند:

آنتونیا با پشت دست به پیشانی خود می‌زند و فریاد می‌کشد: «آنها از ما دزدیده‌اند!» این فریاد کوچک چند چیز را هم‌زمان به حرکت درمی‌آورد. روبرتو سرش را بلند می‌کند و با لبخند به بقیه بچه‌های میز می‌نگرد. آنها هم نگاه او را می‌فهمند و به او لبخند می‌زنند. می‌دانند قرار است چه اتفاقی بیفتد. در همین موقع، چندتا بچه از میز سوم اول به میز آنتونیا و بعد به میز روبرتو نگاهی می‌اندازند، بالاخره ماریا که از بچه‌های میز آنتونیاست از جا پریده به روبرتو اشاره می‌کند و داد می‌زند: «کار روبرتو بود!»

بلافاصله آنتونیا، ماریا و چندتا دیگر از بچه‌ها با قدم‌های محکم به طرف میز روبرتو می‌روند. همین که به میز می‌رسند لوئیزا یکی از دخترهای میز روبرتو، هفت، هشت مازیک از جمله مازیکی که روبرتو برداشته بود را برمی‌دارد و آنها را در دامنش زیر میز پنهان می‌کند. سر میز آنتونیا روبرتو را به دزدیدن مازیک قرمز متهم می‌کند، روبرتو منکر می‌شود و می‌گوید اگر راست می‌گوئید بیائید پیدا کنید. همین‌طور که آنتونیا و ماریا مشغول گشتن هستند، برونا که چند نفر از بچه‌های میز سوم حمایتش می‌کنند وارد معرکه می‌شود و ادعا می‌کند که، بله روبرتو مازیک را دزدیده و حالا هم لوئیزا آنرا پنهان کرده است. لوئیزا داد می‌زند که: «نه این درست نیست!» اما آنتونیا از زیر میز مازیک‌هایی را که لوئیزا پنهان کرده بیرون می‌آورد. حال دیگر همه فریاد می‌کشند و ادا درمی‌آورند و یکدیگر را هل می‌دهند و وقت آن است که معلّم‌ها دخالت کنند و جنجال را فیصله دهند. این بچه‌ها بر سر یک مازیک قرمز دعوا نمی‌کنند. به اندازه کافی مازیک هست که همه استفاده کنند. همانطور که کورسارو و رتیزو می‌گویند، خیلی ساده این بچه‌ها ترجیح می‌دهند به جای نقاشی با هم جلد کنند و این موضوع در مهد کودک و آمادگی‌های ایتالیائی در مورد دخترها و پسرها به یک اندازه صادق است.



## جنگ برای کسب دوستی

با آنکه در مقطع آموزشی پیش از دبستان در ایتالیا، مشاجره با صدای بلند به منظور تفریح، پسرها و دخترها هر دو را سرگرم می‌کند، پسرها و دخترهای آمریکائی در نگرش شان نسبت به مسأله تعارض کمتر با هم هماهنگی دارند. پسرها به احتمال بیشتر نزدیکی و پیوستگی را با مخالفت نشان می‌دهند.

بازیگوشی مارک بالقوه خطرناک بود. با این وصف هافمن به یاد می آورد که: «ما بی وقفه باهم حرف می زدیم و در بازی با بچه های دیگر همیشه من واو یک تیم بودیم»: در واقع «با وجود همه این بازی های پُرخطری که ما باهم می کنیم من عمیقاً اعتقاد دارم که قدرت بدنی بیشتر او همیشه برای حمایت از من آماده است»

برای پسرها و مردها تهاجم و پرخاشگری مانع دوستی نیست. درست برعکس، راهی مناسب برای شروع روابط متقابل و ایجاد صمیمیت است. زنی برای من از شگفتی حرف زد که وقتی همراه گروهی از دانشجویان پسر و دختر برای تماشای بازی بسکتبال به دانشگاه میشیگان رفته بود، به او دست داده بود. بآنکه بلیط های آنها شماره صندلی داشت، اما رسم متداول در میان دانشجویان این دانشگاه این بود که تماشاگران هر جا بخواهند بنشینند «هر کس اول می آمد حق انتخاب داشت». با پیروی از این قانون نانوشته دانشجویان صندلی های ردیف جلوی بالکن را اشغال کردند. طولی نکشید که گروهی از دانشجویان پسر دانشگاه ایالتی میشیگان سرسیدند با این تصور که گمان می کردند روی صندلی های خود با توجه به شماره ای که دارند خواهند نشست. وقتی دیدند که صندلی ها اشغال شده از اشغالگران خواستند که صندلی ها را ترک کنند. وقتی دانشجویان دانشگاه میشیگان از ترک صندلی ها خودداری کردند، مشاجره بلند و پرسروصدایی بین مردهای دو گروه در گرفت. همه یکدیگر را متهم و تهدید می کردند، در حالی که زنها در صندلی هایشان فرورفته بودند. بعد از مدتی تماشاگران صندلی های دو طرف صندلی های مورد بحث سر جایشان نشستند.

بعد مردها که تا همان لحظه به هم پرخاش می کردند، به طور دوستانه درباره تیم ها و دانشگاه ها و مسابقه ای که قرار بود چند دقیقه بعد شروع شود به صحبت پرداختند. زنها مات و مبهوت شده بودند. اگر آنها می بودند هرگز در چنین مباحثه ای درگیر نمی شدند. و اگر هم می شدند دشمنی شان یک عمر طول می کشید و به این سادگی با هم دوست نمی شدند. این احتمال که یک کشمکش به جای دشمنی شروع دوستی می شود را با خواندن نوشته های کورسارو و ریتزو درک کردم. برای من مشاهده فرهنگ همسالان در گروه پسرهای سنین پیش از دبستان چشم اندازی به یک دنیای دیگر بود. بار دیگر می توان به داستانی اشاره کرد که این دو جامعه شناس در میان پسرهای سنین پیش از دبستان توصیف می کنند:

«دوپسر (ریچارد و دنی) با یک اسباب بازی ترقه ای روی پلکانی که به اتاق بازی طبقه بالا در مدرسه منتهی می شد بازی می کردند. در طول بازی دو پسر دیگر (جوزف و مارتین) از راه می رسند و پائین پله ها می ایستند.

دین: زود باشید! بزیند به چاک!

[مارتین دوان دوان دور می شود، اما جوزف باقی می ماند و

بالاخره تا وسط های پله ها بالا می آید.]

جوزف: چه کفش های بزرگی!

ریچارد: با مشت می کویم وسط چشمش.

جوزف: من با مشت می کویم وسط دماغت.

دنی: من با مشت بزرگم توی صورتش می زنم.

جوزف: من - من - من...

ریچارد: بعد هم او لِه و لَوَرده می شود و تا پائین پله ها می افتد

جوزف: من - من - من - من می توانم چشم های ترا با

هفت تیرم درآورم. من یک هفت تیر دارم.

دنی: یک هفت تیر من - من - من حتی اگر...

ریچارد: من هم یک هفت تیر دارم.

دنی: من هم یک هفت تیر دارم و از مال تو هم بزرگتره و تَق تَق

- تَق تَق

هر سه پسر به استفاده دنی از کلمه تَق تَق به جای صدای شلیک

می خندند.

ریچارد: حالا برو.

جوزف: می خواستم بگویم هفت تیر را روی موهات بگذار و

شلیک کن تا تَق درست به صورت این بخوره.

دنی: خوب

ریچارد: ترقه اسباب بازی من هم درست توی صورت تو

درمی ره

دنی: و تفنگ من هم درست در می ره تا...

تا این لحظه به نظر می رسد که ریچارد و دنی در یک نبرد تلخ

با جوزف که سعی کرده بازی آنها را به هم بزند درگیر بوده اند. دنی

با به کار بردن تَق تَق به کل ماجرا لحنی طنزآمیز اضافه می کند که

هرسه پسر را به خنده می اندازد. اما آنها هنوز هم یکدیگر را تهدید

می کنند. کورسارو و ریتزو آنچه را که بعد ائتفاق افتاد اینگونه

توصیف می کنند:

در این لحظه دختری به نام دِبی وارد می‌شود و می‌گوید که او بَتِ گِرل<sup>۱</sup> = دختر خَقّاشی است و می‌پرسد آیا آنها دوست او را بین را دیده‌اند یا نه. جوزف می‌گوید که او را بین است اما دِبی می‌گوید که او دنبال یک را بین دیگر می‌گردد و بعد هم دوان دوان دور می‌شود. پس از رفتن دِبی، دِنی و ریچارد به داخل اتاق بازی می‌روند و جوزف نیز به دنبالشان روانه می‌شود، از این زمان تا پایان ماجرا سه پسر با هم بازی می‌کنند. پس از یک جنگ خشم‌آلود که در طی آن پسرها تهدید کردند که یکدیگر را با مشت و تیر مجروح می‌کنند و به صورت هم ترقه درمی‌کنند، در صلح و دوستی با هم به بازی مشغول شدند. نزاع و ستیزه نه تنها مانع بازی آنها با هم نشد بلکه باعث تسهیل آن گردید. من گمان می‌کنم که جوزف با انتخاب ستیزه و نزاع راهی برای برقراری ارتباط با آن دو پسر دیگر پیدا کرد و درگیر کردن جوزف در جنگ و ستیزه روش دِنی و ریچارد بود برای آنکه راه ورود او را به بازی خود آسانتر کنند.

### آشتی دادن

در این داستان بچه‌های پیش دبستانی نقش دِبی نیز به گونه‌ای غلط انداز است. در واقع ظاهر شدن دِبی در نقش دختر خَقّاشی است که به نزاع لفظی پسرها خاتمه داده و قضیه را به بازی دسته جمعی

۱. اشاره است به کارتون و فیلم بت من و دوستش را بین که در میان کودکان به ویژه در ایالات متحده از سالهای بسیار دور طرفداران زیادی داشته.

آنها در صلح و صفا مبدل می‌کند. به نظر می‌رسد که دبی مثل دختر خفاشی کارتون از آن بالا برای یک مأموریت صلح پائین آمده است.

اگر پسرها قصد ایجاد جروبحث داشتند دختر با آنکه موافق این مشاجره نیست حرفی در این باره نمی‌زند. وقتی دبی می‌گوید که دنبال رابین می‌گردد و جوزف می‌گوید که او رابین است، دبی جواب نمی‌دهد که «نه تو نیستی!» بلکه حیطة جوزف را پذیرفته و می‌گوید که او دارد دنبال یک رابین دیگر می‌گردد.

نقش مؤنث به عنوان آشتی دهنده بارها و بارها تکرار می‌شود. در مطلبی که می‌خوانید در داستان «ول پون»<sup>۱</sup> نوشته جین شاپیرو<sup>۲</sup> دختر خانواده نقش آشتی دهنده را در جنگی میان مادر و برادرش ایفا می‌کند. جنگ میان مادر و پسر از نقطه نظرات متفاوت ایشان در مورد نزدیکی و استقلال به هنگام ابراز علاقه و دلسوزی آغاز می‌گردد.

در این داستان، داستان گو به دیدار پسر خود زاک<sup>۳</sup> در دانشگاه آمده است. زاک در تظاهراتی بر علیه سرمایه گذاری دانشگاه در آفریقای جنوبی شرکت جسته و در یکی از کلبه‌های ساخته شده در محوطه دانشگاه شب را به سر برده است. زاک سر شام با خانواده‌اش که برای دیدار او آمده‌اند (خواهرش نورا، پسرش ویلیام و پدر بزرگش پپ) توضیح می‌دهد که ناراحت است زیرا برخلاف

- 
1. Volpone
  2. Jane Shapiro
  3. Zak

مقامات اجرایی دانشگاه‌های دیگر که شدت عمل به خرج می‌دهند رئیس دانشکده او بردباری نشان داده و حتی از تظاهرات و اعتراضات دانشجویان حمایت می‌کند اما بر هیئت آئینای دانشکده فشار نمی‌آورد تا کنار بکشند.

این صدای مادر زاک است که داستان را تعریف می‌کند:

پس از مکشی گفتم: «خوب، متأسفم که کار شما اثر چندانی بر هیئت امناء نمی‌گذارد، اما به‌عنوان یک مادر گاه از این که در برکلی یا جای دیگری نیستی که مرتباً سروکله‌ات خُرد شود خوشحالم.» زاک نگاه کنجکاوانه‌ای به من انداخت و نورا درصندلی فرورفت ونگاهی کرد و گفت، «به‌عنوان یک مادر ترجیح می‌دهید این حرفها را نزنید.» با فرورفتن در صندلی و یادآوری این نکته به مادرش که او معمولاً سعی می‌کند به‌عنوان «یک مادر» حرف نزند، به‌نظر می‌رسد که نورا سعی دارد مادر را از مسیر گفت‌وگویی که در آن گام نهاده منحرف سازد، اما مادر به حرف‌های خود ادامه می‌دهد که حاصلش فاجعه‌بار است:

من گفتم: «منظورم این است که واقعاً نگرانم مسلماً از تو پشتیبانی و به‌تو افتخار می‌کنم و از اینکه به‌اعتقاداتت مؤمن هستی خوشحالم. هرگز نمی‌خواهم فرزندانم را از مستقلانه عمل کردن و انجام آنچه به‌اعتقاد آنها درست است بازدارم. درعین حال این را هم دوست ندارم که کله تو در این جنجال‌ها خُرد شود.»

باوجود آنکه حرف‌هایم کمی نمایشی بود اما آنقدر به‌نظر خودم معقول می‌رسید که نمی‌توانست قابل‌بحث باشد. ویلیام حامیانه و منفعلانه سر خود را به‌علامت تأیید تکان می‌داد.

من گفتم: «این تضادی است که من هرگز قادر به حل آن نبوده‌ام

و ———»

زاک گفت: حرف هایتان بی ربط است مادر، شما نمی‌خواهید  
آنطور که ما مایل هستیم رفتار کنیم ما که با بقیه فرقی نداریم. ما  
مدت‌هاست دست به کار شده‌ایم. از اینکه رفتار ما را آزادی خواهی  
می‌نامید متشکریم. اما درست نیست که بخواهید به ما اجازه بدهید  
یا ندهید. سپس ویلیام سعی می‌کند در دفاع از همسرش به زاک  
درس انضباط بدهد و پدر و پسر هردو عصبانی می‌شوند. نورا قدم  
پیش می‌گذارد که خشم و عصبانیت را خاموش کرده، همه را باهم  
آشتی دهد.

نورا خم شد و دستش را روی ساعد پدر بزرگ گذاشت و  
گفت: «بس است دیگر!» «سکوت برقرار شد، در این حال نورا  
دستش را دراز کرد و از بشقاب زاک آخرین میگوی او را برداشت و  
با صدای گرمی به او گفت: «این را می‌خواهی؟» «زاک سرش را  
تکان داد. نورا میگو را در انگشتانش نگه داشت و قبل از آنکه آن را  
به دهانش بگذارد گفت: «بدون تردید این یک میگوی ورمونتی  
است.» به پدر بزرگش لبخندی زد و گفت: «خوشا به حال این میگو»  
وقتی شوخی کردن هم ثمری ندارد، نورا سعی می‌کند  
مستقیماً با زاک حرف بزند. و بدین منظور از اسم خودمانی زاک که  
«زی»<sup>۱</sup> هست استفاده می‌کند.

«بسه دیگه زی.»

واکنش خشمناک زاک مادرش را که گمان می‌کند دارد  
در حق او محبت می‌کند به تعجب می‌اندازد. اما زاک اظهارات مادر



را در قالب پایگاه و مقام و کنترل تعبیر می‌کند. اگر این مادر اوست که به او اجازه می‌دهد به میل خود عمل کند پس خودمختاری او واقعی نبوده بلکه اعطائی مادر است. زاک به دلیل احساس برتری که مادر در حمایت او تلویحاً ابراز می‌دارد نسبت به کنش مادر در قالب گرفتن او به عنوان فرزندش واکنش نشان می‌دهد. پدر زاک سعی می‌کرد این تعارض را با یک نمایش قدرت که پایگاه و موقعیت پائین تر زاک را تشدید می‌کند فیصله بخشد، اما دختر خانواده در نقش آستی دهنده تلاش می‌کند با نشان دادن پیوند پیوستگی خویش زاک را از خشم بیرون بکشد.

### «موافق نیستی؟»

نقش صلح و صفا آفرینی بازتابش تمایل عمومی زنان به توافق و سازش است. هر وقت مارج به جان درباره نظر خودش با دیگران حرفی می‌زند، جان اغلب در آن نقطه ضعفی می‌بیند یا با دیدی متفاوت پاسخ می‌گوید. این طرز برخورد مارج را ناراحت می‌کند. یک روز او نظر شخصی را تکرار کرد که خود جان چند روز قبل از آن برای اثبات حرفش از آن استفاده کرده بود. مارج مطمئن بود که جان خواهد گفت: «بله کاملاً درست است.» در واقع دلیل اصلی مارج برای تکرار این اظهار نظر این بود که می‌خواست در مقام حمایت از جان حرفی زده باشد. اما در نهایت تعجب و یأس مارج، جان طرف دیگر قضیه را گرفت. حتی زمانی که مارج مطمئن بود

که توافق و یکدلی می‌کارد، برداشت او خرمنی از ناسازگاری بود. از نظر جان مطرح کردن یک نقطه نظر متفاوت شراکتی بس - جالب تر از توافق است. اما مارج این مخالفت‌های جان را ناخوشایند می‌یابد زیرا این کار گونه‌ای ستیزه‌جویی<sup>۱۱</sup> را به مکالمه می‌کشاند. از نظر مارج عدم موافقت به همراه خود فرایمی دارد که نزدیکی و انس را تهدید می‌کند. جان مخالفت را تهدید نمی‌داند، درست برعکس او توانایی ابراز مخالفت را نشانهٔ نزدیکی می‌داند. مردی می‌گفت هر بار کسی نظری ابراز می‌دارد او بر این گمان است که وظیفه دارد عکس آن را متذکر گردد. اگر کسی از رفتار دیگری شاکی است او احساس می‌کند باید توضیح دهد که انگیزه‌های آن شخص چه می‌توانند باشند. وقتی کسی موضعی می‌گیرد؛ او احساس می‌کند باید با ایجاد رخنه‌هایی در آن نهایت کوشش خود را به کار گیرد تا نظر مخالف را ثابت کند. در همهٔ این کارها او گمان می‌کند که حمایت‌گرانه عمل می‌کند، از یک نقطه نظر شاید هم این چنین باشد اما حمایتی است که از موضع مخالف سرایی شکل گرفته، موضعی که مردان بیش از زنان انتظار آن را دارند و قدر آن را می‌دانند.

## مبارز وارد می شود

تفاوت برداشت از این نظر که توافق نقطه مقابل هم‌اوردجویی<sup>۱</sup> است، در فضاهای آموزشی نیز مطرح می شود. یکی از همکاران من از شاگردانش خواسته بود، در کلاس زبان شناسی کتاب «منظور من این نبود» را به عنوان یک کتاب درسی بخوانند. سپس برای آنها تکلیفی تعیین کرد تا سؤالاتی را مطرح کنند و تعدادی از آنها را برای من فرستاد تا پاسخ گویم. از دوازده دانشجویی که من سؤالاتشان را دریافت کردم ده نفر زن و دو نفر مرد بودند. تمام سؤالات ده زن حمایتگرانه و اکتشافانه بودند آنها تقاضای روشن تر شدن مطالب، توضیحات بیشتر و یا اطلاعات شخصی داشتند. مثلاً پرسیده بودند: «ممکن است بیشتر توضیح دهید...؟» «آیا ممکن است مثال دیگری بزنید؟» «آیا تفاوت‌ها بیولوژیکی است یا اجتماعی؟» «مثال‌های خود را از کجا پیدا می کنید؟» «اگر همه عقاید شما را بپذیرند چگونه اجتماع تغییر خواهد کرد؟» «چرا با شوهرتان ازدواج کردید؟» دو سؤال مردها هم‌اوردجویانه بود: یکی پرسیده بود: «در اساس کتاب شما به میزان زیادی با روان شناسی سروکار دارد، چرا نحوه‌ای را که یک روان شناس در سمینارتان شما را مورد پرسش قرار داد رد کرده اید؟» دیگری پرسیده بود: «آیا بیشتر مطالب کتاب شما پیش از آنکه در حیطه زبان شناسی قرار

گیرد درزمینه معانی بیان و ارتباطات نیست؟» سؤالات زنان برای من جذاب بود و سؤالات مردان گستاخانه. در این مورد با شوهرم حرف زدم. نظر شوهرم این بود: «خوب یک جور نقشه بود.» من پرسیدم: «چطور؟» او گفت: «استادشان به آنها گفته بود: حالا این فرصتی است برای شما - این آدم یک صاحب تجربه در این زمینه است. این فرصتی برای مقابله است.» خوب پس شوهرم هم بر این عقیده بود. او نیز گمان داشت که هماوردجویی با یک فرد مجرب کاری طبیعی است. من، همانند زنان آن کلاس فکر می‌کنم که دسترسی به یک فرد کارآزموده و باتجربه فرصتی است برای آموختن اطلاعات داخلی و برقراری ارتباط شخصی.

پس بنابراین معنای «هماوردجویی» چیست؟ سؤالات مردان به گوش من تلاش‌هایی برای کاهش اعتبار من به عنوان یک صاحب نظر آمد. به نظر می‌رسید هر دو می‌گویند: «تو واقعاً یک زبان‌شناس نیستی». یکی از آنها تعبیر و تفسیر من از وضعیت خودم را به عنوان نمونه پرسیده بود. من این کار را دوست نداشتم. من از سؤالات زنان بیشتر خوشم آمد احساس می‌کردم که زن‌ها اعتبار مرا تقویت و تشدید می‌کردند. حتی سؤال کنجکاوانه راجع به ازدواجم نیز مرا زیاد ناراحت نکرد چرا که مجازم ساخت در جواب کنایه‌آمیز و شوخ باشم. اما هماوردجویی می‌تواند گونه‌ای احترام باشد. یک همکار مرد نکته‌مشابهی را خاطر نشان ساخت. او می‌گفت، زمانی که مسأله‌ای جدی در میان است نباید سؤالات غیرجدی کرد. همکار مرد دیگری در ارتباط با انتقادی که بر یک کتاب نوشته بود می‌گفت گلاویزشدن و کشتی‌گرفتن با اشخاص

احترام گذاشتن به آنهاست، حتی اگر این اشخاص زن باشند. برای من جالب بود که چطور هردو آنها با استفاده از استعاره‌های مخالف سرایانه می‌خواهند توضیح دهند که هم‌اوردجویی در تبادلات آکادمیک سازنده و مؤثر است. من، مانند بسیاری از زنهای دیگر هم‌اوردجویی را حقیقی تلقی می‌کنم و آنرا تلاشی می‌دانم که دیگران برای قرار گرفتن در پله‌های بالاتر از آن استفاده می‌کنند.

حالا به نظرم بسیار محتمل می‌آید که آن دو دانش‌جوی مرد با پرسیدن سؤالات هم‌اوردجویانه بر این تلاش بودند تا با من در سطح فکری و ذهنی درگیر شوند، اما خود در شکاف میان‌فرهنگی<sup>۱</sup> گیر افتادند. من از هم‌اوردجویی خوشم نمی‌آید، هرچند. از مباحثات ذهنی و فکری زمانی که اعتبار من مورد احترام است لذت می‌برم. اگر سؤالات ایشان با عبارات دیگری جمله‌بندی شده بود، من بر آنها ارجح می‌نهادم. «ممکن است بیشتر توضیح دهید که چرا به رفتار روان‌شناس مورد اشاره خود اعتراض کردید؟» «ممکن است کمی بیشتر درباره رابطه کار خود با زمینه‌های معانی بیان و ارتباطات حرف بزنید؟» نحوه‌ای که سؤالات مشابهی از من پرسیده شده. «من با شما موافقم. اما برای جوابگویی به آدم‌هایی که از من می‌پرسند چرا آنچه من می‌کنم زبان‌شناسی است چه باید کرد؟ شما جواب این آدم‌ها را چگونه می‌دهید؟» کسی که با این ترکیب پرسشی را مطرح می‌کند در واقع همان اطلاعات را بیرون می‌کشد، اما به جای قدم‌گذاردن در جای پای یک مخالف در جای پای یک

متحد گام می نهد.

## جنگ برای خوب بودن

از زمانی که این انگاره‌ها را شناساسی کرده‌ام، همیشه از این موضوع که مردها برای رسیدن به هدف نزدیکی و پیوستگی طالب پرخاشگری هستند، در شگفت بوده‌ام. مثلاً یک سخنران مدعو در یکی از کلاس‌های من معتقد بود آنچه ظاهراً رفتار عجیب و غیرعادی محسوب می‌گردد می‌تواند توضیحات متفاوتی داشته باشد. برای روشن‌تر کردن موضوع گفت: «این خانم جوان ردیف اول را در نظر بگیرید، فکر کنید که ناگهان از جایش بلند شود و شروع کند به خفه کردن آن خانم جوان که کنارش نشسته». او برای یافتن مثالی درباره رفتار غیرمنتظره تنها حمله کردن به ذهنش رسیده بود. مرد دیگری قرار بود کارگاهی را برای حدود سی نفر در یک اتاق که گنجایش پنجاه نفر را داشت آماده کند. حضار صندلی‌های ردیف‌های عقب را اشغال کرده بودند و تعداد زیادی صندلی در اطراف سخنران خالی گذاشته بودند. وقتی تقاضای نخستین او مبنی بر اینکه آنها جایشان را عوض کنند و جلوتر بنشینند هیچ واکنشی از پی نداشت. سخنران به تهدیدی برای اذیت کردن متوسل شد: «اگر جلوتر ننشینید، وقتی که از اینجا بیرون بروید، تعقیبتان می‌کنم و کلکتان را می‌کنم؟»

یک متخصص هیپنوتیزم سعی می‌کرد دانش‌زبان ژاپنی زنی

را که زمانی خیلی خوب ژاپنی می دانسته و از هنگامی که مسلط به زبان چینی شده بود آنرا فراموش کرده بود، به ذهن او بازگرداند. پس از اینکه زن را در یک حالت خلسه سبک قرار داد، به او گفت: «تصور کن کسی دارد ترا هل می دهد و به ژاپنی با تو حرف می زند. به ژاپنی بر سرش فریاد بزن» از اینجا گورت را گم کن! در تلاش برای ایجاد یک موقعیت درگیر کننده احساس او از موردی استفاده کرد که برای بیشتر مردان محوری و اساسی است. اما من دلم می خواست بدانم و شک کردم که آیا این موقعیت برای آن زن هم موقعیتی وادار کننده بود. کمی بعد، این متخصص در توضیح روش خود گفت: «بگذار ببینیم می توانیم ژاپنی را وادار کنیم با چینی کشتی بگیرد و برنده شود!»

### کلام گرگ در جامه گوسفند

اگر پسرها و مردها از مخالفت در راه برقراری ارتباط بهره می گیرند، دخترها و زن ها می توانند از همکاری و پیوستگی آشکار در جهت رفتار رقابت آمیز و خرده گیرانه استفاده کنند. مثلاً گودوین در یکی از تحقیقات خود پی برد که دخترها نوع ویژه ای از طناب بازی را دوست داشتند که در آن می توانستند تعداد دفعاتی را که می پریدند بشمارند. غیبت کردن نیز در صورتی که بر سر آن که چه کسی اول خبر را بداند چشم و هم چشمی باشد می تواند رقابت برانگیزد.

لیندا هیوز،<sup>۱</sup> متخصص روانشناسی رشد، تعادل ظریف همکاری و رقابت را در میان دخترهای کلاس چهارم و پنجم در بازی به نام «چهارخانه» مربع نشان می‌دهد. در این بازی هریک از چهار بچه داخل مربعی که بر روی زمین ترسیم شده می‌ایستد و همگی در حالت ایستاده با زمین زدن توپ آن را در میان خود می‌گردانند. هرکس که نتواند توپ را بگیرد، آن را خارج از مربع بزند یا دوبار به زمین بزند از بازی خارج می‌شود. او از بازی بیرون می‌رود و بچه، بعدی که در صف ایستاده وارد بازی می‌شود. با وجود اینکه در اصول این بازی انفرادی است. اما در عمل دخترها به گونه‌ای بازی می‌کنند که گویی بازی گروهی است. سعی آن‌ها بر این است که دوستان خود را وارد بازی و دیگران را از بازی بیرون کنند.

هیوز توضیح می‌دهد که دخترها در محدوده نظام پیچیده‌ای بازی می‌کردند که از آنها می‌خواست به گفته خود دخترها «خوب» باشند و نه «بدجنس». بیرون کردن بچه‌ها از بازی «بدجنسی» بود اما اگر به خاطر «خوب بودن» به کس دیگری این کار را می‌کردی یعنی اینکه یکی از دوست‌ها را وارد بازی می‌کردی آن وقت دیگر «بدجنسی» نبود. دخترها ناگزیر از رقابت بودند. اگر قرار بود همیشه «خوب» باشی و هرگز باعث نشوی کسی از بازی بیرون برود، این کار در حق همه بچه‌هایی که در صف ایستاده بودند و هرگز وارد بازی نمی‌شدند «بدجنسی» بود. اما این دخترها ناگزیر



بودند رقابت را در چارچوبی از همکاری و تعاون به نمایش بگذارند. بنابراین مثلاً اگر دختری که توپی را محکم به زمین می کوبید تا کسی از بازی بیرون برود، ممکن بود با صدای بلند به دوستش بگوید: «سالی من ترا وارد بازی می کنم!» این باعث می شد که سایرین بشنوند که او واقعاً نمی خواست در حق دختری که باعث می شد از بازی بیرون برود «بدجنسی» کند، او فقط می خواست نسبت به دوست خودش «خوب» باشد. خود دخترها نحوه رفتاری مورد تقاضای این بازی را «خوب .. بدجنس» می نامیدند. دخترها به هیوز گفتند که تمایلی به بازی با پسرها ندارند چرا که پسرها فقط سعی می کنند همه را از بازی بیرون کنند.

«پنه لوپ براون»<sup>۱</sup>، مردم شناس، مثال های زنده ای ارائه می دهد مبنی بر اینکه چگونه زنان تنه جا پا<sup>۲</sup> از موافقت آشکار جهت ابراز مخالفت بهره می گیرند. زنان در این جامعه مایائی سرخ پوستان در مکزیک هرگز آشکارا خشم خود را بیان نمی کنند و نمی جنگند. اگر عصبانی باشند با خودداری از حرف زدن، تبسم و لمس کردن آنها نشان می دهند. پس اگر موقعیتی پیش آید چگونه درگیر تعارض و تضاد می گردند؟ مثلاً در یک دادگاه. براون از جریان پرونده ای در یک دادگاه فیلم گرفت. در این دادگاه یک مورد غیر متداول و رسواآمیز مورد قضاوت قرار می گرفت. یک نوعروس جوان شوهر خود را ترک کرده و با مرد دیگری ازدواج کرده بود. خانواده داماد بر علیه خانواده عروس فراری اعلام جرم کرده بودند تا

- 
1. Penelope Brown
  2. Tenejapa

تمام هدایایی را که براساس آداب و رسوم به عروس داده بودند پس بگیرند. مادر عروس و مادر داماد به عنوان نمایندگان دو خانواده در دادگاه حضور یافتند. در ارائه پرونده دو زن با عصبانیت با یکدیگر مشاجره می کردند. مثلاً وقتی مادر داماد ادعا کرد که به عروس کمربندی داده که دوپست پزو ارزش دارد. مادر عروس جواب داد: «شاید صد پزو یا چیزی همین حدود می ارزید مگر نه؟» این جواب کنایه آمیز تلویحاً بدین معنا بود که: «ارزش کمربند فقط صد پزو بوده» همچنین دامنی را که دخترش به عنوان تحفه گرفته بود با گفتن: «لأبد منظور شما این است که دامن از جنس پشم واقعی بوده،؟» به شکل کنایه آمیز این ادعا را رساند که دامن از پشم واقعی درست نشده. سپس مادر داماد به میدان آمد. «پس شاید به اندازه کافی قیمتی نبود!» تلویحاً بدین معنی که «قیمتی بوده است.» مادر عروس جواب می دهد: «واقعاً قیمتی! واقعاً قیمتی بوده!» که طعنه آمیز کنایتی است از «بهایی نداشته و نازل بوده.»

این زنان روستایی که از ابراز خشم و مخالفت به شکل آشکار منع گردیده اند، برای بیان خود از راهی استفاده می کردند که دردسترس شان بود - لغات و معانی ادب و موافقت. این مثال از یک فرهنگ بیگانه شاید کمی افراطی باشد اما قالب آن با راههایی که زنان امروزی از طریق آن برای کسب اهداف منفی از وسائل و ابزار مثبت بهره می گیرند، تفاوت چندانی ندارد. تمام راه های کلامی «خوب بودن» که از زنان انتظار می رود، می تواند همان گونه که در التیام بخشیدن به کار گرفته می شود در رنجاندن نیز به کار آید. یک روش متداول برای رنجاندن کسی بی آنکه به نظر برسد که قصد این

کار درمیان است، تکرار یک نظر انتقادآمیز است که شخصی دیگری اظهار داشته، یعنی راه «برای خودت می گویم.» هیلدا به آن ماری می گوید: «فکر می کنم بدانی...» و بعد ادامه می دهد که چطور خواهرشوهر آن ماری یک اتاق پُر از زن را با داستان های مربوط به مشکلات آن ماری و پسر نوجوانش سور داده. آن ماری از اینکه فهمید که مشکلات خانوادگی او موضوع بحث عمومی قرار گرفته ماتم گرفت. از آن جایی که نمی خواست به شوهرش بگوید که به خواهرش اعتماد نکند و به این دلیل که نمی خواست با خواهر شوهرش بر سر این موضوع نزاعی برپا کند، احساس کرد که چاره ای جز سوختن و ساختن ندارد. اگر این داستان به آن ماری گفته نشده بود رنجیده خاطر نمی شد، بنابراین کسی که باعث رنجش و دل آزرده گی او شده بود دوستش هیلدا بود نه خواهر شوهرش. از آن بدتر اینکه بعد از آن ماجرا هربار هیلدا آن ماری را می دید، درحالی که به چشمان او خیره می شد و سعی می کرد خود را با همه وجود علاقه مند و نگران نشان دهد می پرسید: «خوب چطوری؟» «اوضاع چطور پیش می رود؟» این باعث می شد که آن ماری به جای اینکه خود را یک والد عادی در نظر بگیرد که فرزندانمش مشکلات عادی دارند. اینگونه احساس کند که یک سبد پُراز مسائل لاینحل است.

حمایت و پشتیبانی به هر شکل می تواند به منظور قرار دادن شخص حمایت شونده در موضع پایین تری به کار گرفته شود. نشان دادن علاقه و دلسوزی بسط یافته برای احساسات دیگران می تواند انسان را به عنوان مددکار اجتماعی قالب بگیرد که همه چیز را

در خود جمع داشته و دیگران در واقع بیماران او محسوب می گردند. ارائه پیشنهادات سودمند نیز به شکل غیرمستقیم می تواند برانتقاد دلالت کند. برای مثال زنی به نام سارا به دوستش فیلیس پیشنهاد کرد که دفعه بعد که پدر و مادر فیلیس به دیدن او می آیند به جای اینکه در آپارتمان یک اتاق خوابه اش از آنها پذیرایی کند، برای آنها در هتل جا بگیرد و بدین ترتیب آنها هم راحت تر خواهند بود. به جای قدردانی از این نصیحت سارا، فیلیس دقیقاً و درست متوجه منظور سارا شد. منظور سارا این بود که او زیادی درگیر پدر و مادرش می باشد.

تعریف و تمجیدی که در خود انتقاد مخفی شده دارد می تواند استهزا باشد. مثلاً: «دوست پسر تازه ات خیلی ماهه! اصلاً مثل قبلی کسالت آور و بدعُنق نیست.» این ظاهراً تعریف از دوست پسر تازه است اما مثل اینکه یک سیلی در ارتباط با قبلی به گوش شما نواخته باشند. به شکل مشابه این تعریف که: «سخنرانی تان عالی بود، درمقایسه با قبلی بسیار آسانتر می شد آنرا فهمید.» باعث می شود با این تصور که بعد از سخنرانی قبلی همه حضار سرخود را می خاراندند تا از حرف های شما سر در آوردند، باقی بمانید.

راه دیگری که انتقاد می تواند تراوش کند بی آنکه گوینده مسئولیتی درقبال آن به عهده گیرد، ظن و گمان درانگیزه های آدم های دیگر است. مثلاً پاتریشیا با صدای بلند تعجب خود را از اینکه کسی که تازه با او آشنا شده بود به او تلفن زده بود برزبان آورد. نادین دوست او عقیده ای داشت: «شاید او فکر کرده که تو مسأله داری زیرا به او گفته بودی که می خواهی بجای پتی ترا

پاتریشیا بنامند. با آنکه پاتریشیا هنوز هیچ عقیده‌ای در ارتباط با افکار کسی که تلفن زده بود نداشت فهمید که نادین درباره او و تمایلش به استفاده از اسم کامل چه فکر می‌کند.

### پیام‌ها و فراپیام‌ها در جنگ و جدال

با آنکه ممکن است زنان از آشکارا جنگیدن اکراه ورزند و مردان به جنگیدن از روی شوخ‌طبعی و سرگرمی متمایل باشند، موقعیت‌های فراوانی وجود دارند که در آنها مردها و زن‌ها به شکل آشکار و جدی با یکدیگر در تعارض قرار می‌گیرند. اغلب این مباحثات نه تنها در مورد موضوع مورد اختلاف بلکه بر سر روش گفت‌وگو میان طرفین به دشواری منجر می‌شود بار دیگر تفاوت میان پیام‌ها و فراپیام‌ها کلید حل ماجراست.

مردی در ارتباط با این موضوع که بحث کردن با زن‌ها موجب ناراحتی است به عنوان مثال این مکالمه را برای من تعریف کرد. برخورد میان این زن و شوهر با بیدار کردن شوهر به وسیله زن در نیمه شب شروع می‌شود:

شوهر: چپی شده؟

زن: همه تخت خواب را گرفته‌ای!

شوهر: معذرت می‌خوام.

زن: تو همیشه داری همین کار را می‌کنی!

شوهر: چپی؟

زن: سوءاستفاده از من.

شوهر: صبر کن ببینم. من خواب بودم، چطور می توانی مرا برای کاری در زمانی که خواب بودم مسئول بدانی؟

زن: خوب راجع به آن دفعه چه می گویی که...

بعد زن ادامه می دهد تا مرد جزای گناهان گذشته را پس بدهد. برای این زن و شوهر یافتن زمینه مشترک در بحث و جدل سخت بود زیرا هر دو در دو سطح متفاوت حرکت می کردند. مرد در سطح پیام حرف می زد: او قسمت بیشتر تختخواب را اشغال کرده بود. اما توجه زن به فرایم بود: طرز خوابیدن او در تخته خواب نشان می دهد او به طور کلی از زن خویش سوءاستفاده می کند و در واقع در رابطه آن دو «بیشتر جا را اشغال می کند». زن از فرصتی که این تجاوز قابل لمس برای او فراهم آورده استفاده می کرد تا قالب رفتاری را که این حرکت شوهر نشانگر آن است ارائه دهد. مرد احساس می کرد که کمال بی انصافی است که همسرش به دلیل این تجاوز غیر عمدی نخ یک سیری حوادث گذشته را یک مرتبه مثل شعبده بازی که دستمال های رنگارنگ از کلاهش بیرون می آورد بیرون بکشد.

دقیقاً همین نقطه نظرها که به شکل مشابهی تعیین شده اند. یک مکالمه در زمان آن تایلور<sup>۱</sup> به نام «توریست تصادفی» را شکل می بخشند. ماکون و موریل مدتی است باهم زندگی می کنند، اما ماکون هنوز قانوناً از همسرش جدا نشده است. ماکون دربارهٔ الکساندر پسر موریل نظر می دهد:

یک روز غروب ماکون به موریل می گوید: «من فکر می کنم الکساندر چیزی در مدرسه یاد نمی گیرد.»  
«اوه مسئله ای نیست او مشکلی ندارد.»  
«امروز وقتی شیر خریدیم از او خواستم حساب کند چقدر باید پس بگیریم و او اصلاً نمی دانست. حتی نمی دانست باید عمل تفریق را انجام دهد:

موریل جواب داد. «خوب، تازه کلاس دوم است.»

«من فکر می کنم باید به مدرسه خصوصی برود.»

«مدرسه خصوصی پول می خواهد.»

«خوب من می دهم.»

«چه می گویی؟»

«چی؟»

«چه می گویی ماکون؟ آیا منظورت این است که نسبت به ما

تعهدی داری؟»

سپس موریل ادامه می دهد که ماکون باید در این باره که آیا می خواهد زنش را طلاق بدهد و با او ازدواج کند تصمیم بگیرد موریل می گوید که نمی تواند پسرش را در یک مدرسه جدید نام نویسی کند و سپس وقتی ماکون تصمیم گرفت پیش زنش برگردد دوباره او را از مدرسه بیرون بکشد. مکالمه با این حرف ماکون که دیرباورانه می گوید: «من فقط می خواهم که او تفریق یاد بگیرد.» خاتمه می یابد.

مثل زن و شوهری که در نیمه شب با هم بحث می کردند، ماکون در مورد موضوع ریاضی یادگرفتن الکساندر به خود پیام

علاقه مند است اما موریل با فرایم با سروکار دارد. اگر ما کون شهریه مدرسه پسر او را پردازد چه تفاوتی در رابطه آنها ایجاد می شود. مشاجره ای که میان یک زن و شوهر واقعی پیش آمد همین قالب را نشان می دهد. در این بحث که به وسیله جین فرانک<sup>۱</sup> ضبط شده و از نقطه نظر دیگری مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته بود، شوهری به خانه باز می گردد و همسر را به مقابله می خواند: «خوب بیا و قبول کن که شکست خورده و بازنده ای». زن قبلاً گفته بود که محال بود که تابلوی نقاشی در اندازه و نوعی که شوهرش می خواست پیدا شود. حالا شوهر یک تابلو با همان مشخصات پیدا کرده بود و می خواست زنش بپذیرد که اشتباه کرده بود. اما همسرش به جای پذیرش اشتباه مدعی شد که نگفته یافتن تابلویی به آن اندازه غیر ممکن است، گفته مشکل است. زن در واقع قصد مصالحه داشت. می گفت که شوهرش حرف او را بد تعبیر کرده و منظور او آن نبوده است. اما مرد اصلاً نمی پذیرفت. زن آن حرف را زده بود و حالا مرد ثابت کرده بود که او اشتباه کرده و باید شکست را بپذیرد. جروبحث آنان که بسیار داغ هم شد نمی توانست به نتیجه برسد زیرا مرد لحظه ای از سطح پیام - یعنی دقت و صحت تحت اللفظی آنچه او گفته بود - جدا نمی شد. اما زن به زودی به چیزی که به مراتب برای او مهم تر بود چسبید، این فرایم که موضع شوهر در ارتباط با رابطه آن دو مخابره می کرد: «برای چه همیشه می خواهی ثابت کنی که من اشتباه می کنم و در وضعیتی



پائین تر قرار داریم؟»

### «این مرا یاد داستانی می‌اندازد»

این نقطه نظرهای متفاوت تمام جنبه‌های طرز گفت و گوهای ما را شکل می‌بخشند. یکی از جنبه‌هایی که مورد مطالعه زبان‌شناسان و مردم‌شناسان قرار گرفته داستان‌گویی است، یعنی ارائه گزارشی از تجربیات شخصی که اشخاص در گفت و گوبا یکدیگر مبادله می‌کنند. داستان‌هایی که ما می‌شنویم و در مکالماتمان تعریف می‌کنیم نقطه نظرات ما را شکل می‌بخشند. از طریق شنیدن ماجراهایی که بر سر آدم‌های دیگر آمده و مردم برای ما تعریف می‌کنند، ما به فرضیاتی در جهت رفتار صحیح شکل می‌بخشیم و نیز راه‌هایی که مردها و زن‌ها دربارهٔ حوادث زندگی خویش حرف می‌زنند نمایانگر و آفرینندهٔ دنیا‌های متفاوت ایشان است. هر سال، شاگردان من، مکالمات عادی را که خود در آن شرکت دارند ضبط می‌کنند و از بخش‌هایی که در آن اشخاص از تجربیات شخصی خود حرف می‌زنند رونوشت برمی‌دارند. یک از سال‌ها، دو تن از دانشجویان همهٔ داستان‌های رونویسی شده به وسیلهٔ اعضاء کلاس را به منظور مقایسهٔ داستان‌هایی که به وسیلهٔ زنان نقل شده و آنهایی که به وسیلهٔ مردان روایت گردیده. تجزیه و تحلیل نمودند، آنها به تفاوت‌هایی پی بردند که باقابلی که من تاکنون توصیف کرده‌ام همخوانی دارد.

چهارده داستانی که مردها تعریف کرده بودند همه درباره خودشان بود. از دوازده داستانی که زن‌ها تعریف کرده بودند تنها شش داستان مربوط به خودشان بود و بقیه همه مربوط به حوادثی بود که برای دیگران رخ داده بود. مردها و نه زن‌ها، داستان‌هایی تعریف کرده بودند که در آنها ایشان قدرت مخالف و یا پیش‌کسوت و بازیگر عمده بودند، در واقع اکثر داستان‌هایی که مردها گفته بودند از ایشان تصویر خوبی ارائه می‌داد. مثلاً دو نفر از مردها از موقعیت‌هایی حریف زده بودند که آنها به دلیل بازی‌های استثنایی خود موجب پیروزی تیم‌هایشان شده بودند. بسیاری از زن‌ها داستان‌هایی تعریف کرده بودند که تصویر احمقانه‌ای از آنها ارائه می‌داد. مثلاً زنی تعریف کرده بود که نفهمیده که بینی‌اش شکسته تا اینکه سالها بعد یک دکتر او را از این امر مطلع ساخت. زن دیگری می‌گفت که وقتی به خاطر افتادن در یک چاله قالباق چرخش را گم کرده چقدر عصبانی شده و بعد از توقف اتومبیل در حالیکه مدتی بیهوده در میان قالباق‌های دیگری که به همان سرنوشت دچار شده بودند گشته بود برای آنکه دست خالی برنگردد یک قالباق مرسدس بنز برداشته بود که اصلاً بدردش نمی‌خورد. مقایسه غیررسمی داستانهای زن و مردهائی که توسط شاگردان من گردآوری شده بود و مطالعات باربارا جان استون براساس پنجاه و هشت داستان مکالمه ضبط شده بوسیله شاگردانش نتایج مشابهی در برداشت جان استون دریافت که:

داستانهای زنان غالباً در ارتباط با جمع و اجتماع بوده در حالیکه داستانهای مردان اغلب گرد محور رقابت و مقابله

می چرخیده است. مردها از رقابتهای انسانی حرف می زنند - چه رقابتهای بزمی در دعوها و چه رقابتهای اجتماعی که در روبروشدن با آنها و برای دفاع از شرف خود از قدرت کلام و نیروی فکر خویش بهره می گیرند. آنها از نبرد با طبیعت سخن می گویند - از شکار و ماهیگیری حرف می زنند. قصه های پیرامون مبارزات با انسانها و حیوانات می تواند به شکل داستانهای بلندی درآید که در نوع خود رقابتی است بین شنندگان و گوینده داستان. هنگامی که مرد گوینده خود پیش کسوت و بازیگر عمده نباشد، حتماً مرد دیگری در این مقام است. داستانهای مردها به ندرت شامل زنان می شود.

داستانهای زنان از سوی دیگر حول محور مسائل عادی اجتماع و کارهای مشترک گروههای متفاوت مردم دور می زند. زنان داستانهایی تعریف می کنند که نشان می دهد که چگونه با نقض قوانین اجتماعی دچار هراس و دستپاچگی و ناراحتی شده اند. روایاتی از اینکه چطور اشخاص به سختی و به جبر به دیگران کمک کرده اند، داستان دیدن روح هائی که بعد معلوم شده روح نبوده اند، داستان دیدار دوستان و صاحب گربه شدن. زن ها از آدم های خاص و گاهی غریب داستان می گویند، رفتار غیر عادی آنان را زنده و نمایشی تعریف کرده و تلویحاً این رفتارها را در مقابل رفتارهای عادی اجتماعی قرار می دهند. زنان درباره خود، زنان دیگر و مردان داستان می گویند.

در تحقیق جان استون نه تنها مردان در مورد تجاربی که خود به تنهایی در آن وارد عمل شده بودند بیشتر حرف می زدند بلکه

وقتی زن‌ها و مردها دربارهٔ به‌تنهایی دست به کار شدن می‌گفتند نتایج متفاوت بود. اکثر قریب به اتفاق مردانی که از به‌تنهایی وارد عمل شدن گفته بودند، از عاقبت خوش کار حرف زده بودند. اکثریت زنانی که از به‌تنهایی دست به کاری زدن گفته بودند، به‌عنوان نتیجه تصویری از خود رنج دیده ارائه داده بودند. تنها دربخش بسیار کوچکی از داستان‌های مردها (چهار داستان از مجموعه بیست و یک داستان) پیش کسوت و بازیگر عمده از آدم دیگری کمک یا هم‌فکری گرفته بود. درمورد زنان دربخش بزرگتری از داستان‌ها (یازده از بیست و شش داستان) قهرمان داستان از کمک و هم‌فکری دیگران بهره‌جسته بود. جان استون اینگونه نتیجه می‌گیرد که مردان در دنیایی زندگی می‌کنند که به‌چشم ایشان قدرت از کنش یک فرد در مخالفت با آدم‌های دیگر و یا نیروهای طبیعی ناشی می‌شود. به‌چشم مردان زندگی نبردی است که ایشان دائماً دربوته آزمایش‌اند و باید به‌منظور اجتناب از شکست وارد میدان شوند. اگر مردان زندگی را در واژه‌های نبرد و مقابله خلاصه می‌بینند، نبردی برعلیه طبیعت و آدم‌های دیگر، به‌چشم زنان زندگی نبردی است برعلیه خطر جداشدن از جمع و اجتماعی که درآن زندگی می‌کنند.

### قضایات‌های نادرست، متقابل

این انگاره‌ها متن و زمینه‌ای را فراهم می‌آورند که می‌توان

مشاهدات آقای فاکس از زنان و مردان کلاس گزارش نویسی خود را در آن قرار داد. جک قصد داشت بر گروه اثر بگذارد. مری تلاش کرده بود تا از ممتاز بودن و رنجاندن دیگران اجتناب ورزد. بخش بزرگی از تعریف جک از خودش نمایانگر نقطه نظر او از جهان به عنوان میدان نبردی برای رقابت و تعارض بود. برطبق گفته آقای فاکس نوشتار آقای جک توصیف کننده «رقابت و تعارض او با دانشجویان هم کلاسی اش در مدرسه نظامی وست پوینت<sup>۱</sup> که یک سال در آنجا گذارنده بود، با تیم های بسکتبال و مقامات رسمی، با هم کلاسی های مدرسه و از همه مهم تر به گفته خود جک با برادرش بود.»

اگر جک به ظاهر با اعتماد به نفس به نظر می رسید، نوشته های او اضطراب و دلنگی را که در نتیجه زندگی در دنیایی مجادله آمیز تجربه کرده بود فاش می ساختند. از آنجایی که او همواره دردنیای سلسله مراتب ها به سر می برد، در هر موضع و موقعیتی که «یکی پائین تر» قرار داشته، به سختی آسیب دیده است: در تجربه کوتاه مدت نظامی اش، جایی که همه دانشجویان ارشد دست به یکی می کردند تا دانشجویان تازه وارد را حسابی مچل کنند و در خانواده اش، جایی که او معتقد بود که برادر و خواهرش فرزندان محسوب بودند. فاکس اینگونه توضیح می دهد:

«نوشته های جک مناجاتی از سلسله مراتب است، از درجه بندی همکلاسی هایش در مدرسه نظامی وست پوینت، تا

توصیف از از یک مسابقهٔ بسکتبال که در آن داوران با بی‌انصافی بازیکنی را جریمه می‌کنند و یا نحوه‌ای که او خانواده‌اش را به شکل سلسله مراتبی از امتیازات ارائه می‌دهد با پدر و مادرش در رأس، سپس برادرش، بعد خواهر و در انتها خود جک. همهٔ این سلسله مراتب‌ها به‌ضرر جک کار می‌کنند تا جایی که خود او در یک اشتباه هجی<sup>۱</sup> بسیار جالب می‌گوید که این سلسله مراتب او را از خشم دیوانه می‌کنند.»

به عبارت دیگر آنچه در ظاهر به‌عنوان اعتماد به‌نفس در مرد است، می‌تواند به‌همان اندازه حاصل دردهای گذشته باشد که آنچه به‌عنوان عدم امنیت در زن ظاهر می‌گردد می‌تواند نتیجهٔ آن باشد. مردها و زن‌ها تمایل دارند که یکدیگر را از طریق شیوه و روش خاص خویش درک کنند چرا که همهٔ ما برایین تصوّریم که در دنیایی یکسان زندگی می‌کنیم. مرد جوان دیگری در کلاس گزارش نویسی فاکس متوجه شده بود که همتهای مؤنث او هنگام صحبت فاقد اعتماد به‌نفس هستند. تصوّر او برایین بود که این زن‌ها از اینکه اشتباه کنند می‌هراسیدند، نکته از نظر او آگاهی و علم بود و توانایی فردی. آنچه به‌ذهن این مرد جوان خطور نکرد این بود که این زن‌ها از برخطا بودن نمی‌ترسیدند، هراس آنان از این رو بود که متعرض و رنجاننده باشند. از نظر این زن‌ها، پیوند و رابطهٔ ایشان

---

۱. کلمهٔ Infuriate به‌معنای بسیار خشمگین کردن یا آتشی کردن است. جک این کلمه را به‌شکل Inferiorate نوشته که خود بیخود معنی نمی‌دهد اما کلمهٔ Inferior به‌معنای درجه دوم، پایین رتبه و پست است. بنابراین شاید «این سلسله مراتب او را در موضع درجه دوم و پست قرار می‌دهد.» احساس او بوده است.

با گروه مطرح بود.

هم مری و هم جک نارضایی خود را از نقش‌هایی که برای بازی آموخته بودند بیان داشته بودند. خانم مری سرخ مشکل را در دست پدر می‌دید که همیشه او را بر حذر داشته بود تا همه آنچه را که می‌داند آشکار سازد. جک دنیای مجادله‌آمیز و پر کشمکش را برای نقشی که بر عهده گرفته بود ملامت می‌نمود. به بخشی از حرف‌های جک توجه کنید:

«من قبلاً آدمی با ذهن و قلب باز، خوب و حساس بودم، در درون عمیقاً هنوز هم هستم. معهداً از طریق رقابت با خانواده‌ام و روابطم در مدرسه، شخصیت‌م را تغییر دادم. یعنی «سخت شدم» و دیگران را کنار نهادم.» با آنکه مخالفت می‌تواند وسیله‌ای برای اهداف پیوستگی و نزدیکی باشد، دنیای سلسله‌مراتب و رقابت‌آمیز پسران می‌تواند موجب درد عمیق عاطفی گشته، در راه برقراری پیوند و پیوستگی مداخله نماید.

### پیچیدگی‌های متفاوت

در پاسخ به تفاوت‌های میان زنان و مردان که در این فصل توصیف شده، مردم اغلب از من می‌پرسند یا می‌گویند که کدام روش بهتر است. حتی محققین نیز گاهی اوقات داوری ارزشی

انجام می دهند. جانت لور<sup>۱</sup> با مقایسهٔ پسرها و دخترهای کلاس پنجم - بچه‌های ده - یازده ساله - به هنگام بازی این گونه نتیجه می گیرد که بازی پسر بچه‌ها بیشتر آنها را برای زندگی در دنیای کار آماده می سازد زیرا بازی پسر بچه‌ها قوانین و نقش‌های پیچیده‌ای را شامل می شود. اما بازی دختر بچه‌ها نیز شامل پیچیدگی در ترتیب کلامی روابط متقابل شخصی می گردد. پنه لوپ اِکرت<sup>۲</sup> که ناظر بازی دخترها و پسرها در دبیرستان بوده متذکر این نکته است که پسرها موقعیت و مقام اجتماعی خود را از طریق بسیار ساده و صریح تعریف می کنند - مهارت و موفقیت فردی به ویژه در ورزش - اما دخترها باید موقعیت و مقام اجتماعی خود را از طریق بس پیچیده تر یعنی از راه شخصیت کلی خود تعریف نمایند.»

لور یک بازی از بازی‌های دخترهای کلاس پنجم که به نظر خود او بسیار «یکنواخت» و خسته کننده بود توصیف می کند. در این بازی گروه بزرگی از دخترها در دایره‌ای حلقه می زدند و همه با هم یک سری حرکات از پیش تعیین شده را انجام داده، سرود کوتاهی با مضمون: «دکتر نیویورکی شمارهٔ ۹» را می خواندند. یک دختر با چشمان بسته در مرکز دایره می چرخید و در حالی که دستش را به طرفی دراز می کرد از چرخش می ایستاد. دختری که انگش به طرف او اشاره رفته بود در وسط دایره به او ملحق می شد. جایی که او دوباره می چرخید و دختر دیگری را به همان طریق

1. Janet Lever

2. Penelope Eckert



انتخاب می‌کرد. وقتی نه دختر وسط دایره جمع شدند، دختر نهمی دختر شماره یک جدید می‌شود و هشت دختر دیگر به دایره باز می‌گردند. چرا این بازی سرگرم کننده بود؟ هر بار دوستی انتخاب می‌شد تا به وسط دایره بیاید از تمام دوروبر دایره فریادهای شادی شنیده می‌شد. در واقع هر دختری با شدت و ضعف این فریادها می‌توانست محبوبیت خود را اندازه بگیرد. به عبارت دیگر این بازی مفرح بود چرا که متاعی را که بیش از همه چیز برای دخترها اهمیت دارد یعنی نیروی پیوستگی و نزدیکی را با مهارت به کار گرفته به اوج می‌رسانید. بازی دخترها آزمونی است در جابه‌جایی اتحادها. بازی آنها به واقع رقابت و مسابقه‌ای است اما نه رقابتی در مهارت بلکه رقابتی در میزان مورد علاقه بودن و محبوبیت.

مارجوری هارنس گودوین و چارلز گودوین مدتی در مناطق سیاه‌پوست‌نشین طبقه کارگر کار و زندگی کردند. آنان یک عادت روزمره لفظی را که یکی از اشتغالات دخترهای نوجوان این مناطق بود به شکل بسط یافته‌ای توصیف می‌کنند. خود دخترها این عادت لفظی را «دختر گفت - پسر گفت» می‌نامند. این عادت لفظی زمانی که دختری به دختر دیگر می‌گوید که دختر سوم پشت سر او چه حرفهایی گفته برانگیخته و تهییج می‌شد. به نظر گودوین‌ها: «وقتی پسرها مورد مطالعه قرار گرفتند در آنها هیچ ساختاری برای بحث و مذاکرات گسترده‌تر که به همان اندازه پیچیدگی داشته باشد وجود نداشت.»

با این حساب درست نیست بگوئیم که رفتار پسرها عموماً پیچیده‌تر است، بلکه درست‌تر است اگر بگوئیم که پسرها و

دخترها یاد می‌گیرند که در میدان‌های نبرد متفاوتی از عهده پیچیدگی برآیند. پسرها از راه قوانین و فعالیت‌های پیچیده و دخترها از طریق شبکه‌های پیچیده روابطشان و نیز راه‌های پیچیده کارگیری زبان برای وساطت و میانجی‌گری در این روابط.

### راه‌چه کسی بهتر است؟

آیا حقیقت دارد که بازی‌های پسرها مردان را برای موفقیت در دنیای کار بهتر مهیا می‌سازد؟ مسلماً این اعتقاد که فرد نمی‌تواند و نباید به تنهایی عمل کند بر سر راه زن‌ها که نیاز به تصمیم‌گیری سریع دارند سد و مانعی ایجاد می‌کند. اما این اعتقاد که یک فرد بایستی مستقلاً عمل نماید و راه خویش را بدون تقاضای یاری از دیگران به تنهایی بیابد نیز برای مردان سد و مانعی است، زیرا زمانی فرا می‌رسد که آنها تمام اطلاعات لازم برای تصمیم‌گیری را در دست ندارند. به علاوه مطالعات نشان می‌دهند که زنان و مردانی که در زمینه‌های کاری و علمی، که به شکل سنتی در حیطه مردان بوده است، کامیاب بوده‌اند، آدم‌های بسیار رقابت‌آمیزی نیستند بلکه در «قابلیت کاری» و در «تبحر کاری» برتری داشته‌اند یعنی به سادگی کار خود را فوق‌العاده خوب انجام می‌دهند.

تمایل زنان به جلب توافق حتی ممکن است در مدیریت یک امتیاز محسوب گردد. بسیاری معتقدند که زنان مدیران بهتری می‌توانند باشند زیرا به مشورت و تبادل نظر با دیگران تمایل

بیشتری دارند و کارمندان را در تصمیم‌گیری شریک می‌کنند و همه بر این متفق‌القول‌اند که کارمندان اگر احساس کنند که در تعیین خط‌مشی سازمان نقشی دارند با کفایت بیشتری برای ایفای آن وارد عمل می‌شوند. مردی تجارتي کوچک همسرش را اینگونه توصیف کرد، میدان مبارزه بازي که در آن همه زیردستان همسر او را به اسم کوچک صدا زده، بدون درزدن وارد اتاق او می‌شدند و همگی خود را بخشی از یک تلاش گروهی می‌دانستند و نه کارگزاران جزء! در کار خود او همه کارمندان او را آقای... صدا می‌زدند و هرگز بدون اجازه وارد دفتر او نمی‌شدند و او براین احساس بود که کارمندانش خیلی کمتر از کارمندان همسرش از کار خویش رضایت دارند.

با وجود آن که حفظ فضایی از در کنار جمع بودن به جای سلسله مراتب ممکن است در بعضی شرایط امتیازاتی داشته باشد، اما آنهایی که از تعارض هراسی ندارند، در موقعیت‌های اجتناب‌ناپذیر بی‌شماری که دیگران برسر آنند که مانع کار ایشان گردند، دارای امتیازاند. تمایل برای داد و بیداد راه انداختن می‌تواند شکل مؤثری از قدرت باشد. نمونه زیر مثالی کوچک است که حرف زیاد برای گفتن دارد.

در کنسرتی در یک سالن بزرگ حضار بسیار پراکنده نشسته بودند، عده زیادی در دورترین بالکن‌ها نشسته بودند اما تمام قسمت‌های نزدیک تر به صحنه خالی بود بنابراین بعضی از کسانی که در آخرین بالکن نشسته بودند از جا برخاستند و در صندلی‌های خالی نزدیکتر جای گرفتند. درست در لحظاتی که این‌ها داشتند در صندلی‌های جدید جا می‌افتادند و کنسرت داشت شروع

می شد. سروکله یک کنترلچی پیدا شد. کنترلچی به سراغ زوجی رفت که تازه داشتند می نشستند نور چراغ قوه آتش را به صورت آنها انداخت و به آنها گفت که سر جای اولشان بنشینند. زن آماده بود که به حرف کنترلچی گوش دهد اما مرد با عصبانیت بر سر کنترلچی فریاد کشید. کنترلچی از تنها راهی که می توانست به این سرو صدا و مزاحمت پایان دهد وارد شد یعنی سریعاً ناپدید گردید.

در مورد دیگری، یک فروشنده مرد، با افتخار به همکارانش می گفت که او یکی از قدرتمندترین اعضای قسمت فروش است. وقتی در جلسه ای حرف می زند، به ندرت کسی با او مخالفت می کند، او به این موضوع افتخار می کرد چرا که آنرا به مقام و موقعیت رفیع خود نسبت می داد. حقیقت امر این بود که کسی با او مخالفت نمی کرد چرا که به تندخو بودن و زبان بد داشتن شهره بود و هیچ کس نمی خواست قربانی فریادها و از کوره در رفتن های او باشد. بعضی اوقات اثر ترس از اثر احترام غیر قابل تمیز است. زنانی که عاجز از فوران خشم خویش اند، نمی توانند قدرت را از این طریق به خوبی به کار گیرند، از این بدتر اینکه اجتناب ایشان از تقابل و رویارویی راه استثمار ایشان را باز نگاه می دارد. دریک کلام زنان برای احقاق حق خویش به پا نمی خیزند. زنان نامدار نیز در مقابل این طرح و قالب مصون نیستند. مثلاً اپراوینفری<sup>۱</sup> گفته است: «بزرگترین عیب من، ناتوانی روبرو شدن با مردم است. بعد از تمام برنامه هایی که اجرا کرده ام، همه کتاب هایی که خوانده ام و تمام حرفه هایی که با روان شناسان زده ام، هنوز هم اجازه می دهم که روحم تا بی نهایت دریده شود. گاهی روزهای متوالی عذاب

می کشم و کارها را به تعویق می اندازم تا جرأت گفتن چیزی را بیابم. بعضی اوقات فکر می کنم ترجیح می دهم جلوی کامیونی بپریم و مجروح شوم تا با کسی روبرو گردم که قصدش ازهم دریدن روح من است.»

این عیب ویژهٔ اپراوینفری نیست. این مشکلی است که زنان بی شماری آنرا تجربه می کنند، در واقع بیش از آنکه ایراد و عیبی باشد، نیرویی است که در متن مخالفت کار نمی کند. زنان موفق احتمالاً در معرض این نقطه ضعف قرار دارند چرا که احتمالاً به کامیابی خویش از طریق کنار آمدن با دیگران نائل آمده اند و نه از راه جنگیدن با ایشان. به منظور کنار آمدن با مردم و مورد علاقهٔ ایشان واقع شدن بسیاری از زنان می آموزند که از تقابل و رویارویی حذر کنند، اما از هم دریدن آدمی که سعی دارد از تقابل بپرهیزد به مراتب ساده تر از هم دریدن کسی است که جهان را در وضعیتی مجادله آمیز و مخالف سرا می بیند. یک روز یکشنبه، یکی از شاگردانم در خانه به من تلفن زد و سئوالات متعددی دربارهٔ پایان نامه ای که می نوشت از من پرسید پس از صرف وقت فراوان برای پاسخ به پرسش ها، به او متذکر شدم که در واقع باید این سئوالات را از مربی اش، همکار مرد من که مسئولیت اولیهٔ راهنمایی او در تحقیقاتش را داشت و به همین دلیل اعتبار اولیه نصیب او می شد بپرسد. شاگردم جواب داد که باید پاسخ آن سئوالات را همان روز می گرفت و نمی خواست مزاحم مربی اش در خانه شود. چرا مزاحمت برای من در یک روز یکشنبه ایرادی نداشت اما ایجاد مزاحمت برای کسی که در واقع شاگرد من انتظار داشت من کار او

را انجام دهم کار درستی نبود؟ مردم اغلب به زنان راحت تر از مردان نزدیک می شوند. دلایل محتمل زیادی برای این موضوع وجود دارد. بسیار از ما احساسی را که از در دسترس بودن مادرمان داشتیم در اذهان خود زنده داریم. درحالی که وقت پدرمان برای کارهای مهم تر درخارج از خانه ذخیره می شد. ما باید صبر می کردیم تا او برای ما وقت پیدا کند. بنابراین وقتی برای ما فرصتی می یافت وقت او گرانبها تر می نمود. اما دلیل دیگری که نزدیک شدن به زنان را راحت می کند اجتناب ایشان از تعارض است. بدین معنا که اگر از چیزی خوششان نیاید به احتمال کمتری با زُختی پاسخ می دهند همواره موضعی مخالف و ناقض را برگزیدن می تواند این نتیجه را به همراه داشته باشد که از موقعیت هایی که باعث لذت و خوشایند ماست اجتناب کنیم. به همین شکل اگر همواره خود را انطباق دهیم ناگزیر می گردیم موقعیت هایی را بپذیریم که ترجیح می دادیم از آنها حذر نمائیم. مردی برای من از پدیده ای که او و همسرش آن را «من پشت مرغ را دوست دارم.» می نامیدند، تعریف کرد. هر بار که آنها برای شام مرغ داشتند پشت مرغ که گوشت زیادی ندارد باید نصیب کسی می شد و در خانواده او همیشه این همسر او بود که دیگران را مطمئن می ساخت که: «من پشت مرغ را دوست دارم.» اما همان طور که نظر مرد هم بود هیچکس واقعاً پشت مرغ را دوست ندارد. همسر او خود را متقاعد ساخته بود که پشت مرغ، زرده تخم مرغ شکسته و تُست سوخته را دوست دارد فقط به این دلیل که خود را با شرایط منطقی سازد. اما سال های پیاپی انطباق خویش با شرایط، به ناکامی روی هم آباشته ای بدل گردید که به نظر هردو آنها

به جدائی نهائی شان کمک کرده بود. حتّی در میان زوج‌هایی که متارکه نمی‌کنند، انطباق می‌تواند باج بگیرد. بار دیگر یک شخص صاحب نام را برای مثال برمی‌گزینیم. خانم جین مدوز،<sup>۱</sup> هنرپیشه در مصاحبه‌ای گفت که در ابتدای زندگی مشترک همسر او استیو آلین،<sup>۲</sup> کم‌دین، ماهرانه او را در ردّ نقش‌های اصلی که به او پیشنهاد می‌شد به بازی گرفته بود. مثلاً جین می‌گفت که استیو مانع شده تا او نقش اوّل فیلم «آیا موفقیت راک هانترا فاسد می‌کند؟» را بپذیرد. وقتی در یک گفتگوی تلویزیونی از استیو سؤال شد او به سادگی گفت: «صحنه شروع فیلم یک کمی بودار بود!» و خانم مدوز شخصاً تصمیم گرفت که نقش را نپذیرد. ظاهراً خانم جین مدوز این‌طور نتیجه‌گیری کرده بود - که احتمالاً هم درست بود - که شوهرش ترجیح می‌دهد او آن نقش را برعهده نگیرد. اما آیا او ناگزیر بود به ترجیح و تمایل شوهرش احترام بگذارد؟ در آن زمان او احساس کرده بود که مجبور است اما حالا که به گذشته نگاه می‌کرد، آرزو می‌کرد ای کاش این کار را نکرده بود.

### اما حالا یک چیز کاملاً متفاوت

برای بسیاری از زنان مخالفت آشکارا با تمایل دیگران - یا آنچه ایشان تمایل دیگران درک می‌کنند - غیرقابل تصور است. طنز

---

1. Jayne Meadows

2. Steve Ailen

قضیه در اینجاست که ممکن است برای بعضی از آنها فکر رها کردن و ترک گفتن همه چیز آسانتر باشد. این مورد درباره زنی که من او را دوراً می‌نامم صدق می‌کرد. دورا خیلی دیر تشخیص داد که مخالفت با میل همسرش زمین و زمان را به هم نمی‌ریزد. اما ناکامی بر روی هم انباشته شده‌ او از اینکه هرگز حرفش به کرسی نمی‌نشیند همه چیز را به هم ریخت. منبعی برای احساس ناکامی در دورا اتومبیل‌های دست دوم بود. دورا کسی بود که از اتومبیل استفاده می‌کرد و خود او اتومبیل را برای تعمیر به گاراژ می‌برد. اما چه کسی اتومبیل را برای خرید انتخاب می‌کرد؟ هنک شوهر دورا! هنک همیشه به دنبال اتومبیل‌هایی بود که ارزان و جالب بودند و دائماً نیاز به تعمیر داشتند. پس از اینکه نزدیک بود دورا در سانحه‌ای به دلیل استفاده از یک رنوی کهنه که ترمزهایش قابل تعمیر نبودند کشته شود باز هم هنک در بازار به دنبال یک اتومبیل دست دوم بود: همه هوش و حواس هنک پی یک آلفارومئوی پانزده سال کار کرده بود که مکانیکی از آشنایانش برای فروش آماده می‌کرد. دورا می‌خواست از موقعیت استفاده کند و یک فولکس واگن مدل بالا را از دوستی که قصد ترک کشور را داشت خریداری نماید. دورا در حالی که مصمم بود از طریق هم‌رایی به تصمیمی دست یابد تمام منابع کلامی را که به ذهنش می‌رسید به کار گرفت تا هنک را متقاعد سازد که عاقلانه است که به جای آلفارومئو کهنه فولکس واگن بی‌جلوه اما قابل اعتماد را بخرد. اما حرف به گوش هنک فرو نمی‌رفت اگر این رخ داد هر زمان دیگری اتفاق افتاده بود دورا تسلیم امیال شوهرش گشته و هربار که آلفارومئو را به تعمیرگاه



می برد در دلش مفضلاً به هنک نفرین می فرستاد. اما این واقعه زمانی رخ داد که ازدواج آنها در حال فروپاشی بود. دورا که چیز زیادی برای از دست دادن نداشت فولکس واگن را از دوستش خرید و خود را در برابر سیلِ خشمی که مطمئن بود با آن روبرو می شود زره پوشانید. در نهایت شگفتی دورا، هنک هرگز یک کلمه نکوهش آمیز بر لب نراند. وقتی او به هنک گفت که چه انتظار داشته هنک به او گفت که احمق بوده است. هنک به او گفت که از همان آغاز باید آن کار را می کرده است. هنک نمی توانست بفهمد که اگر دورا به درستی چیزی مؤمن بوده چرا باید در پی تأیید او بوده باشد. افراطی ترین نمونه ای که من تاکنون با آن برخورد داشته ام، درباب این اعتقاد که انطباق بهترین روش نائل آمدن به هماهنگی و توازن در درون کانون خانواده است، از طرف زنی بود که درباره ازدواج خود در سن پائین با من گفت وگو کرده بود. شوهر آن چنان وحشی و خشونت آمیز بود که زن همیشه هراسان زندگی کودکان و خودش بوده است. در توضیح اینکه چرا او در مقابل کتک هایی که می خورده اینگونه طاقت و بردباری نشان داده، زن گفت که شوهرش کودکی بسیار دشواری داشته و از عشق کاملاً محروم بوده است و زن احساس کرده بود که قادر است با عشق بلاشرط خویش زخم های او و زخم های ناشی از روابط او را شفا ببخشد. یک بار مرد آن قدر او را زد که بی هوش شد. وقتی به هوش آمد، مرد گفت: «فکر می کنم دیگر تمام شد.» زن جواب داد: «من هنوز هم ترا دوست دارم.» آنچه مرد به عنوان ضربه ای نهائی می دید که مطمئناً زن را برای همیشه فراری می داد به چشم زن فرصت دیگری بود تا

عشق حقیقتاً بی شرط خویش را به شوهر ثابت کند، حتی در برابر چنین تحریک و تهییج، زن مقاومت یا مبارزه طلبی را به عنوان یک بازتاب در نظر نمی گرفت.

اشخاص، هر قدر که از نتایجی که حاصلشان می شود ناراضی باشند به ندرت روش و راه به دست آوردن این نتایج را مورد سؤال قرار می دهند. وقتی کاری می کنیم که ما را به جایی نمی رساند سعی نمی کنیم کاری کاملاً متفاوت با آن انجام دهیم. به جای آن با تلاش بیشتر می کوشیم که از همان طریق که درست شمرده می شود ادامه دهیم. اما وقتی روش های آدم ها با هم فرق دارند همان قدر که یکی بیهوده تلاش می کند، دیگری نیز به عبث می کوشد در نتیجه به جای حل مشکل کوشش های ما تنها همه چیز را خراب تر می کنند. این در مورد یک زوج یعنی مالی و جورج درست از آب درآمد. وقتی جورج نعره می کشد مالی نمی تواند تحمل کند. اما نعره کشیدن برای جورج طبیعی است جورج در خانه ای بزرگ شده که او دو برادر و پدرش دائماً با یکدیگر در مخالفت و درگیری و مشاجره بوده اند. گهگاهی مالی نیز با فریاد جواب جورج را می دهد و او را متعجب می کند. مالی خود از این کار نفرت دارد اما جورج خوشش می آید. توضیح جورج این بود: «وقتی من سرچیزی عصبانی می شوم و حمله می کنم انتظار مقاومت دارم و اگر مقاومتی نبینم حالم بد می شود و آن وقت واقعاً عصبانی می شوم.»

همانطور که این مثال نشان می دهد، تلاشی در جهت اجتناب از تعارض در واقع می تواند برای کسی که تعارض را روشی با

ارزش برای درگیری احساسی می‌داند جرعه‌ای باشد. یک دانشجوی جدی آمریکائی که در برنامه مبادله دانشجویی با خانواده‌ای در سیویل اسپانیا زندگی می‌کرد، این امر را در مکالمه خود با میزبان اسپانیائی اش دریافت. میزبان مایل بود بر علیه کاتالان‌ها،<sup>۱</sup> اعضای یک گروه قومی که در شمال شرقی اسپانیا زندگی می‌کنند، حرف بزند و می‌دانست که میهمان آمریکائی اش با نقطه نظر او موافق نیست، یک بار سعی کرد مرد جوان را تحریک کند و گفت: «این کاتالان‌ها همه حرام زاده‌اند!» آمریکائی جوان سعی کرد مصالحه جویانه پاسخ گوید: «خوب شما نظر خود را دارید، من هم نظر خود را، پس بیائید نگران این موضوع نباشیم.» زن اسپانیائی که به هیچ رو نمی‌خواست از مباحثه اجتناب کند، با این امتناع پسر جوان از درگیر شدن در بحث سخت به خشم آمد و خودداری پسر جرعه‌ای برای خشم او شد. آنها مجبور شدند ساعتی باهم حرف بزنند تا به یک تفاهم نسبی دست یابند، نه در مورد نگرش ایشان به کاتالان‌ها بلکه در مورد نگرش شان به تعارض لفظی.

## در جست و جوی انعطاف

زمانی که شیوه عاداتی انسان مفید واقع نمی‌افتد، تلاش سخت‌تر برای انجام کار از طریق همان شیوه مشکلات را حل

نخواهد کرد. در عوض زن و مرد هر دو می‌توانند از انعطاف‌پذیری بهره‌مند شوند. زنانی که از تعارض به‌هر بهایی گریز می‌زنند اگر بدانند که کمی تعارض و تضاد آنان را نخواهد کشت وضع بهتری خواهند داشت و مردانی که از روی عادت موضع مخالف می‌گیرند اگر اعتیاد خویش به تعارض را بشکنند اوضاع بهتری نصیب‌شان می‌شود. به دلیل تفاوت آدمیان، نه تنها از نظر جنسیت بلکه از نقطه نظر فرهنگی، تفاوت‌های نگرشی در مورد مخالفت‌های کلامی در میان دوستان، عشاق و بیگانگان پابرجا می‌ماند. اما در روابط دراز مدت که ماهیتاً به وسیله مهار کردن و تعارض خواسته‌ها تحت تأثیر قرار می‌گیرند، محتمل‌تر و پُر زحمت‌تر خواهند بود. بازی روابط در کنار هم، بازی سخت‌تری خواهد بود اگر که با قوانین مختلف به بازی بپردازیم و یا بازی‌های متفاوتی را پیش بگیریم. به دلیل آنکه معنای تعارض و ابزاری که برای سروکار داشتن با آن طبیعی‌اند، اساساً در مورد مردها و زن‌ها متفاوت‌اند، این میدان نبردی است که در آن روش‌های مردان و زنان به احتمال بسیار زیاد در تعارض قرار می‌گیرد خیلی ساده اگر تشخیص دهیم آنچه ظاهراً رفتار غیرمنصفانه و غیرعقلانی می‌نماید ممکن است نتیجه سبک و روش متفاوت باشد به کاهش ناکامی و ناراحتی کمک کرده‌ایم. با همه این حرف‌ها تعارضات باز هم سر بر خواهند کرد اما دست کم ما درگیر بحث درباره تعارضات واقعی بر سر منافع خویش خواهیم بود و نه بحث درباره سبک‌های جنگیدن.



## چه کسی وسط حرف چه کسی می دود؟

### غلبه و کنترل

این لطیفه‌ای است که پدرم خیلی دوست دارد:  
زنی برای متارکه برعلیه شوهرش اعلام جرم می کند. وقتی  
قاضی از او می پرسد چرا تمایل به طلاق دارد، زن توضیح می دهد  
که شوهرش دوسال است کلمه‌ای با او حرف نزده. قاضی از شوهر  
می پرسد: «چرا با زنت دو سال حرف نزده‌ای؟» مرد جواب می دهد:  
«نمی خواستم حرفش را قطع کنم!!»

این لطیفه بازتابش تصور قالبی و عموماً پذیرفته شده‌ای است  
که زن‌ها زیاد حرف می زنند و مرتب وسط حرف مردها می دوند.  
یک از یافته‌های استخراج شده از تحقیقات در مورد جنسیت و  
زبان در تناقض مستقیم با این تصور قالبی قرار می گیرد یعنی این

مردها هستند که حرف زنان را قطع می‌کنند. این یافته عمیقاً رضایت بخش است چرا که این تصوّر کلیشه‌ای زن ستیزانه را که زنان را به پُر حرفی متهم می‌کند درهم می‌شکند و دلیلی بر تجارب گزارش شده از طرف گروه عظیمی از زنان است که احساس می‌کنند اغلب اوقات مردان حرفشان را قطع می‌کنند.

هر دو ادّعا - مردان حرف زنان را قطع می‌کنند و زنان وسط حرف مردان می‌دوند - نشانگر و تقویت کننده این فرض اند که قطع کردن حرف دیگری کُنشی خصمانه و گونه‌ای قُلْدُری مکالمه‌ای است. کسی که وسط حرف دیگری می‌دود مهاجمی بدخواه و کسی که حرفش قطع می‌شود قربانی بیگناهی است. این فرض‌ها بر این اساس شکل گرفته‌اند که قطع کردن حرف یک نفر گونه‌ای دخالت و پایمال کردن حقّ او برای حرف زدن و تلاشی برای تفوق یافتن و سلطه‌جویی است.

اتهام قطع صحبت دیگری به‌ویژه در روابط نزدیک دردناک است چرا که در اینجا وسط حرف دیگری دویدن باری از فرام‌پیام‌ها با خود حمل می‌کند یعنی - طرف دیگر رابطه زیاد اهمیت نمی‌دهد - گوش نمی‌کند - و علاقه‌مند نیست. این گلایه‌ها قلب رابطه را نشانه می‌روند. اما بریده شدن حرف شما همیشه به این معنا نیست که کسی قصد بُریدن آنرا داشته است. اگر در مظانّ اتهام بریدن حرف دیگری قرار بگیرید، درجایی که می‌دانید چنین قصدی نداشته‌اید، می‌توانید به همان اندازه احساس ناکامی و ناراحتی کنید که پیش از آنکه حرفتان را بزنیید کسی وسط حرفتان بدود. از آن جایی که گلایه: «تو همیشه وسط حرف من می‌دوی» در روابط

نزدیک بسیار متداول است و به این دلیل که موضوعات سلطه جویی و کنترل را که در مورد خط مشی جنسیت‌های متفاوت بسیار اساسی است مطرح می‌سازند، رابطه (میان حرف کسی دویدن) و سلطه جویی به بررسی بیشتری نیازمند است. به این دلیل لازم است به موضوع وسط حرف کسی دویدن در مکالمات نگاه نزدیکتری بیاندازیم.

### آیا مردها وسط حرف زنان می‌دوند؟

محققینی که معتقدند مردها حرف زنان را قطع می‌کنند، با ضبط مکالمات و شمارش موقعیت‌های قطع صحبت زنان به وسیله مردان به این نتیجه می‌رسند. در شناسایی این انقطاع، این محققین مفاد مکالماتی را که مطالعه کرده‌اند یعنی: موضوع حرف و سخن، مقاصد سخنگویان، بازتاب‌های ایشان در قبال یکدیگر و تأثیری که این انقطاع بر مکالمه داشته است را در نظر نمی‌گیرند. به جای همه اینها معیارها و ضوابط مکانیکی برای شناسایی قطع صحبت به کار گرفته می‌شود. محققین آزمایشی که موارد را شمارش می‌کنند نیازمند ملاک‌های عملی هستند تا موارد قابل شمارش را شناسایی کنند. اما محققین مطالعه علمی نژادها، یعنی کسانی که عملاً به مشاهده مردم می‌پردازند و آنها را در حالی که به طور طبیعی آنچه را که ایشان علاقه مندند انجام می‌دهند مطالعه می‌کنند به همان اندازه در مورد ملاک‌های عملی محتاط و هوشیاراند که محققین

آزمایشی به آنها علاقه دارند. شناسایی این قطع صحبت‌ها به وسیله ملاک‌های عملی یک مورد الگویی از این تفاوت‌ها در نقطه نظرات است. ادِرین بِنِت<sup>۱</sup>، زبان‌شناس، توضیح می‌دهد که «هم‌پوشی»<sup>۲</sup> امری مکانیکی است. هرکسی می‌تواند به یک مکالمه زنده یا ضبط شده گوش دهد و درباره هم زمانی دو صدا قضاوت نماید. اما قطع حرف دیگری لزوماً مسأله تفسیر در ارتباط با حقوق و تعهدات فرد است. برای تشخیص اینکه آیا یک سخنگو حقوق سخنگوی دیگری را نقض می‌کند باید درباره هر دو گوینده و موقعیت اطلاعات کافی داشته باشیم. مثلاً آنها چه می‌گویند؟ هر کدام چه مدتی است سرگرم صحبت هستند؟ رابطه گذشته آنان با یکدیگر چیست؟ احساس آنها از اینکه حرفشان قطع شود چیست؟ و از همه مهم‌تر اینکه محتوای اظهارنظر سخنگوی دوم در ارتباط با اولی چیست؟ آیا تقویت و تشدید حرف‌های اوست؟ آیا تناقض است و یا صرفاً تغییر موضوع گفت و گو است؟ به عبارت دیگر سخنگوی دوم چه می‌خواهد بکند؟ حمایت آشکار می‌تواند به شکل ظریفی از زیر ببرد، و تغییر آشکار موضوع می‌تواند وسیله غیرمستقیم در جهت پشتیبانی و حمایت باشد، از جمله می‌توان به مورد پسر نوجوانی اشاره کرد که از فرصت هم‌دردی با دوستش چشم می‌پوشد تا احساس یکی پائین‌تر بودن را در رفیقش تقویت ننماید.

همه اینها و بسیاری عوامل دیگر درباره این موضوع که آیا حق

1. Adrian Bennett

2. Overlap

هم‌پوشی = دو صدا در یک زمان =



گفتار کسی نقض گردیده یا نه و اگر جواب مثبت است این نقض چقدر اهمیت دارد، قابل بررسی هستند گاه احساس می کنید که حرفتان را بُریده اند اما اهمیت نمی دهید. اما همین عمل در مواقع دیگر ممکن است برایتان اهمیت ویژه ای پیدا کند و سرانجام هرکس سبک مکالمه ای مختلف دارد بنابراین درحالی که ممکن است کسی احساس کند که صحبت او را قطع کرده اند، دیگری بر این باور باشد که قصد بریدن حرف او را نداشته است. مثال بعدی، مثالی است که کنديس وست<sup>۱</sup> و دان زیمرمن<sup>۲</sup> برای نشان دادن قطع حرف یک زن به وسیله یک مرد ارائه می دهند. در این مورد من فکر می کنم قطع صحبت از نظر حقوق متقابل توجیه شده است. خط های عمودی هم پوشی را نشان می دهند:

زن: خوب، پس نمی توانی شکایت کنی وقتی همه آن کارها را در یک روز انجام داده ای. اما من از استاد فیزیک پرسیدم که آیا

می توانم آن را تغییر دهم.

مرد: به اون دست نزن!

زن: چی؟ (مکث)

مرد: من توی آن کتابچه همه چیز را آن طور که می خواهم

مرتّب کرده ام، اگر اینطور ورق بزنی همه چیز را به هم می ریزی.

وست و زیمرمن این را قطع صحبت در نظر می گیرند زیرا

سخنگوی دوم وقتی هنوز اولی وسط کلمه (تغییر) بود شروع

1. Candace West

2. Don Zimmerman

به حرف زدن کرد. اما با در نظر گرفتن آنچه که گفته می‌شد، حق سخنگوی اول ممکن است پایمال نشده باشد. با وجود آن که جنبه‌های دیگری در سخنان این مرد وجود دارد که از او تصویر یک قلدّر در مکالمه را ارائه می‌دهد، اما قطع کردن حرف زن به منظور متوقف کردن او در ورق زدن دفترچه با بی‌احتیاطی بخودی خود حق زن را برای حرف زدن نقض نمی‌کند. خیلی از آدم‌ها اگر ببینند کسی دارد تمام زحمات آنان را در سازمان بخشیدن به چیزی از بین می‌برد حق خود می‌دانند از او بخواهند کاری را که می‌کند متوقف سازد. آنان به خود اجازه می‌دهند حرف را قطع کنند تا به متعلقات ایشان خسارت بیشتری وارد نیاید.

استیفن موری،<sup>۱</sup> جامعه‌شناس، مثالی ارائه می‌کند که آن را پیش‌الگوی قطع حرف دیگری می‌انگارد. در اینجا یک نفر پیش از آن که سخنگوی اول حتی نکته‌ای را بیان کرده باشد حرف دیگری را قطع می‌کند تا درباره موضوع متفاوتی حرف بزند این مثال است:

مرد: من فکر می‌کنم که

زن: باز هم سالاد می‌خواهی؟

این مبادله کلامی ساده نشان می‌دهد که مکالمه چقدر می‌تواند پیچیده باشد. بسیاری مردم احساس می‌کنند که یک میزبان این حق، اگر نگوئیم وظیفه، را برعهده دارد که به میهمانانش غذا تعارف کند چه کسی مشغول حرف زدن باشد یا نه. تعارف غذا، یا تقاضای نمک یا سایر ادویه‌جاتی که سر میز ردوبدل می‌شوند،

اولویت دارد زیرا اگر میزبان آنقدر منتظر بماند تا هیچکس مشغول حرف زدن نباشد و میهمانان آنقدر صبر کنند تا حرف همه تمام شود و بعد خواهش کنند تا دیس‌هایی که دور از دسترس‌شان است به آنها داده شود، آن وقت هرچه گفت و گو بهتر باشد احتمال آنکه میهمانان بیشتری با شکم گرسنه راهی خانه‌هاشان شوند بیشتر است. این بدین معنا نیست که هر لحظه زمان مناسب برای قطع مکالمات به منظور تعارف خوارکی است. اگر میزبانی برحسب عادت هر وقت همسرش شروع می‌کند چیزی بگوید یا درست موقعی که سخن‌گویی به نقطهٔ اوج یک داستان یا لبِ مطلب یک لطیفه رسیده، حرف آنها را قطع کند تا غذا تعارف کند، این نقض حقوق سخن‌گویان و یا بیان‌انگیزه‌های موزیانه به نظر می‌آید اما اتهام قطع کردن حرف دیگران نمی‌تواند براساس یک تک مورد توجیه شود.

سبک‌های مکالمه‌ای آب‌ها را گیل‌آلود می‌کنند. شاید کسی درخانه‌ای بزرگ شده باشد که در آن‌جا مکالمه دائمی بوده و تمام تعارفات غذا و غیره هم‌زمان با حرف زدن‌ها انجام می‌گرفته، درحالی که فرد دیگری در خانه‌ای بزرگ، شده که در آن‌جا حرف کم بوده و غذا فقط زمانی تعارف می‌شده که سکوتی درمیان مکالمه برقرار می‌شده اگر دو آدم با این دو ویژگی با هم زندگی کنند محتمل است که یکی حرف دیگری را قطع کند تا به‌او غذا تعارف کند و انتظار داشته باشد که نفر اول به حرف خود ادامه دهد درحالی که شخص بیزار از قطع شدن حرفش از اینکه کسی وسط حرفش دویده احساس بدی پیدا می‌کند و شاید حتی از اینکه

حرف را از سر بگیرد خودداری ورزد. هردو این آدم‌ها ممکن است برحق باشند چراکه قطع کلام دیگری در رده و مقوله مکانیکی نمی‌گنجد. این بحث درک فردی از حقوق و تعهدات آنگونه که از عادات و انتظارات شخصی ناشی می‌شوند می‌باشد.

### قطع صحبت بدون هم پوشی

در این مثال‌ها - هم پوشی - دو صدا در یک زمان - لزوماً نشانه نقض حق صحبت کردن یک نفر نیست. وضعیت‌های دیگری وجود دارند که در آنها سخنگویان احساس می‌کنند به حقوقشان تجاوز گسردیده و و شاید حتی برای این احساس باشند که حرفشان بریده شده درحالی که هیچگونه هم پوشی وجود نداشته است. نمونه‌ای از این وضعیت در تجزیه و تحلیل آلیس گرین وود<sup>۱</sup> از مکالمه‌ای که سرمیز شام بین سه فرزند او، دوقلوها دنیز و دنیس دوازده ساله و استیسی یازده ساله در گرفته بود ارائه می‌شود. در مثال زیر، دنیز و دنیس به منظور سرگرم کردن مهمان برادرشان، مارک، که چهارده سال دارد یک جور بازی کلامی می‌کنند. قبل از شروع توجه مارک را جلب می‌کنند. دنیز می‌گوید: این را گوش کن مارک اینو گوش کن. بعد دنیز و دنیس باهم به صدای بلند اعلام می‌کنند: «آنقدر خنده داره که نگو!» اما مارک موافق نیست.

دنیز: [درحالی که ادای صدای بتی را درمی آورد] ببخشید شما بتی هستید؟

استیسی: اوه، بله.

دنیز: [با صدای بتی] بتی چی؟

استیسی: [با صدای بتی] بتی بیتا بیتا باتتابات

[دنیس، دنیز و استیسی همگی می خندند.]

مارک: چی...؟

[دنیس، دنیز و استیسی دیوانه وار می خندند.]

باوجود آن که این بازی جرقه ای برای خنده شادی آمیز درمیان سه خواهر و برادر است و درموقعیت های دیگر باعث خنده دوستان می شود، مارک نخندید و ادعا کرد که لطیفه را نگرفته است.

دنیز و استیسی سعی کردند به او توضیح بدهند:

دنیز: من گفتم: «بتی کی؟» مثل وقتی که می گوئیم «بتی جونز»

بعد او می گوید: «بتی بیتا بیتا... باتتابات

← دنیس: کسی از این خورده یا نه؟

مارک: نه، راستش چیزی که من می خواستم بگویم این بود که

آیا می توانم از آن سوپ بخورم؟ ظاهرش که عالیه!

دنیز: گوش کن، گوش کن، گوش کن، گوش کن،

مارک: خیلی آرام بگو. باشه؟

استیسی: <sup>۱</sup> بتی بات ایبت او بیتر باتر آندشی سید دیس باتر ایز  
بیتر. ایف آی پوت ایت این مای بتر ایت ویل میگ مای بتر بیتر.»  
سو بتی بات ایبت او بیتر باتر

← دنیز: مطمئنی که قبلاً این را نشنیده‌ای؟  
مارک: نه. هرگز.

دنیز: جدی می‌گویی مارک؟  
مارک: آره، جدی می‌گویم.

دنیز: مثل آن یکی عبارت با تَلَّ

تَلْفُظ دشواره.<sup>۲</sup>

← استیسی

مارک: نه، آن یکی اینطوریه پیتر پایپر پیکد

← دنیز

این هم مثل همان  
است، مثل همان.

مارک: تو که مرتب حرف مرا قطع می‌کنی!

در این قطعهٔ منتخب دنیز و استیسی مکرراً حرف یکدیگر را  
قطع می‌کنند، همانطور که با فلش و خطوط عمودی نشان داده  
شده، اما هیچ نشانی مبنی بر اینکه از این کار رنجشی پیدا کرده‌اند  
وجود ندارد. اینطور به نظر می‌رسد که این دو از پرسش هم‌زمان

1. Betty bought a bit of bitter butter and she said: "This butter is bitter. If I put it in my batter, it will make my batter bitter." so Betty bought a bit of bitter butter....

2. Tongue Twister

عبارتی که تلفظ آن مشکل باشد در زبان فارسی مشابه «کُشتم شپش شپش کُش شش پارا»  
شش پارا»

یا «شیخ شمس الدین در شمس آباد شش شیشه شربت ستر کشید»

برادرشان در مورد غذا [کسی از این خورده یا نه؟] خوششان نیامد چرا که وقتی یکی از آنها مشغول توضیح دادن است وسط حرفش می دود. دنیز اعتراض کنان می گوید: «گوش کن، گوش کن، گوش کن»، دخترها از یکدیگر حمایت می کنند و به عنوان یک تیم حرف می زنند چشم گیرتر از همه شکایت مارک است: «تو که مرتب حرف مرا قطع می کنی.» این جالب است زیرا زمانی که حرف او قطع شد او داشت می گفت: نه آن یکی اینطوریه پیتر پایپر پیکد...» که در واقع خود قطع کردن توضیحات دخترها بود با آنکه صدای او هم زمان صدای دخترها را هم پوشی نکرده بود. عین این ماجرا دفعه قبل که دخترها حرف او را قطع کردند اتفاق افتاد: درست وقتی که دنیز گفت: «خیلی خوب، این را ببین.» مارک بلافاصله پرسید: «آیا به همان اندازه خنده داره که یک... - اما او نتوانست حرف خود را تمام کند زیرا دنیز شروع کرد به خندیدن و دنیس سرنخ حرف را به دست گرفت. بنابراین اعتراض مارک یادآور یک وضعیت واقعی از آن گفته طنزآمیز است که: «تا وقتی من وسط حرفت می دَوم حرف نزن!» مارک همچنین موضعی مخالف اتخاذ کرد در حالی که واقعاً به جای عدم موافقت در مقام حمایت بود. اگر مارک به سادگی عبارت مشهور و دشوار<sup>۱</sup> (پیتر پایپر پیکد | پک او پیکلد پپرز) را گفته بود قطع کردن حرف دخترها از طرف او در واقع حمایتگرانه بود و توضیحات دنیز را تمام می کرد. به جای این کار او شروع کرد و گفت: «نه» انگار که دخترها ادعا کرده بودند که آنچه آنها

---

1. Peter PiPer Picked a Peck of pickled Peppers

می گفتند عبارت مشهور و دشوار بود.

در این گفت‌وگو تلاش دخترها بر این بود که مارک را نیز در شوخی دوستانه خود سهیم گردانند. آنچه گرین وود در مطالعه مکالمات بچه‌هایش با دوستانشان به آن پی برد این بود که هرچه بیشتر مکالمات قطع می‌گردید بچه‌ها بیشتر احساس راحتی می‌کردند و به آنها بیشتر خوش می‌گذشت. اما مارک با پافشاری بر متکلم و حده بودن از سهیم شدن در تفریح آنان خودداری می‌کرد. شاید یک عامل چندسال بزرگتر بودن از بقیه بچه‌ها بود. شاید در نقش تماشاچی ظاهر شدن را دوست نداشت. شاید وقتی دنیز پرسید: «مطمئنی که این را قبلاً نشنیده‌ای؟» «جدی می‌گی مارک؟» احساس کرد که یک پلّه پائین‌تر قرار گرفته. دلیل هرچه بود، دنیز، استیسی و دنیس سرگرم گفت‌وگویی براساس تفاهم و ارتباط بودند درحالی که مارک می‌خواست کاری مثل گفت‌وگوی گزارش گونه داشته باشد. جای تعجب نیست که دنیز بعداً به مادرش گفته بود که از مارک خوشش نیامده.

با آنکه دنیز حرف مارک را قطع کرد تا به او بگوید: «همان است، مثل همان است، مثل همان.» شاهدی مبنی بر اینکه او قصد غلبه و سلطه‌جویی بر مارک را داشته وجود ندارد. معه‌ذا شاهد کمی وجود دارد بر این ادعا که مارک در عین حال که هیچگاه هم زمان با دنیز و استیسی حرف نزد، با خودداری از خندیدن به لطیفه آنها و رد توضیحات آنها برای بازی کلامی ممکن است قصد سلطه‌جویی بر آنها را داشته باشد. پس این قطع کردن حرف‌های دیگری نیست که غلبه و سلطه‌جویی را برپا می‌دارد بلکه آن چیزی



است که سخنگویان وقتی باهم گفت و گو می کنند، در تلاش انجام  
آند.

### هم پوشی (دو صدا در یک زمان) بی آنکه یکی دیگری را قطع کند

این ادعا که قطع کردن حرف دیگری نشانه‌ای از غلبه و سلطه جویی است بر این فرض است که مکالمه فعالیتی است که در آن واحد تنها یک نفر سخن می گوید. اما این بیشتر بازتابش خیال است تا عمل. بیشتر آمریکائی‌ها بی توجه به آنچه در واقع انجام می دهند معتقدند که در آن واحد فقط یک نفر باید حرف بزند. من مکالماتی را ضبط کرده‌ام که در آن واحد صدای آدم‌های زیادی باهم شنیده می شود و آشکارا به همه خوش می گذرد. اما وقتی همین مکالمات را برای خودشان پخش کردم و شنیدند که همه با هم حرف می زدند ناراحت شدند و حرف‌هایی مثل «خدای من! واقعاً ما اینطوری حرف می زنیم!» بر زبان راندند. درست مثل اینکه کسی مُچ آنها را درحالی که شلواریهای کلامی شان را از پای درآورده بودند گرفته است. در کتابی با عنوان «سبک مکالمه‌ای» من مکالمات دوساعت و نیمه شش دوست را سرمیز شام تجزیه و تحلیل کردم با مروری در مکالمه بعضی از دوستان به من گفتند که احساس کرده بودند که دیگران در مکالمه «غالب» بوده‌اند و وقتی خودم هم برای اولین بار به نوار گوش دادم به نظرم این گونه آمد. اما

متهمین ادعای بی گناهی کردند: آنها مدعی بودند که هیچ قصدی برای غلبه در مکالمه نداشته‌اند و در واقع در شگفت بودند که چرا دیگران تا این حد در سخن گفتن خاموش و با احتیاط بوده‌اند. تنها زمانی توانستم معما را حل کنم که بخش‌های متفاوت مکالمه را باهم مقایسه کردم. قطع کردن‌های غیرعمدی و بی ملاحظه و احساس غلبه و سلطه جویی به این دلیل پیش آمد که این دوستان سبک‌های مکالمه‌ای متفاوت داشتند. من این سبک‌ها را «ملاحظه کاری زیاد» و «درگیر شدن شدید» می‌نامم زیرا اولی اولویت را به با ملاحظه بودن نسبت به دیگران با عدم تحمیل خود می‌دهد و دومی اولویت را به ابراز درگیری مشتاقانه می‌دهد. برخی از قطع کردن‌های آشکار به این دلیل رخ داده بود که سخنگویان با «ملاحظه کاری زیاد» انتظار داشتند که میان نوبت حرف زدن مکث بیشتری باشد. در طول زمانی که آنها در انتظار مکث مناسب بودند به نظر سخنگویان «مشتاق درگیر شدن» در مکالمه رسید که آنها حرفی برای گفتن ندارند و سعی کردند با حرف زدن یک سکوت ناراحت کننده را پُر کنند. دیگر قطع صحبت‌های غیرعمد زمانی حاصل شده بود که سخنگویان مشتاق با بقیه هم صدا می‌شدند تا حمایت و شراکت خویش را ابراز دارند. سخنگویان ملاحظه کار این حمایت دسته جمعی را به عنوان تلاشی برای دردست گرفتن رشته سخن از سوی آنان سوء تعبیر نموده و به منظور اجتناب از صدای ناهنجار ناشی از دو صدا از حرف زدن دست کشیدند. طنز قضیه در اینجاست که این قطع صحبت‌ها نه تنها تعبیر این به ظاهر بیگناهان بلکه مخلوق ایشان بود. زمانی که سخنگویان مشتاق دقیقاً

همین تکنیک‌ها را در ارتباط با یکدیگر به کار گرفته بودند. تأثیر بیش از آنکه منفی باشد مثبت بود: هم‌آوا شدن با سخنگویان دیگر مانع حرف زدن ایشان نشد در واقع چرخ‌های مکالمه را گریسکاری کرده و روحیه‌ها را زنده‌تر کرد. اکنون دو مثال از این تحقیق را بیان می‌کنم که این دو موقعیت متضاد و تأثیرات متفاوت هم‌پوشی در مکالمه را به روشنی نشان می‌دهند. مثال اولی هم‌پوشی را که اثر مثبت داشت در بخشی از مکالمه میان سه سخنگوی مشتاق درگیری نشان می‌دهد. مثال دوم هم‌پوشی میان سخنگویان مشتاق درگیری در مکالمه و سخنگویان بسیار ملاحظه‌کار را که باعث انقطاع مکالمه گردید نشان می‌دهد هرچند که جنسیت سخنگویان در قالب‌های هم‌پوشی در این مکالمات عاملی محسوب نمی‌گردد درک این موضوع که چگونه هم‌پوشی می‌تواند مؤثر یا بی‌اثر باشد برای معنا یافتن رابطه میان جنسیت و قطع کلام اساسی است.

### هم‌پوشی همکارانه و موفقیت‌آمیز

اولین مثال در متن بحثی درباره اثر تلویزیون بر بچه‌ها شکل گرفت. تنها سه نفر از شش دوست در این مقطع حرف می‌زدند و اینها سه سخنگوی مشتاق درگیری در مکالمه بودند. استیو (میزبان) پیتر (برادر استیو که میهمان بود) و دبورا (نویسنده کتاب که او هم میهمان بود).

استیو حرف را شروع کرد و گفت که تلویزیون برای بچه‌ها بد

بوده است و من با این پرسش که آیا او و پیتر با تلویزیون بزرگ شده بودند پاسخ دادم. شاید تصادفی نباشد که من یعنی یک زن توجه موضوع را از چیزی انتزاعی و غیر شخصی به چیزی شخصی تغییر دادم.

استیو: من فکر می‌کنم که تلویزیون اساساً به بچه‌ها آسیب رسانده است. همهٔ اثرات خوبی که داشته در مقابل صدماتی که رسانده ناچیزند.

دبورا: | آیا شما دو تا، تلویزیون داشتید؟

پیتر: | ما یک تلویزیون داشتیم در کوآن‌ست

دبورا: | وقتی پدر و مادرتان

تلویزیون را خریدند شما دو تا چندساله بودید؟

استیو: | ما یک تلویزیون

داشتیم اما زیاد تماشا نمی‌کردیم. ما خیلی کوچک بودیم وقتی

پدر و مادرم تلویزیون خریدند من چهارساله بودم.

دبورا: | چهار سال بود؟

پیتر: | من حتی آن روز را یادم یا نه یادم نیست/؟؟/

استیو: | من یادم هست که آنها قبل از آنکه ما

از کلبه‌های کوآن‌ست نقل مکان کنیم، تلویزیون را خریدند. سال

۱۹۵۴ بود

پیتر: | من یادم می‌آید که وقتی در کلبه‌های کوآن‌ست بودیم

تلویزیون دار شدیم.

دبورا: [باخنده] تو در کوآن ست زندگی کردی؟ وقتی چند  
سالت بود؟

استیو: می دونی دندانپزشک پدرم به او گفت: «کلبه کوآن ست  
دیگه چیه؟» و پدرم جواب داد: «خدایا تو حتماً از بچه‌های من هم  
جوانتری!» واقعاً هم بود، جوانتر از هر دو ما.

همانطور که با خطوط عمودی و فلش‌ها نشان داده شده این  
مکالمه هم پوشی و قفل کردن - یعنی وقتی سخنگوی دوم شروع  
به حرف زدن می‌کند بی‌آنکه وقفه قابل درکی به‌جای بگذارد -  
فراوان دارد. معهداً سخنگویان هیچ‌یک نشانه‌ای مبنی بر ناراحتی یا  
ادبیت شدن آشکار نمی‌سازند. هر سه سخنگو نوبتی می‌گیرند که  
به نوبت دیگری قفل شده یا در آن دخول می‌کند. در این مکالمه پیتر  
و استیو که برادرند مثل دنیز و استیسی در مکالمه قبلی به‌عنوان  
یک گروه دو نفری حرف می‌زنند.

این مثال کلیدی برای این سؤال که چرا سخنگویان مشتاق  
درگیری در مکالمه اهمیتی به هم پوشی نمی‌دهند ارائه می‌دهد. این  
سخنگویان اگر بخواهند، در مقابل یک مداخله تسلیم می‌شوند اما  
اگر نخواهند اصلاً جواب نمی‌دهند یا این دخالت را کاملاً ندیده  
می‌گیرند مثلاً وقتی پیتر دارد می‌گوید: «ما یک تلویزیون داشتیم  
در کلبه‌های کوآن ست.» من حرف او را بریدم و پرسیدم: «وقتی پدر  
و مادرتان تلویزیون را خریدند شما چند ساله بودید؟» استیو  
جواب سؤال مرا همان‌جا نمی‌دهد، به‌جای این کار ابتدا حرف پیتر  
را تمام می‌کند: «تلویزیون داشتیم اما زیاد تماشا نمی‌کردیم.» و  
بعد جواب سؤال مرا می‌دهد: «ما خیلی کوچک بودیم. من

چهارساله بودم که پدر و مادرم تلویزیون خریدند. در مقطع دیگری استیو حرف مرا نشنیده می‌گیرد. من می‌پرسم: «تو در کلبه‌های کوآن سیت زندگی می‌کردی؟ وقتی چند سالت بود؟» استیو بدون اینکه حتی به‌روی خود بیاورد که سؤال مرا شنیده است، به سادگی با شاخ و برگ دادن به قضیه کلبه‌های کوآن است که به خاطرش آمده بود جریانی را تعریف کرد. اگر استیو سوالات مرا مداخله‌گرانه نمی‌یابد بخشی به این دلیل است که احساس می‌کند اجبار ندارد به آنها پاسخ گوید دقیقاً همان فرضی که مرا آزاد می‌گذارد تا این سوالات را به راحتی مطرح کنم. دلیل دیگر مبنی بر اینکه هم‌پوشی‌ها همکارانه است این است که آنها موضوع گفتگو را تغییر نداده بلکه آن را بسط می‌دهند.

### هم‌پوشی همکارانه ناموفق

موفقیت این گفت‌وگوی کوتاه هیچ ربطی به اینکه گفت‌وگو کنندگان هم‌پوشی کردند یا وسط حرف دیگری دویدند ندارد. این مکالمه موفق بود به این دلیل که گفت‌وگو کنندگان در ارتباط با گفت‌وگوی هم‌زمان عادات و نگرش‌های مشابه داشتند. مثال بعدی بخشی از مکالمات همان مهمانی شام است که ناموفق بود. دوباره پیتر و من در این مکالمه شرکت داریم اما به جای استیو، ما با دیوید که یک سخنگوی بسیار ملاحظه‌کار است حرف می‌زنیم. دیوید که یک آمریکائی است مفسر زبان علامت و اشاره است و برای ما از

زبان اشاره حرف می زند. من و پیتز به عنوان شنونده، هم زمان سوالات حمایتگرانه می پرسیم. در اینجا نیز مجدداً سوالات ما بیشتر نمایانگر علاقه ما به صحبت کسی است که حرف می زند به جای آنکه بخواهیم توجه را از او بگیریم. اما اثر آن بسیار متفاوت است:

دیوید: خوب، و این علامتی است که بر کلی خوانده می شود. این علامت بر کلی برای کریسمس است.

← دبور: آیا شما آن، آن، هوم... علائم را می شنجید؟  
یا اینکه -

دیوید: /؟/ وقتی نشانه‌ها را یاد می گیرید، کسی به شما می گوید؟

دیوید: آه، منظورت این است که از روی دیدن مثل -

← دبور: برای اینکه من می توانم تصور کنم که آن علامت را بدانم و نتوانم سردر بیاورم که آیا ربطی به تزئینات دارد یا نه.

دیوید: نه شما شمامی دانید که به تزئینات کریسمس مربوط است.  
← دبور: برای

اینکه کسی به شما می گوید یا به این دلیل که خود متوجه می شوید؟

← دیوید: نه | آوه، آیا داری راجع به من حرف می زنی؟

دبور: بله

دیوید: یا یک آدم کر؟

← دبور: راجع به تو. تو.

دیوید: من؟ آه معمولاً کسی به من می گوید. اما خیلی از آنها را

خودم بلدم. یعنی منظورم این است که خیلی از آنها کاملاً مشخص اند. هرچه در این کار بهتر شوم، بهتر می‌توانم بگویم. و هرچه طولانی‌تر این کار را انجام دهم بیشتر می‌توانم بگویم که آنها در چه مورد حرف می‌زنند بی‌آنکه بدانم آن.

← دبوراً: | ها | خیلی جالب

است.

دیوید: علامت چیست.

← پیتر: | اما یک علامت تازه را چگونه یاد می‌گیرید؟

دیوید: یک علامت تازه را چگونه یاد می‌گیرم؟

پیتر: | آره، منظورم این است

که مثلاً اگر ویکتور مشغول حرف زدن باشد و یک مرتبه علامتی برای شکرگزاری به کار ببرد و شما هرگز آنرا قبلاً ندیده باشید.

همان‌طور که فلش‌ها نشان می‌دهند، تمام اظهارنظرهای پیتر و من در نظرات دیوید قفل شده و یا آنها را هم پوشی کرده‌اند. اما از هفت اظهار نظر دیوید تنها دو تا حرف‌های من و پیتر را هم پوشی کرده‌اند. بعلاوه این دو مورد بیان شده - اولی غیرقابل شنیدن است (به وسیله یک علامت استفهام در بین دو نقطه نشان داده شده است) و دیگری زمانی است که دیوید گفت: «نه» - احتمالاً هر دو تلاشی‌هایی بوده‌اند از جانب دیوید تا سؤال دو لوله تفنگی مرا پاسخ گوید: (آیا شما آن - آن - هوم علائم را می‌سنجید؟) و «یا اینکه کسی به شما می‌گوید؟». دیوید در تمام مکث‌ها، تردیدها، تکرارها و طول و تفصیل کلام خویش شواهدی از ناراحتی نشان می‌دهد وقتی نوار را مجدداً برای او پخش کردم. دیوید گفت که



سرعت زیاد پرسش‌ها به‌طور اعم و سؤالات به‌طور اخص قدرت عمل را از او گرفته و حدّ و فاصله‌ای برای او باقی نگذارده.

این مکالمه را با بیرحمی به‌روی کاغذ آوردن دشوار است زیرا ممکن است از من آدمی با احساس تفوق و برتری ارائه دهد. اما من نیت خیر خود را نسبت به‌دیوید (که هنوز هم یکی از نزدیکترین دوستان من است) و گیجی خود را از ابهامی که در جواب‌های او وجود داشت به‌خاطر می‌آورم. با مقایسهٔ اثر سؤالات مسلسل وار من بر دیوید و تأثیر سؤالات مسلسل وار من بر استیو و پیتر، وقتی فهمیدم سؤالات مسلسل وار دقیقاً همان تأثیری را داشته که قصد من از به‌کارگیری آنها در مورد سخنگویان مشتاق درگیری در مکالمه بوده است خوشحال شدم. این سؤالات به‌عنوان تجلّی علاقه و پیوستگی و نزدیکی مورد پذیرش قرار گرفتند این سؤالات سخنگو را تشویق نموده و تقویت می‌کردند. اما وقتی همین سؤالات از گویندگان بسیار ملاحظه‌کار پرسیده می‌شد اسباب قطع صحبت می‌شدند. آنچه خلاق قطع صحبت و ناراحتی بود هم‌پوشی یا سرعت زیاد نبود بلکه تنها تفاوت سبک و روش مکالمه بود. تفاوت‌های سبک اساس واژه‌هایی از قبیل سرعت زیاد یا مکث و وقفه‌اند. ویژگی‌هایی مثل «سرعت زیاد» ذاتی نیستند بلکه از سبک‌های سخنگویان در ارتباط با یکدیگر ناشی می‌شوند. بهتر است اضافه کنم که در نتیجهٔ انجام این تحقیق من آموختم تا از سؤالات مسلسل وار یا هم‌پوشی همکارانه در گفت‌وگو با آدم‌هایی که به‌خوبی به‌آن پاسخ نمی‌دهند، استفاده نکنم و این بهرهٔ قابل‌لمسی بود تا سبک محاوره‌ای را درک کنم.

## تفاوت‌های فرهنگی

در مطالعه گفت‌وگوهای سرمیز شام، سه «سخنگوی مشتاق درگیری در مکالمه»، بومی نیویورک و از خانواده‌های یهودی بودند. از سه «سخنگوی بسیار ملاحظه‌کار» دو تن کاتولیک و اهل کالیفرنیا و جنوبی بودند و یکی انگلیسی و اهل لندن بود. با آنکه نمونه سه نفری هیچ چیز را ثابت نمی‌کند، اما تقریباً همه موافق‌اند که بسیاری (مسلمانان همه) نیویورکی‌های یهودی، بسیاری از نیویورکی‌هایی که یهودی نیستند و بسیاری از یهودیانی که نیویورکی نیستند دارای سبک «اشتقاق زیاد برای درگیری در مکالمه» می‌باشند و اغلب در مکالماتشان با سخنگویانی با زمینه متفاوت (مثلاً کالیفرنایی‌ها در مطالعات من) به عنوان آدم‌هایی که وسط حرف دیگران می‌دوند شناخته می‌شوند. اما بسیاری از کالیفرنایی‌ها در مقایسه با کسانی که در ایالات مرکزی یا نیوانگلند زندگی می‌کنند انتظار وقفه‌های کوتاهتری در مکالمه را دارند. به همین دلیل در مکالمه میان آنها عاقبت کار دیدن کالیفرنایی‌ها وسط حرف دیگران است. همانطور که وقتی من در نیویورک زندگی می‌کردم آدمی فوق‌العاده مؤدب محسوب می‌شدم اما در کالیفرنیا مرا بی‌ادب می‌انگاشتند. یک کالیفرنایی بسیار مؤدب که من می‌شناختم وقتی برای زندگی به ورمونت رفت به او اتهام بی‌ادبی زدند. این دوست من بسیار رنجیده خاطر و شوکه شده بود.

این چرخه پایان‌ناپذیر است. زبان‌شناسان، «ران<sup>۱</sup> و سوزان اسکولون، نشان می‌دهند که آمریکائی‌هایی که در ایالات مرکزی شمالی زندگی می‌کنند و ممکن است درگفت‌وگو با آمریکائی‌های شرق‌نشین احساس کنند که حرف‌هایشان بریده می‌شود، خود درگفت‌وگو با سرخپوستان آتباسکان<sup>۲</sup> که انتظار وقفه‌های بس طولانی‌تری دارند، به شکل مهاجمینی جلوه می‌کنند که دائماً وسط حرف دیگران می‌دوند. بسیاری از آمریکائی‌ها وقتی با اهالی اسکانندیناوی حرف می‌زنند احساس می‌کنند که دائماً دارند وسط حرف آنها می‌دوند و این درحالی است که سوئدی‌ها و نروژی‌ها درمقابل فنلاندی‌ها که وقفه‌ها و مکث‌های بسیار طولانی‌تری دارند و خود به دلیل تفاوت‌های منطقه‌ای به گروه‌های متفاوت در ارتباط با طول مکث و سرعت گفتار تقسیم می‌شوند، آدم‌هایی به حساب می‌آیند که دائماً وسط حرف دیگران می‌دوند. به‌گفته‌ی جاکولپه‌تورن<sup>۳</sup> و کاری ساجاوارا،<sup>۴</sup> زبان‌شناسان فنلاندی، فنلاندی‌های بعضی از بخش‌های کشور با ویژگی تند حرف زدن و حرف خود را تحمیل کردن و فنلاندی‌های بخش‌های دیگر با ویژگی آرام حرف زدن و احمق‌شناسایی می‌شوند.

مردم‌شناسان درباره‌ی فرهنگ‌های مختلفی در سراسر دنیا

1. Ron and Suzanne Scollon
2. Athbaskan
3. Jaako Lehtoren
4. Kari Sajavaara

مطلب نوشته‌اند که در آنها باهم حرف زدن در مکالمات عادی ارزشمند شمرده می‌شود. به نظر می‌رسد که این یعنی باهم حرف زدن در بیشتر قسمت‌های جهان نرم محسوب می‌گردد و حال آنکه در اروپای شمالی انتظار این است که در هر لحظه یک نفر حرف بزند. کارل رایزمن<sup>۱</sup> برای توصیف سبک هم‌پوشی که در آنتیگوئا<sup>۲</sup> شاهد آن بود، واژگان «مکالمات چند صدایی یا چند صوتی» را به کاربرد. کارن واتسون<sup>۳</sup> از این واژگان برای روش‌های کلامی بچه‌ها در هاوایی، که مشترکاً باهم شوخی می‌کردند و درگیر «قصه گوئی» می‌شدند استفاده کرد. واتسون توضیح می‌دهد که برای این بچه‌ها نوبت گرفتن یک کارفردی نبوده بلکه «شراکت در یک برنامه» است. مایکل مورمن<sup>۴</sup> مشاهدات مشابهی در مورد مکالمات تایلندی‌های ارائه می‌دهد. ریکوهایاشی<sup>۵</sup> پی برد که در میان ژاپنی‌ها به هنگام گفت‌وگوهای عادی به مراتب حرف‌های هم‌زمان بیشتری از آمریکائی‌ها شنیده می‌شود. جفری شولتز<sup>۶</sup>، سوزان فلوریو<sup>۷</sup> و فردریک اریکسون<sup>۸</sup> پی بردند که یک پسر ایتالیائی - آمریکائی که به عنوان شاگردی با مساله جدی اخلاقی

- 
1. Karl Reisman
  2. Antigua
  3. Karen Watson
  4. Micheal Moreman
  5. Reiko Hayashi
  6. Jeffrey shultz
  7. Susan Florio
  8. Fredrick Erickson

در نظر گرفته شده بود تنها کاری که می کرد این بود که مثل کاری که همیشه در خانه می کرد با بقیه هم صدامی شد همه این محققین استناد می کنند که گفتار هم پوشانه مخرب نبوده، قصد غلبه و سلطه جویی و نقض حقوق دیگری را ندارد. برعکس، همکارانه بوده، وسیله ای برای نشان دادن درگیری ذهنی، شراکت و پیوند جویی است. به طور خلاصه گفت و گوی هم زمان می تواند گفت و گوی نزدیکی و پیوند جویی باشد.

### زنان در قالب هم پوشان همکار

گروه دیگری که ظاهراً علاقمند به صحبت هم زمان هستند زنان می باشند. خانم سوزان کلچیک<sup>۱</sup> کسی که درباره عقاید و افسانه های محلی و قدیمی بررسی کرده، یکی از اولین کسانی بود که با ضبط مکالمات یک گروه از زنان شاهد به کار گرفتن مکالمات هم پوشانه در میان آنان بود. در بازبینی مطالعاتی که روابط متقابل مردان و زنان را مقایسه می کرد. زبان شناسان دבורا جیمز<sup>۲</sup> و جنیس<sup>۳</sup> در اکیچ پی برزند که با توجه به تفاوت های گزارش شده اینگونه برمی آید که زنان بیشتر از مردان میان حرف دیگران

- 
1. Susan Kalcik
  2. Deborah James
  3. Jonice Drakich

می‌دوند. کارول ادلسکی<sup>۱</sup>، زبان‌شناس، بی‌آنکه عمدی در کار باشد پرده از ارجحیت دادن زنان به گفت و گوی هم‌پوشانه برداشت و این زمانی بود که او تصمیم گرفت با بررسی خود دریابد. که در جلسات دانشگاهی چه کسی بیشتر حرف می‌زند. او دریافت که مردها بیشتر از زن‌ها حرف می‌زنند به این شرط که یکی سخن بگوید و دیگران درسکوت گوش فرا دهند، اما زنان تنها در دوره‌های زمانی که در آن واحد بیش از یک صدا به گوش می‌رسید به اندازه مردها حرف می‌زدند. به عبارت دیگر زمانی که موقعیت بیشتر گفت و گوی گزارش‌گونه بود احتمال شراکت زن‌ها کمتر بود و زمانی که گفت و گوی ارتباط و پیوندجویی بود شراکت آنها بیشتر می‌گردید. هم‌پوشی همکارانه بخش‌هایی از جلسات را به عنوان گفت و گوی ارتباطی و پیوندجویانه دربر می‌گرفت. مثال زیر نمونه‌ای است که در آن زنان در یک گفت و گوی عادی به روشی بسیار همکارانه و با تشریک مساعی هم‌پوشی می‌نمایند. این مثال از روی گفت و گویی است که در آشپزخانه به وسیله جنیس هورن یاک<sup>۲</sup>، زبان‌شناسی که خود نیز در مکالمه شرکت داشته ضبط گردیده. جن و مادرش پگی که اهل یک از ایالات جنوبی هستند برای دیدار اقوامی که در شمال زندگی می‌کنند میهمان‌اند و اینجا برای اولین بار جن برف می‌بیند. پگی و مارج که جاری هستند برای خاطر جن از زحمات بزرگ کردن بچه‌ها در قسمتی از کشور که برف می‌بارد حرف می‌زنند (مادر جن بچه‌های بزرگتر خود را در

---

1. Carol Edelsky

2. Janice Hornyak

شمال بزرگ کرده بود اما قبل از تولد جن به جنوب نقل مکان کرده

(بود)

پگ: کاری که من دوست نداشتم، زحمت شلواریهای خیس از برف

و پوتین‌ها و

← مارچ | اوه بله، آن بدترین قسمت بود.

پگ: | و روسری‌ها

← مارچ | و همه‌شان را با چکمه‌ها و لباس‌های کلفت می پوشاندی

و نیم ساعت که بیرون بودند دوباره می آمدند. تو و همه هیکل‌شان

از برف پوشیده بود و همه آن گِل و شُل

← پگ: | همه آن خیس‌ها و....

← جن: پس برای این است که بزرگ‌ها برف را دوست ندارند؟

مارچ: بله همین طور است

پگ: بعد باید همه لباسهای تر را بریزی، توی خشک‌گن و بچه‌ها

یک نیم ساعتی درخانه می نشینند

← مارچ: | و یک کمی بعد دوباره

می خواهند بیرون بروند..

پگ: بعد دوباره می خواهند بیرون بروند.

مثل گفت و گوی من و استیو و پیتر که قبلاً ارائه شد، دراین

گفت و گو هر سه سخنگو وارد نوبت‌هایی می شوند که یا به نوبت

سخنگوی بعدی قفل می شود یا در آن مداخله می کند. مثل دنیز و

استیسی یا پیتر و استیو در مثال‌های قبلی، پگ و مارچ یک مکالمه

دو نفری را برعهده گرفته، یکدیگر را هم پوشی می کنند، بی آنکه

نشانی از رنجش به دلیل قطع شدن حرف‌هایشان بروز دهند. هورن

یاک خاطر نشان می سازد که واقعیت فریبنده تر این است که این سخنگویان اغلب اظهار نظری را با حرف ربط (وَ) تمام می کنند و در ظاهر صحبتی را قطع می کنند که وجود ندارد مثل وقتی که پگ می گوید: «آن همه خیسی و». هورن یاک ادعا می کند که این استراتژی به وسیله سخنگویان زیادی در خانواده اش مورد استفاده قرار می گیرد و وقتی آن را در ارتباط با یکدیگر به کار می گیرند بسیار مؤثر است. معهذًا وقتی او این استراتژی را در ارتباط با دیگران به کار می گیرد، موزد انتقاد واقع می شود زیرا دیگران به این روش که موجب سردرگمی و گیجی ایشان می گردد اعتراض دارند. شاید حتی تصور شود کسی که جمله ای را با (وَ) تمام می کند نمی داند که آیا حرفش به پایان رسیده یا نه.

چرا باید کسی بخواهد نشان دهد که حرف هایش بریده شده در حالی که چنین نبوده و حرف او قطع نگردیده است؟ یک دلیل می تواند این باشد که افراد در برخی از گروه های فرهنگی میان نوبت حرف زدن یا هیچ وقفه ای نمی دهند یا وقفه کوتاهی قائل می شوند زیرا سکوت در میان یک گفت و گوی دوستانه را نشانه فقدان پیوستگی و ارتباط می شمارند. هم پوشی راهی است برای آنکه گفت و گو بی آنکه در معرض خطر سکوت قرار گیرد ادامه یابد. این نکته را باید متذکر شوم که هورن یاک و افراد خانواده او نه با صدای بلند حرف می زنند نه به سرعت و نه همه باهم. هم پوشی های ایشان، با آنکه به تناوب رخ می دهد کوتاه بوده و ختم جملات به (وَ) راهی است برای نشان دادن قطع صحبت در مقطعی که کمترین هم پوشی وجود دارد.



با آنکه هورن یاک احساس می کند شیوة قطع صحبت در گفت و گو در ظاهر خاص خانوادۀ اوست دیگران نیز گفته اند که آدم هایی را می شناسند که چنین کاری می کنند. یک بار مردی به من گفت که مادرش (پدرش همسر خود را به این متهم می کرد) دائماً حرف هایش را با (و آه!) ختم می کند و نه تنها مادرش بلکه همهٔ خاله هایش چنین می کنند اما پدرِ مادرش و دائی او این کار را انجام نمی دهند. این مرد نیز این روش را یک سبک فامیلی می شمرد. باوجود آنکه به روشنی این سبک در میان خانواده ها رایج است. به نظر می رسد حاصل ترکیب جنسیت و فرهنگ باشد.

جنسیت و فرهنگ در نمونهٔ دیگری از آنچه ظاهر کاذبی از قطع کلام است جور می شوند. ویلیام لَبُو<sup>۱</sup> و دیوید فن شِل<sup>۲</sup> در بررسی یک جلسۀ روان درمانی میان یک مددکار اجتماعی و یک بیمار نوزده ساله به نام رودا نشان می دهند که رودا هرگز وقتی نوبت حرف زدنش خاتمه می یافت ساکت نمی شد. به جای آن در پایان سخن دوباره حرفهایش را تکرار می کرد. تکرار او در واقع دعوت از درمانگر بود تا با قطع حرف او رشته کلام را به دست گیرد. هم درمانگر و هم بیمار اهل نیویورک، یهودی و زن بودند.

- 
1. William Labov
  2. David Fanshel

## توضیحات و تغییرات فرهنگی: موهبتی مختلط

تشخیص این نکته که اشخاص با زمینه‌های فرهنگی مشابه، روش‌های مشابهی برای گفت و گو دارند، اغلب برای کسانی که گمان می‌کنند ایشان تناقض‌گویی شخصی (یا حتی مشکلات روانی) دارند گونه‌ای کشف و آرامش به همراه دارد. مثلاً یک مرد یونانی - آمریکایی که من به منظور بررسی گفتار غیرمستقیم با او مصاحبه داشتم به من گفت که همه دوستان و حتی کسانی که عاشقانه او را دوست داشته‌اند معتقدند که او به جای سخن صریح حاشیه می‌رود و در لفافه حرف می‌زند. او می‌گفت که پدر و مادرش اینگونه حرف می‌زده‌اند و من به او گفتم به استناد بررسی‌هایم به این نتیجه رسیده‌ام که یونانی‌ها خیلی بیشتر از آمریکائی‌ها تمایل به غیرمستقیم حرف زدن دارند و یونانی - آمریکائی‌ها جایی بین این دو قرار دارند. این حرف من به او آرامش بخشید. معتقد بود توضیحات من زنگی را در گوش‌های او به صدا درآورده است، در ادامه گفت: «من به این پدیده به عنوان یک ایشکال و گیر واقعی نگاه می‌کنم. اغلب تصور می‌کنم که یک مشکل واقعی است و نمی‌توانم آن را از خانواده و زمینه فرهنگی خانوادگیم جدا کنم. نمی‌دانم آیا به دلیل یونانی بودن من است یا نه. تنها این را می‌دانم که مشکل من است. حالا که می‌دانم به دلیل یونانی بودن من است احساس بهتری دارم.»

توجه به این «سبک» فامیلی به عنوان یک سبک «قومی و

گروهی، این مرد را از بار آسیب فردی که به دلیل تفاوتش با بیشتر آدم‌هایی که با آنان رابطه برقرار می‌کرد به او القا شده بود، رهایی بخشید. اما تمایل اشخاص با زمینه فرهنگی مشابه به داشتن روش‌های عادت‌ی در صحبت کردن که در میان افراد همان زمینه فرهنگی شبیه به یکدیگر اما با آدم‌های متعلق به زمینه‌های فرهنگی دیگر متفاوت است، می‌تواند نتایج ناخوشایند و حتی فاجعه‌آمیز به همراه داشته باشد. وقتی افراد با زمینه‌های فرهنگی مختلف سبک‌های مکالمه‌ای متفاوت دارند، این سبک‌ها اساس کلیشه‌های منفی می‌گردد. همانطور که قبلاً ذکر شد. گرایشات ضد یهود به شکل کلاسیک ویژگی‌هایی مثل بلند حرف زدن، تهاجم و «با زور حرف خود را پیش بردن» را به یهودیان نسبت می‌دهد و بدین شکل با جهشی از سبک حرف زدن به شخصیت آنان می‌پردازد. مثلاً لارنس دورر<sup>۱</sup> درنامه‌ای به هنری میلر<sup>۲</sup> یک نویسنده یهودی را اینگونه وصف می‌کند: «او غیرقابل اعتماد، دَم‌می‌مزاج، دارای قضاوت بد، دهان گشاد، زورگوی، وقیح و خلاصه به تمام معنا یهودی است...»

این درک و تصور که یهودیان (یا نیویورکی‌ها - اغلب طبقه بندی این دو در اذهان مردم قاطبی می‌شود) پُر سرو صدا و زورگو هستند، به سادگی اقلیتی را به دلیل تأثیر سبک گفتار آنان در رابطه متقابل با دیگرانی که سبک متفاوتی دارند مورد ملامت قرار

- 
1. Lawrence Durrell
  2. Henry Miller

می دهد. توماس کوچمن،<sup>۱</sup> مردم شناس، نشان می دهد که تفاوت در سبک مکالمه اجتماعی، سیاه پوستان را به عنوان افرادی بی ملاحظه، خود برتربین و پُر سروصدا معرفی می کند. وقتی یک گروه اجتماعی می توانند اعضاء گروه دیگر را داوری کنند، می تواند نتایجی حقیقتاً فاجعه آمیز در پی داشته باشد.

اگر تفاوت های فرهنگی به سوء داوری در موارد شخصی منجر می شود یقیناً در موارد بین المللی نیز آثار مشابهی برجای می گذارد. من شرط می بندم که ناسازگاری و احساس مخالفت میان نانسی ریگان<sup>۲</sup> و ریسا گورباچف،<sup>۳</sup> که هدف تبلیغات شدید نیز قرار گرفت حاصل تفاوت های فرهنگی در سبک های مکالمه ای این دو بود. به قول نانسی ریگان، «از لحظه ای که با هم آشنا شدیم، او حرف زد و حرف زد و حرف زد! آن قدر حرف زد که من یک کلمه هم نتوانستم بگویم» احتمالاً اگر کسی از ریسا گورباچف می پرسید، می گفت در تعجب بوده که چرا همتای آمریکائی اش هرگز کلامی بر لب نیاورده و او را وادار ساخته که همه گفت و گو را انجام دهد.

قطعاً همه روس ها، یهودی ها، نیویورکی ها یا سیاه پوستان مشتاق درگیری در مکالمه نیستند. بسیاری از این سبک در بعضی موقعیت ها استفاده می کنند. اما این مطلب در همه موارد صدق نمی کند. هیچ گروهی مشابه و یک جنس نیست. مثلاً روش

- 
1. Thomas Kochman
  2. Nancy Reagan
  3. Raisa Gorbachev

«درگیری شدید در مکالمه» مورد اشاره من در مقایسه با آلمانی ها و یهودیها بیشتر در میان ساکنان اروپای شرقی متداول است. اما بسیاری از یهودیان، ایتالیائی ها، یونانی ها، اسپانیائی ها، ساکنان آمریکای جنوبی، اسلاوها، ارمنی ها، اعراب، آفریقائی ها و اهالی کیپ وردی آن<sup>۱</sup> و نیز گروه های دیگری که من نام نبرده ام، بعضی از گونه های سبک «درگیری شدید در مکالمه» را در بعضی از موقعیت ها به کار می گیرند.

### کلامی در باب احتیاط

در کنار هم قرار گرفتن این موضوع یعنی جنسیت و قطع کلام از یک طرف و قومیت به عنوان سبک مکالمه از طرف دیگر، معمایی غیرقابل حل، وخیم و مسأله ساز پیش می آورد. اگر ادعای ما مبنی بر اینکه گروه قومی خاصی در صحبت زورگو، سلطه جو و بی ملاحظه اند زیرا مرتب به میان حرف کسانی که متعلق به زمینه های قومی متفاوت و جریانات اصلی تر اجتماعی هستند می دوند، به لحاظ نظری اشتباه، از نظر تجربی غیرقابل دفاع و از نظر اخلاقی خائنانه باشد، آیا پذیرش تحقیقاتی که «ثابت» می کند مردها به دلیل قطع صحبت زنها بر آنها سلطه می جویند معتبر است؟ اگر محققینی که معتقدند مردها به میان حرف زن ها می دوند،

نوارهای ضبط شده من از مکالمات میان یهودیان نیویورکی و مسیحیان کالیفرنیائی را تجزیه و تحلیل کنند، بی تردید به این نتیجه می‌رسند که نیویورکی‌ها با قطع صحبت سلطه جویی کرده‌اند (نظر کالیفرنیائی‌های حاضر در مکالمه) - معهدا نیویورکی‌ها چنین قصدی نداشتند، مسئله رفتار آنها هم مطرح بود. به جای همه اینها انگاره قطع آشکار صحبت، حاصل تفاوت در سبک گفت و گو بود. به طور خلاصه اینگونه تحقیقات کار زیادی جز به کار بردن معیارهای برتری نژادی اکثریت در مورد اقلیتی که از رفتار فرهنگی متفاوتی برخوردار است، انجام نمی‌دهند.

به موازات آن این ادعا که مردها با دیدن به میان حرف زنها بر آنها سلطه می‌رانند، فرض را بر این گذاشته که مکالمه امر خطیری است که در آن تنها در آن واحد باید یک صدا شنیده شود. این فرض پرخطا نتایج منفی و خطیری برای زنان به همراه دارد. بسیاری از زنان، هنگام گفت و گوهای دوستانه با یکدیگر که بر ایجاد رابطه و پیوندجویی متمرکز است. از هم پوشی‌های همکارانه بهره می‌گیرند: شنوندگان به همراه گویندگان حرف می‌زنند تا مشارکت و حمایت خویش را نشان دهند. اینگونه است که وقتی دیگران این سبک صحبت زنها را می‌شنوند کلیشه «مرغ‌های پرچانه شلوغ» را برای زنان درست می‌کنند و زنانی که از این گونه گفت و گوها لذت می‌برند، ممکن است بعداً ناراحت شده احساس گناه کنند زیرا خود نیز به جای سبک «گفت و گوی خصوصی» زنان که تأکید بر گفت و گوی پیوندجویانه دارد، روش درهر لحظه یکنفر حرف بزند را که بیشتر با سبک مکالمه‌ای «گفت و گوی عمومی» یا

گفت‌وگویی گزارشی گونه‌ « مردان جور می‌آید می‌پذیرند. کنارهم قراردادن تحقیقاتی که مدّعی است مردان میان حرف زنان می‌دوند با مطالعه مکالمات سر میز شام که من ارائه کردم یک موازی زبان‌شناسی فراهم می‌آورد اما در عین حال به یک تضاد سیاسی نیز اشاره دارد. در آمریکا یهودیان مثل سیاه‌پوستان یا اعضای گروه‌های دیگری که من به‌عنوان «سخن‌گویان مشتاق درگیری در مکالمه» از آنان یاد کردم اقلیت هستند. همیشه برای اقلیت‌ها وضع نامساعدی وجود دارد.

اما در صورت فلکی مرد - زن همیشه این زنان هستند که بار زبان‌های اجتماعی و فرهنگی را به‌دوش می‌کشند. این نتایج سیاسی، ملامت یک گروه به‌دلیل سلطه‌جویی بر گروه دیگر را دگرگون می‌سازد. اغلب معتقدند که در فرهنگ ما، مانند بسیاری از فرهنگ‌های دیگر - و اگر نگوئیم همه فرهنگ‌ها - زنان به‌عنوان یک طبقه از اجتماع به‌وسیله مردان مورد سلطه‌جویی قرار می‌گیرند. بنابراین بسیاری معتقدند که بررسی تفاوت‌های جنسیت به‌عنوان ارتباط میان فرهنگی در واقع طفره رفتن از موضوع و پوشاندن چهره سلطه‌جویی واقعی با حجابی از تفاوت‌های فرهنگی است. با آنکه من با این نقطه‌نظر همدری می‌کنم اما وجدان من می‌گوید که ما نمی‌توانیم هر دو طرف را داشته باشیم. اگر ما این تحقیقات را در انگاره - مردان به‌میان حرف زنان می‌دوند - بپذیریم به‌ناگزیر در موقعیتی قرار می‌گیریم که مدّعی است که اشخاصی که به‌درگیری در مکالمه علاقه‌مندند، اشخاصی مانند سیاه‌پوستان، یهودیان و در بسیاری از موارد زنان، زورجویی کرده، حالت پرخاشگرانه دارند

یا به شکل احمقانه یا بی ملاحظه‌ای شلوغ و پرسر و صدا هستند. نتایج چنین موقعیتی به‌ویژه برای زنان آمریکایی که زمینه‌های قومی یا ناحیه‌ای خاص دارند و علاقه‌مند به سبک‌های «درگیری مشتاقانه در مکالمه» اند خطرناک خواهد بود. ایالات متحده آمریکا شاهد مثالی دراماتیک از چنین نتیجه‌گیری‌ها بود: زمانی که جرال‌دین فرارو،<sup>۱</sup> زن ایتالیایی‌ال‌اصل مقیم نیویورک خود را کاندیدای پست معاونت ریاست جمهوری کرد و از طرف خانم باربارا بوش<sup>۲</sup> که متعلق به زمینه فرهنگی غالب‌تر در جامعه آمریکا بود. برچسب «هرزه» به او چسبید. در نظر گرفتن سبک «درگیری مشتاقانه در مکالمه» به عنوان سلطه‌جویی و غلبه که از انگاره «مردان به میان حرف زنان می‌دوند» برخاسته، این نتیجه‌انزجارآمیز را به همراه دارد که بسیاری از زنان (از جمله بسیاری از ما با زمینه اجتماعی فرهنگی آفریقائی، اهل کارائیب، مدیترانه، آمریکای جنوبی، لوانتین، عرب و اروپای شرقی) موجوداتی سلطه‌گر، پرخاشجو و زورگو هستیم و اینها خصوصیتی هستند که در زنان به مراتب منفی‌تر و ناخوشایندتر از مردان جلوه می‌کنند.

به عنوان زنی که خود شخصاً دشواری زنان بسیاری را در شنیده شدن صدای خویش در روابط متقابل با مردان (به خصوص در موقعیت‌های «عمومی») تجربه کرده است، وسوسه می‌شوم که تحقیقات مربوط به «مردان به میان حرف زنان می‌دوند» را بپذیرم زیرا اینگونه می‌توانم تجربه خویش را از طریقی که دیگران مورد

1. Geraldine Ferraro

2. Barbara Bush



ملاحت قرار می گیرند ارائه دهم. به این دلیل که شخصاً به درگیر شدن در گفت و گو علاقمند هستم، وقتی به جنبه‌ای از سبک مکالمه من، براساس معیارهای آنان که حرف‌های مرا نمی فهمند یا نمی توانند در آن شریک باشند، برچسب زننده و دافع می خورد، بسیار رنجیده خاطر می شوم. به عنوان یک زن یهودی که در نیویورک بزرگ شده و از برچسب کلیشه‌ای نیویورکی، یهودی و زن بودن می هراسد، از اینکه تحقیقات علمی، گروهی را به داشتن مقاصد و شخصیت منفی متصّف می سازد از خشم به خود می پیچم. به عنوان یک زبان شناس و محقق می دانم که گفت و گو چیزی به مراتب پیچیده تر از اینهاست و به عنوان یک انسان می خواهم بدانم که چه می گذرد.

### چه کسی به میان حرف دیگری می دود؟

کلید درک آنکه چه می گذرد، دست کم تا حدودی توجه به، تفاوت میان گفتار پیوندجویانه و گفتار گزارش گونه است، مسئله برسر راه‌های ویژه‌ای است که زنان به کار می گیرند تا جمعی بیافرینند و مردان به کار می برند تا از عهده رقابت برآیند. در نتیجه، با آنکه مردان و زنان یکدیگر را به قطع کلام خود متهم می سازند رفتارهایی که آنان از آن گله دارند متفاوت اند.

در جریان مصاحبه با اشخاص مختلف دریافتم، وقتی زن‌ها با کلمات موافقت آمیز و حمایت‌گرانه و اشتیاق نشان دادن برای آنکه

بدانند مرد چگونه جمله یا فکر خویش را به پایان می‌برد، هم زمان با او صحبت می‌کنند، مردها احساس می‌کنند که حرفشان بریده شده است. اگر زنی از گفته مردی حمایت کند و نکته‌ای از این گفتار جز نکته مقصود مرد را بسط دهد، مرد احساس می‌کند که حق او برای گفتن قصه خویش نقض گردیده است. مرد این مداخله را به عنوان جدلی برای به دست گرفتن رشته کلام در گفتگو تعبیر و تفسیر می‌کند.

مثلاً مردی از کار داوطلبانه‌ای که به عنوان صندوق دار در یک بازار مکاره به نفع یک مؤسسه خیریه انجام داده بود، حرف می‌زد. در پایان روز صندوق کسری داشته و او ناگزیر گردیده بود از جیب خود کسری را جبران کند. زنی که به ماجرای او گوش می‌داد، پیوسته با عبارات هم‌دردانه توی حرف او حرف می‌زد و از نامنصفانه بودن اینکه کسی وقت خود را داوطلبانه در اختیار بگذارد و تازه مجبور شود از جیب هم چیزی بپردازد، سخن می‌گفت. در واقع قصد مرد از گفتن داستان تاکید بر بی‌عدالتی واقع نبود، و به این دلیل احساس می‌کرد که زن با قطع صحبت، از او استفاده کرده است او گمان می‌کرد، زن می‌خواسته سررشته کلام را به دست گیرد. جرم او از نظر مرد میزان بیش از اندازه گفت‌وگوی پیوندجویانه بوده است.

این مثال مرا به یاد حرف پدرم و این لطیفه او می‌اندازد که مردی با زنش حرف نمی‌زد تا وسط حرفش ندویده باشد. پدرم معتقد است که در آن واحد تنها یک نفر باید حرف بزند. در نتیجه اغلب وقتی با مادرم، دو خواهرم و من گفت‌وگو می‌کنیم به سختی

فرصتی برای حرف زدن می‌یابد، زیرا ما زن‌ها هم پوشی کرده با هم حرف می‌زنیم و وقفه و مکثی بین حرف‌هایمان نمی‌گذاریم. پدرم همچنین معتقد است که وقتی شروع به حرف زدن می‌کند باید بتواند با رضایت خاطر از این که همه چیز را کاملاً توضیح داده، حرفش را تمام کند. مادرم، خواهرهایم و من احساس می‌کنیم که در یک گفت‌وگوی عادی میان دوستان و افراد خانواده هم آوا شدن با دیگران - وقتی می‌دانی چه می‌خواهند بگویند - قابل پذیرش است. اگر برخفا بگویی، آنها مجازند حرفت را تصحیح کنند و اگر درست بگویی با رفتاری حاکی از پیوندجویی در مقام حمایتشان حرف زده‌ای.

نقطه نظر پدرم در این ارتباط چند سال پیش رو شد. او حرف می‌زد و مادرم هم زمان شروع به حرف زدن کرد. پدرم آرزومندانه آهی کشید و گفت: «عزیزم یکی به نفع تو، اگر من بخواهم چیزی بگویم مجبورم صبر کنم تا وقتی هیچکس دیگر حرف نزند، اما تو می‌توانی هر وقت دلت خواست و فکری به ذهنت رسید حرف بزنی.» از نظر مادرم این قابل درک نیست که چرا پدرم برای حرف زدن حق ویژه‌ای می‌خواهد. چرا او هم مثل بقیه ما سخن دیگران را قطع نمی‌کند تا حرفش را بزند؟ شخصاً، به یادم هست که وقتی دختر نوجوانی بودم و پدر و کیلم، انگار که در دادگاه حرف می‌زند، مطلبی را توضیح می‌داد، چه احساسی داشتم. بنابراین در خانواده من، هم زن و هم مرد گاه از طرز صحبت یکدیگر احساس تعدی می‌کند، پدرم به این دلیل که حرفش بریده می‌شود و نمی‌تواند وقفه‌هایی را که برای وارد شدن در مکالمه لازم دارد بیابد و ما به این

دلیل که او اجازه هم پوشی نمی دهد و از شرکت کردن درگفت وگوها مثل بقیه، اجتناب می ورزد. زنهای خانواده بر هم پوشی ها و قطع صحبت ارج می نهند و آن را به عنوان تجلی درگیر شدن درگفت وگویی پیوندجویانه می دانند و مرد خانواده براین ارزش می گذارد که به هنگام گفت وگویی گزارش گونه کس دیگری خود را براو تحمیل ننماید و روش برخورد او با مکالمات عادی خیلی بیش از ما زن ها روش گفت وگویی گزارش گونه است.

پس سرچشمه گلیه زن ها دراین ارتباط که مردها وسط حرفشان می دونند از کجاست؟ درست مثل خواهرهایم مادرم و من که از پدرم انتظار داریم مثل بقیه ما نظرات کوتاه خود را در میان گفت وگو مطرح سازد، مردهایی که به یک گفت وگویی عادی چنان نگاه می کنند که گویا در مسابقه ای برای دست گرفتن رشته کلام با دیگران شرکت کرده اند، می توانند با زنان به عنوان موجوداتی برابر برخورد کرده و توقع داشته باشند که زن ها نیز برای آغاز سخن با دیگران مسابقه دهند. اما بسیار نامحتمل است که زنان چنین کنند زیرا زن ها به گفت وگو به عنوان مسابقه و رقابت نگاه نمی کنند و در جنگیدن بر سر حق شنیده شدن تجربه اندکی دارند. درست برعکس، الیزابت اریس<sup>۱</sup> پی برد که زنانی که در گروه های مباحثه ای زیاد حرف می زنند اغلب اعضاء ساکت تر گروه را به صحبت دعوت می کنند.

## هم پوشی بدون همکاری

درحالی که هم پوشی های همکارانه زنان به این دلیل که ظاهراً موضوع حرف مردان را با همکاری می پذیرند، اغلب مردان را آزار می دهد، مردها غالباً زن ها را با غضب و تغییر موضوع گفت و گو آزار می دهند. نمونه اینگونه قطع کلام در داستان کوتاه لوری مور<sup>۱</sup> به نام «تو زشت هم هستی» به تصویر کشیده شده است. قهرمان زن این داستان که یک استاد تاریخ است و «زوو» نام دارد، به دلیل زشد غده‌آی در ناحیه شکم مورد آزمایش اسکن قرار گرفته بود. وقتی بعد از آزمایش با اتومبیل به خانه بازمی گشت درآینه عقب نگاهی به خود انداخت و لطفیه ای به یادش آمد:

مرد جوانی به دیدار دکترش می رود و دکتر می گوید: «خوب، متأسفانه باید بگویم که فقط شش هفته دیگر زنده‌ای» مرد جوان می گوید: «نظر دیگری هم بدهید».

دکتر می گوید: «نظر دیگر؟ خیلی خوب «زشت هم هستی».

زوو از این لطفیه خوشش می آمد و به گمان او خیلی مضحک بود. مدتی بعد در یک مهمانی، زوو در حال صحبت با مردی به نام اِرل است که به تازگی با همسرش متارکه کرده و خواهر زوو قصد دارد آنها را با یکدیگر پیوند دهند. اِرل می پرسد:

«لطفیه دلخواه تو کدام است؟» و این چیزی است که اتفاق

می افتد:

«آه، لطیفه دلخواه من؟ احتمالاً آن است که، خوب، یک مرد جوان به مطب دکتر می رود و «فکر می کنم بدانم کدام است» اِِرل مشتاقانه میان حرف زوو می دود. اِِرل می خواست خودش لطیفه را تعریف کند: «مرد جوانی به مطب دکتر می رود و دکتر می گوید که برای او هم خبر خوش دارد و هم خبر بد - منظورت همین است؟» زوو گفت: «مطمئن نیستم. شاید این یکی دیگر است.»

«بنابراین، مرد جوان می گوید: «خبر بد را اول بده.» و دکتر می گوید: «خیلی خوب، تو سه هفته دیگر بیشتر زنده نیستی.» و مرد جوان فریاد می زند: «سه هفته دیگر دکتر! پس خبر خوب چیه؟» دکتر می گوید: «آن منشی را بیرون دیدی؟ بالاخره من...!»

زوو اخم می کند.

«این لطیفه ای نبود که تو می خواستی بگویی؟»

«نه.» در صدای زوو اتهام موج می زند. «لطیفه من چیز دیگری بود.» «اوه!» اِِرل گفت. سپس نگاهش را از زوو برگردانید، دور و بر را نگاه کرد، بعد دوباره به زوو نگاه کرد و پرسید: «چه قسم تاریخی درس می دهی؟»

وقتی اِِرل حرف زوو را قطع می کند، به دلیل حمایت کردن از لطیفه او نیست، بلکه به این دلیل است که لطیفه او را برایش بگوید. چیزی که اوضاع را بدتر می کند این است، که لطیفه او نه تنها متفاوت است بلکه باعث رنجش و دلخوری نیز هست. وقتی اِِرل می فهمد که لطیفه ای که تعریف کرده همان لطیفه «زوو» نبوده از او نمی پرسد که لطیفه اش کدام است، به جای آن موضوع کاملاً

متفاوتی را پیش می‌کشد. «چه قسم تاریخی درس می‌دهی؟» خیلی‌ها می‌پذیرند که قطع کردن کلام «زوو» به وسیلهٔ ارل نقض حق صحبت کردن زوو است زیرا درست وقتی که زوو سرگرم تعریف لطیفه بود ارل میدان‌داری کرد و نقش لطیفه‌گو را از او غصب نمود. به محض اینکه ارل گفت: «خبر خوب و خبر بد.» آشکار بود که لطیفهٔ مورد نظر ارل لطیفه‌ای متفاوت بود. اما به جای پاسخ «نه» در جواب ارل که پرسید: «منظورت همین بود، مگر نه؟ زوو گفت: «مطمئن نیستم شاید این یکی دیگر است.» بدین ترتیب «زوو» از حرف او پشتیبانی کرده و در شرایطی که جایی برای مخالفت جایز بود، از در موافقت حرف زد. کسی که گفت و گو را رقابت می‌دانست، حتی اگر قبلاً این کار را نکرده بود، می‌توانست همین جا رشتهٔ کلام را به دست گیرد. اما به نظر می‌رسد که به زعم زوو گفت و گو بازی‌ای است که در آن انتظار می‌رود هر گوینده حامی حرف‌های دیگری باشد. اگر این دو یکدیگر را به آن اندازه می‌شناختند که بعدها در این مورد بحث و گفت و گو کنند ممکن بود ارل این بحث را که «چرا همان وقت که متوجه شدی لطیفهٔ متفاوتی را تعریف می‌کنم، حرفی نزدی و به جای آن اجازه دادی من حرفم را بگویم و ترا از عصبانیت دیوانه کنم؟» پیش آورد. بخش دیگری از همین داستان نشان می‌دهد که تنها هم‌پوشی نیست که به قطع صحبت منجر می‌شود بلکه حرکات مکالمه است که موضوع را از مسیر یک گوینده سریع و با پیچش می‌رباید. زوو در ناحیهٔ شکم احساس درد می‌کند، عذر می‌خواهد و به دست‌شویی می‌رود. وقتی باز می‌گردد، ارل از حال او می‌پرسد و زوو در پاسخ

می گوید که یک سری آزمایش روی او انجام شده. اِربل به جای آن که راجع به وضع سلامت او سؤال کند، از غذایی که در نبود او تعارف شده و همه خورده‌اند برای او می آورد.

زوو در حال جویدن از دل دردش حرف می زند. امّا اِربل موضوع را عوض می کند. «پس خواهرت دارد ازدواج می کند.»



## فرمان اتومبیل در دست کی است؟

بنابراین، قطع کلام دیگری، با آنکه به موضوعات نفوذ، کنترل، علاقه مندی و اهمیت دادن و دل سوزاندن مربوط است، به معنای آغاز ایراد کلام به هنگام حرف زدن دیگری نیست. زن و مرد، هر کدام به دلیلی احساس می کنند که کلام شان به وسیله دیگری بریده می شود. مردانی که گفت و گو را وسیله ای برای شرکت در رقابت می دانند احتمالاً تلاشی به منظور حمایت از گفته های دیگری به عمل نمی آورند و صحبت را در مسیر دیگری هدایت می کنند، شاید مسیری که در آن خود در وسط صحنه قرار گیرند تا قصه ای بگویند، لطیفه ای تعریف کنند، یا دانش خویش را به رخ بکشند. اما در این کار از طرفین مکالمه خویش انتظار دارند که مقاومت نشان دهند. اما زنانی که تسلیم این تلاش مردان می شوند، نه به دلیل آن است که ضعیف هستند و احساس امنیت خاطر ندارند و یا از روی احترام چنین می کنند بلکه به این دلیل که در تلاش برای به دست گرفتن رشته صحبت تجربه اندکی دارند. به دیده زنان هدایت مکالمه در مسیری دیگر نه شیوه ای در بازی، که نقض قوانین آن است.

اگر بی آنکه قصد و غرضی داشته باشیم به دلیل قطع کلام دیگری سرزنش شویم به همان اندازه که کسی حرف ما را قطع کند ناراحت می شویم. هیچ چیز در یک رابطه نزدیک وقتی می دانیم غرضی در کار نیست و نیت خیر داریم مایوس کننده تر از اتهام به داشتن قصد و نیت بد نیست به ویژه اگر کسی ما را متهم کند، که

او را دوست داریم، کسی که باید ما را بفهمد.

فوران حمایت و پشتیبانی زن‌ها می‌تواند به دیده‌مردان آزار  
دهنده جلوه کند زیرا آنان ترجیح می‌دهند با حریفی مشت‌بازی  
کلامی داشته باشند و یک ضربه‌چپ در مشت‌بازی اگر مشت‌های  
حریف برای جنگیدن بالا نیایند می‌تواند به یک ناک‌اوت<sup>۱</sup> مبدل  
شود.



## لعنت به تو اگر این کار را بکنی!

مورتون روان‌شناس کارکنان یک کلینیک خصوصی با مدیر کلینیک رُبرتا مسئله‌ای دارد. در جلسات کارکنان، رُبرتا، معمولاً بحث دربارهٔ موضوعات مختلف را با تقاضا از اعضای کلینیک برای بیان نظرات شان آغاز می‌کند. او اعضای را به مناظره دربارهٔ جنبه‌های موافق و مخالف دعوت می‌کند اما همیشه در زمان ختم جلسه همهٔ اعضای به شکلی به اتفاق به این نتیجه می‌رسند کاری که به نظر رُبرتا بهترین است انجام دهند. در جمع کارکنان، زنها از مدیریت رُبرتا بسیار راضی‌اند احساس آنها این است که رُبرتا به نقطه نظرات ایشان گوش می‌دهد و همگی آنان قانون رضایت و موافقت عمومی را به حکم و امر ترجیح می‌دهند. اما مورتون احساس می‌کند که رُبرتا ماهرانه همه را به کار گرفته است اگر قرار است که همهٔ آنها کاری را که او می‌خواهد انجام دهند چرا رُبرتا

نفس آنها را می‌گیرد تا نظراتشان را بیان کنند؟ مورتون ترجیح می‌داد رُبرتا با اختیارات قانونی خود، دربارهٔ وضع قوانین و مقررات تصمیم‌گیری کند. تصوّر مورتون از اینکه رُبرتا مانند یک رئیس رفتار نمی‌کند ناشی از تفاوت سبک‌هاست. رُبرتا درست مثل یک رئیس رفتار می‌کند، یک رئیس زن. او ترجیح می‌دهد با قانون رضایت و موافقت عمومی کار کند و زنانی که برای او کار می‌کنند این را دوست دارند. اما مورتون از کُنش غیرمستقیم او ناراحت است. مورتون فکر می‌کند که او باید حکم کند.

شاید تفاوت‌های میان سبک‌ها تا حدودی مسئول این طرز تلقی باشد که زنانی که به مقام و موقعیت‌های عالی نائل آمده‌اند، رفتارهای مناسب و شایستهٔ موقعیت‌هایشان ندارند. اما شاید عامل دیگری نیز در کار باشد. از زمان تحقیق متهورانهٔ ماتیناهورنر<sup>۱</sup> بسیاری از روان‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که زنان از موفقیت می‌هراسند. بار دیگر بررسی‌های مربوط به کودکان موضوع را روشن می‌کند.

پژوهش مارجوری هارنيس گودوین دربارهٔ عادت لفظی رایج مورد استفادهٔ دختران نوجوان را در نظر بگیرید. مطالعه‌ای که در آن این دخترها پشت سر یکدیگر از هم انتقاد می‌کردند، آنچه حائز اهمیت و درعین حال غم‌انگیز است، این است که نمونه‌های گودوین براساس موفقیت پایه گرفته‌اند: دخترها به این دلیل مورد انتقاد قرار می‌گیرند که به ظاهر بهتر از دیگران به نظر می‌رسند از

دو مشاجره‌ای که گودوین به آن اشاره می‌کند، یکی در مورد دختری است که با گرفتن نمرات ممتاز در همهٔ درس‌ها از دیگران جلو افتاده و دیگری دختری است که با به‌تن کردن لباس‌های جدیدتر و گرانبه‌تر از رفقاییش آنها را خشمگین ساخته بود.

شخصاً نیز با ضبط مکالمات دختران کلاس ششم، به نتیجه مشابهی رسیدم.

شانون: مثل اینکه مجبور است هر روز یک بلوز یقه بلند بپوشد!

جولیا: می‌دانم، خوب من هم بلوز یقه بلند را دوست دارم، اما خدا!

شانون: هر روز!؟

جولیا: واقعاً که!

شانون: فقط فکر کن چقدر هزینه - ببین که چقدر خودش را گرفته است.

بهرتر از دیگران ظاهر شدن نقض قانون اخلاقی مکتب مساوات بشر است: همهٔ باید به تشابهاتی که با هم دارند تاکید کنند.

با توجه به این بررسی و بررسی‌های دیگری که در زمینهٔ گفت‌وگوهای میان دختران انجام شده جای شگفتی نیست که دخترها از اینکه از حدی موفق‌تر شوند نگرانند و حال آنکه این نگرانی در پسرها وجود ندارد. پسرها از سنین بسیار پائین یاد می‌گیرند که خواستهٔ خود یعنی مقام و موقعیت بالاتر را می‌توانند از طریق نمایش برتری خویش به‌چنگ آورند. دخترها می‌آموزند که نمایش برتری ایشان را به‌خواستهٔ خود یعنی نزدیکی و پیوستگی با

رفقاییشان نمی‌رساند. به این دلیل ناگزیرند در حدّ دوستانشان و نه بهتر از آنان ظاهر شوند. ظاهر تشابه به معنای یکسان بودن واقعی نیست. پنه لوپ، اِکرت که سالیانی را با دانش‌آموزان دبیرستان در یکی از ایالات مرکزی شمالی گذرانید، معتقد است که نظام شأن و مقام زیر ماسک پنهان شده در میان دختران بسیار پیچیده است. مثلاً دختران محبوب آنهایی هستند که عوض شدن لباس‌ها بر اساس فصل را معین می‌کنند. پوشیدن لباسهای بهاره به جای لباسهای زمستانی موردی است که می‌توان به آن اشاره کرد. اگر از دخترانی که از محبوبیت کمتری برخوردارند لباس کتانی بپوشند و دختران محبوب هنوز لباس پشمی به تن کنند دختران گروه اول از مرحله پرت بودن خود را به نمایش گذاشته‌اند. اگر بعد از لباس کتانی به تن کردن دخترهای محبوب لباس کتانی بپوشند صرفاً دنباله‌رو محسوب گردیده و اطلاعاتشان در حدّ اطلاعات عامّه مردم است. هدف با هم‌آهنگی لباس پوشیدن است. اگر آنها همان روزی که دختران محبوب تغییر لباس می‌دهند، لباس خود را تغییر دهند، شکوه‌مندان به آنها یکی بوده و ظریفانه ثابت کرده‌اند که چیزی بارشان است.

### هرگز فخر فروش و لاف مزّن

فشار دیگری که روی دختران است تا بهتر از هم‌تایان خود ظاهر نگردند نهی فخرفروشی است. تفاوت‌های جنسیت

دربرداشت از فخرفروشی عامل بسیاری از داوری‌ها و سوءداوری‌ها میان زنان و مردان بوده، بسیاری از رفتارهای کلامی غیرعادی از سوی زنان را موجب شده است.

مثلاً دانشجویی بنام کانی به دوستانش می‌گفت که یکی از مشاوران دبیرستان سعی کرده بود او را از ورود به دانشکده‌ای که حالا همه در آن درس می‌خواندند منصرف کند. مشاور اینگونه احساس کرده بود که تقاضای کانی شانس شرکت دختر دیگری به نام سیلویا از همان دبیرستان را خدشه‌دار می‌کند. در توضیح آنکه مشاور در چه فکری بود کانی گفت: «اگر حمل بر خودستایی نشود نمرات سیلویا به خوبی نمرات من نبودند.» کانی از بیم آنکه مبادا حرفی بزند که بر خودستایی او حمل شود به زحمت می‌توانست خود را راضی کند که یک واقعیت محض در ارتباط با نمراتش را بیان کند.

مارگارت و چارلز هر دو وکلای موفق هستند، با آنکه در خلوت خیلی خوب با هم کنار می‌آیند اما اغلب وقتی با آشنایان جدیدی که به ویژه در رشته تخصصی چارلز یعنی قانون مالیات‌ها اسم و رسمی دارند، شام می‌خورند باهم جروب‌بحث می‌کنند. مارگارت احساس می‌کند که چارلز در مقام فخرفروشی است که با دم زدن از اینکه چقدر شناخته شده است، درجه پرونده‌هایی برنده شده و آدم‌های مهمی که می‌شناسد (به نظر مارگارت با آوردن اسم این و آن) اهمیت خود را به دیگران متذکر می‌گردد. به شوق تحت تاثیر قرار دادن دیگران گاه او به کارهایی که انجام داده شاخ و برگ می‌دهد. تلویحاً از آشنایی با کسانی حرف می‌زند که در عمل

یکی، دوبار بیشتر آنها را ملاقات نکرده است. اما مارگارت می‌کوشد موفقیت خود را مخفی کند. او به عمد از صحبت در مورد شناختن اشخاص مهمی که نام‌شان در گفتگوها ذکر می‌شود، اجتناب می‌ورزد و هرگز به موفقیت‌های فراوان خود گریز نمی‌زند.

چارلز همان قدر از رفتار مارگارت عاصی است که مارگارت از رفتار او. اگر خود مارگارت از اهمیت خویش حرفی نمی‌زند، چارلز این کار را برای او می‌کند. این عمل چارلز باعث دلخوری بیشتر مارگارت می‌گردد. مارگارت احساس می‌کند که فخرفروشی چارلز از بابت او به همان اندازه دور از ادب است که خود او این کار را بکند و تمام راه‌های دیگر نیز به نظر او غیرمنطقی می‌آیند. مارگارت می‌تواند تلاش‌های چارلز برای تعریف از خود را ندیده بگیرد و یا کلام او را قطع کند. این کار به نظر چارلز بی‌ادبی است و نیز آنچه را که مارگارت احساس می‌کند تعهدی برای حمایت از چارلز است نقض می‌نماید. مارگارت می‌تواند به چارلز اجازه دهد دربارهٔ او صحبت کند که در اینصورت در نقش کودکی ظاهر می‌شود که نمی‌تواند برای خود حرف بزند او هم چنین می‌تواند با مشارکت در گفت‌گو به گونه‌ای برخلاف میل خود فخرفروشی کند.

مارگارت معتقد است که اگر فخرفروشی کند مردم دوستش نخواهند داشت، او ترجیح می‌دهد مردم از دیگران دربارهٔ موفقیت او بشنوند و مطمئن است اگر از دیگران بشنوند تواضع و فروتنی او را تأیید می‌کنند. او همچنین نگران است که اگر چارلز فخر بفروشد دیگران او را دوست نداشته باشند و این باعث ناراحتی



مارگارت است زیرا به چارلز وابسته و پیوسته است. پس هر فکری مردم درباره چارلز بکنند، او هم مشمول واقع می شود. از طرف دیگر چارلز احساس می کند که اگر به مردم نگوید که چقدر برای مارگارت احترام قائل است مردم او را محترم نخواهند داشت. چارلز همچنین احساس می کند اگر مردم بدانند که او یک وکیل زبردست است و فقط همسر او نیست به مارگارت احترام بیشتری خواهند گذارد. چارلز و مارگارت روش گفت و گوی دیگری را با ویژگی های شخصیتی مورد قضاوت قرار می دهند و هر دو برای سبک و روش ارزش اخلاقی قائل اند. به اعتقاد مارگارت آدم خوب متواضع و فروتن است. چارلز نمایش کامیابی ها را یک ضرورت می داند و تواضع مارگارت را به پای فقدان امنیت خاطر او می نویسد. این زوج هر دو به آدم خوب بودن معتقدند اما تعاریف آنها از یک آدم خوب متفاوت است زیرا انتظاراتی که از یک پسر خوب و یک دختر خوب می رود مختلف اند.

اکراه زنان و دختران از فخر فروشی به شکل چشم گیری در دو نمونه مشابه که من در متونی کاملاً متفاوت با آن برخورد کرده ام، به چشم می خورد. فیلم «صحنه هایی از یک ازدواج» اثر اینگمار برگمان<sup>۱</sup> اینگونه آغاز می شود که خانمی به نام پالم با یک زوج برای مجله ای مصاحبه می کند. ماریان و یوهان در جواب سؤال خانم پالم «چگونه خود را در چند کلمه توصیف می کنید؟» پاسخ های کاملاً متفاوتی می دهند.

یوهان می گوید:

شاید خودستایانه به نظر برسد اما من شخصی فوق العاده باهوش، موفق، زنده دل، متعادل و سکسی هستم. معتقدم مردی با وجدان جهانی، فرهیخته، با مطالعه، محبوب و یک اجتماعی تمام عیار هستم. با همه رفتاری دوستانه دارم. ورزش را دوست دارم. مرد خانواده و برای پدر و مادرم فرزندی لایق هستم. قرض ندارم، مالیاتم را می پردازم و به دولت احترام می گذارم و خانواده سلطنتی را خیلی دوست دارم. از عضویت کلیسای ایالتی بیرون آمده‌ام. آیا کافیس یا باز هم می خواهید وارد جزئیات شوم؟ من یک عاشق فوق العاده هم هستم، اینطور نیست ماریان؟»

ماریان می گوید

«خوب، چه بگویم؟ من با یوهان ازدواج کرده‌ام و دوتا دختر

دارم.»

حتی با سیخ زدن های خانم پالم هم ماریان اطلاعات چندانی اضافه نمی کند.

ماریان: در حال حاضر مطلب بیشتری به ذهنم نمی رسد.

خانم پالم: چیز دیگری هم باید باشد.

ماریان: فکر می کنم که یوهان همسر خوبیست.

یوهان: لطف داری.

ماریان: ما ده سال است که ازدواج کرده ایم.

یوهان: من تازگی ها تجدید قرارداد کرده ام.

ماریان: من تردید دارم که به اندازه یوهان قدر کارهایم را

بشناسم اما راستش را بخواهید خوشحالم که زندگی می کنم.

زندگی خوبی است امیدوارم منظورم را درست گفته باشم دیگر چه بگویم؟ واقعاً که سؤال سختیه!

یوهان: ماریان اندام متناسبی دارد.

ماریان: شوخی می کنی. من سعی دارم جدی حرف بزنم. دوتا

دختر دارم کارن و اِوا.

یوهان: این را قبلاً گفته ای.

وقتی مکالمه واقعی زیر را در اثر کارول گیلیگان<sup>۱</sup> به نام «با صدایی متفاوت» می خواندم مکالمه تخیلی بالا به ذهنم رسید. خانم گیلیگان در بخشی از تحقیقاتش در ارتباط با رشد اخلاقی در کودکان، با دو بچه یازده ساله به نام ایمی و جیک مصاحبه ای داشت من در پاسخ های جیک و اِمن طنین کلام ماریان و یوهان را شنیدم. جیک جواب می دهد:

«کامل و بی نقص. این طرف خودبین و مغرور من است. انتظار دارید که چه بگویم؟ (مصاحبه گر: اگر قرار بود خودت را طوری توصیف کنی که خودت بدانی که این شخص توست. چطور خودت را توصیف می کردی؟) «بسیار خوب می گفتم، یازده سال دارم، اسم کاملم جیک (نام فامیل) است. بعد اضافه می کردم که در شهر (اسم شهر) زندگی می کنم. این را می گفتم چرا که فکر می کنم زندگی کردن در این شهر بخش بزرگی از من است و نیز می گفتم که پدرم پزشک است زیرا این هم کمی مرا تغییر می دهد و اینکه به کار خلاف اعتقاد ندارم مگر وقتی که اسم کسی هاینز

باشد [رجوعی به سؤالی که قبلاً از جیک پرسیده شده بود]. فکر می‌کنم مدرسه جای کسالت‌آوری است زیرا کمی شخصیت آدم را تغییر می‌دهد. من نمی‌دانم چگونه خودم را توصیف کنم چون نمی‌دانم چگونه شخصیت خودم را بخوانم. (مصاحبه‌گر: اگر مجبور می‌شوی خودت را توصیف کنی چه می‌کردی؟) از لطیفه‌های چرند خوشم می‌آید. واقعاً دوست ندارم درس بخوانم اما از عهده کارهای مدرسه برمی‌آیم در مدرسه از پس هر چیزی که احتیاج زیاد به معلومات زیاد نداشته برآمده‌ام. هر وقت هم که بهتر درس خوانده‌ام از عهده آن مسائل برآمده‌ام اما بعضی اوقات دوست ندارم وقتم را سرتکالیف ساده تلف کنم. دیوانه ورزشم. برخلاف خیلی از آدم‌های دیگر فکر می‌کنم که هنوز در دنیا امید... وجود دارد. بیشتر کسانی را که می‌شناسم دوست دارم و زندگی خوبی دارم به خوبی خیلی از زندگی‌هایی که دیده‌ام و برای سنم قد بلندم. اکنون به جوابهای دختر یعنی امی توجه کنیم:

«منظورتان شخصیت من است؟ (مصاحبه‌گر: چه فکر می‌کنی؟) خوب نمی‌دانم. خوب خودم را اینگونه توصیف می‌کنم. خوب منظور شما چیست؟ (مصاحبه‌گر: اگر قرار بود خودت را طوری توصیف کنی که بدانی این شخص توست، چطور خودت را توصیف می‌کردی؟) خوب می‌گفتم که مدرسه و درس خواندن را دوست دارم و درس خواندن کاری است که می‌خواهم در زندگیم بکنم. مایلم دانشمند بشوم، دلم می‌خواهد کارهایی بکنم و به مردم کمک کنم. و فکر می‌کنم که من این جور آدمی هستم و یا سعی می‌کنم باشم. و احتمالاً خودم را اینطوری توصیف می‌کردم.

می خواهم کاری بکنم تا به آدم‌های دیگر کمک کنم (مصاحبه‌گر: می توانی بگویی چرا؟) «خوب برای اینکه من فکر می‌کنم این دنیا مشکلات زیادی دارد و فکر می‌کنم هرکس باید سعی کند به آدم‌های دیگر از طریقی کمک کند و راهی که من انتخاب می‌کنم از طریق علم است.»

نکته جالب در جواب‌های این دو بچه که به یک سؤال واحد جواب داده بودند، این بود که اولاً جواب جیک طولانی‌تر بود، (و من تصور می‌کنم که انداختن لغات پس از کلمه «امید» نشانگر حذف کلمات بیشتری است) پاسخ‌هایش فخر فروشانه می‌نمود، درست برعکس عبارات امی که فخر فروشی و تکبر نداشت. جیک می‌گوید که او بی‌نقص است، پدرش پزشک است، با آنکه مدرسه را جایی ملالت‌آور می‌یابد، می‌تواند «تک‌تک مسائل» را حل کند. بهترین زندگی را که تا بحال دیده دارد و نیز پسر قدبلندی است. احتمال دارد که نظر «بعضی اوقات نمی‌خواهم و قتم را سر تکالیف ساده تلف کنم.» دفاعی باشد زیرا وضع تحصیلی او از عالی کمی پائین‌تر است. برعکس امی می‌گوید که مدرسه و درس خواندن را دوست دارد اما راجع به اینکه چگونه شاگردی است حرفی نمی‌زند و اضافه می‌کند که می‌خواهد به آدم‌های دیگر از طریق علم کمک کند.

هم یوهان در سناریوی برگمان و هم جیک در مصاحبه گیلیگان از اینکه حرف‌هایشان خودبینانه و خودستایانه به گوش می‌آید، آگاهند و با مزاح از کنار قضیه می‌گذرند. در واقع تمام پاسخ یوهان مثل نظراتی که در میان حرف‌های ماریان اظهار می‌کند

به گونه‌ای طعنه‌آمیز است. یوهان و جیک می‌گویند که چه می‌کنند. هر چند امی از ماریان گفتنی بیشتری دارد، اما او هم چیز زیادی نمی‌گوید.

هم امی و هم ماریان به جای اینکه پاسخگوی سؤال مصاحبه‌گر باشند، حرفهای خود را تکرار می‌کنند. ماریان حرفی از اینکه حقوق‌دان است نمی‌زند. امی می‌گوید قصد دارد یک دانشمند بشود، اما تأکید می‌کند که هدف او از این کار کمک به دیگران است و به دست آوردن پول و شهرت یا مقام و موقعیت نیست. احساسات زنان در فخرنفر و ختن و لاف نزدن ناشی از آموزش صریح و آشکار و نیز فشار هم‌تایان و هم‌سن و سالان در کودکی است. نمونه‌ای از این آموزش در ماهنامه فارغ‌التحصیلان یکی از معتبرترین دبیرستان‌های دخترانه در کشور وصف گردیده است. در این خبرنامه زنی در رثای خواهرش که ممتازترین شاگرد آن دبیرستان بوده و به تازگی مرده بود مطلبی نوشته بود. نویسنده که زنی بسیار هوشمند بود شغل تقریباً موفقیت‌آمیزی داشت که توانایی‌های چشم‌گیر او را منعکس نمی‌ساخت. نویسنده در آن نوشته می‌گوید که خواهرش: «تذکرات و راهنمایی‌های مادر را با دل و جان به گوش گرفته بود: در پشتِ صحنه باقی بمان، فخر مفروش و مباحثات مکن و همواره نهایت تلاش خویش را به کار گیر.»

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که از زنان انتظار می‌رود که در مجالس فخرفروشی و مباحثات نکنند. اما اشاره به این که زنان هرگز خودستایی نمی‌کنند گمراه‌کننده است.

دوباره به زوجی که قبلاً حرفشان را زدم برمی‌گردم مارگارت و

چارلز، در مثالی از این متن مارگارت خودستایی کرده بود و چارلز احساس می‌کرد که اگر او در آن موقعیت بود، این کار را نمی‌کرد. در موقعیتی که قبلاً شرح آن رفت مارگارت احساس می‌کرد که چارلز نباید در مقابل آشنایان تازه خودستایی کند و فخر بفروشد. در موقعیت دیگری چارلز احساس کرد که مارگارت به شکل نامتناسبی خودستایی کرده است. مارگارت پیش دوستان نزدیکش گلایه می‌کرد که در گروه وکلایی که با هم کار می‌کنند به سرعت همکاران مرد به شراکت پذیرفته نمی‌شود در حالی که همکاران مرد او کار کمتری برای مؤسسه به ارمغان آورده و ساعات زیادی را در آن جا کار نکرده‌اند. سپس مارگارت به موفقیت‌ها و کامیابی‌های آغاز کار خویش اشاره می‌کند. چارلز بعداً به او گفته بود که کار درستی نکرده زیرا یکی از دوستان شنونده این مطلب وکیل جوانی بود که اصلاً سرعتی در پیشرفت کارش دیده نمی‌شد. از نظر چارلز انسان باید اطلاعات برای بزرگ جلوه دادن خویش را تنها در آثار عموم و برای کسب مقام به کار گیرد، زمان مناسب برای استفاده از آن در نخستین ملاقات با آدم‌هایی است که ادعای موقعیت برتر دارند یا به نظر می‌رسد که مدعی موقعیت برتراند. اما به نظر مارگارت اطلاعات بزرگ جلوه دادن خویش تنها باید در جمع‌های خصوصی مطرح شود و به شکلی مناسب در گفت و گوهای پیوندجویانه با آدم‌هایی که او می‌شناسد و به آنها اعتماد می‌ورزد، آدم‌هایی که او را به دلیل غرور مورد قضاوت قرار نخواهند داد، افشاء گردد. وقتی مارگارت با دوستان نزدیکش سروکار دارد. موقعیت نسبی ایشان را فراموش می‌کند. جنبه‌ای از رابطه که چارلز

هرگز از خاطر نمی برد.

ذره بین های متفاوت موقعیت و مقام از یکسو و ارتباط و پیوند از سوی دیگر ممکن است یک بار دیگر به ضرر زنان کار کنند. زنان از نمایش موفقیت های خود در جمع اِکراه دارند زیرا می خواهند مورد پذیرش و دوستی قرار گیرند. اما اگر با عینک مقام و موقعیت نگر بسته شوند، به شکل سیستماتیک دائماً دست کم گرفته می شوند و گمان می رود که از خود ناراضی باشند. وسوسه آمیز است که به زن ها توصیه شود تا موفقیت های خویش را به نمایش بگذارند و احترامی را که شایان آن هستند کسب نمایند. بدبختانه زنان با معیارهای رفتار زنانه مورد داوری قرار می گیرند.

این مطلب به روشنی در جلسهٔ اعضاء علمی یک دانشکده که به کار ارتقاء مقام استادان توجه داشت آشکار گردید. در این جلسه درباره موفقیت یک خانم استاد دانشگاه بحث شد. او در زمینه تخصصی خویش صاحب نام بود و تألیفات فراوانی از او به چاپ رسیده بود. مردی با گفتن این جمله که: «او شایستهٔ این موفقیت هاست» در تأیید او حرف زده بود. به عبارت دیگر این خانم چون به همان اندازه که موفق بود در عمل حرفی بر زبان نیاوده بود مورد تمجید و تحسین قرار گرفت، اگر او هماهنگ با موفقیت هایش عمل کرده بود، مورد تحسین قرار نگرفته و چه بسا که مورد علاقه نیز واقع نمی شد.



### ادب مرد = بی قدرتی زن

شواهد گوناگونی وجود دارد مبنی بر اینکه اگر حتی زنان و مردان به یک روش سخن بگویند باز هم قضاوت‌های متفاوتی دربارهٔ ایشان انجام خواهد شد. این تمایل در مباحثات مربوط به زنان، مردان و قدرت عامل شرارت و شیطنت است. اگر زنی یک فنّ زبان‌شناسی را به کار گیرد ضعف او شمرده می‌شود. اما اگر مردی همین کار را بکند دلیل بر قدرتمندی اوست. اغلب برچسب «زبان‌زنان» به عنوان «زبان بی قدرتی و عجز» بازتابش رفتار زنان از پشت عینک مردان است.

از آن جایی که زن‌ها برای «یکی بالاتر بودن» سر کشمکش و جنگ ندارند، اغلب آنها را به عنوان «یکی پائین‌تر» قالب می‌گیرند. هر موقعیتی برای سوءتعبیر و سوءتفسیر به اندازهٔ کافی پخته و رسیده است زیرا مقام و شأن و ارتباط جویی و پیوند هردو به وسیلهٔ حرکات مشابهی به نمایش گذراده می‌شوند. این ابهام و گنگی دلیل بسیاری از سوءتعبیرهای افراد مجرب و غیرمجبرب است. در این سوءتعبیرات طرز گفت‌وگوی زنان، که با روحیهٔ پیوندجویی گره خورده، به حساب عجز و بی قدرتی آنان گذاشته می‌شود. این ابهام به خوبی در جریان مصاحبه با یک زوج روانشناس، که در یکی از جراید به چاپ رسیده مشخص است. روزنامه‌نگار از آنها معنای «خیلی با ادب بودن» را می‌پرسد و زوج کارآزموده هم زمان پاسخ می‌دهند اما جواب‌هایشان متفاوت است. مرد گفت: «عبید بودن» و

زن جواب داد: «حساسیت» هردو آنها درست می گفتند. اما هریک نظر جنسیت خود را بیان می کرد.

کارشناسان و کار ناآزمودگان هردو رفتار زنان را به عنوان شاهدی بر بی قدرتی و عجز ایشان می دانند. در همان مقاله به نقل از یک روان شناس دیگر آمده بود: مرد ممکن است بگوید «ممکنه خواهش کنم به فروشگاه سری بزنی؟» در حالی که زن ممکن است بگوید: «خدای من، باید به فروشگاه سر بزنی. اما آن قدر خسته ام که نگوا!» سبک زن را «پوشیده و رازگونه» می دانند و این واژه ای است که خصوصیات منفی نظیر «آب زیرکاه» و «متقلب و مزور» را القاء می کند. دلیلی که برای این کار ارائه می شود قدرت است. زن احساس نمی کند که حق دارد مستقیماً تقاضایی را مطرح سازد.

بدیهی است، زنان در جامعه ما از موقعیت و مقام پائین تری برخوردارند. اما این لزوماً دلیل آنکه آنها مستقیماً تقاضایشان را مطرح نمی کنند نیست. غیرمستقیم بودن زن در ابراز تقاضا می تواند به سادگی خواسته او برای پیوندجویی و ارتباط باشد. اگر تو در نتیجه ابراز تقاضایی به مقصود خود برسی، نتیجه از نظر موقعیت و مقام رضایت بخش است: تو «یکی بالاتر» قرار می گیری برای اینکه دیگران کاری را انجام می دهند که تو خواسته ای. اما اگر تو به مقصود خود برسی زیرا به طور اتفاقی خواسته تو با خواسته دیگران یکی بوده یا کسی آزادانه آن پیشنهاد را داده نتیجه ارتباط و پیوندجویی است. در اینجا تو نه «یکی - بالا» هستی نه «یکی - پایین»، صرفاً با شادمانی به دیگرانی که خواسته هایشان مثل توست پیوند خورده ای. به علاوه اگر غیرمستقیم بودن را هردو طرف درک

کنند، دیگر چیزی پوشیده و رازگونه باقی نمی ماند. آنچه آشکار است این است که تقاضایی مطرح شده. نامیدن برقراری ارتباط به شکل غیرمستقیم با واژه‌هایی مثل پنهانی و پوشیده، بازتابش نقطه نظر کسی است که برای او سبک مستقیم به نظر «طبیعی» و «منطقی» می آید و این نظری است که در میان مردان بسیار متداول تر است.

غیرمستقیم حرف زدن به خودی خود، بازتابش عجز و ناتوانی نیست. به آسانی می توان به موقعیت‌هایی فکر کرد که در آنها غیرمستقیم بودن حق و ویژه قدرتمندان است. مثلاً یک زوج ثروتمند که می دانند خدمتکارانشان امر آنها را اطاعت می کنند، لزومی نمی بینند که دستورات مستقیم صادر کنند بلکه به سادگی خواسته‌های خود را مطرح می سازند. خانم خانه می گوید: «اینجا کمی سرد است.» و خدمتکار درجه حرارت سیستم حرارتی را بالا می برد آقای خانه می گوید: «وقت شام است.» و خدمتکار برای سرو غذا آماده می شود. شاید که غایت نهائی غیرمستقیم بودن زمانی است که بی آنکه کلامی برزبان رانده شود کسی کاری را انجام می دهد. میزبان زنگی را به صدا درمی آورد و خدمتکار غذای بعدی را می آورد، یا پدر و یا مادری وارد اتاقی می شوند که بچه‌ها مشغول شلوغ کردن و دعوا هستند، او می ایستد درحالی که دست‌هایش روی ران‌هایش قرار دارد و بچه‌ها بلافاصله سروصدا را قطع می کنند.

تمام فرهنگ‌ها در بسط نظام‌های صحبت غیرمستقیم کار می کنند. مثلاً من در یک پروژه تحقیقاتی کوچک پی بردم که

بیشتر یونانی‌ها وقتی زنی می‌پرسد: «دلت می‌خواهد به مهمانی بروی؟» در واقع فرض را بر این می‌گذارند که می‌گویند که خودش می‌خواهد برود. به علاوه احساس یونانی‌ها این است که زن ترجیح خود را مستقیماً بیان نمی‌کند زیرا ممکن است طنین یک تقاضا را داشته باشد. مناسب‌ترین راه برای انتقال آنچه او ترجیح می‌دهد مطرح کردن آن به شکل غیرمستقیم است.

در فرهنگ ژاپنی، صحبت غیرمستقیم به شکل هنر ظریفی رشد یافته است. هارومی بفو<sup>۱</sup>، مردم‌شناس ژاپنی به یک مبادله کلامی ظریف که در دعوتی به ناهار پیش آمد اشاره می‌کند. وقتی دوست بفو از او دعوت کرد، او درصد برآمد تا بداند آیا دعوت واقعی یا تعارف است. وقتی یک آمریکائی می‌گوید: «حتماً باید یک وقتی با هم شام بخوریم.» لزوماً انتظار ندارد که سر از خانه او در بیاورید. وقتی بفو مطمئن شد که دعوت واقعی است و آن را پذیرفت، میزبان از او پرسید چه غذایی را ترجیح می‌دهد. براساس آداب و رسوم بفو گفت که فرقی نمی‌کند، اما دوست او نیز براساس آداب و رسوم اصرار ورزید تا او شخصاً بگوید. میزبان و میهمان این مکالمه کوتاه را چندین بار تکرار کردند تا اینکه بفو سرانجام جواب داد، و مؤدبانه گفت که چای بعد از برنج عالی خواهد بود. وقتی برای نهار به خانه دوستش رفت بعد از برنج با چای از او پذیرائی شد، هرچند برنامه ناهار هرگز به خوردن برنج و نوشیدن چای محدود نبود. بفو از آنجایی که می‌دانست آداب و

رسوم و تشریفات اینگونه ایجاب می کند، از مهمانی مفصل تعجب نکرد. اگر تنها با برنج و چای از او پذیرایی شده بود حتماً مورد اهانت واقع می شد، اما او به حکم تشریفات، از ناهار و پذیرایی تشکر گرم و صمیمانه کرد. این گونه غیرمستقیم حرف زدن متقابل در یک دعوت ناهار ممکن است به چشم آمریکائی ها افراطی جلوه کند. اما فرهنگ های بسیار در جهان به جای ارج گذاردن بر مکالمه مستقیم از نظام های بسط یافته مکالمه غیرمستقیم بهره می گیرند. تنها جوامع مدرن غربی اولویت را بر یک برقراری ارتباط مستقیم قرار می دهند و حتی برای ما هم این بیش از آن که در عمل باشد فقط ارزش است.

شواهدی از فرهنگ های دیگر همچنین این موضوع را روشن می کند که مکالمه غیرمستقیم به خودی خود نشانه یک مقام و شأن پائین تر نیست، بلکه این تلقی ما از مقام زنان است که ما را وادار می سازد تا آن چه آنان می کنند را به عنوان شأن و مقام پائین تر تعبیر کنیم. الینور کینان،<sup>۱</sup> مردم شناس، پی برد که در یک دهکده مالاگاسی<sup>۲</sup> زبان در جزیره ماداگاسکار این زنان بودند که مستقیم حرف می زدند و این مردان بودند که نحوه گفتگوی غیرمستقیم داشتند و همه روستائیان روش غیرمستقیم مردان را در حرف زدن، با استفاده از استعاره ها و ضرب المثل ها، ترجیح می دادند. به دیده آنها غیرمستقیم حرف زدن مثل مردانی که این روش را به کار می گرفتند دارای شأن و مقام بود. به نظر آنها سبک گفتار مستقیم

1. Elinor Keenan

2. Malagasy

زنان زمخت، بدترکیب و خام بود و ظرافت زیبای زبان مردها را نداشت. اینکه آیا زنان یا مردان مستقیم حرف می‌زنند یا غیرمستقیم فرق می‌کند. آنچه به شکل همیشگی باقی می‌ماند این است که راه و روش زنان به شکل منفی ارزش‌یابی شده و عنوان و شأنی پائین‌تر از مردان دارد.

### وقتی مرد بگوید، فرق دارد

تحقیقات انجام شده در فرهنگ خود ما نشان می‌دهند یک رفتار مشابه با توجه به اینکه زنان یا مردان آن را انجام داده‌اند، به شکل متفاوتی تعبیر می‌شود.

مثلاً بیائید «سوالات کوتاه انتهایی»<sup>۱</sup> را در نظر بگیریم. یعنی عباراتی با سوالاتی کوتاه در انتها مثل «روز خوبه مگر نه؟» رابین لک آف،<sup>۲</sup> زبان‌شناس، برای اولین بار این نکته را خاطر نشان ساخت که زنان بیش از مردان از اینگونه سوالات استفاده می‌کنند. با آن که مطالعاتی که در جهت آزمون مشاهدات لک آف انجام شده نتایج متفاوتی داشته‌اند، بیشتر از نظر او حمایت می‌کنند. ژاکلین ساش<sup>۳</sup> که درباره مکالمات کودکان ذو تا پنج سال بررسی کرده به این نتیجه رسیده که دختر بچه‌ها دو برابر پسر بچه‌ها از سوالات کوتاه

- 
1. Tag Questions
  2. Robin Lakoff
  3. Jacqueline Sachs

انتهایی استفاده می‌کنند. تحقیقات همچنان نشان می‌دهد که مردم از زنان انتظار دارند بیش از مردان از این سوالات استفاده کنند. دیوید و رابرت سیگلر<sup>۱</sup> آزمونی انجام دادند که در طی آن از بزرگسالان خواسته شد تا جنسیت سخنگویان را حدس بزنند. همان‌طور که انتظار می‌رفت قالب کلیشه‌ای کار خود را کرد کسانی که در آزمون شرکت کرده بودند هر جا سوالات کوتاه انتهایی استفاده شده بود گوینده را زن و هر جا نشده بود گوینده را مرد خواندند. در واقع کلیشه می‌تواند از واقعیت مؤثر و مجاب‌کننده‌تر باشد: در آزمون دیگری، روان‌شناسان نورا نیوکمب<sup>۲</sup> و دیان آرن کوف مکالماتی را برای بزرگسالان ارائه کردند که در آنها مردان و زنان به تعداد برابر از سوالات کوتاه انتهایی استفاده کرده بودند. به گفته کسانی که مورد آزمون قرار گرفته بودند، زن‌ها بیشتر از مردها از این سوالات استفاده کرده بودند.

آنچه بیش از همه مساله‌ساز است این است که حتی اگر زنان و مردان به یک سبک سخن گویند باز هم قضاوت‌های متفاوتی دربارهٔ ایشان اعمال خواهد شد. پاتریشیا هیز برِ دلی<sup>۳</sup>، محقق علم ارتباطات پی برد که زمانی که زن‌ها از سوالات کوتاه انتهایی و نفی‌کننده‌ها استفاده می‌کنند به نظر آزمون‌شوندگان از درجهٔ هوشمندی و معلومات کمتری از مردانی که همان کار را انجام می‌دهند. برخوردارند. وقتی زن‌ها دلیلی برای حمایت از

- 
1. David and Robert Seigler
  2. Nora Newcomb and Diane Arnkoff
  3. Patricia Hayes Bradley

مباحثاتشان ارائه نمی کردند کم هوش تر و بی معلومات تر از مردان بودند که مباحثات خویش را بدون حمایت پیش می بردند به عبارت دیگر صحبت کردن به روشی که به زن ها مربوط می شود سببی است که ایشان به شکل منفی مورد قضاوت و داوری قرار گیرند، اما اگر مردان به همان شیوه صحبت کنند این اثر را برای آنها ندارد. بنابراین شیوه حرف زدن نیست که برنگرش اشخاص نسبت به زن ها و مردها اینقدر اثر می گذارد.

مطالعات متعدّد دیگری نیز همین نتایج را نشان داده اند جان و ساندار کوندری<sup>۱</sup>، روان شناس، از آزمون شونندگان خواستند تا علّت گریه طفل خردسالی را تعبیر نمایند. اگر به آنها می گفتند که کودک پسر است جواب می دادند که عصبانی است و اگر می گفتند دختر است گمان آنها براین بود که ترسیده. آن مک<sup>۲</sup>، لورن ریچاردسون<sup>۳</sup> و جودیت کوک<sup>۴</sup>، پی بردند که وقتی دانشجویان درباره استادان قضاوت می کردند، تنها در صورتی که استاد زن بود به وجود آمدن مباحثات زیاد در کلاس نشانه بی کفایتی استاد محسوب می شد.

- 
1. John and Sandra Condry
  2. Anne Mack
  3. Laurel Richardson
  4. Judith cook



## سکوت طلائی است یا سُربی؟

مطالعات و تحقیقات، خود در برابر این معیارهای دوگانه طعمه است. در مطالعاتی که مدّعی است مردان با بیشتر حرف زدن از زنان، اِعمال قدرت می کنند، سکوت زنان نشانه‌ای بر عجز و ناتوانی ایشان به حساب می آید. در عین حال به استناد مطالعات دیگری گفته می شود که بهره گیری مردان از سکوت و خودداری از صحبت کردن نمایشی از قدرت ایشان است. در سراسر مطالعه کلاسیک میراکومارفسکی<sup>۱</sup> به نام «ازدواج کارگری» این زمینه به چشم می خورد که بسیاری از زنانی که با آن مصاحبه شده گفته اند که آنها از شوهرانشان بیشتر حرف می زنند. زنی در مورد شوهرش چنین گفت: «زبانش را بُریده اند.» دیگری گفت: «شوهر من یک عادت عالی دارد، اصلاً حرف نمی زند!» بیشتر این زنها مایلند که خود و شوهرانشان درباره مشکلات حرف بزنند. برعکس، بیشتر شوهرها در مقابل مشکلات و مسائل، اِسترس عاطفی یا «تقاضاهای» همسران، بی کلامی پَس می نشینند: «وقتی حالم خوش نیست، گریز می زنم و بار ناراحتی ام را سر آنها نمی ریزم». معهذاً بی هیچ پرسشی این مردان در ازدواج شان عامل غالب و با نفوذاند. کومارفسکی گفته های مادری را درباره شوهرش اینگونه نقل می کند: «شوهر من مطلب زیادی نمی گوید، اما آنچه می گوید

---

1. Mirra Komarovsky

جدی است و بچه‌ها هم حرفش را می‌خوانند.» جک ستیل<sup>۱</sup> معتقد است که مردان برای اعمال قدرت بر زنان از سکوت بهره می‌گیرند، و این اعتقاد خویش را با صحنه‌ای که در زیر می‌آید و او از رمان «ترس از پرواز» اثر اریکا یونگ<sup>۲</sup> اقتباس کرده، به تصویر می‌کشد. خط اول مکالمه دو نفره حرفهای ایزادورا و خط دوم شوهر او ینت است.

«چرا باید همیشه این کار را با من بکنی؟ کاری می‌کنی که من احساس تنهایی بکنم.»  
«مسببش خودت هستی.»

«منظورت چیست مسببش خودم هستم؟ امشب دلم می‌خواست خوشحال باشم. شب کریسمس است. چرا به من پيله می‌کنی؟ من چه کرده‌ام؟»  
سکوت...

«بگو من چه کاری کرده‌ام؟»

ینت طوری به ایزادورا نگاه کرد که انگار ندانستن اینکه چه کرده است، دلیل دیگری برای رنجاندن اوست.

«بیا بخوابیم و فراموش کنیم.»

«چه چیزی را فراموش کنیم؟»

ینت حرفی نمی‌زند.

«فراموش کنیم که تو به من پيله کرده‌ای؟ فراموش کنیم که به خاطر هیچ چیز مرا تنبیه می‌کنی؟ فراموش کنم که تنها هستم و

1. Jack Sattel

2. Erica Jong

احساس سرما می‌کنم و شب کریسمس است و تو یک بار دیگر آنرا خراب کردی؟ آیا این همان چیزی است، می‌خواهی من فراموش کنم؟»

«من حوصله بحث ندارم.»

«بحث درباره چه؟ درباره چه چیزی بحث نمی‌کنی؟»

«خفه شو! اجازه نمی‌دهم اینجا در هتل فریاد بکشی!»

«اجازه نمی‌دهی؟ اصلاً برای من مهم نیست که تو اجازه می‌دهی یا نمی‌دهی، من می‌خواهم با من متمدنانه رفتار شود. من دلم می‌خواهد که تو آن قدر به من احترام بگذاری که بگویی چرا اینقدر کج خلق و عبوسی؟ به من اینطور نگاه نکن!»

«چه طوری؟»

«مثل اینکه چون نمی‌توانم فکر ترا بخوانم بزرگترین گناه‌ها را مرتکب شده‌ام من نمی‌دانم درس تو چه می‌گذرد. نمی‌دانم چرا اینقدر عصبانی هستی؟ نمی‌توانم بی‌آنکه حرفی بزنم خواسته‌هایت را بدانم. اگر این چیزی است که در یک همسر به دنبالش می‌گردی درمن پیدا نمی‌کنی.»

«معلوم است که نمی‌کنم!»

«پس چیه؟ خواهش می‌کنم بگو.»

«مجبور نیستم.»

«خدای من! آیا منظورت این است که از من انتظار داری فکر

ترا بخوانم، آیا این چیزی است که از من می‌خواهی؟

«اگر تو فقط یک کمی با من همدل بودی...»

«اما من هستم! خدای من! تو به من فرصتی نمی‌دهی.»

«تو همدل نیستی، تو گوش نمی کنی.»

«یک چیزی در فیلم بود. مگر نه؟»

«چی؟ در فیلم بود؟»

«دوباره بیست سؤالی! مجبوری مثل یک خلاف کار از من بازجویی کنی؟ مجبوری مرا استنطاق کنی؟... صحنه تشییع جنازه در فیلم بود... پسر کوچک که مادر مُرده اش را نگاه می کرد. یک چیزی در آن صحنه ترا ناراحت کرد. همان موقع افسرده شدی.»

سکوت...

«خوب، مگر غیر از این بود؟»

«ترا به خدا بس کن بِنِت، داری مرا از خشم دیوانه می کنی!

خواهش می کنم بگو! خواهش می کنم.»

«چه چیزی در آن صحنه بود که مرا ناراحت کرد؟»

«از من نپرس، به من بگو!» (ایزادورا بِنِت را در آغوش می گیرد.

بنت خود را کنار می کشد. ایزادورا درحالی که به پاچه پیژامه او

چسبیده به زمین می افتد. صحنه بیشتر مثل صحنه نجات دادن

کسی است تا صحنه در آغوش گرفتن کسی. ایزادورا فرو می افتد و

بنت با إکراه به او اجازه می دهد که برای اتکاء به پای او بچسبد.

«بلند شو!»

ایزادورا درحالی که گریه می کند: «... اگر فقط می گفتی!»

بنت پایش را تکان می دهد و به راه می افتد. «من می روم

بخواهم.»

این صحنه دردناک حامی ادعای سَتیل مبنی بر اینکه بِنِت از

سکوت به عنوان سلاحی بر علیه زنش استفاده می کند، می باشد.

خودداری‌های پیوستهٔ بنت از اینکه به ایزادورا بگوید دردش چیست، ضربه‌های متوالی است که او را پائین‌تر و پائین‌تر می‌برد تا اینکه واقعاً به کف زمین می‌غلتد. آیا اگر جنسیت بازیگران را در این صحنه عوض می‌کردیم تفسیر ما تغییر می‌کرد؟

اگر جای آن دو را عوض کنیم، تصور صحنه غیرممکن می‌شود. تصور صحنه‌ای که در آن مردی با التماس از زنش بخواهد تا به او بگوید که چه خطائی کرده دشوار است. وقتی سعی کردم جای آن دو را تغییر دهم، نکته‌ای به ذهنم رسید. صحنه‌ای که در آن مرد خود را کنار می‌کشد و قدرت سلاح سکوت زن را فلج می‌کند. آنچه سکوت بنت را وسیلهٔ تنبیه و مجازات می‌کند اصرار و پافشاری ایزادورا بر این است که او را وادار به حرف زدن نماید. آنچه که در مورد ایزادورا و بنت مخرب و ویرانگر است کنار کشیدن بنت و اصرار ایزادورا برای آن است که از خطای خود آگاه شود. اگر بنت در اعتقاد ایزادورا که باید مشکلات را مطرح کرد سهیم می‌بود یا ایزادورا در کنار کشیدن به‌هنگام بروز مشکلات شراکت داشت، آن دو خود را در چنین صحنهٔ ویرانگری نمی‌یافتند.

«من متأسفم، عذرخواهی نمی‌کنم.»

راه‌های زیادی هست که در گفت و گوی زنان با زنان معقول و مؤثر است اما در گفتگوی زنان با مردان به‌نظر عاجزانه آمده و از خود ناراضی بودن را نشان می‌دهد. یکی از این انگاره‌ها این است

که به نظر می‌رسد زنان دائماً در حال عذرخواهی هستند. عذرخواهی حرکتی است که در آن عذر خواهنده «یکی پائین‌تر» قرار می‌گیرد. این به نظر بدیهی می‌رسد. اما مثال زیر نشان می‌دهد که آنچه ظاهراً عذرخواهی است اصلاً بدین قصد مطرح نگردیده.

خانم معلّمی با دانش‌آموزی که به یاغی‌گری و اصلاح‌ناپذیری شهرت داشت، دچار دردرس بود. بالاخره روزی پسر را به دفتر مدیر مدرسه فرستاد. کمی بعد مدیر مدرسه در اتاق معلّمین به او نزدیک شد و گفت که شاگرد را از مدرسه اخراج کرده‌اند. معلّم جواب داد: «متأسفم.» و آقای مدیر به او اطمینان خاطر داد که: «تقصیر تو نبود.» خانم معلّم از اطمینان خاطری که مدیر به او داد به شدت جا خورد زیرا به مغزش خطور نکرده بود که اخراج شاگرد ممکن است تقصیر او بوده باشد. از نظر خانم معلّم «متأسفم» برقراری ارتباط با آقای مدیر بود تا بگوید: می‌دانم در این باره چه احساس بدی دارید. من هم همین‌طور. خانم آموزگار سعی می‌کرد خود را با احساسات مشابه به او مرتبط و پیوسته بداند. با تفسیر کلمات او از احساسات مشترک به عنوان یک عذرخواهی، آقای مدیر این تصور را تداعی می‌کرد که خانم معلّم می‌تواند تقصیر کار بوده باشد و بدین ترتیب آقای مدیر خود را «یکی بالاتر» در موضعی قرار داد که او را از گناهش مبرا بداند.

ادامه این داستان نشان می‌دهد که نقطه نظرات متفاوت ممکن است با جنسیت مربوط باشند. وقتی خانم آموزگار جریان را برای دختر بزرگش تعریف کرد، دختر نیز موافق بود که واکنش مدیر غیرعادی بوده است. اما وقتی ماجرا را برای شوهر و پسرش تعریف

کرد، آنها او را به این دلیل که بدون داشتن تقصیر عذرخواهی کرده سرزنش نمودند. آنها نیز مانند آقای مدیر «متأسفم» را به عنوان عذرخواهی تعبیر کردند. به دلایل مختلف به نظر می‌رسد که زن‌ها بیش از اندازه عذرخواهی می‌کنند. اول اینکه شاید زن‌ها متمایل به عذرخواهی باشند چون به شکل غریزی از خطر کردن و «یکی پائین‌تر» قرار گرفتن طفره نمی‌روند. این بدان معنا نیست که آنها از این موضوع خوششان می‌آید بلکه صرفاً بدین معنا است که احتمال به صدا درآمدن زنگ‌های خطر در ارتباط با موضعی که در آن قرار می‌گیرند بسیار کمتر است. عامل دیگر اینکه حتی وقتی زن‌ها قصد عذرخواهی ندارند اینگونه به نظر می‌رسد که معذرت‌خواهی می‌کنند. زن‌ها اغلب «متأسفم» را برای ابراز همدردی و دلسوزی و نه عذرخواهی به زبان می‌آورند. این آشفتگی در معنای دوگانه واژه «تأسف» ریشه دارد. این معنای دوگانه در لطیفه زیر روشن می‌شود:

یک دختر دوازده ساله ژاپنی که در آمریکا زندگی می‌کرد، در حال نوشتن نامه تسلیتی به مادر بزرگش در ژاپن بود که شوهرش در گذشته بود. با آنکه به زبان انگلیسی مانوس بود. نامه را به ژاپنی نوشت او نامه را اینطور شروع کرد: «خیلی متأسفم که پدر بزرگ مُرد». بعد از نوشتن دست کشید نگاهی به آنچه نوشته بود، انداخت و به مادرش گفت: «نه این درست نیست» «من که پدر بزرگ را نکشته‌ام!» به این دلیل که به زبانی می‌نوشت که برای او زبان طبیعی نبود، این دخترک تشخیص داد که اگر بیانی که بیشتر مردم به شکل اتوماتیک به کار می‌گیرند تحت‌اللفظی تعبیر شود معنای متفاوتی

می یابد. «من متأسفم» وقتی به شکل مجازی برای ابراز پشیمانی و ندامت به کار گرفته شود می تواند تحت اللفظی به معنای «معذرت می خواهم»، تعبیر گردد.

تفاوت میان استفاده های تشریفاتی و تحت اللفظی زبان در نمونه زیر نیز به چشم می خورد. یک خانم بازرگان به نام بورلی از سفر خارج از شهر مراجعه نمود و دید که در دستگاه پیام تلفنی او رئیس اداره برایش پیامی گذاشته است. در پیام آمده بود که رئیس قسمت در گزارشی که به وسیله معاون بورلی نوشته شده بود به اشتباهات زیادی برخورد کرده و ترتیبی داده بود تا با تمدید مهلت معاون بورلی بتواند اشتباهات را تصحیح کرده گزارش را از نو تایپ کند. بورلی تعجب کرد زیرا آن گزارش را قبل از رفتن به مرخصی خوانده و تأیید کرده بود اما گفت: «متأسفم» وقتی که آقای رئیس قسمت جواب داد: «من کسی را سرزنش نکردم» به او برخورد. حرفی که رئیس زد اینگونه القاء می کرد که او بورلی را سرزنش می کرد زیرا ایده ملامت کردن را او مطرح کرده بود.

«لطفاً عذرخواهی مرا نپذیر».

بورلی از معاون خود خواست تا گزارش تصحیح شده را به او نشان دهد و زمانی که دید نصف صفحه به عنوان اشتباه علامت گذاری شده در حالی که تنها تعداد معدودی واقعاً غلط بوده اند، به شدت عصبانی شد. تقریباً تمام اشتباهات مربوط



به علامت گذاری می شدند، مثل اضافه کردن ویرگول بعد از عبارات مقدماتی کوتاه یا قبل از حرف (و). در بسیاری از موارد بورلی احساس کرد که سرپرست اداره جملات درست را با اضافه کردن غلط‌های علامت گذاری خراب کرده است.

همان روز بورلی مدیر قسمت را در یک مهمانی دید و خیلی زود به او گفت که از دستش عصبانی است و دلیل آنرا ذکر کرد. بورلی با مشاهده واکنش آقای رئیس پی برد که با مطرح کردن موضوع در حضور دیگران به قضاوت معقول آقای رئیس اهانت کرده است. بورلی بلافاصله به دلیل آنکه از کوره در رفته و خشمش را سیاستمدارانه ابراز نداشته بود از او عذرخواهی نمود و بعداً به دفتر او رفت تا مجدداً عذرخواهی کند. بورلی مطمئن بود که اگر از مدیر مسئول قسمت به دلیل برخورد در زمان و مکان نامناسب با او عذر بخواهد، مدیر بخش نیز به دلیل مته به خشخاش گذاردن در تصحیح گزارش و نیز تماس مستقیم با معاون بورلی به جای خود او از او معذرت خواهد خواست. اما به جای همه اینها مدیر قسمت با بخشندگی تمام گفت: «من عذر شما را می‌پذیرم.» و بعد با خوشرویی موضوع صحبت را به سیاست‌های اداری تغییر داد. حال جای بحث است که پذیرش عذر می‌تواند کاملاً بی‌ادبی باشد. از نقطه نظر ارتباط و پیوندجویی، یک عذرخواهی باید متقابل باشد. از دیدگاه شأن و مقام عذرخواهی باید کج و منحرف شود، از این دیدگاه کسی که عذر می‌خواهد در موضع «یکی پائین‌تر» قرار می‌گیرد و پذیرش عذر عدم تقارن و تناسب را حفظ می‌کند در حالی که منحرف کردن عذرخواهی توازن را به حال اول باز

می گردانند. بورلی بلافاصله احساس بدی پیدا نکرد و تا وقتی با لبخند و نیت خیر از دفتر مدیر بخش بیرون نرفته بود تشخیص نداد که مدیربخش نه تنها عذرخواهی او را بی ادبانه پذیرفته بود بلکه عذرخواهی که توازن را برقرار کند ارائه نکرده بود.

از نقطه نظری بسیار اساسی تر آگاهی متفاوتی که زنان و مردان از شأن و مقام دارند نیز می توانسته دلیلی برای مشکل بورلی باشد. بورلی نسبت به رئیس قسمت احساس دوستانه‌ای داشت، از او خوشش می آمد و به عنوان یک دوست روی او حساب می کرد. برای بورلی مثل هر زن دیگر معنای دوست بودن اگر زدودن و محو کردن تفاوت های مقامی نباشد بی اهمیت جلوه دادن آنهاست. وقتی بورلی از کوره در رفت به این فکر نبود که یک مقام بالاتر را در مقابل دیگران سرزنش می کند. مدیر قسمت از تفاوت مقام خود و بورلی به رغم رابطه دوستانه شان آگاه بود. بنابراین پذیرش انتقاد بورلی در جمع به معنای تحقیر شدن در حضور دیگران بود. اگر بورلی به جای توجه به دوستی توجه خود را بیشتر بر تفاوت های مقامی خود و مدیر متمرکز کرده بود، هرگز آن گونه که به او نزدیک شد، نزدیک نمی گردید. مثلاً چنین برخوردی را با مدیر عامل شرکت پیدا نمی نمود.

زن ها خود را با هنجارهای مردان تطبیق می دهند.

در تمام این نمونه ها، سبک هایی که با مردان تطابق دارد،

به طور عموم ارزش یابی مثبت گردیده و به عنوان رفتار (نرم) محسوب می گردند. در یک عدم تقارن مرتبط و ناراحت کننده زمانی که زن ها و مرد ها در گروه با هم ظاهر می شوند، بازی هایی که انجام می گیرد به احتمال بسیار زیاد بازی های مردانه است.

در داستان «داخل و خارج» اثر اورسولا لوگوئین،<sup>۱</sup> یک منشی سابق، جلسه ای را که همه شرکت کنندگان زن بوده اند، به خاطر می آورد.

«مثل وقتی که منشی ها جلسه می کردند تا درباره زنان صاحب مقام در دولت حرف بزنند، جلسه عالی بود، همه حرف هایی میزدند که اصلاً فکرش را قبلاً نکرده بودند، ایده های جدید مطرح می شد و هیچکس برای دیگری زورگویی نمی کرد.»

ویژگی که این جلسه خاص را متمایز می کرد این بود که همه شرکت کنندگان زن بودند.

به نظر یک خانم استاد دانشگاه، کارکردن با کمیته هایی که همه اعضای آنان را زن ها تشکیل می دادند، به مراتب از کارکردن در کمیته های متشکل از زن ها و مرد ها، که او بیشتر به آنها عادت داشت، خوشایندتر و دلپذیرتر بود. اما وقتی این خانم مشاهده و نظر خویش را در یک مهمانی ابراز داشت. مردی با حرارت فراوان به او اعتراض کرد. او گفت که میان کمیته هایی که همه اعضا آن مرد هستند و آنهایی که زنان را نیز شامل می شوند تفاوتی ندیده است. مسلماً این آقا براساس تجربه خویش حقیقت را بیان می کرد،

زیرا وقتی زنان و مردان در کنار هم قرار می‌گیرند، روابط متقابل بر اساس هنجارهای مردانه است. بنابراین بودن در یک کمیته مختلط برای مردان تفاوت کمتری دارد تا برای زنان.

تحقیقات در مورد طیفی از نظم و حس فرمانبرداری نشان می‌دهد که در گروه‌های مختلط زن‌ها به مراتب بیش از مردها سازگاری نشان می‌دهند. الیزابت اریس<sup>۱</sup> در مقایسهٔ حالت و وضع بدنی مردان و زنان جوان در گروه‌های مباحثه‌ای که همه زن، همه مرد و یا مختلط بودند پی برد که مردان بی‌توجه به اینکه آیا زنی در گروه بود در یک وضعیت ثابت و با اشغال فضای زیادی در اطرافشان خیلی راحت و گل‌وگشاد می‌نشستند. در مطالعات او وقتی مردانی در گروه بودند، زن‌ها خود را جمع‌وجور کرده و وضعیت (خانم) را به خود می‌گرفتند در حالی که وقتی خبری از مردها نبود، راحت و گل‌وگشاد می‌نشستند. به عبارت دیگر مردان بدون توجه به حضور یا غیاب زنان وضعیت بدنی مشابهی را اختیار می‌کردند اما وقتی مردها در گروه بودند، زن‌ها خود را در روی صحنه و وقتی با زن‌های دیگر تنها بودند خود را در پشت صحنه می‌یافتند.

نقطهٔ نظر مشابهی در مطالعه‌ای که به وسیلهٔ آلیس دیکینز<sup>۲</sup> دربارهٔ موضوع مکالمات زنان و مردان انجام گرفته، ظاهر می‌شود. دیکینز به اصطلاح استراق‌سمع کرد. در حالی که در یک سالن ناهارخوری که در آن مقامات ارشد یک بانک غذا می‌خوردند،

1. Elizabeth Aries

2. Alice Deakins

نشسته بود، حرفهای آنان را یادداشت می کرد. در گروه مورد بررسی او مردان رئیس و زن ها همسر یا منشی آنها نبودند. تمام زنان و مردان برنامه مطالعاتی دیکینز مقامات بالای بانک بوده از موقعیت برابری برخوردار بودند. دیکینز پی برد که وقتی زنی در میان آنان نبود، مردها بیشتر راجع به کار حرف می زدند و هرگز درباره اشخاص حتی همکارانشان در بانک حرف نمی زدند. موضوع بعدی مورد بحث غذا بود و یک موضوع عادی دیگر ورزش و تفریح. وقتی زن ها به تنهایی با هم حرف می زدند موضوع غالب اشخاص بودند، نه کسانی که در محل کار با ایشان ارتباط داشتند به جای آن درباره دوستان، بچه ها و همسرانشان در روابط شخصی و بعد درباره کار و سرانجام درباره سلامت و از جمله کنترل وزن حرف می زدند. وقتی این زن ها و مردها با هم جمع بودند، از موضوع مورد علاقه هر گروه اجتناب ورزیده و به موضوعاتی که مورد علاقه هر دو گروه بود می پرداختند. اما در بحث و گفت و گو درباره آن موضوعات آنها تابع سبک و روش مردان بودند. وقتی حرف از غذا بود مثل مردها راجع به آن حرف می زدند، از غذایی که می خوردند و از رستوران ها، کاری به سلامتی و رژیم غذایی نداشتند. وقتی حرف از تفریح بود به شیوه مردها حرف می زدند به ورزش و تعطیلات می پرداختند و از ورزش برای رژیم سلامتی خبری نبود. و زمانی که حرف خانه پیش می آمد مجدداً به سیاق صحبت مردها به مکان، ارزش ملکی و وقت رفت و آمد توجه داشتند، از داخل خانه مثلاً ترتیب حیاط و باغچه بندی و عایق سازی و مسایل مربوط به نظافت و غیره حرف نمی زدند.

در تجزیه و تحلیل مکالمات خصوصی نوجوانها که بر نوار ضبط شده، دبوراً لنگ<sup>۱</sup> انگاره مشابهی یافت. وقتی دخترها تنها بودند درباره مشکلات و روابط خود با دوستانشان گفت و گو می کردند. وقتی پسرها تنها بودند درباره فعالیت ها و نقشه هایی که در سر داشتند حرف می زدند و درباره دوستانشان اظهار نظر می کردند. وقتی پسرها و دخترها با هم بودند درباره فعالیت ها و نقشه ها و درباره دوستانشان اظهار نظر می کردند. به عبارت دیگر وقتی دخترها و پسرها با هم بودند، کم و بیش به طریقی گفت و گو می کردند که پسرها وقتی دختری حضور نداشت حرف می زدند. اما وقتی دخترها بدون حضور پسری دور هم جمع می شدند خیلی متفاوت حرف می زدند. این مطالعات و بسیاری دیگر نشان می دهند که مکالمات (مرد - زن) بیشتر شبیه مکالمات مردان است تا مکالمات زنان. بنابراین زمانی که مردان و زنان با یکدیگر گفت و گو می کنند هر دو سازگاری نشان می دهند اما سازگاری زنان بیشتر است. در گروه های مختلف زنان وضع نامساعدتری دارند زیرا در هدایت جریان مکالمه به نحوی که در این گروه ها هدایت می شود، تمرین کمتری دارند. شاید به همین دلیل است که می بینیم اگر دخترها به مدرسه دخترانه بروند موفق ترند در حالی که پسرها چه به مدرسه پسرانه بروند چه به مدرسه مختلط در کارآیی شان تغییری حاصل نمی شود. درعین حال شاید توضیحی بر این باشد که چرا زنان و نه مردان در تحقیق ایریس از گروه های

مباحثاتی دانشجویان، گفته بودند که گروه‌های یک جنسی را ترجیح می‌دهند.

همه این مطالعات به یافتن پاسخی برای این پرسش کمک می‌کنند که چرا زنان از شرایط در ارتباط خود با مردان ناراضی‌اند در حالی که مردان که خود طرف دیگر این گفت و گوها هستند عدم رضایت کمتری را ابراز می‌دارند.

نوع گفتاری که در جلسات یا گروه‌های مباحثه‌ای صورت می‌گیرد تقریباً عمومی‌تر و شبیه گفتار گزارش‌گونه است با در نظر گرفتن ترجیح زنان در مورد گفتار پیوند جویانه، تعجب‌آور نیست که بسیاری از زنان برای به دست آوردن فرصت حرف زدن دچار مشکل می‌شوند، هرچند که بسیاری از مردان در مکالمه با زنان که می‌کوشند برای برقراری پیوند، هم‌زمان با آنها حرف بزنند، برای صحبت کردن دچار اشکال می‌شوند. یک دلیل برای آنکه زن‌ها در دست گرفتن سررشته کلام و حفظ آن در جلسات مشترک با مردان دچار اشکال می‌شوند این است که آنها برای این کار رقابتی انجام نمی‌دهند. مهلدا در این فصل به‌مغدودی از مطالعاتی اشاره کرده‌ایم که نشان می‌دهند حتی اگر زن‌ها مانند مردان رفتار کنند، بازتاب‌های متفاوتی دریافت می‌دارند. با این حال این پرسش مطرح می‌شود که چه اندازه از مشکلات گفتاری زنان به دلیل سبک و روش حرف زدن و چقدر از آن به دلیل زن بودن ایشان است.

## تبعیض برابر

بسیاری از زنان معتقدند که اظهارنظر آنان در جلسات و گردهم‌آئی‌ها نادیده گرفته می‌شود و جالب آنکه وقتی مردی همان نظر را می‌دهد مورد تأیید قرار می‌گیرد. بیشتر زنان احساس می‌کنند که این اتفاق به این دلیل رخ می‌دهد که اشخاص به نظری که از سوی یک زن ابراز می‌شود توجه نشان نمی‌دهند و مطالعات فوق‌الذکر نشان می‌دهند که این حقیقت دارد. اما روش ابراز نقطه نظر هم خود عامل مهمی است. تجربه ذیل این را نشان می‌دهد اما همچنین نشانگر این واقعیت است که مردان و زنان انتخاب‌های یکسانی در دسترس ندارند.

پروفسور (الف) که بیوشیمیست است در یک دانشگاه بزرگ تدریس می‌کند و در زمینه کاری خود شهرت دارد. او این تجربه را برای من بازگو کرد. این آقای پروفسور که سبکی فاقد اعتماد به نفس دارد و در حرف زدن کمرو و محجوب است تمام شجاعت خود را جمع کرده بود تا در انتهای یک سخنرانی عمومی در دانشکده بیولوژی صحبت کند. او مشاهده خود را به شکل پرسشی بیان کرد: «آیا اثر این ماده شیمیایی را بر فرآیند بیولوژیکی که همین حالا توصیف کردید در نظر گرفته‌اید؟» سخنگو با اطمینان خاطر پاسخ داد: «نه، این کار را نکرده‌ام.» و نکته‌ای که مطرح شد بی‌جواب باقی ماند. مرد دیگری، پروفسور (ب) شروع به صحبت کرد. او گفت: «مایلم به نکته‌ای که از سوی همکارم پروفسور الف مطرح شد



بازگردم زیرا فکر می‌کنم بسیار مهم است.» سپس همان نکته را با شرح و بسط تکرار نمود. بعد از حرف‌های او موضوع به‌طور مفصل مورد بحث قرار گرفت و همه اشخاص حرف خود را با گفتن: «من مایلم کمی بیشتر دربارهٔ نکتهٔ مهمی که توسط پروفیسور (ب) مطرح شد، حرف بزنم.» ادامه دادند. اگر پروفیسور الف یک زن می‌بود، طبیعی می‌نمود که فرض شود ایده از آنجایی که به‌وسیلهٔ یک زن بیان شده، در ابتدا مورد بی‌توجهی قرار گرفته اما وقتی مردی آن را مطرح ساخت، توجه لازم را دریافت نموده بود. اما در این مورد خاص هر دو سخنگو مرد بودند و بنابراین جنسیت آنان نمی‌توانست دلیلی بر بازتاب‌های گوناگونی که دریافت داشتند، باشد. آنچه متفاوت بود راه و روشی بود که این دو، دربارهٔ موضوع مشابه حرف زدند. شاید پروفیسور الف نظرش را به‌اندازهٔ کافی توضیح نداد تا دیگران را به‌اهمیت موضوع واقف گرداند. به‌احتمال زیاد طریقهٔ صحبت کردن او: بدون اکتمال به‌نفس، کوتاه و به‌شکل پرسشی نظر او را گونه‌ای قالب گرفت که گویی اهمیتی ندارد. درحالی که روش صحبت کردن پروفیسور (ب): مفصل، با صدای بلند و فصاحت کلام، موضوع را طوری قالب گرفت که فرایم متفاوتی را مخابره می‌کرد. «این مهم است. دقت کنید!»

این مثال از این نظر اهمیت دارد که نقش طرز صحبت اشخاص را بدون توجه به جنسیت روشن می‌کند. اما همچنین روشنگر این موضوع است که زنان در وضع نامساعدی قرار دارند زیرا بیش از مردان، عقاید خود را به‌شکل سؤال مطرح کرده وقت کمی برای سوالات خود می‌گیرند و با صدای پائین‌تر حرف

می زنند. مثال نشان می دهد مردانی که از راهبردهای نیرومندان  
مربوط به جنس مرد بهره نمی گیرند، مانند زنان در وضع نامساعدی  
قرار دارند، بدین معنی پروفیسور الف در موضع زنی قرار می گرفت  
که به همان روش صحبت می کند.

### علاج‌های نابرابر

اما به معنای دیگر موقعیت پروفیسور الف از موقعیت زنی که  
همان سبک مکالمه‌ای را داراست بسیار متفاوت است. اگر پروفیسور  
(الف) تصمیم می گرفت که سبک خود را به گونه‌ای تغییر دهد که  
بیشتر شبیه به پروفیسور (ب) باشد پی می برد که در جمع توجه  
بیشتری را به خود اختصاص می دهد. اگر که خواست او چنین  
چیزی بود، در این فرآیند بیشتر با قالب مردانه‌ای فرهنگ ما جور در  
می آمد. اما زن‌هایی که می کوشند تا سبک خویش را با بلندتر  
حرف زدن، طولانی تر سخن گفتن و ابراز خویشتن تطبیق دهند، در  
قالب مردانه جا می افتند. شاید آنان توجه بیشتری را به خود معطوف  
دارند یا احترام بیشتری برای خود کسب کنند اما ممکن است مورد  
بی توجهی قرار گرفته و به عنوان پرخاشگر و غیرزنانه بی اعتبار و  
بی بها گردند.

درواقع لزومی ندارد که یک زن پرخاشگر باشد تا مورد انتقاد  
واقع شود. استاد دانشگاهی که خانم محقق صاحب نامی را برای  
سخنرانی دعوت کرده بود از اینکه بعضی دانشجویان پسر و دختر

آن خانم را متکبر و سراپا نخوت معرفی کرده بودند، به شدت تعجب کرده بود.

این آقای استاد نشانه‌ای از تکبر در آن خانم ندیده بود. تنها کاری که این خانم کرده بود این بود که هیچ‌یک از رفتارهای زنانه‌ای را که شاگردان انتظار داشتند ببینند به کار نگرفته بود. دائماً لبخند زده بود، عباراتش را ملایم نکرده و سرش را با جذابیت زنانه به این طرف و آن طرف تکان نداده بود. روش‌های گفت‌وگو به سبک مردانه در رابطه با رهبری و اقتدار قرار می‌گیرند. اما راه‌هایی که زنانه محسوب می‌شوند چنین نیستند. هرچه مردی برای افزایش اقتدار خود انجام دهد بر مرد بودن او می‌افزاید. اما اگر زنی سبک خویش را با موضع اقتداری که به آن نائل آمده و یا آرزوی کسب آن را دارد تطبیق دهد، خطر مصالحهٔ زنانگی خویش را در چشم دیگران باید به‌جان بخرد.

به‌عنوان زنی که در حرفهٔ خویش به‌مقام بالائی نائل شده، هر روز با این تناقض دست به‌گریبانم. در مجامع علمی اغلب همکارانی را ملاقات می‌کنم که مرا تنها از طریق تألیفات علمی و شهرتم می‌شناسند. پیش می‌آید که آشنایان جدید بگویند که از این که من اینقدر خوب و زنانه هستم تعجب می‌کنند: «شما آن‌طور که من انتظار داشتم نیستید». مکرراً به‌من گفته شده که: «شما اصلاً پرخاشگر نیستید». بقیه اظهارنظراتی از این دست کرده‌اند: «من فکر می‌کردم شما سرد باشید». یا «سخت» یا «اهل رقابت و سبقت‌جویی». وقتی پافشاری می‌کنم تا به‌من بگویند چرا چنین تصوّراتی از من در ذهن داشتند، می‌گویند: «این‌طور فکر کرده

بودم که زنی به موفقیت شما باید این گونه باشد.»

دقیقاً چنین فرضیاتی از مطالعه‌ای که به وسیله هاریت وال<sup>۱</sup> و آنیتا بری<sup>۲</sup> انجام گرفت و انتظارات دانشجویان از استادان زن و مرد در آن مورد بررسی قرار گرفته بود به دست آمده. محققین اطلاعات دقیقاً مشابهی را در مورد استادان آینده، در مورد سابقه تحصیلی آنها، تألیفات به چاپ رسیده و توصیه‌نامه‌های ایشان به دانشجویان دادند و از آنها خواسته بودند پیش‌بینی کنند که اگر این استادان استخدام شوند، نحوه کار ایشان چگونه خواهد بود و آیا این شانس را خواهند داشت که برنده یک جایزه ممتاز تدریس گردند یا خیر. عده‌ای از دانشجویان که اطلاعات داده شده مربوط به یک زن را خوانده بودند، پیش‌بینی نمودند که او برنده جایزه نخواهد شد زیرا همان‌طور که یکی از آنها نوشته بود: «بیش از اندازه کار و نه به اندازه کافی شخصیت». هیچ‌یک از این دانشجویان چنین استنباطی را در مورد یک مرد که دقیقاً همین اطلاعات در مورد او اعلام شده بود نکردند.

دلیل دیگری که استادان زن مورد قضاوت سخت‌تری از استادان مرد قرار می‌گیرند، این است که دانشجویان از زنان انتظار بیشتری دارند. آنهایی که یک استاد زن را ارزش‌یابی می‌نمودند، انتظار داشتند که او مهرطلب بوده و در خارج کلاس وقت بیشتری را به دانشجویان خود اختصاص دهد. محققین این نکته را خاطر نشان می‌سازند که در ارزش‌یابی استادان واقعی، شاید که

1. Harriet Wall

2. Anita Barry

دانشجویان برای یک استاد مرد بیش از یک استاد زن که واقعاً وقت بیشتری به شاگردان خود اختصاص می‌دهد تمجید و تحسین داشته باشند زیرا استاد زن کاری را می‌کند که از او انتظار می‌رود، درحالی که استاد مرد بیش از آنچه از او انتظار می‌رود انجام می‌دهد. وقتی این تحقیق را می‌خواندم یاد آن دانشجوی سال آخر بودم که روز یکشنبه چون نمی‌خواست مزاجم استاد راهنمای مرد خود گردد، به خانه من زنگ زد.

### زبان زنان را سر جای خود نگاه می‌دارد

در هیچ جای دیگر بیش از صحنه سیاست، تعارض میان زنانگی و اقتدار بحرانی نیست. ویژگی‌های یک مرد خوب و یک کاندیدای خوب مثل هم‌اند اما یک زن باید میان رهبر مقتدر بودن یا زن خوب بودن یکی را انتخاب کند. اگر مردی نیرومند، منطقی، صریح، مسلط و قدرتمند باشد ارزشش به عنوان یک مرد فزونی می‌گیرد. اما اگر زنی نیرومند، منطقی، صریح، مسلط و قدرتمند باشد ممکن است ارزش خود را به عنوان یک زن ارزان بفروشد.

همانطور که رابین لک‌آف در «زبان و مقام زن» نشان می‌دهد، زبان در مورد زنان از دو زاویه بررسی می‌شود: واژه‌هایی که زنان می‌گویند و واژه‌هایی که درباره زنان گفته می‌شود. اگر من بنویسم که: «پس از اتمام دفاعیه تیز، سخنران غش کرد.» شما می‌فهمید که من درباره یک زن حرف می‌زنم. مردها غش نمی‌کنند، بیهوش

می‌شوند! این واژه‌ها دلالت ضمنی برمعانی کاملاً متفاوتی دارند که هم بازتابش تصویر ذهنی ما از زنان و مردان است و هم برتصویر ذهنی ما از زنان و مردان تأثیر می‌گذارند. «غش کردن» تصویر یک هیکل شکننده و ضعیف است که در بازوان مردی که به نجاتش آمده فرو می‌غلتد، پشت دستش به پیشانی فشار می‌آورد و دلیلش احتمالاً چیز کوچکی است، شاید یک تأثیر دراماتیک. «بیهوش شدن» به مفهوم یک سقوط مسقیم بر روی زمین است.

مقاله‌ای در مجله نیوزویک،<sup>۱</sup> در طول فعالیت تبلیغاتی کاندیداهای ریاست جمهوری، از قول یکی از دستیاران رونالد ریگان<sup>۲</sup> فرارو<sup>۳</sup> را «یک زن گریه» خوانده و گفته بود او زنی است که: «با چنگ و ناخن چشم ریگان را از کاسه درمی‌آورد». البته کراهت این اظهار نظر و کار این مجله خبری برای شروع یک مقاله با این کلام اهمیتی ندارد. اگر این صفت در مورد مردی به کار رود آنقدر خودمانی است که به نظر بی‌خطر می‌آید، به علاوه مردان چنگ نمی‌اندازند، آنها مشت می‌کوبند و ضربه می‌زنند که اثرات نیرومندتری دارد. فعل «چنگ زدن» بازتابش و تقویت کننده استعاره کلیشه‌ای زن و گریه است. هربار کسی اصطلاحی در ارتباط با این استعاره را به کار می‌برد با اشاره به «گریه صفتی» در شخصیت زنان آن را تشدید می‌کند. حتی درجایی که به نظر می‌رسد در این مقاله از فرارو تعریف می‌شود، نویسنده از واژه‌هایی یاری می‌گیرد که در

- 
1. Newsweek
  2. Ronald Reagan
  3. Ferraro

جنسیتِ خیسانده شده‌اند. به‌او امتیازِ داشتنِ «استعداد چشم‌گیری برای فصاحت و بلاغت زنده‌سیاسی» اعطا شده و «سیخ زدن به‌ریگان درمورد رنگ پوست روشن» و «برشمردن عیب گروه تبلیغاتی ریگان - بوش برای اکراه آنان از مباحثهٔ بین بوش و او» به‌او نسبت داده شده. اگر جای فاعل و مفعول را تغییردهیم، سیخ زدن و عیب برشمردن به‌عنوان تمجید از قدرت کلامی ریگان یا هر مرد دیگری به‌گوش نمی‌رسد (من از اظهارنظر دربارهٔ معنای ضمنی کلمهٔ «زنده»<sup>۱</sup> خودداری می‌کنم با این فرض که معنای دوپهلوی کلمه به‌شکل آگاهانه بی‌غرض بوده است).

مایکل گیز<sup>۲</sup> در کتاب «زبان سیاست» چندین نمونه از واژه‌هایی که برای توصیف فرارو به‌کار برده شده و ارزش او را پائین آورده است، ارائه می‌دهد. یک سر مقاله او را «جرقهٔ آتش» و دیگری «چابک» نامیده بود. بنا به‌مشاهدهٔ گیز «جرقهٔ آتش» و «چابک» معمولاً فقط درمورد مخلوقات بی‌کار می‌روند که کوچک بوده و فاقد قدرت واقعی هستند. می‌توان آنها را در مورد یک سگ کوچک و دست‌آموز چینی به‌کاربرد اما در نه‌مورد یک سگ بزرگ، شاید در مورد میکی‌رونی<sup>۳</sup> مصداق داشته باشد اما نه در مورد جان وین<sup>۴</sup> به‌عبارت دیگر در مورد هر زن با اندازهٔ متوسط اما نه یک مرد با سایز متوسط.

1. Tart
2. Micheal Geis
3. Mickey Rooney
4. john Wayne

به‌معنای زن هرزه نیز می‌باشد

هنرپیشه مرد ریزنقش آمریکائی

مطمئنم که همه روزنامه‌نگارانی که این توصیفات را از فرارو نوشته‌اند قصد تمجید از او را داشته‌اند. شاید احساس می‌کردند که از کلمات چشمگیر و با روح استفاده کرده‌اند اما واژه‌های ایشان کاندیدای ریاست جمهوری را مبتذل نموده پشت او را ختم کرد. حتی اگر غرض درکار نبود عدم تعانس و ناسازگاری بین تصویر او به عنوان یک زن و تصویر او به عنوان یک رهبر سیاسی را روشن کردند. درحالی که گمان می‌کنیم زبان را به خدمت خود گرفته‌ایم درحقیقت این زبان است که ما را مورد استفاده قرار داده.

منظور این نیست که روزنامه‌نگاران، سایر نویسندگان یا آدم‌هایی که هر روز حرف می‌زنند عمداً یا حتی سهواً در استفاده از زبان طرفدار جنسیت بخصوصی هستند. نکته حائز اهمیت این است که تفاوت‌های جنسیت در درون زبان ساخته شده‌اند. واژه‌هایی که برای توصیف زنان و مردان در دست داریم یکی نیستند و از همه مخربتر اینکه از طریق زبان تصویرهای ذهنی و نگرش‌های ما استحکام یافته شکل می‌گیرند. همه ما به سادگی با درک و کارگیری واژه‌های زبان مان فرضیات متفاوت نامتقارن در مورد زنان و مردان را جذب کرده و به دیگران منتقل می‌کنیم.

### پیوسته به هم از طریق زبان جسم

زبان جسم نیز زبان فصیحی است. براساس ضرورت کاندیداهای ریاست جمهوری عکس‌هایی از خانواده‌هایشان را



منتشر می‌کنند. در یک عکس خانوادگی عادی درحالی که دیدگان همسرش براو دوخته شده‌اند خود کاندیدا مستقیماً به دوربین نگاه می‌کند. این نظر بیننده را به طرف کاندیدا به عنوان مرکز توجه هدایت می‌کند. در یک عکس خانوادگی که تبلیغات بسیاری برای آن شد، فرارو به شوهرش نگاه می‌کرد و او مستقیماً به دوربین خیره شده بود. عکس جذابی بود که خانم فرارو را به عنوان یک زن خوب نشان می‌داد اما شوهر او را به عنوان یک مرکز نامتناسب برای توجه (همان‌طور که به هنگام افشاء وضعیت مالی خانم فرارو وضعیت مالی شوهر او مرکز توجه گردید) اگر خانواده فرارو عکسی گرفته بود که در آن خانم فرارو مستقیماً به دوربین نگاه می‌کرد و شوهرش با تحسین و عشق به او خیره می‌شد عکس مناسبی برای تبلیغات نبود زیرا در آن صورت خانم فرارو را مثل یک زن سلطه‌جو و غالب که شوهر بی‌عرضه و هیچ‌کاره‌ای دارد نشان می‌داد.

ظنن قضیه در اینجاست که برای یک زن حفظ موضع اقتدار در جامعه‌ای مثل ایالات متحده که نسبتاً طرفدار مساوات بشر است، در مقایسه با زنی که در جوامع بیشتر مبتنی بر سلسله مراتب زندگی می‌کند دشوارتر است. یک زن آمریکائی که صاحب امتیاز و سردبیر یک مجله انگلیسی زبان در آتن بود به من گفت که یونانی‌هایی که برای کار به مجله می‌آمدند، وقتی می‌فهمیدند که یک زن رئیس است تمام توجه خود را به او معطوف می‌داشتند، اما زمانی که دستیار مرد او در دفتر حضور داشت، آمریکائی‌ها بی‌هیچ مقاومتی او را مورد خطاب قرار می‌دادند، به نظر می‌آید که حساسیت یونانی‌ها به مقام ناشر برآگاهی آنها از جنسیت او غالب

بود. اما آمریکائی‌ها که کمتر از یونانی‌ها تحت تاثیر مقام قرار می‌گیرند، به اندازه آنها تحت تاثیر جنسیت قرار نمی‌گرفتند.

در بخش عمده‌ای از این کتاب نشان دادیم که تفاوت‌های سبک زنان و مردان به شکل متقارن گمراه‌کننده‌اند. زنان و مردان کاربرد زبان را در دو دنیای متفاوت دخترها و پسرها می‌آموزند، و هر گروه راه‌های گفت‌وگوی دیگری را با راه‌های خویش تفسیر می‌نماید. اما از بسیار جهات تفاوت‌های میان سبک زنان و مردان متقارن نیست. وقتی زنان و مردان گردهم می‌آیند به احتمال زیاد به روش‌هایی گفت‌وگو می‌کنند که برای مردان راحت‌تر و آشنا‌تر است. از طرف دیگر راه‌های گفت‌وگوی زنان و مردان هر دو به وسیله معیارهای سبک مردان قضاوت می‌شود زیرا آنها «معیار» محسوب می‌گردند. ناراحت‌کننده‌تر از همه اینکه در جامعه‌ای که برابری هدف مورد توافق همگان است و هر روز زنان بیشتری به موقعیت‌های عالی دست می‌یابند، زنان مقتدر خود را در قید دوگانه‌ای می‌یابند. اگر به راه‌هایی گفت‌وگو کنند که از زنان انتظار می‌رود به آنان به دیده رهبران نالایق می‌نگرند. اگر به طریقی سخن گویند که از رهبران انتظار می‌رود به آنان به دیده زنان نابسنده نگاه می‌کنند. راه اقتدار راه دشواری برای زنان است و زمانی که به مقصد می‌رسند چیزی نیست جز بستری از خار.

## «وقتی با تو حرف می‌زنم به من نگاه کن»

منبع الهامی برای نگارش این کتاب پروژه تحقیقاتی بود که با طرز گفت و گوی دوستان با یکدیگر در مقاطع مختلف تحصیلی از کلاس دوم تا دانشگاه سروکار داشت و من در آن مشارکت داشتم. قصد من بررسی تفاوت‌های جنسیتی نبود، وقتی سیری فیلم‌های ویدئویی ضبط شده به وسیله بروس دوروال<sup>۱</sup> را تماشا کردم، در تفاوت‌هایی که زنان و مردان را در هر سنی از هم جدا می‌کرد و شباهت‌های چشمگیر که از یک سو زنان و از سوی دیگر مردان را در گستره پهنای سنین متفاوت به هم می‌پیوست غوطه‌ور شدم. از بسیاری جهات دخترهای کلاس دومی بیش از پسرهای کلاس دومی به زنان بیست و پنج ساله شباهت داشتند.

---

1. Bruce Dorval

دو مقوله‌ای که در تفاوت‌های میان سخنگویان مرد و زن در نوارهای ویدئویی بیش از هرچیز دیگر چشم‌گیر بود یکی موضوع گفت‌وگوی این دوستان و دیگری زبان جسم ایشان، یعنی نحوه‌ای بود که آنها با اعضاء بدن و چشم درگفت‌وگو با یکدیگر حرف می‌زدند.

هرکس به بخش‌هایی از فیلم‌های ویدئویی نگاه می‌کرد خیلی سریع تفاوت‌های تنظیم وضعیت فیزیکی یا زبان جسم را متوجه می‌شد. در هر سنی، دخترها و زن‌ها نزدیکتر به هم نشسته و مستقیماً به یکدیگر نگاه می‌کردند. در تمام سنین پسرها و مردها در زوایای مختلف به یکدیگر - در یک مورد حتی به شکل موازی - نشسته و هرگز مستقیماً به چشمان یکدیگر نگاه نمی‌کردند. من به اصطلاح «دوختن چشم» برای توصیف این شالوده‌بصری شکل بخشیدم. دختران و زنان چشمان خود را به چهره‌های یکدیگر می‌دوختند و گهگاه نگاهی به اطراف می‌انداختند، درحالی‌که مردها و پسرها چشم خود را به نقطه دیگری در اتاق می‌دوختند و گهگاه نگاهی به یکدیگر می‌انداختند.

اجتناب از نگاه مستقیم به وسیله پسرها و مردها به‌ویژه حائز اهمیت است زیرا با توجه به نسبت و نتایج پژوهش‌های به‌عمل‌آمده دخترها و زن‌ها هنگام گفت‌وگو بیشتر از پسران و مردان تمایل به غیرمستقیم بودن دارند. درواقع زنان و مردان تمایل اند که درباره مقولات متفاوت غیرمستقیم باشند. در تنظیم وضع فیزیکی و در بیان مسائل شخصی مردها بیش از زن‌ها تمایل به غیرمستقیم بودن دارند.

## سر به سر گذاشتن و قصه گویی در کلاس دوم

دو زوج از بچه‌های کلاس دوم، آشکارترین تضاد را در تنظیم وضع فیزیکی و موضوع گفت و گو فراهم می‌آورند. دو پسر کلاس دوم کیوین و جیمی آنقدر تکان می‌خورند که انگار صندلی‌هایشان نمی‌توانند آنها را درخود جای دهند. هرگز مستقیماً به یکدیگر نگاه نمی‌کنند. به دور بر اتاق، به سقف و به دوربین ویدئو که در اتاق نصب شده نگاه می‌کنند. مرتب می‌لوند و پیچ و تاب می‌خورند. از صندلی‌هایشان پائین می‌پرند، پاهایشان را مرتباً تکان می‌دهند، برای یکدیگر و دوربین شکلک درمی‌آورند و به اشیاء اتاق اشاره می‌کنند. یکی از این پسرها دائماً به دسته‌های صندلی‌اش می‌کوبد. آنها آواز می‌خوانند، با لرزاندن لب‌ها صدای موتور اتومبیل در می‌آورند و هجاهای بی‌معنا از دهان خارج می‌کنند. اما این پسرها وسط این هیاهو درباره چه گفت و گو می‌کنند؟

آنها رفتار بی‌ادبانه را با دهن کجی کردن به دوربین، بر لب راندن کلمات زشت، خندیدن و با دست جلوی خنده‌های خود را گرفتن و با «هیس! هیس!» یکدیگر را ساکت کردن، به‌نمایش می‌گذارند. آنها سر به سر هم می‌گذارند: جیمی مرتباً به کیوین می‌گوید: «موهات سیخ شده!» «موهای تو همیشه بالا می‌پرند!» و کیوین که از مرتب بودن موهایش مطمئن نیست و آئینه‌ای هم برای دیدن خود ندارد سعی می‌کند. موهایش را مرتب کند آنها از موضوعی به موضوع دیگر می‌پرند تا کاری برای انجام دادن پیدا

کنند.

### «چه بازی‌هایی بکنیم؟»

برای پسرهای کلاس دوم «کار» در «بازی کردن» خلاصه است. مثلاً در اتاقی که کویین و جیمی بودند (دفتر پروفیسور دوروال در دانشگاه) دائماً به دور و بر نگاه می‌کردند تا برای بازی چیزی پیدا کنند.

جیمی: نگاه کن. آن بازی را یادت هست؟ در کلاس اول داشتیم.

جیمی: چه بازه‌هایی می‌توانیم بکنیم - او (منظور پروفیسور دوروال است) چه بازی‌های در اتاقش دارد؟  
کویین: من نمی‌دانم.

جیمی: احتمالاً تنها همان یکی را آن هم بازی بیخودی است، مگر نه؟

کویین: به نظر بد که نمی‌آید.

جیمی: من نمی‌توانم برای بازی کردن بیشتر از این صبر کنم. چون وسیله بازی در اتاق پیدا نمی‌کنند (یا احساس می‌کنند که نمی‌توانند سر خود را با بازی‌هایی که در اتاق هست گرم کنند) سعی می‌کنند به کارهای دیگری که می‌توانند بکنند بیندیشند.

جیمی: خوب اگر بازی داری، بیا بازی کنیم.

کویین: ممکنه برگرده به دفترش، دلت می‌خواهد چه کاری کنی؟

جیمی: فوتبال بازی کنم.

باآنکه آشکارا همین حالا وقت بازی فوتبال نیست جیمی هیچ مشکلی برای آنکه به کاری که می خواهد بکند فکر کند ندارد. بازی فوتبال - او می خواهد بیرون باشد و با یک گروه از پسر بچه های دیگر این طرف آن طرف بدود، نه اینکه در صندلی بنشیند و فقط با یک دوست حرف بزند. چون در حال حاضر نمی تواند از نظر فیزیکی فعال باشد درباره فعالیت جسمی در آینده حرف می زند. کیوین می گوید: «دوست داری یک روز بیایی منزل ما؟ سوار چرخ بشوی؟» پسرها بالاخره کاری برای انجام دادن پیدا می کنند هرچند که این انتخاب زیاد به میل آنها نیست. جیمی با لحن ساختگی که تقلید حوصله سر رفتن را دارد از کیوین می خواهد که کاری برای انجام دادن پیدا کند، کوین اطاعت می کند و پیشنهادی می دهد که هر دو می پذیرند.

جیمی: بالاخره یک بازی پیدا می کنی یا نه؟

کوین: بازی پتی کیک،<sup>۱</sup> زودباش، بیا پتی کیک بازی کنیم،

زودباش.

این گزیده، این تصور را پیش می آورد که این دو بچه مثل همه بچه های هم سن و سال خودشان پر انرژی هستند. من هم شاید همین فکر را می کردم تااین که نوار ویدئویی دو دختر همان سن و سال را دیدم. تصویری که دختران کلاس دوم ارائه می کنند حقیقتاً به نظر می آید که متعلق به دنیایی دیگر است. جین و الین بی حرکت

آن قدر نزدیک به هم نشسته بودند که در تمام مدت عملاً دماغ به دماغ بودند. یکی یا دیگری یا هر دو لبه صندلی نشسته و مستقیماً به صورت یکدیگر نگاه می‌کنند. تنها زمانی که فکر می‌کنند چه بگویند به آرامی به جای دیگری از اتاق می‌نگرند. نگران آن نیستند که چه کنند. به نظر می‌آید با آنچه مشغولند یعنی گفت و گوی با یکدیگر دلشادند. وقتی به این دو نسخه در کنار یکدیگر نگاهی بیندازیم - پی می‌بریم که چقدر این گفت و گوها متفاوت‌اند. درجائی که گفت و گوی پسرهای کلاس دومی انبوهی از جهش‌های ناگهانی و کوتاه کلامی است و نوبت هر پسری به ندرت بیش از یک خط طول می‌کشد، نسخه مکالمه دختران کلاس دوم، تکه‌های بزرگی از گفت و گو را شامل می‌گردد به طوری که در یک صفحه این گفت و گو شاید تنها یکی دوبار نوبت عوض شده باشد. شاید به این دلیل که دخترها برای هم داستان‌هایی که برای خودشان یا آدم‌های دیگر اتفاق افتاده تعریف می‌کنند، اما اینها فقط قصه‌های معمولی نیستند. این قصه‌ها درباره تصادفات و اتفاقات ناگوار و رفتن به بیمارستان هستند.

### «این خیلی جدیست!»

تعریف داستان‌هایی از اتفاقات ناگوار به نظر من قدری عجیب بود تا اینکه پی بردم دخترها مقیدانه از دستوراتی که به آنها داده شده بود پیروی می‌کردند. دوروال به این دخترها مثل پسرها و همه



زوج‌های دیگر دوستان در این بررسی گفته بود که بایکدیگر مشورت کرده و چیزی جدی برای گفت‌وگو پیدا کنند. بنابراین وقتی او از اتاق بیرون رفت، دخترها همدیگر را بغل کرده چیزی در گوش هم نجوا کردند. بعد از هم جدا شده روبروی هم نشستند. تا دربارهٔ موضوعاتی که به نظرشان جدی می‌آمد حرف بزنند. داستان‌هایی که می‌خوانید کوتاهند اما می‌توانند نمونه‌ای عادی از گفت‌وگوهای دختران کلاس دومی باشند.

الن: یادت هست؟ نکته‌ای که راجع به عمویم برایت گفتم؟  
گفتم دنبال پدر بزرگم بالای نرده بام رفت و افتاد و کله‌اش شکاف برداشت؟ می‌دانی؟ سرش هنوز هم خوب نشده است.

جین: عموی من، در میل‌ورت<sup>۱</sup> مزرعه و گاو وحشی دارد یک دفعه شاخ گاو صاف رفت توی سرش.

الن: این دیگه خیلی جدیه!

نحوه‌ای که الن داستان جین را تأیید می‌کند. «این دیگه خیلی جدیه» نشان می‌دهد که قصه گفتن درباره مصیبت‌ها دستورالعمل‌هایی که به آنان داده شده بود را اجابت می‌کند. درقیاس دخترها و پسرهای هم سن و سال من این احساس را داشتم که به دو بشر متفاوت می‌نگرم. به نظر می‌رسید که این تقاضا که با یکدیگر در مورد موضوعی جدی به گفت‌وگو بنشینند در نظر دخترها معنا و مفهوم داشت. از آنها خواسته شده بود کاری را انجام دهند که به میل و انتخاب خود مشغول انجام آن بودند، دور

هم بنشینند و با هم حرف بزنند. اما همین تقاضا برای پسر بچه‌ها چیز متفاوتی بود زیرا آنها به احتمال خیلی کم علاقه مند نشستن و فقط حرف زدن به جای بازی کردن هستند. آنها بیشتر به انجام کاری باهم عادت دارند، دویدن به این طرف و آن طرف در بیرون خانه و یا بازی کردن در داخل خانه.

وقتی به نوارها از دیدگاه مقام و شأن در مقابل پیوند و ارتباط نگریم و یا نظری از چارچوب مخالفت و مقابله در برابر حمایت و پشتیبانی به آن افکنیم توانستم انگاره‌ها را به وضوح درک کنم. پسرها که یکدیگر را به عنوان بهترین دوست خویش می‌دانند، محبت خود را در چارچوب مخالفت و مقابله بیان می‌کنند. یک نمونه سربه سر گذاشتن مکرر جیمی است که مرتب به کوین می‌گوید که موهایش سیخ شده در حالی که چنین نیست. جیمی همچنین تظاهر به تیراندازی به کوین می‌کند و می‌گوید: «تو بازداشتی». و عمداً با بدجنسی می‌گوید: «من می‌دانم که ویلیام ترا اصلاً دوست ندارد.» هر دو پسر بازی جنگ و دعوا درمی‌آورند و ضربه‌های بی‌خطری نثار یکدیگر می‌کنند.

### دست‌انداختن مرجع اقتدار

پسرها دائماً از وجود شخص صاحب اقتداری که آنان را در این وضعیت قرار داده آگاهند، همانطور که در مثال کوتاه بالا ذکر شد کوین می‌گوید: «همین حالا است که او برگردد.» پسرها

درصد داند تا اقتدار آزمون‌گر را با مقاومت در برابر آنچه از آنها خواسته شده (گفت وگو درباره چیزی جدی) و نیز با بی‌اعتنایی و مخالفت بازیگوشانه کاهش دهند. مثلاً بالا می‌پرند و به دوربین شکلک درمی‌آورند، بعد ریز می‌خندند و یکدیگر را ساکت می‌کنند و برای لحظاتی ادای پسر بچه‌های خوب کوچولو را درمی‌آورند. آنها در طلب این هستند که اقتدار آزمون‌گر را در غیبت او به‌سخره گیرند. مثلاً جیمی می‌گوید: «دارد می‌آید» و صدای ناهنجاری از خود خارج می‌کند. اینجا نیز مثل جاهای دیگر هدف رفتار بد دو پسر، شخص بزرگسالی بود که به آنها گفته بود چه بکنند. از آن جایی که از آنها خواسته شده بود درباره موضوعی جدی حرف بزنند، چه راهی بهتر از لطیفه گفتن برای اجتناب از قبول این خواسته وجود دارد؟

### بازی «مصاحبه»

از نظر پسرها وقتی کنار یکدیگر می‌نشینند و گفت‌وگو می‌کنند، موقعیتی است که گویا بوسیله بزرگسالی مورد پرسش قرار گرفته‌اند. با مسخره گرفتن این چارچوب جیمی نقش مصاحبه‌گر را برعهده می‌گیرد:

جیمی: من چهار مطلب برای گفتن دارم.

کوین: ها؟

جیمی: من چهار مطلب برای گفتن دارم.

کوپین: به من بگو.

جیمی: تکالیف مدرسه ات را به خوبی انجام می دهی؟

جیمی:، فوتبال هم خوب بازی می کنی؟

کوپین:، معلومه.

جیمی: تو پسر خوبی هستی، خوب آخری چی بود؟ حالت

چطوره؟

کوپین: خوب

جیمی: حالا نوبت توست.

نوبت های جیمی و کوپین - به غیر از دو مورد - یکی وقتی

جیمی یک بازی ویدئویی را توضیح می دهد و دیگری وقتی بازی

پتی کیک را شرح می دهد (با آن که پیشنهاد این بازی را کوپین داده

بود) بسیار کوتاهند و در هر دو مورد جیمی نقش معلّم را ایفا

می کند.

## یک دنیا تفاوت

آنچه می خوانید تنها چند نمونه از مطلبی است که در نوار

ویدئویی بیست دقیقه ای کاملاً احساس می شود. دو پسر بچه پر

جنب و جوش و بی قرارند: از موقعیت خود آگاهند و مرتّب سعی

دارند تا در جهت مخالفت با شرایط موجود کاری صورت دهند.

محبت خود را به یکدیگر با مخالفت و مقابله نشان می دهند. آنها

مستقیماً در مقام مخالفت با هم حرف می زنند. گفت و گوی

دخترهای کلاس دوّم هیچ شباهتی به گفت و گوی پسرها ندارد. دخترها نیز از اقتدار آزمون‌گر آگاهند اما بی‌آنکه بی‌اعتنایی کنند، مقاومت ورزند یا آنرا به‌سخره گیرند آن را می‌پذیرند و بسیار دور از حمله‌های بازیگوشانه به یکدیگر درمقام حمایت از یکدیگر هستند. به جای تبنانی برای به مبارزه طلبیدن و تحریک منبع قدرت به یکدیگر اطمینان می‌دهند که منظور او را اجابت می‌کنند.

داستان‌های کوتاهی که دخترها ارائه می‌دهند همچنین نشان‌دهنده گره خوردن قصّه‌ها به یکدیگر و به تجربه‌ی مشترک دخترها می‌باشد. وقتی این حرف خود را با گفتن «یادت هست؟» شروع می‌کند در واقع به جین یادآوری می‌کند که او درموقع وقوع حادثه حضور داشته و یا داستان را قبلاً شنیده است. این دخترهای کلاس دوّم موقع قصّه گفتن با بالا بردن آهنگ صدای خویش کاری می‌کنند که هر عبارتی مثل پرسش به گوش برسد. مثل بسیاری از روش‌های گفت و گو که اگر از دیدگاه مقام و موقعیت به آن نگاه شود صفت ممیّزه‌ی دخترها و زن‌ها خواهد بود. بالا بردن آهنگ صدا می‌تواند به عنوان تقاضایی برای مورد تأیید قرار گرفتن و در نتیجه شاهدهی بر عدم امنیّت باشد. اما به شکل دیگری هم می‌توان آن را دید - که من فکر می‌کنم درست‌تر است. می‌توان آن را دعوتی از شنونده در نظر گرفت که با گفتن کلماتی مثل «آها!» یا تکان دادن سر در گفت و گو مشارکت کند. جین نیز بسیاری از داستان‌های خود را با به‌زبان آوردن اسم دوستش شروع می‌کند و این نیز نشانه‌ای از درگیری در گفت و گو است.

دخترهای کلاس دوّم هم مثل پسرها درباره فعالیت‌های آینده

حرف می زنند، اما آنچه آنان پیشنهاد می کنند با آنچه پسرها حرفش را می زنند متفاوت است. درجایی که کویُن جیمی را برای دوپرخه سواری دعوت می کند، جین به اِلن می گوید که به تازگی داستانی جالب از داستان های انجیل خوانده است. جین به اِلن می گوید که به خانه شان بیاید تا قصه را برای او بخواند یا اگر خواست به تنهایی آن را بخواند. اِلن نه تنها برخلاف پیشنهاد فعالیت فیزیکی کویُن، پیشنهاد یک کار مکالمه ای را می دهد، بلکه با اطمینان بخشیدن به اینکه اگر او ترجیح دهد کتاب را به تنهایی بخواند، می تواند، از اینکه جین را در یک وضعیت پائین تر قرار دهد اجتناب می ورزد. پیش از آن که تحقیق گر وارد اتاق شود و به آنها بگوید تا درباره موضوعی جدی گفت و گو کنند، دخترها مرتب برای هم داستان می گفتند. مانند زنان که مشکلات را به عنوان گفت و گویی پیوندجویانه مطرح می کنند، دخترهای کلاس دوم گلایه های مشابهی مبادله می کردند. مثلاً جین از این که برادر کوچکش مرتب از او می خواست تا برایش داستان بخواند اما هرگز اجازه نمی داد که او آنها را تا آخر بگوید شاکی بود. با گلایه می گفت که برادرش مرتب کتاب های جدید می آورد تا جین برایش بخواند. اِلن با یک داستان مشابه راجع به قصه خواندن برای برادرش پاسخ می دهد. اما مشکل اِلن این است که برادرش یک کتاب طولانی انتخاب کرده بود و هر بار اِلن فصلی از کتاب را تمام می کرد و فکر می کرد که دیگر کار خواندن تمام است، برادرش مصرانه از او می خواست فصل دیگری را شروع کند. اینجا دوتا دختر کلاس دوم در کنار هم نشسته بودند و با گلایه از دیگری که

به آنها نزدیک بودند و با جور کردن داستان‌ها و حمایت از قصه‌های یکدیگر باهم پیوند می‌خوردند.

زن‌ها و مردهایی که این نوار ویدئویی را به آنها نشان دادم، بازتاب‌های بسیار متفاوتی در قبال این بچه‌های کلاس دوم داشتند. عکس‌العمل من واکنش عادی زنان بود: به گمان من جین و الین دخترهای کوچولو و شیرینی بودند که لب‌های من به دیدنشان به تبسم باز می‌شد. از اینکه تا این حد مشتاق بودند تا تقاضای محقق و آزمون‌گر مربوطه را برآورده سازند عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفتم. به دیدنشان دلم روشن شد. اما دو پسر بچه مرا عصبی می‌کردند. آرزو می‌کردم که ای کاش یک لحظه بی‌حرکت بنشینند. فکر می‌کردم که لطیفه‌هایشان خنک و لوس است و سربه‌سر گذاشتن و مسخره کردن آنها را دوست نداشتم. به حال کیوین بیچاره که مرتباً سعی می‌کرد موهایش را صاف کند و از دوستش شنید که یک پسر کوچولوی دیگر او را دوست ندارد، تأسف خوردم. اما مردهایی که نوار را دیدند بازتابی بسیار متفاوت داشتند. به گمان ایشان پسر بچه‌ها خیلی بامزه و با نمک بودند و انرژی و شادمانی پسر بچه‌ها عمیقاً آنها را تحت تأثیر قرار داد. با مسخره کردن وضعیت و با به مبارزه طلبیدن اقتدار محقق احساس همدردی داشتند. به نظر مردها، دختر بچه‌ها زیادی خوب بودند. بعضی مردها نظر دادند که به رفتار دخترها اعتماد نداشتند. به احساس آنها هیچ بچه‌ای از اینکه این قدر ساکت و بی‌حرکت بنشیند خوشش نمی‌آمد و بنابراین دخترها با نشان دادن رفتار بسیار خوب فقط قصد محقق آزمون‌گر را برآورده کردند. پس، دخترها و پسرها در

دنیهایی متفاوت بزرگ می‌شوند، این ما هستیم که فکر می‌کنیم آنها دنیای واحدی دارند و بنابراین رفتار هریک را با معیارهای خویش محک می‌زنیم.

## زندگی، تقلیدی از آزمون تجربی

در هیچ جای دیگر نتایج این تفاوت‌ها به اندازه مدارس ابتدایی چشمگیر نیست، جایی که معلمین انتظار دارند بچه‌ها ساکت بنشینند و هرکاری به آنها گفته می‌شود انجام دهند (مثل دخترهای نوار ویدئویی ما) نه اینکه بی‌قراری کنند، این طرف و آن طرف بپرند، یکدیگر را اذیت کنند و درمقابل دستورات مقاومت نشان دهند، (مثل پسرهای نوار ویدئویی). وقتی نتیجه مطالعاتی را که در مورد روش تدریس در کلاس کودکان انجام شده بود می‌خواندم. از یک وضعیت واقعی در زندگی برای انگاره‌ای که پیدا کرده و توصیف نموده بودم، مثالی حمایتگرانه یافتم و نیز یک تصویرسازی زنده از نتایج آن انگاره. جین وات،<sup>۱</sup> نژادشناس، آنچه را که خود «ادب بی‌رحمانه» معلمین مدرسه ابتدایی می‌نامد، مورد مطالعه قرار داد. او مقاله‌ای را با این گزیده از درس که در آن خانم بدفورد معلم کودکان، علوم اجتماعی درس می‌دهد شروع می‌کند. خانم بدفورد می‌گوید:



«به به! چه بچه‌های نازی! اوه، چقدر این صورت‌های خندان خانم بدفورد را خوشحال می‌کند. خوب همگی راحت هستید؟ (مکث) ببینیم کی حاضر است؟ مثل اینکه همه حاضر هستند. امروز نوبت مارک است که شروع کند. [بچه‌ها با هم حرف می‌زنند] ببینید تامی و باریارا چقدر خوب نشسته‌اند! چقدر آماده رفتن به کلاس اول هستند و کوری و هیتز چقدر خوب، و کولین و شری، چقدر ماه شده‌اید! جوئی ممکنه بچرخه تا من صورتت را ببینم؟ استیون می‌آیی اینجا پیش من بنشین؟ بابی یک جایی برای خودت آنجا پیدا کن. استیفن آنجا یک جای خوب برای تو هست. آیا همه راحتید بچه‌ها؟ همگی حاضرید؟» خانم وایت در این مطالعه به تفاوت‌های جنسیتی توجهی ندارد، قصد او نشان دادن این موضوع است که معلّم به جای انتقاد از رفتار بد و استفاده از سؤال به جای امر از روش‌های «مؤدبانانه» صحبت کردن و تحسین رفتار خوب استفاده می‌کند. اما درحین خواندن این مثال آشنای ترسیم شده، من متوجه شدم که تمام بچه‌هایی که به دلیل ساکت نشستن مورد تحسین قرار گرفتند دختر و تمام بچه‌هایی که به شکل غیرمستقیم به دلیل آرام نشستن مورد انتقاد قرار گرفتند پسر بودند.

احساس مشابهی از خواندن مقاله دیگری مرا تحت تأثیر قرار داد. باری تورن، جامعه‌شناس برای نشان دادن این موضوع که معلمین مدرسه ابتدایی دخترها و پسرها را به عنوان گروه‌های اجتماعی جداگانه در نظر می‌گیرند، از قول معلّمی نقل می‌کند که: «دخترها آماده‌اند و پسرها نیستند.» هردو مثال که از کلاس‌های واقعی گرفته شده‌اند این موضوع را به شکل زنده‌ای مجسم می‌کنند

که دبستان رفتاری را تقاضا می کند که برای دخترها به مراتب بیش از پسرها طبیعی است.

در مطالعه آلیس گرین وود از مکالمات پسر و دختران نوجوانش با دوستشان سرمیز شام، که قبلاً ذکر گردید من به مثال دیگری از وضعیت واقعی در زندگی برخوردیم که از انگاره‌هایی که در نوار ویدئویی گفت وگوهای دوستان مشاهده کرده بودم حمایت می کرد. همانطور که دخترهای کلاس دوم با گفتن «این دیگه واقعاً جدیه!» به یکدیگر اطمینان خاطر می بخشیدند. وقتی دخترهای داستان گرین وود با دوستانشان حرف می زدند، اغلب یک داستان خنده دار با این اطمینان خاطر که «واقعاً بانمکه!» مورد حمایت قرار می گرفت، بعلاوه دخترها قبل از اینکه داستانی گفته شود و به محض آنکه دختری قصد خود را برای قصه گفتن با این عبارت که: «این خیلی خنده دار است» ابراز می داشت شروع به خندیدن می کردند. برعکس مارک که گفت یک مکالمه خوب گفت وگویی است که در آن «ما با هم شوخی می کنیم و سربه سرهم می گذاریم.» و این دقیقاً کاری است که پسرهای کلاس دوم انجام دادند.

این مثال‌های واقعی مرا مطمئن ساخت که آن دو نوار ویدئویی که مطالعه کرده بودم نمونه عادی بوده و استثناء نبودند. اما تحقیقات فراوانی بر روی بازی پسر بچه‌ها و دختر بچه‌های کوچک یافته‌های مرا حمایت می کردند. این تحقیقات فعالیت چشمگیرتر جسمانی و پرخاشگری بیشتر پسرهای کوچک، تمایل بیشتر آنان برای بازی موزی و نه هماهنگ، و گرایش بیشتر آنان برای گرفتن موضع مخالف را ثبت کرده‌اند. مثلاً روان‌شناس رشد، کمپ بل

لیپر،<sup>۱</sup> پی برد که دخترهای پنج‌ساله ایده‌های یکدیگر را با یک «مثبت‌اندیشی متقابل» بسط می‌دهند، درحالی که پسرهای کوچک پنج‌ساله گونه‌ای «معامله به‌مثل منفی» را به کار می‌گیرند که در آن یک پسر سعی می‌کند کنترل را به دست گیرد و دیگری عقب می‌نشیند. ایمی شیلدون<sup>۲</sup> در مطالعه‌ای از بچه‌های سه و چهارساله در یک مهد کودک پی برد که حتی زمانی که پسرها و دخترها با گروه‌های سه نفری هم‌جنس به بازی مشغولند، دخترها - برخلاف پسرها - پیوند میان خویش را با به صدای بلند تعریف کردن آنچه می‌کنند و پاسخگویی حفظ می‌نمایند. دیدن انگاره‌های بالغانه در بچه‌های کلاس دوّم بسیار جذاب است. فکر دیدن همان انگاره‌ها در بچه‌های سه ساله ذهن را دچار وحشت می‌کند. جای شگفتی نیست که زنان و مردان به دشواری نقطه‌نظرهای یکدیگر را درک می‌کنند: در تمام مدّتی که به این نقطه‌نظرات نگریسته‌ایم، نگرش ما از نقطه‌تفوق و برتری بوده است.

### مشکل و دردسر با آدم‌ها و اشیاء در کلاس ششم

دخترها و پسرهای کلاس ششم مانند کلاس دوّمی‌ها یک تضاد کامل را ارائه می‌دهند. والت درحالی که در یک صندلی پشت بلند چوبی دسته‌دار نشسته، جسماً بی‌قرار است اما به جای بالا و

- 
1. Campbell Leaper
  2. Amy Sheldon

پائین پریدن در صندلی یا بلند شدن و نشستن، مرتباً در جایش می‌لولد و در صندلی پیچ و تاب می‌خورد. یک مرتبه به یک طرف خم شده و یک دست را طوری از صندلی به طرف زمین آویزان می‌کند که انگار از لاستیک درست شده. پسر دیگر یعنی تام از نظر جسمی تقریباً بی حرکت است اما او نیز راحت به نظر نمی‌رسد. پاهایش را کاملاً در قسمت جلو صندلی باز کرده و دراز می‌کند. بیشتر وقت هم یک دستش را زیر پارچه پشت رو مبلی مخفی می‌کند. بیش از آنکه بی حرکت باشد، شق و سفت نشسته است. این پسرها به یکدیگر هم نگاه نمی‌کنند. والت بی وقفه چشم‌هایش را می‌مالد و یک حصار فیزیکی برای نگاه نکردن به تام ایجاد می‌کند. با انگشتانش بازی می‌کند و بیشتر از آنکه وقت صرف نگاه کردن به تام بکند به انگشتانش نگاه می‌کند. تام در یک ردیف با صندلی‌اش قرار گرفته و موقعیت نشستن او به‌والت زاویه دارد. اغلب به اطراف نگاه می‌کنند، ظاهراً به دنبال چیزهایی می‌گردند که درباره‌شان حرف بزنند و غالباً هم چیزی پیدا می‌کنند. مثلاً راجع به تزئینات اتاق نظر می‌دهند: «چه عکس خنده‌داری!» و کمی بعد «به، این دیگه واقعاً عکسه!» آنها متوجه وسیله‌ای که برای اطفاء حریق و پاشیدن آب، به سقف نصب شده می‌شوند و یکی از پسرها به دیگری توضیح می‌دهد که: «در صورتی که چیزی آتش بگیرد.» والت که متوجه کیفیتش شده، یک جفت کفش نو بیرون می‌کشد، هر دو به آن نگاه می‌کنند، با دست لمس می‌کنند و درباره آن گفت و گو می‌کنند.

در جمع دخترهای کلاس ششم به یک صحنه کاملاً متفاوت

می‌رسیم. به جای نشستن در یک ردیف، دخترها روبروی هم می‌نشینند تا مستقیماً چهره یکدیگر را ببینند، شانون آرام بر لبه صندلی چوبی می‌نشیند و دست‌هایش را روی دسته‌های صندلی تکیه می‌دهد. جولیا در مبلی که دسته ندارد می‌نشیند، اما به جای دراز کردن پاهایش مثل تام، پاها و دست‌ها را به طرف صندلی جمع می‌کند. او قوزک پای چپ را روی زانوی راست گذاشته پایش را می‌گیرد و با بند کفش‌اش بازی می‌کند. گهگاه نگاهی به پایش می‌اندازد اما نگاهش به صورت دوستش دوخته شده، حال آنکه والت نگاهش برانگشتان خودش دوخته شده بود.

جولیا و شانون در طی گفت‌وگو چند بار تغییر وضعیت می‌دهند، اما این تغییرات نه ناگهانی‌اند و نه مکرر دخترها همیشه از نظر نگاه و وضعیت بدنی در نظمی نسبت به یکدیگر قرار دارند.

احساسی که از پسرها در این سن و سال تراوش می‌کند گونه‌ای انرژی است که کنترل می‌شود. به نظر می‌رسد که هم لولیدن والت در صندلی و هم بی‌حرکتی تام به دلیل ناراحتی آنها باشد. اینگونه می‌نماید که دخترها با میزان حرکتی که اجازه آن به آنها داده شده راحت‌اند. اما به نظر می‌آید که پسرها جلوی خود را می‌گیرند درست مثل این که میزان انرژی را که احساس می‌کنند نباید نشان دهند. شاید که این تضاد کلیدی برای درک ویژگی سنگی بی‌حرکتی در بسیاری مردان باشد.

آنچه این دخترها و پسرها در مورد آن گفت‌وگو می‌کنند از همه لحاظ متفاوت است. در یک گفت‌وگوی بیست دقیقه‌ای والت و تام در مورد پنجاه و پنج موضوع حرف می‌زنند. آنها دربارهٔ مدرسه،

تکلیف شب، شبکه‌های خصوصی تلویزیون، ورزش، سکس و خشونت در تلویزیون (هیچ کدام آنرا تأیید نمی‌کنند) اشیاء داخل اتاق، چیزهایی که دلشان می‌خواهد (یک موتور سیکلت، یک کامپیوتر و یک اسلحه کمری) پسرهای دیگر در مدرسه، کفش‌های والت، یک گروه راک که آنها هم جزء آن هستند، تورم، خریدن یک لباس سه هزار دلاری به وسیله نانسی ریگان (پسرها این را تأیید نمی‌کنند) دخترها، اسلحه، ویدئو و دوستی میان خود حرف می‌زنند. هیچکدام از این موضوعات بیش از چند نوبت و آن هم نوبت‌های کوتاه دنبال نمی‌شوند.

مثل گفت و گوهای پسرهای کلاس دوم، مکالمه پسرهای کلاس ششم تنها دو نوبت طولانی‌تر را شامل می‌شود و هر دو گفت و گوهای گزارش گونه‌اند که پسرها را در یک سلسله مراتب در مقام متفاوتی قاب می‌گیرند. تام آهنگ جدیدی را که برای گروه راک ساخته می‌خواند و خود را در نقش اجرا کننده و والت را در نقش شنونده قالب می‌گیرد و بعد والت ماجرای یک تصادف با دوچرخه را که خود در آن بوده تعریف می‌کند.

«اگر آدم بهترین دوستش را از دست بدهد،

احساساتش جریحه دار می‌شود.»

یک بار دیگر حرکت از طرف پسرهای کلاس ششم به طرف دخترهای همین سن و سال مثل حرکت به طرف یک سیاره دیگر

است. دخترها تقریباً تمام وقت را صرف گفت و گو دربارهٔ به هم خوردن رابطهٔ جولیا با یک دوست سوّم یعنی مری می کنند. جولیا می گوید که چه احساس بدی از بابت از دست دادن دوستش دارد: «اگر آدم بهترین دوستش را از دست بدهد احساساتش جریحه دار می شود آن هم یک دوست واقعاً نزدیک.» هر دو دوست در این مورد که گسیختن دوستی تقصیر مری بوده هم عقیده اند. آنچه گفت و گوی آن دو آشکار می سازد این است که چقدر دوستی دردنیای این دخترها نقشی مرکزی دارد. جولیا می گوید: «من دوست دارم یک دوست پیدا کنم و تا ابد حفظش کنم.» و «من نمی توانم بدون دوست زندگی کنم.» و شانون هم موافق است. «من فکر نمی کنم هیچکس بتواند بدون دوست زندگی کند» جولیا به شانون اعلام می کند که آنها «تا آخر عمر دوست یکدیگر باقی خواهند ماند.»

بارها و بارها این دخترهای کلاس ششم ترس خود را از اینکه خشم و عصبانیت دوستی ها را از بین می برد بیان می دارند. جولیا توضیح می دهد که دوستی او با مری خاتمه یافت زیرا مری به شدت عصبانی شد و «بدجنسی» کرد. جولیا می گفت، حتی اگر رفتار دیگران را نپسندد، از آنها عصبانی نمی شود.

شانون: چقدر بد است که تو و مری دیگر با هم دوست نیستید.

جولیا: می دانم. خدایا. می دانی. او بعضی وقت ها چقدر بدجنسه... آن وقت از همهٔ اینها ناراحت کننده تر این است که او بی مقدمه به شدت عصبانی می شود. اگر او کاری کند که من خوشم نیاید... یعنی، من فقط خوشم نمی آید، منظورم اینه که از او

عصبانی نمی شوم.

\*\*\*

جولیا: مادر من هم کارهایی می کند که من زیاد دوست ندارم  
اما من از او عصبانی نمی شوم.

جولیا احساس نگرانی می کند وقتی آدم‌ها خشمگین  
می شوند، دعوا می کنند و دعوا به جدائی منجر می شود. در  
مقطعی از گفت و گو جولیا راجع به موضوعی حرف می زند که  
جدید و نامربوط به نظر می رسد - نگرانی او این است که پدر و  
مادرش از هم جدا شوند، اما این هم در واقع همان موضوع است:  
جولیا می ترسد که پدر و مادرش از هم جدا شوند زیرا گاه صدای  
داد و فریاد آنان را می شنود و معتقد است که یکی از دلایلی که  
کنار آمدن با میری دشوار است این است که والدین او متارکه  
کرده‌اند.

یک بار دیگر به یک اثبات مستقل برای این انگاره‌های گرفته  
شده از مکالمات واقعی در میان بچه‌های همین سن و سال  
برخوردم: موضوع «از خشم دیوانه شدن» در مکالمه‌ای بین دختران  
نوجوان که توسط دبورا لنگ ضبط شده، به گوش می رسد. در این  
گفت و گو دختری دربارهٔ مشکلی حرف می زند. او می خواهد همهٔ  
دوستانش را با هم جمع کند اما نمی تواند چون آنها از هم  
خوششان نمی آید. همین طور که مکرر می گوید که او عصبانی  
نیست صدایش صدای جولیا را در خاطر زنده می کند. «من از دست  
دینا یا کس دیگری عصبانی نیستم. از دست میلیسیت و ریتا هم  
همین طور من، من همیشه... می دانی برنامه ریزی با آنها خیلی



سخت است.» به جای عصبانی شدن از دوستانش، او تلاش می کند آنها را با هم آشتی دهد.

«... برای اینکه ریتا با میلیست دعوا می کند و دینا فکر می کند که میلیست سلیطه بازی درمی آورد و این بدجنسی است منصفانه نیست، من سعی می کنم،... من سعی می کنم با همه آنها برنامه بگذارم اما ترجیح می دادم که خودشان باهم کنار بیایند به جای اینکه سعی کنند... سعی کنند، میدانی منظورم این است که من خودم باید تغییر کنم.» می بینیم نه تنها دخترهای کلاس ششم با گفت و گو درباره روابطشان با دوستان مشکلاتشان را با آنها شریک می شوند، بلکه می خواهند از تعارض اجتناب ورزیده و هماهنگی را حفظ نمایند.

### «من می دانم»

درنوار ویدئویی دخترهای کلاس ششم، شانون و جولیا، مثل دخترهای کلاس دوم، احساسات یکدیگر را تقویت و تشدید می کنند. مثلاً شانون مکرراً موافقت خود را درمورد مری با جولیا اعلام می دارد. آنچه می خوانید مطلبی است که بلافاصله بعد از آن که جولیا می گوید که مری از عصبانیت دیوانه می شود اما او هرگز چنین احساسی پیدا نمی کند، به وسیله شانون بیان می شود:

شانون: مری سعی می کند آدمها را ناراحت کند.

جولیا: بله، او این کار را می کند تا گریه کردن مرا تماشا کند.

خیلی راحت می‌گذارد که من عذاب بکشم.

شانون: و از این کار لذت می‌برد.

شانون گلایه جولیا در مورد مری را با ارائه نظرات مشابهی حمایت می‌کند و جولیا حرف‌های شانون را با گلایه‌های خود یکی می‌کند.

### همان موضوع - با یک تفاوت

حتی وقتی دخترها و پسرهای کلاس ششم درباره یک موضوع واحد گفت و گو می‌کنند، آنچه می‌گویند متفاوت است. مثلاً هر دو زوج (پسرها و دخترها) با نقل آنچه شب قبل اتفاق افتاده گفت و گو را آغاز می‌کنند. اما جولیا درباره مشکلی که با پدرش داشته حرف می‌زند در حالی که تام مشکلی را که با تلویزیون داشته مطرح می‌کند. اول پسرها:

تام: پسر، دیروز؟ نشسته بودیم و تلویزیون تماشا می‌کردیم. یک جت عظیم آمد و صدایش طوری بود که انگار می‌خواهد به زمین بنشیند.

والث: [می‌خندد]

تام: و بعد شبکه‌ای که ما تماشا می‌کردیم قطع شد

والث: مال ما هم همین طور.

حالا دخترها:

جولیا: حدس بزن دیشب چه اتفاقی افتاد.

شانون: چی شد؟

جولیا: من رفتم، خوب دیشب، برادرم، خوب، بابام گفت: «جولیا تو خودت باید به تنهایی درس بخوانی.» و من گفتم: «خوب اگر برادرم مجبور نیست این کار را بکند چرا من بکنم؟ و بعد دعوی مفصلی کردیم. میدانی؟ و خدایا من گازش گرفتم! نمی توانستم باور کنم! خدا!

شانون: وای خدای من، خیلی عصبانی شد؟

جولیا: آره، اما نه همان موقع، من رفتم به اتاقم و در را قفل کردم. جولیا درباره اثر متقابل بریک شخص یعنی پدرش و تام درمورد اثر متقابل بر یک شیء یعنی تلویزیون حرف می زند. داستانی که جولیا می گوید از تمام نوبت هایی که پسران هم سن و سالش برای حرف زدن می گیرند طولانی تر است. حرف های جولیا درمورد یک دعواست. یک عامل نگرانی برای زن زیرا که دعوا نزدیکی و انس را مورد تهدید قرار می دهد.

جنبه دیگری از داستان جولیا که درمورد دختران و زنان عادی است، این است که او ماجرای را که اتفاق افتاده با بازگویی مکالمه مجدداً خلق می کند. او با تقلید صدای آمرانه پدر می گوید که: «جولیا تو باید به تنهایی درس بخوانی.» و بعد اعتراض خود را به نمایش می گذارد: «خوب اگر برادرم مجبور نیست این کار را بکند چرا من بکنم؟»

دلیل این کار جولیا این است که دخترها و زن ها دل نگران انتقال محتوای عاطفی آنچه میان آدم ها اتفاق می افتد هستند و بنابراین بیش از پسرها و مردها از مکالمه جهت به نمایش درآوردن

اتفاقات استفاده می کنند.

«زمانی که وقت حرف زدن است. آدم نمی تواند حرف بزند.»

درست مثل دخترهای کلاس دوّم، دخترهای کلاس ششم کاملاً از اینکه نشسته اند و حرف می زنند راحت به نظر می آیند. اما پسرهای کلاس ششم گویا در حال کشمکش و جدال اند. کشمکش برای اینکه سر جای شان بنشینند و موضوعی را برای گفت و گو بیابند.

تام: من سعی می کردم فکر کنم چه بگویم. آخر دارند از ما فیلم می گیرند فرق می کند.

والت: می دانم.

تام: وقتی بیرونی می توانی -

والت: می دانم، می توانم داد بکشم اما نه در یک آپارتمان.

تام: یا شاید بشود به بلندی صدای طوفان حرف زد.

والت: آها! ها

تام: زمانی که وقت حرف زدن است، آدم نمی تواند حرف بزند. به نظر می رسد که وقتی تام به «بیرون» بودن اشاره می کند، والت آن را رجوعی به مزایای بازی کردن در فضای بیرون و نه داخل آپارتمان می گیرد و این مطلب را با گفتن اینکه جیغ و داد کردن در فضای بیرون ایرادی ندارد حمایت می کند. اما اینگونه می نماید که منظور تام از بیرون، دنیای بیرون از این موقعیت تصنعی است. در واقع تام

در مورد مشکلی که آنها برای گفت و گو دارند در زمانی که به آنها گفته شده حرف بزنند نظر می دهد.

این نظرات نشان می دهند که تام می داند که از آنها انتظار چه رفتاری را دارند و این بخشی از گرفتاری آنهاست که برای یافتن موضوعی برای گفت و گو دچار اشکال اند. با وجود آن که گفته های این پسرها به روشنی و فراگیری پسرهای کلاس دوم نیست تام هم با گفتن لطیفه که «لبخند بزن، و فکر نکن که دوربین دارد ترا نشان می دهد.» این وضعیت را مسخره می کند. از این هم نمایشی تر و زنده تر این که وقتی دکتر دوروال پسرها را تنها می گذارد، تام بار اول زیرکانه و ظریفانه و ظاهراً خودبه خود و بعد اغراق آمیزتر و ظاهراً به قصد به مسخره گرفتن این نشانه خودبه خود از فرمانبرداری سلام نظامی می دهد در واکنش به فرار گرفتن در حالت آزمایش، پسرهای کلاس دوم از بازی های مورد علاقه شان حرف می زنند. پسرهای کلاس ششم بیرون بودن از چنین موقعیتی را وقتی که بزرگ شده اند تصویر می کنند. مثال زیر روشی را که آنها از اتاق برای تغییر موضوع صحبت استفاده می کنند نشان می دهد و این کاری است که دخترها هرگز نمی کنند.

تام: پسر، من دیگر صبرم برای بزرگ شدن تمام شده است.

والد: آره، می دانم چه می گویی...

تام: کالج را تمام می کنم، تفنگدار دریایی می شوم، بعد می روم

به نیروی هوایی، بعد از آنهم بیرون می آیم و ازدواج می کنم.

والد: من منتظر شانزده سالگی و گرفتن یک اتومبیلیم.

تام: من منتظر هفده سالگی ام که ازدواج کنم.

والد: من هم همین طو آنجا را نگاه کن!

با آن که دو پسر در مورد اینکه چه رفتار بالغانه‌ای را در چه سنی پیش خواهند گرفت کمی گیج و سردرگم‌اند، اینکه چقدر دلشان می‌خواهد زودتر بزرگ شوند آدم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. چیزی شبیه به این در نوار ویدئویی دخترها مشاهده نمی‌شود. به نظر من این نشانه ناراحتی پسر بچه‌ها از کودک بودن و لاجرم دستور گرفتن آنهاست. به گمان من آنها از قوه خیال‌پردازی برای فرار از چنین موقعیتی استفاده می‌کنند.

همین انگیزش اما کمی مختصرتر به وسیله کویین یکی از بچه‌های کلاس دوم در مکالمه کوتاهی در مورد سن و سال آنها بیان می‌شود. کویین که ظاهراً از سن و سال خویش مطمئن نیست و معنای آن را نمی‌داند می‌گوید: «من تقریباً ده ساله‌ام اما هنوز هشت سالم نشده» او به خود اطمینان خاطر می‌بخشد که: «من دارم کم کم مثل آدم بزرگ‌ها می‌شوم» پسر بچه‌ها حسرت بزرگ شدن را دارند تا بتوانند در سلسله مراتب از پله‌های پائین به بالا بروند.

### مفاهیم مغایر از دوستی

به رغم تمام تفاوت‌های چشمگیر میان گفت‌وگوهای پسرها و دخترها اگر تلویحاً بگوئیم که در سبک گفت‌وگو و نگرانی‌های آنها هیچ تشابهی وجود ندارد به بیراهه رفته‌ایم. تفاوت‌ها شدت و ضعف دارند و قطعی نیستند. مثلاً تمام این بچه‌ها به حفظ

دوستی‌هایشان علاقه‌مندند. آنچه می‌خوانید حرف‌های پسرهای کلاس ششم در این زمینه است.

تام: مثل این است که من و تو همه کاری را باهم می‌توانیم انجام دهیم.

والد: آره، یکشنبه می‌رویم شکار. درسته؟

تام: به نظرم هر وقت کاری باشد مثلاً دعوایی در کار باشد من و تو در یک طرف هستیم، فکرهایمان هم به هم شبیه است. بقیه می‌خواهند بر علیه ما کار کنند.

والد: می‌دانم.

تام: برای اینکه همیشه دو تا گروه هست و گروه خوب آن گروهی است که همیشه انتخاب می‌شود.

با آن که پسرها نیز مانند دخترها در این مورد که چه دوستان خوبی هستند اظهار نظر می‌کنند، اما تفاوت‌هایی در نحوه بیان آنها وجود دارد. نخست اینکه بحث پسرها درباره دوستی شان کوتاه بوده و تکرار نمی‌شود، در حالی که گفت و گوهای دخترها در مورد دوستی بسیار طولانی بوده و تکرار می‌شود. نظر تام در این مورد که او و والد دوستان خوبی هستند بر انجام کارهای مشترک متمرکز است: «مثل این است که من و تو همه کاری را با هم می‌توانیم انجام دهیم.» و دعوا در تصور آنان از دوستی نقشی مرکزی دارد. تام می‌گوید که توافق میان والد و او خود بخود آتش مخالفت را در دیگران شعله‌ور می‌سازد. دنیای تام دنیایی مستعد جنگ است که در آن دوستی و اتحاد باهم بر علیه دیگران معنی می‌دهد. در مقابل، ادعای جولیا مبنی بر اینکه او و شانون دوستان خوبی هستند

براساس تفاهم متقابل و دیرپا استوار است:

جولیا: دست کم من و تو از کودکستان یکدیگر را می‌شناسیم و هرکدام می‌دانیم دیگری چگونه فکر می‌کند. در مورد دعوا نکردن هم می‌گویند:

جولیا: من و تو هیچوقت دعوا نمی‌کنیم. و در مورد برقراری ارتباط:

جولیا: منظورم این است که اگر من سعی کنم با تو حرف بزنم تو حتماً می‌گویی: «با من حرف بزن. و اگر تو بخواهی با من حرف بزنی من حتماً با تو حرف می‌زنم.»

با مقایسه گفت‌وگوهای پسرها و دخترها در کلاس ششم می‌توان ریشه گلیه‌های زنان و مردان را در برقراری ارتباط و ایجاد پیوند در روابطشان ملاحظه کرد. پسرها آنقدرها درباره دوستی و آدم‌های دیگر حرف نمی‌زنند، بیشتر گفت‌وگوهای ایشان در مورد اشیاء، فعالیت‌ها و نظراتی درباره موضوعات اجتماعی است. تنها موردی که دخترها حرفش را می‌زنند موضوع دوستی آنان است. جولیا از شانون می‌پرسد که آیا به او یک سنجاق به نشانه دوستی داده و شانون می‌گوید که او این کار را کرده است. سپس جولیا می‌گوید که در جایی خوانده که اگر واقعاً دوستان خوبی باشید، باید دوتا سنجاق بدهید و بعد هم از کیفش دو مین سنجاق نشانه دوستی را به شانون می‌دهد. همه حرف دخترها درباره دوستان، دوستی و احساسات است. آنها گفت‌وگوهای خود را با زیرکی، لطافت و پیچیدگی هماهنگ می‌کنند، و این مطلبی است که در حرف‌های پسرهای کلاس ششم دیده نمی‌شود.



## گفتگوهای ادغام شده و متوازی در کلاس دهم

وقتی به کلاس دهم می‌رسیم به نوار ویدئویی برمی‌خوریم که در درک من از برقراری ارتباط به وسیلهٔ مردها بسیار اساسی بوده است. دخترها در این مقطع سنی بسیار شبیه دخترهای کلاس ششم هستند. در صندلی‌هایشان جا گرفته‌اند و مستقیماً به صورت یکدیگر نگاه می‌کنند و دربارهٔ مشکلاتی که یکی از دخترها با مادر و دوست پسرش دارد حرف می‌زنند. پسرهای کلاس دهم نه تنها با دخترها بلکه با پسرهای جواتر کلاس ششم متفاوت‌اند. آنها گشاد نشسته، پاهایشان را دراز کرده و تقریباً به‌جای نشستن در صندلی کاملاً در آنها لمیده‌اند. ریچارد مثل تام در کلاس ششم تقریباً بی‌حرکت است و دائماً روبرو را نگاه می‌کند، درست مثل اینکه از نگاه کردن به دوستش تاؤ منع گردیده. داستان اُرفه<sup>۱</sup> و اریدیس<sup>۲</sup> را به‌خاطر می‌آورد که اُرفه را از عقب نگریستن و دیدن اریدیس نهی کرده بودند. تاؤ با پاهایش یک صندلی گردان را جلو می‌کشد تا به‌عنوان چهارپایه‌ای برای تکیهٔ پاهایش استفاده کند و همانطور که به روبرو خیره شده یا دور اتاق را نگاه می‌کند، آن را به این طرف و آن طرف هل می‌دهد. تاؤ گهگاه نگاهی به ریچارد می‌اندازد. کسی که این فیلم را دیده بود می‌گفت این پسرها انگار اتومبیل سواری می‌کنند. بدن‌های آنها به‌جای آنکه رو در رو قرار گیرند به‌حالت

1. Orpheus

2. Eurydice

موازی بود، هر دو بی وقفه جلو را نگاه می کردند و یکی گهگاه نگاهی به دوستش می انداخت و دومی هرگز این کار را نمی کرد. اما وقتی صدای نوار را زیاد می کنیم این صحنه کاملاً تغییر می کند، پسرها درباره موضوعات غیر شخصی حرف نمی زنند. نه، خیلی متفاوت از آن. این پسرها همانهایی هستند که مکالمشان در فصل دوم مورد بحث قرار گرفت. این پسرها مشغول مبادله صمیمانه و محرمانه ترین گفت و گویی هستند که من در تمام نوارهای دکتر دوروال شنیده ام. درجایی که دخترها درباره مشکلاتی که با دیگران داشتند (اشخاص غایب) حرف می زدند، این دو پسر دوستی شان را یکدیگر مقابل قرار داده، یکی از آنها احساسات عمیق از دست دادن و رنجش و اشتیاق را در برابر دیگری آشکار می سازد.

### «می دانم از چه ناراحت هستم»

همان طور که قبلاً دیدیم، تاذ احساس بیگانگی می کند. او حسرت گذشته ای را می خورد که او و ریچارد به تنهایی با هم وقت می گذرانیدند و حرف می زدند. گلایه های تاد را در گذشته زیر می توان مشاهده کرد. برای انتقال کیفیت مکث های طولانی مکالمه شماره هایی که در پرائنز آمده تعداد ثانیه های مکث را نشان می دهد.

تاد: قراره چه حرفی با هم بزنینم؟ منظورم این است که می دانم  
چی اذیتم می کند.

ریچارد: چی اذیتت می کند؟

تاد: [با پوزخند] اینکه ما با هم حرف نمی زنینم.

....

تاد: دوباره داریم همان کار را می کنیم.

ریچارد: چه کاری؟

تاد: با هم حرف نمی زنینم.

ریچارد: می دانم. خوب فراموش کن.

تاد: ما حالا حتی حرف های کوتاه هم باهم نمی زنینم.

[می خندد]

ریچارد: خیلی خوب، (۳۰۴) منظورم این است که، می دانی،  
چه می توانم بگویم؟ (۳۰۶) منظورم این است که اگر همه  
حرف های آخر هفته قبل را جدی گفتی و من هم همه حرف هایم  
جدی بود (۱۰۰).

تاد: خوب معلوم است که جدی بود. اما منظورم این است که،  
نمی دانم، فکر می کنم داریم بزرگ می شویم. منظورم این است که  
نمی دانم، بعضی وقت ها فکر می کنم که در گذشته زندگی می کنم.  
من واقعاً از آن موقع ها که تمام شب بیدار می ماندیم و با هم حرف  
می زدیم خوشم می آمد. آدم، در منزل کسی بماند تا همه شب را  
حرف بزند.

ریچارد: آره،

تاد: خیلی خوب بود

ریچارد: چقدر، خوش می گذشت (۲۰۲)

تاد: اما حالا اگر دو کلمه حرف در راهرو مدرسه بزنیم شانس آورده ایم.

ریچارد: [با آهنگ مسخره ای که به صدایش می دهد.] اوه...

خیلی خوب بابا!

تاد: جدی می گویم. یادم می آید که در راهرو به تو می گویم

سلام و تو هم می گویی سلام! یا اگر من شانس بیآورم شاید مرا

توی قفسه کتابهایم هل بدهی! [می خندد] (۱۰۴)

ریچارد: [معتراضانه] ما حرف می زنیم.

تاد: نه دیگر مثل قدیم (۴۰۸)

ریچارد: من هیچوقت نمی دانستم تو دوست داری حرف بزنی

اغلب مردهایی که من این نوار را به آنها نشان دادم معتقد بودند که

گفت و گویی غیر معمول است اما حرف هایی است که زده شده

است. آنچه بیش از همه چشم گیر است مغایرت و حتی تناقض

میان واژه های این پسران و زبان جسم ایشان است. با آنکه کلام شان

از درگیری عاطفی شدیدی سخن می گوید، بدن هایشان در

وضعیتی بی دقت و در حال لمیدن قرار دارد.

## آیا مردها فارغ اند؟

من با یک درمانگر خانواده در زمینه مشاهداتم حرف زدم و

گفتم که چگونه دخترها مستقیماً به یکدیگر نگاه می‌کنند و بدن‌هایشان را طوری تنظیم می‌کنند که روبروی هم قرار گیرند، درحالی که پسرها به هر جایی نگاه می‌کنند غیر از چهرهٔ یکدیگر و همیشه با زاویه نسبت به یکدیگر می‌نشینند. نظر او این بود که: «این مسأله همیشه در خانواده‌هایی که با آنها سروکار دارم اتفاق می‌افتد.» «مردها هرگز به من نگاه نمی‌کنند و به همسرانشان هم نگاه نمی‌کنند. مردها همیشه فارغ‌اند.» اما این دو پسر کلاس دهم که اصلاً هم به یکدیگر نگاه نمی‌کنند هیچ چیز نیستند مگر متعهد و مشغول. در واقع حتی زمانی که بی‌کلام فراغت خود را نشان می‌دهند شدیداً درگیرند. مثلاً ریچارد خمیازه کش‌داری می‌کشد و صورتش را می‌مالد و در همین حال می‌گوید: «هرگز نمی‌دانستم که می‌خواهی حرف بزنی.» با درنظر گرفتن این نوارهای ویدئویی از پسرها و دخترها در سنین مختلف و وضعیتی که درمانگر خانوادگی توصیف کرده بود من با یک بی‌توازی عظیم روبرو شدم: وقتی زنی به درمانگر یا زوج خود نگاه می‌کند صرفاً کاری را انجام می‌دهد که همیشه انجام داده، چیزی که برای او طبیعی، عادی و درست است اما وقتی از مردی می‌خواهند مستقیماً به درمانگر یا همسرش نگاه کند، از او تقاضایی شده، که در انجام آن تمرین چندانی ندارد و آنرا احتمالاً اشتباه می‌پندارد. اگر بگوئیم که براساس زبان جسم مردها «فارغ‌اند» شرط انصاف را رعایت نکرده‌ایم. در واقع مردها را با معیارهای یک فرهنگ متفاوت محک زده‌ایم. این بدان معنا نیست که بگوئیم مردها نمی‌توانند فارغ باشند و یا ممکن است به‌سود آنان نباشد که وقتی با همسران یا

درمانگرشان حرف می‌زنند مستقیماً به چهره آنان بنگرند. همان‌طور که تعبیر و تفسیر «فراغت» به تنهایی براساس تنظیم غیرمستقیم جسمی و بصری تضمین شده نیست.

در محدوده فرهنگ خودشان شواهد فراوانی مبنی بر درگیری و اشتغال در زبان جسمی پسران کلاس دهم وجود دارد. شواهد زیادی که نشان می‌دهد آنان به یکدیگر توجه داشته، خود را با هم هماهنگ می‌کنند. حرکات آنها ظریفانه هماهنگ است. حرکات مشابه، در جهات مشابه و هم‌زمان انجام می‌دهند. رفتارشان هماهنگ است و خالق تصویری هستند از (به استناد واژه‌ای از ران اسکولون)<sup>۱</sup> یا (مفهومی از ۱- ۱- ال - پکر)<sup>۲</sup> دو غاز که با منقار و زبان بال‌های خود را می‌آرایند. در ظاهر یکدیگر را نادیده می‌انگارند، اما در اصل هر کدام آینه‌ای هستند که با ریتمی هماهنگ حرکات دیگری را منعکس می‌سازد.

چرا پسرها و مردها به جای آن که مستقیماً به یکدیگر بنگرند به اطراف نگاه می‌کنند؟ شاید بتوان گفت که مستقیماً به مرد دیگری نگاه کردن به نظر کنشی خصمانه و نمایشی تهدیدآمیز است

یکی از همکاران مرد من که در این مورد اظهار نظر کرده بود به محلی که نشسته بودم آمد. صندلی خالی درست روبروی من

بود، او صندلی را عقب کشید و طوری چرخاند که با زاویه‌ای نسبت به صندلی من قرار گرفت و بنابراین مستقیماً روبروی من

1. Ron Scotlon

2. A. L. Becker

نشست. درست مثل پسرها و مردها در نوارهایی که به او نشان داده بودم.

اگر مستقیماً نگاه نکردن مردان را، با معیارهای زنان که به هنگام گفت و گو به یکدیگر نگاه می کنند قضاوت کنیم، این نگاه نکردن حصری برای صمیمیت و وسیله ای برای اجتناب از پیوند و ارتباط است. اما اگر مردها از مستقیم نگاه کردن اجتناب می کنند تا از مجادله آمیز بودن پرهیزند، بنابراین از این روش برای ایجاد پیوندی دوستانه استفاده می کنند. تنظیم وضع جسمانی پسرها و دخترهای کلاس دهم راه های مختلف برای رسیدن به هدف مشابه درگیر شدن عاطفی است. مقایسه ای میان روشهای دخترها و پسرها برای رسیدن به هدفی واحد است. همان طور که در فصل دو دیدیم نانسی و سالی بیشتر وقت خود را صرف مشکلات نانسی با مادر و دوست پسرش می کنند و سالی با تقویت گلایه های نانسی واکنش نشان می دهد. ریچارد و تاد هر دو از مشکلات می گویند اما واکنش ایشان به مشکلات دیگری بی اهمیت جلوه دادن آن است.

با آن که سبکی اطمینان خاطر بخشیدن به یکدیگر در پسرها با روش واکنش دخترها به مشکلات یکدیگر متفاوت است اما سبک پسرها منطق خود را دارد. طرز گفت و گوی پسرها هم مانند وضعیت فیزیکی آنها را در خطوطی موازی قرار می دهد. هر کدام از نگرانی های خود حرف می زند در حالی که دیگری آنها را کوچک شمرده یا حتی موضوع را تغییر می دهد. با معیارهای زنان، این عمل نشان دهنده فقدان دلسوزی در مورد دیگری و مشکلات اوست. اما می تواند راهی برای تسکین احساس دیگری باشد. حرف مکرر

دربارهٔ یک مشکل ممکن است نشانی از محبت داشته باشد اما درعین حال می‌تواند مشکل را بسیار جدی جلوه دهد. مثلاً نانسی از اینکه مجبور شد مهمانی را ترک کند احساس بدی داشت اما وقتی سالی به او گفت که از رفتنش همه حیرت کردند، احتمالاً بر ناراحتی او افزود، اما از سوی دیگر، سالی با گفتن این حرف به نانسی می‌گوید که دخترهای گروه او را دوست دارند و وقتی او رفته جای خالی او را احساس کرده‌اند.

دخترها و پسرهای کلاس دهم تصویری از اهداف مشابه که به اشکالی متفاوت به آنان دست می‌یابند ارائه می‌دهند. هر دو گروه از موقعیت خود ناراحتند و دستورالعمل‌ها را مسخره می‌کنند. (سالی می‌گوید: «راجع به جری حرف بزن که هم جدی و هم صمیمانه است!» و تاد نظر می‌دهد: «حالا مجبوریم با هم صمیمی بشویم.» هر دو جفت خیلی زود جا می‌افتند و کاری را که به آنها گفته شده انجام می‌دهند هرچند مقاومت دخترها که به شکل خنده‌های ریز و لطیفه گفتن ابراز می‌شود بیشتر از پسرها طول می‌کشد. در واقع درپنج دقیقهٔ اول نوار ادامه دارد و این جایی است که دوروال وظیفهٔ شان را به آنها یادآور می‌شود. درطول این مدت آنها سربه‌سر هم می‌گذارند که هر مورد خیلی زود فیصله پیدا می‌کند. سالی درحالی که می‌خندد می‌گوید: «گیج! نه تو گیج نیستی!»)

اگر پسرها و دخترها در کلاس دوم، ششم و دهم تا این اندازه تفاوت دارند دربارهٔ مردها و زن‌های بیست چهار تا بیست و هفت ساله چه می‌توان گفت؟.



## گفتگوهای دوستان بزرگسال

نوارهای ویدئویی گفت وگوهای دوستان بزرگسال نشان‌دهندهٔ یک رشد طبیعی از سبک جوانترهاست. دیگر نشانی از دیگ بخار احساسات مربوط به خود یا آشنایان آنها نیست، اثری از مشغله ذهنی با والدین و اقتدار آنها وجود ندارد. اما تفاوت روش‌هایی که آنها از آن استفاده می‌کنند، به وضوح آشکار است. از زن‌های بیست و پنج ساله شروع کنیم. با آن که در موقعیت آزمایشی احساس راحتی می‌کنند، به نظر می‌رسد که از گفت وگوهایشان ناراحت و سرخورده‌اند. درگیری و کشمکش آنها به این دلیل آغاز می‌شود که یکی از دوستان احساس می‌کند که دیگری برای رسیدن به توافق بیش از اندازه پیش می‌رود.

«من می‌دانم که قبلاً مشاجره کرده‌ایم.»

تلاش و تقلا برای مذاکره دربارهٔ توافق و تشابه در تمام طول مکالمه زن‌ها احساس می‌شود. جالب این‌جاست که نشانه‌ای از این تلاش در مکالمات دخترهای کلاس ششم نیز دیده می‌شود. جولیا در اشتیاق فراوان خود برای دست‌یابی به هماهنگی و اجتناب از تناقض، براینکه او و شانون هرگز دعوا نمی‌کنند تأکید می‌ورزد:

جولیا: من و تو هرگز با هم دعوا نمی‌کنیم.

شانون: /؟/ من یادم هست که...

جولیا: تا اینکه باهم - ما با هم جرو بحث می کنیم اما دعوا نمی کنیم - بعضی وقت ها هم بحث می کنیم.  
شانون: مثل وقتی که لی لی بازی می کنیم با هم مشاجره می کنیم و -

جولیا: درست است اما دعوا نمی کنیم!

شانون: اما... [شانه هایش را بالا می اندازد]

همه کلمات شانون شنیده نمی شود اما روشن است که وقتی جولیا می گوید که او و شانون دعوا نمی کنند، شانون ظریفانه مخالفت می کند و می گوید: «مثل وقتی که لی لی بازی می کنیم، با هم مشاجره و دعوا می کنیم.» اما جولیا پافشاری می کند که ممکن است بحث کنند و این مسئله ای نیست اما با هم دعوا نمی کنند و شانون به سرعت دست از مخالفت برمی دارد.

ریشه این اختلاف عقیده به شکل زمینه ای تکرار شونده و کنترل کننده رشد نموده در تمام طول گفت و گوی مارشا و پم زنان بزرگسال نوارهای ویدئویی دوروال به چشم می خورد. پم گفت و گو را با ذکر این نکته که یکی از چیزهایی که او در مورد مارشا دوست دارد این است که همیشه با او موافق است آغاز می کند. اینگونه می نماید که غرض پم از ذکر این موضوع تعریف از مارشا و توضیح علت دوستی آنهاست. شاید هم می خواهد توجیه کند که چرا مارشا را به عنوان زوج در این آزمایش انتخاب کرده است. اما به نظر می رسد که مارشا این اظهار نظر را به عنوان نکته ای منفی گرفته و اشاره ای ضمنی بر این می بیند که او نمی تواند برای خود

تصمیم بگیرد. در ادامه گفت وگو مارشا مرتب ادعا می کند که با پم موافق نیست و پم می کوشد تا این مخالفت را به گونه ای نفی کند و در نتیجه گفت وگو به شکل مخالفتی کیش دار درمی آید.

مارشا: خدایا: پم، می دانم که ما قبلاً جروبحث کرده ایم.

مارشا: ما در بسیار از موارد باهم توافق نداریم مثلاً مدرسه و

از آنجایی که تو این طور مثبت...

پم: مثبت؟ تو همین چند دقیقه پیش مرا دیدی.

مارشا: بله، خوب نه، تو چنین مثبت برخورد می کنی.

پم: نه من این کار را نمی کنم.

مارشا: ببین، این موضوعی است که ما در مورد آن با هم توافق

نداریم. شاید من اعتماد به نفس نداشته باشم، اینطور فکر می کنم.

پم: خوب، من - خوب، راجع به نظر من درباره علم کامپیوتر

چه فکر می کنی؟

## یک پله پائین تر

با ذکر این نکته که پم شاگرد بهتری بوده و اعتماد به نفس بیشتری دارد مارشا می کوشد ثابت کند که او و پم باهم متفاوت هستند. این نمایشی از یک پله پائین تر قرار گرفتن است. پم مدعی است که اعتماد به نفس نداشته و به آن خوبی که مارشا می گوید نیست. از طرف دیگر پم مارشا را متهم می کند که از آنچه می گوید شاگرد به مراتب بهتری است:

مارشا: ببین، مطلب چیز دیگری است. من یک درس برمی دارم و بالاترین نمره‌ای که می توانم واقعاً به آن امیدوار باشم (ب) است. تازه اگر بتوانم (ب) بگیرم، فکر می کنم مدت هاست هیچ نمره (الف) نگرفته‌ام.

پم: خوب فکرش را هم نمی کنی؟

مارشا: بله، من فکر می کنم که (الف) گرفتن عملی نیست.

پم: من هم همین طور.

مارشا: اما پم، هر ترم وقتی مدرسه را شروع می کنیم تو

می گویی، که حتماً باید در آن درس (الف) بگیری.

پم: (الف)؟ من (ب) می گیرم. من سعی می کنم اما هرگز (الف)

نمی گیرم همیشه (ب) می گیرم. شاید روان شناسی استثنا باشد. اما

نه همه درس ها.

در این گزیده، پم پیوند و ارتباط میان خود و مارشا را با ارائه

نتیجه جمله مارشا به او تقویت می کند:

مارشا: فکر می کنم مدت هاست هیچ نمره (الف) نگرفته‌ام.

پم: خوب فکرش را هم نمی کنی؟

و بعد پم سعی می کند نقش «من هم همین طور» را بازی کند.

مارشا: بله، من فکر می کنم (الف) گرفتن عملی نیست.

پم: من هم همینطور.

اما مارشا خیال ندارد این تشابه را آسان به پم ارزانی دارد.

مارشا: اما پم، هر ترم وقتی مدرسه را شروع می کنیم، تو

حرفش را هم می زنی و می گویی که حتماً باید در آن درس (الف)

بگیری.

اما، پم به حرف خود می چسبد و می گوید که او واقعاً نمرات (الف) نمی گیرد و اگر می گیرد چندان زیاد نیست.

پم: (الف)؟ من (ب) می گیرم. من سعی میکنم اما هرگز (الف) نمی گیرم. همیشه (ب) می گیرم خوب شاید روان شناسی استثنا باشد اما نه همه درس ها.

به نظر می رسد مانند توافق و تشابه، فقدان موفقیت متاعی است که پم می کوشد تا با آن برای کسب پیوند مقارن با مارشا معامله پایاپای کند.

وقتی مارشا به پم می گوید که دختر با اعتماد نفسی است و نمره های خوب می گیرد، پم این را بیشتر به عنوان یک اتهام که باید در برابرش مقاومت کند می نگرد، تا یک تعریف که باید آن را بپذیرد. به عنوان یک حمله متقابل پم به این موضوع اشاره می کند که مارشا در کلاس دینی خیلی موفق بوده است. «تو در امتحانات خیلی موفق بودی. از پانزده سوال پانزده جواب درست دادی.» در حالی که «من حتی آن فصول را نخوانده بودم.» به منظور هم سازی مارشا خود را از این امتیاز محروم می کند. او می گوید: «مهم نیست این مطالب را همه می دانند». در این رابطه گفت و گوهای دختران کلاس ششم نیز ریشه های این بازی کلامی را شامل می شود. در ابتدای گفت و گو آنان درباره بد پاتیناژ بازی کردن حرف می زنند.

برای جنس مونث یکسان بودن راهی برای پیوند، و پیشی گرفتن و متفاوت بودن و مشاجره تهدیدی بر علیه آن است. پسرها هم به پیوندجویی راغب هستند اما از شیوه های دیگری استفاده می کنند. از مخالفت هراسی ندارند و به نظر می رسد که نیازی برای

اعلام یکسان بودن احساس نمی کنند. اما هر استراتژی می تواند به شکل افراطی به کار گرفته شود و اینگونه می نماید که مارشا از تأکید پم مبنی بر اینکه مارشا همیشه با او موافق است به خشم می آید. بازی یک پله پائین تر بودن که زن ها بازی می کنند یادآور انگاره ای است در رابطه متقابل ایرانی ها که ویلیام بیمن<sup>۱</sup> آنرا دست پائین گرفتن می خواند. بیمن توضیح می دهد که این بازی ماهیتاً سلسله مراتبی است. یک ایرانی با ارائه تصویری از خویش به عنوان آدمی در موضع پائین تر خود را مورد ترحم شخصی قدرتمندتر قرار می دهد. کسی که بدین ترتیب متعهد می گردد تا کاری برای او انجام دهد. با آن که ممکن است زن ها خود را دست پائین بگیرند تا مورد حمایت و مراقبت مردان واقع شوند، بازی این زن ها در نمایشنامه نوار ویدئویی هدفی کاملاً متفاوت دارد: هدف تقویت و تشدید تقارن به جای عدم تقارن و نگه داشتن کفه ها در حالت تعادل با پائین آوردن کفه خویش است.

### ازدواج

«یک موضوع به اندازه کافی جدی»

مردهای بیست و پنج ساله تصویر متفاوتی ارائه می دهند. آنها با زاویه نسبت به یکدیگر می نشینند و به نظر بسیار شق و رق و

بی حرکت می آیند. تیموتی تقریباً به وینستون نگاه نمی کند. با آن که وقتی تیموتی حرف می زند و وینستون گوش می دهد چشمانش به اوست. وینستون اغلب اطراف را نگاه می کند و وقتی نوبت صحبت به او می رسد اصلاً به تیموتی نمی نگرد. مردها برای انتخاب موضوع گفت و گو دشواری دارند. تلاش می کنند تا موضوعی بیابند. مردها درباره یافتن موضوع صحبت بسیار جدی اند. از نظر آنها جدی چیزی است که در دنیا مفهومی مهم دارد و آنها می توانند در مورد آن سهمی حقیقی ارائه دهند. این چیزی است که آنها انتخاب می کنند:

وینستون: موضوع ازدواج چگونه؟

تیموتی: خوب به اندازه کافی جدی هست.

وینستون: موضوعی جدی است که به اندازه کافی مورد توجه

قرار نمی گیرد.

در گفت و گو در مورد ازدواج که بالقوه موضوعی شخصی است، آنها بیشتر به شکل انتزاعی گفت و گو می کنند و بی آنکه مسائل شخصی را به میان کشند، درباره نقطه نظرهای عمومی حرف می زنند.

تیموتی: به نظر تو چرا این همه ازدواج‌ها موفق نیستند؟

موضوع مهمی است که دامن گیر بسیاری از مردم جامعه ماست.

وینستون: به نظر من علتش عجله است. (۶۰۰) به اندازه کافی

صبر نمی کنند، می خواهند هرچه زودتر زندگی خانوادگی تشکیل دهند.

تیموتی: به نظر من مردم، یعنی اغلب آنها تعریف بالغانه‌ای از

معنای عشق در زندگی ندارند، میدانی، من نمی دانم، قسمت عمده ناراحتی، به نظر من در ازدواج به این دلیل پیش می آید که اشخاص برداشتی بسیار خودخواهانه دارند.

از جهاتی این گفت و گو با آنچه برای مردها پیش بینی شده مطابقت می کند اما از جهات دیگر اینطور نیست و در مقایسه از گفت و گوهای زنان بیشتر تردید دارد. اما تیموتی درنگ دارد و با عباراتی مثل می دانی، و به نظر من احساس ناامنی و عدم اطمینان از آنچه می خواهد بگوید را منتقل می کند. به نظر می رسد که تحت تاثیر موقعیت قرار دارد و ناراحت است. معهذا با گفت و گوی انتزاعی به جای شخصی خود را با انتظاراتی که در قیاس با زن ها می رود تطبیق می دهد. کمی بعد تیموتی از رابطه خود با زنی که به تازگی با او آشنا شده حرف می زند. می گوید که به ازدواج تشکیل زندگی خانوادگی فکر کرده اما هرگز از مرحله فکر پیش تر نرفته است. او محتاط است زیرا ازدواج پیوندی ابدی است، جانب احتیاط دارد، زیرا زن ها اغلب مردان را به سوی ازدواج سوق می دهند.

سپس تیموتی می گوید: «می دانی، من نمی خواهم فقط راجع به موقعیت خودم حرف بزنم.» پس از مکشی وینستون جواب می دهد: «من در شرایط محصل ها هستم و محصل بودن وضعیت یک آدم جا نیفتاده است.» اینگونه می نماید که وینستون تلویحاً می گوید که چون محصل است، شخص بخصوصی در زندگیش وجود نداشته و بنابراین زندگی اش سرو سامانی ندارد. اما او این موضوع را غیرمستقیم و به شکل یک نظر کلی در مورد وضع



شخصی خود بیان می‌کند: «من در شرایط محصل‌ها هستم». تیموتی با جمله «من نمی‌خواهم فقط در مورد وضعیت خودم حرف بزنم.» به جای سؤال مستقیم «تو چطور؟» غیرمستقیم وینستون را مورد پرسش قرار می‌دهد. در زمینه‌های دیگر مثلاً مذاکره بر سر ترجیحات متقابل و تصمیم‌گیری، زن‌ها بیش از مردها غیرمستقیم برخورد می‌کنند. اما وقتی پای روابط شخصی و احساسات به میان کشیده می‌شود بسیاری از مردها بیش از زن‌ها غیرمستقیم حرف می‌زنند.

### «نگرشی تا حدودی شرمگینانه»

نمونه‌ای نیش‌دار از غیرمستقیم حرف زدن زمانی است که وینستون می‌گوید که مردها گاه در روابطشان دامن احتیاط می‌گیرند زیرا قبلاً آزار دیده یا به گفته او «به آتش آن سوخته‌اند.» «من فکر می‌کنم که خیلی‌ها در جوانی با نگرشی شروع می‌کنند که به تصور آنها صددرصد آنچه را می‌خواهند به آنها می‌دهد اما بعد به آتش آن می‌سوزند، یا آنچه تصور می‌کنند می‌سوزد و خاکستر می‌شود. و بنابراین نگرشی تا حدودی شرمگینانه را برای مدت‌زمانی طولانی برمی‌گزینند.» به نظر می‌رسد که وینستون به طور ضمنی می‌گوید که او قبلاً دل شکسته شده و به همین دلیل در حال حاضر رابطه‌ای ندارد، اما اگر این منظور اوست، آنرا مستقیماً ابزار نمی‌دارد. و درباره روابط خود حرفی نمی‌زند.

## از رهبر پیروی کن

مقایسه نوارهای ویدئویی دخترها و پسرها و زنان و مردان در گفت‌وگو با دوستانشان در این زمینه آزمایشی، شواهدی را برای انگاره تفاوت‌های جنسیتی فراهم می‌آورد. این گفت‌وگو نشان می‌دهد که جنس مونث، به شدت برای پیوندجویی تلاش می‌کند. آنها می‌خواهند با گفت‌وگو درباره مشکلات روابط شخصی به یکدیگر پیوندند و تلاش می‌کنند فردیت خویش را در برابر فشار توافق با دیگران حفظ نمایند. مردها می‌کوشند تا در دنیایی براساس سلسله مراتب استقلال خویش را حفظ نمایند و در حیطه چارچوب مخالفت به نزدیکی و صمیمیت دست یابند. اما اگر تلویحاً بگوئیم که دوستی‌های دختران تماماً براساس مساوات است به بیراهه رفته‌ایم. یک جنبه حائز اهمیت در این نوارهای ویدئویی عدم تقارن در تنظیم وضعیت به وسیله دو دوست در هر گفت‌وگوست.

از میان دو پسر کلاس دوم، جیمی به وضوح یک رهبر است: او کسی است که نوبت‌های طولانی حرف زدن را دارد، دستورالعمل می‌دهد و فرمان صادر می‌کند، او سربه‌سر دیگری می‌گذارد و اغلب آغازگر گفت‌وگوهاست. در گروه پسرهای کلاس ششم تام رهبر است و بیشتر موضوعات گفت‌وگو را او آغاز می‌کند. او سخنگوی اصلی است و درد و مورد گفتارهای گزارش گونه نقش مجری را برعهده دارد. از پنجاه و پنج موضوع بحث، تام آغازگر

چهل موضوع است. والت که عمدتاً نقش شرکت کننده و حمایتگر را داراست پانزده موضوع مطرح می کند که شش موضوع به اشیاء اتاق توجه دارد. وضعیتتی که به وسیله دخترها ارائه می شود پیچیده تر است. دخترهای کلاس دوم تنها کسانی هستند که در موضع گیری هایشان عدم تقارن به چشم نمی خورد. وضعیت های تنظیمی دخترهای کلاس ششم و کلاس دهم به شکل چشم گیری نامتقارن اند، هرچند بیشتر آنچه می گویند ظاهراً به قصد کسب ظاهری توافق، حمایت، پیوند و ارتباط است. در میان دخترهای کلاس ششم به نظر می رسد که جولیا رهبر است. از چهارده موضوع گفت و گو او آغازگر دوازده موضوع است. بیشتر بحث و گفت و گو مربوط به رابطه او با مری، نگرانی های او در مورد حفظ دوستان و اضطراب او درباره جدایی و از دست دادن است. وقتی که پس از پنج دقیقه آزمون گر وارد اتاق می شود جولیا کسی است که با او حرف می زند. معهدا کسی که موضوع گفت و گو را «انتخاب» می کند، شانون است که موضوع رابطه جولیا با مری را با گفتن اینکه «چقدر بد است که تو و مری دیگر دوستان خوبی برای هم نیستید.» به عنوان موضوع گفت و گو پیش می کشد.

به شکل مشابه، بیشتر گفت و گوی دختران کلاس دهم درباره نانسی است اما این سالی است که پیشنهاد می کند تا آنها درباره مسائل نانسی گفت و گو کنند. در پاسخ به سؤال نانسی: «خوب می خواهی راجع به چه حرف بزنی؟» سالی می گوید: «مادر تو، آیا با مادرت حرف زدی؟» در ارتباط با تعداد موضوعات مطرح شده دخترها تقریباً حالت توازن دارند، سالی آغازگر نه موضوع است و

نانسی هفت موضوع را مطرح می‌کند. با این وجود تمام موضوعاتی که سالی مطرح می‌کند به جز یکی سؤالاتی هستند که بر مسائل نانسی متمرکزاند. بسیاری از تحقیقات انجام شده در مورد «کنترل موضوع گفت و گو» نشان می‌دهند شروع موضوع نشانه تسلط در گفت و گو است. از این نقطه نظر وقتی سالی موضوع گفت و گو را آغاز می‌کند در شرایط تسلط است. هرچند که این تابع همکاری نانسی در تأیید آن به عنوان موضوع گفت و گو با مشارکت در آن است. حالا آیا می‌توان گفت وقتی موضوعاتی که او آغاز می‌کند مربوط به نانسی هستند، آیا او می‌تواند عامل تسلط در گفت و گو باشد؟

از بعضی جهات گفت و گوهای پسرهای کلاس دهم بیش از مکالمات دخترها متقارن است: نانسی و سالی تمام مدت دربارهٔ مسائل نانسی گفت و گو می‌کنند، اما ریچارد و تاد دربارهٔ مشکلات خودشان حرف می‌زنند، و پاسخ هر دو کنار گذاردن یا بی‌اهمیت شمردن مشکل دیگری است. در میان مردان و زنان بزرگسال هم پم به گونه‌ای رهبر است. او موضوعاتی را مطرح می‌کند که مارشا نسبت به آنها واکنش نشان می‌دهد. با این وجود سؤال تکراری که آیا آنها باهم مخالفت هم می‌کنند یا نه خود به دلیل نظر پم در شروع گفت و گو مبنی بر اینکه مارشا همیشه با او موافق است موضوع گفت و گو می‌گردد. مردان بزرگسال نیز تناقض مشابهی را ارائه می‌دهند: موضوع ازدواج را وینستون پیشنهاد می‌کند و از میان آن دو وینستون کسی است که وقتی دوروال وارد اتاق می‌شود با او حرف می‌زند. اما شش خرده موضوعی که به وسیلهٔ آنها

وینستون و تیموتی در واقع درگیر گفت و گو در مورد ازدواج می گردند به وسیله تیموتی انتخاب می شوند.

آیا گفت و گو درباره مشکلات شخصی، یک دختر را به این دلیل که او فضای بیشتری از مکالمه را به خود اختصاص می دهد در موضع بالاتر قرار می دهد یا نه او را در موضعی پائین تر قرار می دهد زیرا تصویری که از او ارائه می شود تصویر کسی است که مشکل دارد؟ هیچکس نمی گوید که در یک جلسه روان درمانی بیمار به این دلیل که بیشتر حرف می زند موضع بالاتر یا قدرت بیشتر دارد و تمام موضوعات را مطرح می نماید. آیا مطرح کردن موضوعی در صورتی که موضوع مطرح شده از اهمیتی درجه اول برای دختر دیگری برخوردار باشد، بطور ضمنی (تسلط) را در معنای (کنترل کردن) گفت و گو بیان می کند؟

من پاسخ این سؤالات را نمی دانم، اما اگر می دانستم که آیا این دخترها از روی عادت نقش های گوینده مشکلات و حمایت کننده را به خود تخصیص می دهند یا اینکه در گفت و گوهای متفاوت نقش های ایشان جابه جا می شود، بیشتر می فهمیدم. بهر حال روشن است که موضوعات تسلط و کنترل پیچیده تر از آن هستند که بتوان آن را در توصیفات سطحی نظیر اینکه چه کسی موضوعات را مطرح می کند مشاهده کرد. و با وجود آنکه تمرکز دختران و زنان بر پیوندجویی و پسرها و مردها بر موقعیت و شأن و مقام است بی تردید در میان دختران و زنان عدم تقارن و در میان مردان و پسران تقارن دیده می شود.

با تمام پیچیدگی های خویش، این نوارهای ویدئویی نشان

می دهند که از سنین بسیار پائین تا بزرگسالی پسرها و دخترها دنیاهاى متفاوتى خلق مى کنند که مردان و زنان به زندگى در آن ادامه مى دهند. جای شگفتى نیست که زنان و مردانى که مى کوشند در ارتباط با یکدیگر درست رفتار کنند، اغلب شریک و یار خود را طلبکار و خود را مورد انتقاد مى یابند. ما مى کوشیم تا با یکدیگر صادقانه گفت و گو کنیم، اما اینگونه مى نماید که در بسیاری اوقات زبان ما زبانهاى متفاوتى است و یا دست کم گویشهاى ما گویشهاى وابسته به جنسیت ماست.

## زندگی با عدم تقارن:

### خطوط راه‌گشای ارتباط

یک زن آمریکائی عازم تعطیلاتی با کشتی تفریحی شد و سر از زندانی در ترکیه درآورد. وقتی کتاب او با نام «هرگز این راه را دوباره طی نخواهم کرد» را می‌خواندم دیدم که کار شاق جین لپر<sup>۱</sup>، یک مثال افراطی از نتایج فاجعه آمیزی بود که می‌تواند از تفاوت‌های میان فرهنگی که من بر آن نام سبک مکالمه‌ای نهاده‌ام ناشی شود. آنچه من سبک مکالمه‌ای نامیده‌ام یعنی راه‌هایی برای قالب گرفتن اینکه چگونه منظور خود را در آنچه می‌گوئید بیان می‌کنید و وقتی آن را می‌گوئید، فکر می‌کنید چه می‌کنید. تجربه

---

1. Gene Leper

لپر به شکلی زنده و نمایشی خطرات تلاش برای اجتناب از تعارض و به شکلی مؤدبانه (نه) گفتن را مطرح می‌سازد.

لپر کشتی تفریحی را برای گردش کوتاهی در خرابه‌های باستانی در ترکیه ترک گفت. در یک محل حفاری باستان‌شناسی، درحالی که مجذوب ویرانه‌ها شده بود از بقیه افراد گروه به دور افتاد ناگهان مردی که آثار مصنوعی را که او هیچ علاقه‌ای به خریدنشان نداشت، می‌فروخت، راه او را سد کرد. او یک مرتبه متوجه شد که یک سر سنگی را در دست دارد و وقتی مؤدبانه به مرد گفت که آن را نمی‌خواهد مرد از پس گرفتن آن خودداری کرد، به جای پس گرفتن، یک سر سنگی دیگر را به زور به طرف او پیش برد و او هم خودبخود آن را گرفت. از آن جایی که مرد هیچیک از دو سر سنگی را پس نمی‌گرفت تنها راه فراری که توانست در ذهن خود مجسم کند این بود که آنها را از او بخرد. نصف قیمت پیشنهادی مرد را پذیرفت با این امید که او قبول نمی‌کند و در نتیجه او می‌تواند به راه خود ادامه دهد. اما برخلاف آنچه او فکر می‌کرد مرد پذیرفت که قیمت را پائین بیاورد و او نیز دوسر سنگی را در کوله‌اش انداخت. اما درحالیکه پول را به مرد می‌پرداخت او یک سر سنگی سومی نیز به او داد. یک بار دیگر جین پافشاری کرد و گفت که آنرا نمی‌خواهد، اما مرد قدمی به عقب گذارد و به هیچ روی نپذیرفت که آنرا پس بگیرد. جین وقتی دید هیچ چاره‌ای ندارد پول سومین سرسنگی را پرداخت و درحالی که می‌لرزید و خشمگین بود با احتیاط به راه افتاد. وقتی لپر سعی کرد که دوباره سوار کشتی تفریحی شود، خریده‌هایش را به مأموران گمرک نشان داد آنها او را



دستگیر کرده و به جرم قاچاق یک ثروت ملی به زندان انداختند، سرسنگی سوّم به راستی یک عتیقه اصلی بود. من که در یونان زندگی کرده و هنر چانه زدن را مشاهده کرده بودم، متوجه این نکته شدم که حرف زدن با مرد فروشنده و بیان این که او آثار مصنوعی را نمی خواهد از نظر مرد می توانست به این معنا باشد که اگر قیمت پائین تر باشد ممکن است آنها را بخرد. اگر او واقعاً قصد خرید آنها را نداشته بود با او حرف نمی زد، او را کناری زده و راه خود را ادامه می داد، با او تماس چشمی برقرار نمی ساخت و مسلماً بی توجه به اینکه آن مرد چقدر مصرانه آنها را عرضه می کند، هیچیک از آن سرهای سنگی را نمی گرفت. هر بار که او یک سرسنگی را پذیرفت، مرد فروشنده آنرا نشانه علاقه او دانست و تشویق شد تا سر دیگری ارائه دهد. هر قدم در این فروش که به تدریج بر پرخاشگرانه بودن آن افزون می شد، پاسخی بود که ظاهراً به دیده مرد فروشنده، تنها نمایش چانه زنی بر سر قیمت از طرف زن بود. خودداری از نگاه کردن و حرف زدن با مرد یا حتی به عنوان آخرین راه چاره قراردادن سرهای سنگی روی زمین رفتاری غیر قابل تصوّر برای یک زن آمریکائی مؤدب بوده است.

لپر برای این گسست زودگذر در برقراری ارتباط میان فرهنگ ها بهای گزافی پرداخت. با آنکه برقراری ارتباط میان فرهنگی بین زنان و مردان عموماً عواقب شدید کمتری دارد، فرآیند سوء تفاهم افزاینده ای که رخ می دهد مطلبی مشابه است. از یک نظر برقراری ارتباط به شکل غلط در بین زن و مرد، به این دلیل که در زندگی ما فراگیرتر بوده و ما آمادگی کافی برای آن نداریم،

خطرناک تر است. درگفت وگو با مردم کشورهای دیگر انتظار تفاوت هایی را داریم، راه هایی هست که به تفاوت هایی مثل «آداب و رسوم» و «فرضیات فرهنگی» فکر کنیم. اما از افراد خانواده، دوستان، همکاران و زوج های عاشقی که در «فرهنگی یکسان» بزرگ شده و به «زبان یکسان» سخن می گویند انتظار نداریم که واژه ها را به شکلی متفاوت بفهمند و نظرات متفاوتی درباره جهان داشته باشند. اما اغلب چنین است.

### چرا همه چیز بدتر می شود

تجربه لپر فرآیندی است که گِروگوری بیتسن<sup>۱</sup> آنرا شناسایی کرده و نشان می دهد که مارپیچ متقابل افزایشده ای است که از طریق آن هر واکنش به رفتار دیگری باعث برانگیخته شدن اغراق آمیزتر رفتار طرف مقابل می شود. ناراحتی افزایشده لپر درارتباط با سماجت های فروشنده به رفتاری منتهی گردید که فروشنده را به تشدید آن تشویق کرد. مثلاً او بر این دو سر سنگی قیمت نازلی پیشهاد کرد زیرا علاقه ای به خرید آنها نداشت، اما به زعم مرد فروشنده این نشانه تمایل به شرکت در فرآیند چانه زدن و معامله کردن بود. بنابراین آنچه او برای گریز از موقعیت انجام داد، باعث آشفتگی بیشتر او گردید.

این شرایط زمانی پیش می‌آید که زن‌ها و مردها حساسیت افراطی مختلفی دارند. مثلاً مردی که نگران است آزادی خود را از دست دهد به محض مشاهده نخستین نشانه‌ای که به تعبیر او تلاشی جهت «کنترل» اوست، خود را کنار می‌کشد. اما همین کنارکشیدن مرد زنگهای خطر را برای زن که از باختن صمیمیت و نزدیکی می‌ترسد به صدا درمی‌آورد. تلاش‌های زن برای نزدیکتر شدن بر نگرانی او می‌افزاید و بازتاب مرد - خود را بیشتر و بیشتر کنارکشیدن - ترس او را افزایش می‌دهد و به همین ترتیب مارپیچی که مرتباً پیچیده‌تر می‌شود به وجود می‌آید. درک سبک و انگیزه‌های پشت آن نخستین حرکت در جهت شکستن این مدار مخرب است.

### نابرابری از خانه آغاز می‌شود

دلیل دیگری دال بر اینکه تفاوت‌های جنسیتی به مراتب بیش از سایر تفاوت‌های میان‌فرهنگی اسباب دردسراند این است که این تفاوت‌ها از خانه و منزل شروع می‌شوند. ما احساس می‌کنیم که قدم‌گذاردن به یک فرهنگ گسترده بیگانه خطرناک است به همین دلیل همیشه در ارتباط با سفرهای طولانی هیجان ماجراجویی وجود دارد. اما توقع ما این است که در خانه خود احساس امنیت کنیم و این جاست که انتظار داریم برابر باشیم.

اروین گافمن<sup>۱</sup>، جامعه‌شناس معتقد است نابرابری به دلیل تفاوت‌های نژادی و قومی وقتی افراد یک نژاد یا یک قوم درهای خانه‌هایشان را می‌بندند، ناپدید می‌شود. اما در محدوده خانه‌مان، اماکن شخصی که ما به عنوان بهشتی در برابر جهان بیرون دوستش داریم، نابرابری که براساس جنسیت پایه گرفته مشاهده می‌شود. ما در صمیمانه‌ترین روابطمان نه تنها از چنین تبعیضاتی نمی‌گریزیم بلکه به سختی آنها را جدا از صف‌بندی‌هایی براساس جنسیت که ذاتاً نامتقارن‌اند و تلویحاً اشاره بر تفاوت‌های شأن و مقام دارند درک می‌کنیم. ما بدون اتخاذ موضع‌های تجویز شده به وسیله جامعه و جنسیت ویژه خویش قدمی بر نمی‌داریم. ما خود قانون جنسیت و نابرابری خود را با هر حرکتی که انجام دهیم وضع می‌کنیم و می‌آفرینیم.

### عدم تقارن در گفت‌وگو

«تنها به خاطر تو آن کار را کردم»

هنگام گفت‌وگو با زوج‌های مختلف درباره برقراری ارتباط میان ایشان، از تکرار دفعاتی که مردان برای توضیح نحوه سخن گفتن خود به نقش خویش به عنوان حامی زنان رجوع کردند حیرت کردم. مثلاً زوجی درباره مشاجره اخیر خود با من گفت‌وگو کردند. زن متوجه شده بود که شوهرش متناوباً با یک بازوی خود

وَر می رود و علت را جویا شده بود. شوهر گفته بود که بازویش درد می کند زن مدت درد را پرسیده بود و مرد گفته بود: «اوه، چند هفته ای است.» در میان تعجب مرد، زن با خشم واکنش نشان داده بود: «ادامه بده، مثل یک غریبه با من رفتار کن!»

از نظر زن صمیمیت به معنای بیان آنچه در ذهن می گذرد - مشمول دردها و ناراحتی ها هم بود. به زعم زن، مرد با مطرح نکردن درد بازوی خود او را کنار گذارده و با سکوت خویش میان خود و او فاصله ایجاد کرده بود. من به شکل غریزی نقطه نظر زن را درک کردم - اما بلافاصله نظر مرد را نفهمیدم. وقتی آن مرد برداشت خود را از ماجرا تعریف می کرد گفت: «حدس می زنم از همان ابتدا مردها می آموزند که از زن ها حمایت کنند.» آنچه او گفت مرا گیج کرد. از مرد پرسیدم حمایت کردن چه ربطی به پنهان نگاه داشتن درد بازو داشت. مرد توضیح داد: «به این وسیله از او حمایت می کردم.» «چرا باید با گفتن موضوع درد دستم به او، او را نگران کنم شاید چیزی نباشد و بعد از مدت کوتاهی برطرف شود؟» تصمیم گرفتن درباره آنچه به زنش می گوید، واکنش نقشی است که او به عنوان حامی همسرش آنرا درک می کند، اما در عین حال این ادراک از وضعیت تنظیمی که او را در موقعیتی برتر قرار می دهد می روید و تقویت می شود. مرد از زن قوی تر بوده می تواند با انتقال اطلاعاتی باعث نگرانی خاطر او گردد. درک همسر او این است که او تلاشی بر مختصر کردن صمیمیت میان ایشان دارد اما احساس خود مرد اینگونه نیست. صمیمیت و نزدیکی صرفاً برای مرد به عنوان یک مسأله مطرح نیست. در دنیای زن، انتقال اطلاعات شخصی مایه

اصلی صمیمیت است، بنابراین عدم انتقال چنین دانسته‌هایی زن را از نزدیکی که برای او خون‌زندگی است محروم می‌گرداند. تفسیر متفاوت آن دو از اطلاعات یکسان ناشی از تمایلات مختلف آنهاست. آنها با امواج ارتعاشی متفاوت تنظیم شده‌اند. شاید این مرد با دفع دلسوزی افراطی همسرش از خودمختاری خود حمایت می‌کرد. اما این دلیلی نبود که به‌هنگام توضیح انگیزه‌هایش ارائه داد. در نظام توضیحی او نقش او به‌عنوان حامی مهم‌ترین نقش بود. این موضوع در مورد شوهر دیگری که همسرش به دلیل نوع بسیار متفاوتی از رفتار، گلایه‌مند بود حقیقت دارد.

زن که من او را میشل می‌نامم به این عادت شوهرش گری که به جای پاسخ به آنچه او می‌پرسید همیشه اطلاعات دیگری عرضه می‌کرد معترض بود. در زیر دو نمونه از آنچه او نقل کرد را می‌خوانید:

میشل: کنسرت ساعت چند شروع می‌شود؟

گری: باید ساعت هفت و نیم حاضر باشی.

میشل: چند نفر برای شام می‌آیند.

گری: نگران نباش، غذا به اندازه کافی هست.

میشل ناراحت می‌شود زیرا احساس می‌کند گری با جواب‌ندادن به اطلاعات درخواستی او به قدرت خود چسبیده است. اما گری معتقد است که او «به میشل توجه دارد». یعنی در پاسخ دقیقاً به نکته‌ای که مورد نظر میشل است می‌پردازد. هر دو نظر محتمل و پذیرفتنی است. دلیل تعبیرات متفاوت آنان از یک گفت‌وگو در ابهامی که به شکل ذاتی در حمایت نهفته است قرار

دارد. مرد توجه خود را در مورد نگرانی‌های او حمایت‌گرانه می‌بیند و از نظر زن موضع حمایت‌گرانهٔ مرد او را در کفایت و کنترل یک پله بالاتر قرار می‌دهد.

مرد دیگری از مکالمات مشابهی با همسرش حرف می‌زند. هرچند در این مورد نقش‌ها عوض می‌شوند. در اینجا زن یعنی والری به جای پاسخگویی به سؤالی که از او شده اطلاعاتی را که فکر می‌کند مربوط است منتقل می‌کند و شوهر او ید به چنین کاری اعتراض دارد. در زیر دو نمونه از گفتگوهای آن دورا می‌خوانید:

ید: داری می‌روی؟

والری: اگر بخواهی می‌توانی چرتی بزنی.

ید: ببینم کارت را تمام کردی؟

والری: می‌خواهی شام بخوری؟

والری در دفاع از خود در برابر گلایه‌های ید توضیحی کاملاً متفاوت از آنچه شوهر در مکالمهٔ قبلی ارائه می‌دهد بیان می‌کند. والری می‌گوید که او خواسته‌ها و نگرانی‌های ید را پیش‌بینی می‌کند. این مرد و زن برای رفتاری مشابه توضیحات متفاوتی می‌دهند. حقیقتاً اینگونه می‌نماید که هر دو معتقدند کار مشابهی را به دلایلی متفاوت انجام می‌دهند. برای مرد حمایت‌گر بودن و برای زن یاور بودن مطرح است.

اگر زن‌ها و مردها در رفتارهای مشابه انگیزه‌های متفاوتی داشته یا ارائه می‌دهند، گاه انگیزه‌های متفاوت آنها منجر به رفتارهای متفاوت می‌شود. هر فرد به روشی منحصر به فرد توازن تفاوت‌های مقامی و ارتباط با دیگران را می‌سازد. اما اگر این

انگیزش‌ها را به شکل دو انتهای زنجیره‌ای در نظر گیریم، زن و مرد در دو قطب مخالف قرار می‌گیرند. به دلیل تفاوت نقطه نظرها، مرد و زن ممکن است صحنهٔ یکسانی را به روش‌های متفاوت درک نموده و انگیزش‌های یکدیگر را سوء تعبیر نمایند. درک تفاوت‌ها می‌تواند سوء تعبیرات را برطرف نموده و درجایی که به ظاهر حسّی وجود ندارد چیزی محسوس گردد.

## حلّ معما

مردی باحیرت و اعجاب دربارهٔ طاغی ترین دوست دوران کودکی خود به نام هنری حرف می‌زد. هنری مسئولین را در هر کاری به باد تمسخر می‌گرفت: درست کردن موها (موهایش را از همه طرف سیخ سیخ می‌کرد) لباس پوشیدن (زرق و برق دار و نامعقول) کارهایی که می‌کرد (مزاحمت‌های تلفنی، مسخره کردن معلّم‌ها در جمع) نحوهٔ برنامه‌ریزی برای آینده (از رفتن به کالج خودداری ورزیده، کشور را ترک گفت). اما چند سال بعد هنری درحالی که شخصی به شدّت سنت‌گرا شده بود به ایالات متحدهٔ آمریکا بازگشت. مثلاً اصرار داشت که دوستانی که به دیدار او می‌روند حتماً همسرانشان را با خود همراه بیاورند زیرا زنان باید همه جا همراه شوهرانشان باشند. نقطه نظرات سیاسی هنری به شدّت محافظه کارانه شده بود.

جوان عصیانگری که در بزرگسالی قدرت طلب می‌شود یک



جمع اضداد عادی است. یادم هست وقتی برای نخستین بار مشاهدات شارلوت لینده<sup>۱</sup> را شنیدم تعجب کردم. او مطالعاتی درزمینهٔ گفت وگوهای مأموران پلیس مرد انجام داده بود که در طی آن این افراد متناوباً دربارهٔ اینکه «چه پسرهای بدی بوده‌اند» حرف زده، و داستان‌هایی دربارهٔ فرارهایی که از ترس گیرافتادن کرده بودند و اینکه در جوانی و روزهای وحشی گذشته چه زیرکانه قانون‌شکنی کرده بودند، تعریف کرده بودند. وقتی این نظر را دربارهٔ دنیا به عنوان یک نظام اجتماعی مبتنی بر سلسله مراتب درک کردم این معماً بار دیگر برایم مطرح شد اما این بار تکه‌های معما در کنار هم جا افتاده بودند. «آنان که طاغی زاده شده‌اند» و در برابر مراجع اقتدار می‌ایستند به آن بی‌توجه نبوده بلکه نسبت به آن به شکل افراطی حساس‌اند. به مبارزه طلبیدن مرجع قدرت راهی برای ابراز خویش و اجتناب از پذیرش موضعی پائین‌تر است. وقتی سن این افراد بالا می‌رود و برای اتخاذ موضع غالب به اندازهٔ کافی تثبیت می‌شوند، به این دلیل که سلسله مراتب در آن زمان به نفع ایشان کار می‌کند، قدرت‌طلبی را به عنوان راهی برای ابراز وجود خویش برمی‌گزینند. معمای دیگری که برای من حل شد، تشابهات و تفاوت‌های من با پدرم بود. برای نمونه، من عشق به ادبیات و مطالعه را از او به ارث برده‌ام. «چه کتابی می‌خوانی؟» سؤالی بود که او مرتب در کودکی از من می‌پرسید. اما درنوجوانی بسیار مایوس شدم و این زمانی بود که بعضی از رمان‌های موردعلاقه‌ام را به او

---

1. Chrlotte Lindeh

توصیه کردم و او خوشش نیامد. می گفت: «خیلی خسته کننده است.» «هیچ اتفاقی نمی افتد.» او هم نتوانست مرا متقاعد سازد که بعضی از کتاب‌هایی را که او در کودکی خوانده بود مثلاً «سه تفنگدار» و یا در بزرگسالی مثل «شاهین مالت» را بخوانم. مثل اغلب مردها، پدر من به عمل علاقه مند است و به همین دلیل وقتی مادرم به او می گوید که حالش خوش نیست و او فوراً پیشنهاد می دهد که مادرم را پیش پزشک ببرد، مادرم مایوس می شود. پدرم به کاری که می تواند انجام دهد فکر می کند درحالی که مادرم تنها همدردی می خواهد.

## دو طریق درگیری احساسی و عاطفی

همدردی و پیشنهاد انجام کار راه‌های متفاوتی برای رسیدن به یک هدف یعنی درگیری احساسی با دیگران می باشند. همه گفت و گوها به منظور ارضاء نیاز انسانی برای درگیری با دیگران و نیز هم‌زمان نیاز به استقلال انجام می گیرند. همانگونه که زنان و مردان اغلب احساس متعارضی از صمیمیت دارند احساس آنان از استقلال نیز می تواند تعارض آمیز باشد. آنان که روابط را از اساس و پایه سلسله مراتب می دانند. احساس می کنند که به منظور مستقل بودن باید به جای موضع پائین تر در موضع تسلط قرار گیرند. اما امکان دیگری نیز وجود دارد. این امکان هست که آدمی از وابستگی به دیگری یا تابع دیگری بودن بپرهیزد بی آنکه سر تسلط

یا غلبه بر آنان را داشته باشد به عبارت دیگر به جای یک استقلال نامتقارن یک استقلال متقارن وجود خواهد داشت. این موضوع که این دو نقطه نظر واکنش طرز تلقی مرد و زن از استقلال است در مطالعات فیلیپ بلوم شتاین<sup>۱</sup> و پپر شوارتز<sup>۲</sup> به نام «زوج‌های آمریکائی» مورد تأیید قرار می‌گیرد. آنها از قول شوهری نقل می‌کنند که گفته است به استقلال شخصی و وابسته بودن دیگران به خود نیازمند است. این طرز تفکر از موضع حمایت‌گر بودن که به حسن جامعه ما از آنچه معنای مرد بودن انگاشته می‌شود گره خورده، روئیده و حاصل شده. تفاوت فرضیات و تصورات زنان و مردان در باب استقلال در نگرش آنان نسبت به مسأله پول نیز ظاهر می‌گردد. بلوم شتاین و شوارتز دریافتند که پول داشتن برای مردان احساسی از قدرت و برای زنان امنیت و خودمختاری یعنی صرفاً توانایی وابسته نبودن را به همراه دارد.

### جایی که نقاط قوت دین می‌شوند

این درک متفاوت از استقلال حاصل روابط متمایزی است که زن‌ها و مرد‌ها به عنوان دخترها و پسرهای کوچک می‌آموزند و تمرین می‌کنند. این دنیا‌های نامتجانس بر هر جنسیت فشارهای مشخصی را وارد می‌آورد. فشار حفظ پیوند و ارتباط با دیگران

---

1. Philip Blumstein.

2. Pepper Schwartz

درعین ماهر و آگاه به نظر رسیدن، و مقام نسبی را مورد مذاکره قرار دادن می‌تواند برای پسرها و مردها باری گردد. فشار دست یابی به شأن و مقام، با اجتناب از تعارض و تلاش برای آنکه از دیگری بهتر و برترنمایی می‌تواند برای دخترها و زن‌ها بار سنگینی گردد.

بعضی وقت‌ها زن‌ها از فراوانی پیوند و ارتباط عذاب می‌کشند. مثلاً این انتظار که بیان مشکل باید با بیان مشکلات مشابه روبرو گردد، می‌تواند برانگیزاننده این احساس باشد که حتماً مشکلات مشابهی برای گفتن داشته باشند. زنی دربارهٔ دوستش می‌گفت: «میرین سعی می‌کند مرا هم در روان رنجوری خود گیر بیاندازد، و تلویحاً می‌گوید که من هم مشکلات و مسائل او را دارم. من از این موضوع خوشم نمی‌آید زیرا مسائل او را ندارم.» ناراحتی مشابهی را زنی به نام جیل در مورد دوستش الیزابت می‌گفت. الیزابت همیشه او را در عباراتی که می‌گوید می‌گنجاند. «ما با این مسأله مواجهیم.» «این برای ما مشکلی است.» وقتی الیزابت موضوعی را مطرح می‌کند و پای جیل را هم به میان می‌کشد از جیل انتظار دارد که با تجربه‌ای مشابه گفت‌وگو را ادامه دهد. اگر جیل بگوید که: «این برای من مشکلی نیست.» الیزابت احساس طردشدگی پیدا می‌کند و جیل را متهم می‌سازد که او را خوار و خفیف کرده است. جیل می‌گفت: «بعضی زن‌ها اجازه نمی‌دهند که آدم متفاوت باشد، نمی‌گذارند فردیت خود را داشته باشی.»

اگر زن‌ها همیشه از دوستی خود با زن‌های دیگر کاملاً راضی نیستند، مردها هم از دوستی‌های خود با مردان دیگر کمال رضایت را ندارند. مردهای متعددی به من گفته‌اند که برای دوستی زنان را

ترجیح می‌دهند زیرا گفت‌وگو با مردان را دشوارتر می‌یابند. مردی می‌گفت که در یک شهر تازه دوسال طول کشید تا توانست دومرد دیگر را پیدا کند که به حرف‌زدن دربارهٔ خود، پذیرش مشکلات و گوش دادن به حرف‌های او تمایل نشان دهند. به نظر او این مردان کسانی بودند که با او حالت رقابت‌جویی نداشتند. یک شرط سخت و دقیق برای آنکه نیاز مردان به همواره قدرتمندبودن و استقلال داشتن ارضا گردد این است که مشکل نداشته باشند. مردی که از همسرش جدا شده بود نظر خود را اینگونه به‌کاترین کوهلر ریزمان<sup>۱</sup> بیان کرد: «من فکر می‌کنم همهٔ آدم‌ها از اینکه دیگران از مشکلاتشان باخبر شوند بیزارند، آدم همیشه سعی می‌کند که مسائلس را برای خود نگاه دارد...»

نظر بعضی مردها این است که تبدیل یک گفت‌وگوی دوستانه به رقابت و مسابقه به‌ویژه کار مردان آمریکائی است. مردی انگلیسی می‌گفت که در انگلستان بهترین دوستان او مردها بوده‌اند اما از زمانی که به آمریکا مهاجرت کرده بیشتر دوستانش زن‌ها هستند. یک بار در دیدار از انگلستان با دوستی قدیمی وقت گذرانده بود. «ما در برابر هم تسلیم بودیم.» در توضیح تفاوت گفت: «ما سعی نکردیم که در تمام مدت خود را به‌رخ هم بکشیم و بر هم مسلط شویم.» یک مرد آمریکائی نظر مشابهی را ابراز داشت. او گفت که مردان اروپایی در گفت‌وگو آدم‌های راحت‌تری هستند. به نظر او گفت‌وگو با مردان آمریکائی «مثل یک منطقهٔ جنگی است.»

با همهٔ این حرف‌ها مردی که می‌گفت دو سال طول کشید تا مردهایی را برای دوستی بیابد بالاخره دو مرد را پیدا کرده بود. و همه، مردها و زن‌هایی را می‌شناسند که از جهاتی بیشتر مثل جنس دیگر هستند تا جنس خود... این امری طبیعی است زیرا همهٔ افراد بر اساس عوامل نفوذی بی‌شماری انگاره‌های رفتاری خود را پرورش می‌دهند، عواملی نظیر: جایی که بزرگ شده‌اند، زمینهٔ قومی، وابستگی مذهبی یا فرهنگی، ذخیرهٔ گستردهٔ تجارب شخصی و میراث‌های ژنتیکی که زندگی و شخصیت هر فرد را یگانه می‌سازند نقش‌آفرین هستند. اما در نظر گرفتن یک انگاره و ارزیابی تفاوت‌های فردی در برابر آن نقطهٔ شروعی را فراهم می‌آورد که نه تنها به رشد درک خویش منجر می‌شود بلکه به بسط انعطاف‌پذیری یعنی آزادی برای انجام دادن کاری به شکل متفاوت در صورتی که روش‌های انجام خودبخود آن به اندازهٔ کافی موفقیت‌آمیز نباشند - می‌انجامد. هم‌زنها و هم‌مردها از آموختن سبک‌های یکدیگر بهره می‌برند. بسیاری از زنان می‌توانند از مردان بیاموزند که تعارض و تفاوت را بی‌آنکه تهدیدی بر علیه صمیمیت بدانند پذیرا گردند و بسیاری از مردان می‌توانند از زن‌ها وابستگی متقابل را بی‌آنکه خطری بر علیه آزادی خویش بدانند بپذیرند. بررسی‌های اولیهٔ بلوم شتاین و شوارتز نتایج تعجب‌برانگیزی داشت مبنی بر اینکه زن‌ها بیش از مردها نیاز به دور بودن و صرف وقت به دور از شریک زندگی خود دارند. البته تمایل زنان برای حفظ صمیمیت از طریق اجتناب از تعارض این یافته‌ها را توضیح می‌دهد. به گمان من دو دلیل برای این موضوع وجود دارد. اول اینکه

بسیاری از زن‌ها نوعی ارتباط و نزدیکی با دوستان زن خود دارند که با شریک زندگی خویش ندارند و در حضور شریک زندگی شان این روابط ممکن نیست. دوّم اینکه وقتی زن‌ها با شریک زندگی خود هستند، خود را بیشتر تطبیق داده با شرایط منطبق می‌سازند و هماهنگی را به بهای ازدست دادن خواسته‌های خود می‌خرند بنابراین بودن با شریک زندگی برای زنان بیشتر از مردان فشار دارد. زیرا مردها تمایل کمتری به انطباق خویش دارند. اگر کنار آمدن و تطبیق به شکل خودبخود زور و فشار است، مقاومت در برابر میل و اراده دیگران به شکل خودبخود نیز فشار است. بعضی اوقات بسیار مؤثرتر است اگر وضعیت یک «متحد» را اتخاذ کنیم. بهترین سبک یک سبک قابل انعطاف است. آزاده‌ترین انسان کسی است که می‌تواند برگزیند که چه تدابیری را به کار بندد، نه آن که برده‌وار یک نقش را بارها و بارها بازی کند - کاری که همه ما می‌کنیم. هیچ چیز در مورد رفتار خودبخود به شکل ذاتی اشتباه نیست. اگر ما بسیاری از کارها را به شکل خودبخود انجام نمی‌دادیم به تمرکز و انرژی عظیمی نیازمند بودیم تا از عهده کاری برآئیم. اما با آگاهی از روش‌های گفت و گوی مان و علم به تأثیر آنها می‌توانیم بر انگیزش‌های خودبخود خویش غلبه نموده و روش‌های عادی خود را در زمانی که هیچ کمکی به ما نمی‌کنند تغییر و تطبیق دهیم.

## همه‌اش بستگی دارد

در تلاش برای رشد آگاهی درباره روش‌های گفت‌وگو اغلب با این پرسش روبرو می‌شویم که یک طرز بیان خاص یا یک عادت محاوره‌ای چه معنایی دارد؟ پاسخ من همیشه این است که هیچ عبارت و تعبیر و هیچ شیوه‌ای تنها یک معنی ندارد. مانند به میان حرف دیگران دویدن روش گفت‌گویی به ظاهر یکسان معانی و تأثیرات متفاوت دارد. شنونده می‌تواند برای حمایت از کسی که حرف می‌زند به میان صحبت او بدود یا موضوع گفت‌وگو را تغییر دهد. تغییر موضوع صحبت می‌تواند معانی گسترده‌ای داشته باشد. می‌تواند نشان‌دهنده بی‌علاقگی یا تلاشی در جهت تسلط بر گفت‌وگو باشد. یا اینکه گونه‌ای «روش در جهت آشکارسازی متقابل» یعنی هماهنگ کردن تجربه‌گوینده و شنونده. حتی آشکارسازی متقابل نیز می‌تواند با انگیزه‌های متفاوتی صورت گیرد، یا با روح پیوند، برای برقراری ارتباط و تأکید بر یکی بودن. و یا با روح ستیز و رقابت با گفتن داستانی بهتر و قاب‌گرفتن خویش به عنوان انسانی مهم‌تر. شاهدهی بر این موضوع که رفتاری واحد می‌تواند معانی متفاوت داشته باشد در مقاله‌ای از لی کرونگ<sup>۱</sup> که هدیه دادن را در فرهنگ‌های مختلف مقایسه می‌کند. به چشم



می خورد. او با ارائه یک مثال آفریقائی از زبان یک مرد اهل کانگ<sup>۱</sup> به نام زوما<sup>۲</sup>، سنت و رسمی به نام زارو<sup>۳</sup> را تعریف می کند: «زارو یعنی من شیء ارزشمندی به شما می دهم، و شما هم بعداً، شیء را متقابلاً به من هدیه می کنید. بار دیگر اگر من چیز خوبی پیدا کنم آن را به شما می دهم و بدین ترتیب ما سال ها با هم در ارتباط می مانیم.» وقتی از زوما درباره شرط انصاف در این بده و بستان سؤال کردند (مثلاً درازای دریافت یک نیزه چند رشته مهره می دهد). جوابی نداشت. گفت که هر هدیه ای در برابر هدیه داده شده قابل پذیرش است زیرا: «ما با اشیاء معامله نمی کنیم ما با آدم ها طرفیم.» برعکس در میان جوامعی در گینه نو رسمی به نام موکا وجود دارد که در آن هدایا به قصد کسب وجهه اجتماعی و شرمسار کردن رُقباً ردوبدل می شوند. یک هدیه افسانه ای براساس رسم موکا<sup>۴</sup> که در دهه هفتاد به کسی داده شده بود شامل چندصد خوک، تعدادی گاو، پرنده های وحشی، یک کامیون، یک موتورسیکلت و هزاران دلار نقد بود. می گویند هدیه دهنده به هدیه گیرنده گفته است: «من برنده شدم و با بخشیدن این هدایا ترا ضربه فنی کرده ام.»

در این دو تشریفات فرهنگی، عملی یکسان - یعنی دادن هدیه - معانی کاملاً متفاوتی دارد. زارو که در میان دوستان انجام می گیرد.

- 
1. !Kung
  2. !Xoma
  3. Hxaro
  4. Moka

همکارانه و موکا که در میان رقبا رُخ می دهد رقابت آمیز است. کلید تفاوت میان این دو تقارن و عدم تقارن است. در زارو مبادله هدایا متقارن است، هر دوست با هدیه ای هم ارز متقابلاً ادای دوستی می کند. اما در موکا غیر متقارن بوده هر رقیب می کوشد که برای پیروزدن خود هدیه ای ارزنده تر پیش کش کند.

از آن جایی که هر گفتار و کرداری می تواند از انگیزش ها و اغراض به شدت متفاوت حاصل شود، نمی توانیم و درست هم نیست که درباره معنای گفتار یا کرداری به غرایز خویش اعتماد کنیم. کاتگ ها در قبال دریافت هدیه واکنش غریزی متفاوتی از مردم گینه نو که سنت موکا را دارند نشان می دهند. این آگاهی می تواند به بهبود گفت و گو و روابط میان زنان و مردان کمک کند. اگر به واکنش های خود بخود خویش به گفته های دیگران (به ویژه اگر این واکنش منفی باشد) اعتماد نوزیم حال و روز بهتری خواهیم داشت. باید سعی کنیم، امور را از دیدگاه دیگران ببینیم. اگر بداتیم که زنها و مردها اغلب فرضیات و تصورات متفاوتی از جهان دارند و سبک های گفت و گویشان مختلف است متوجه می شویم که این شکاف چگونه بر روابط ما اثر می گذارد.

### خطوط راه گشای ارتباط

بسیاری از صاحب نظران ما را به تجدیدنظر در رفتارمان توصیه می کنند. کاری که حرفش به مراتب آسان تر از عمل کردن به آن است.

آموزش حساسیت، مردان را با معیارهای زنان قضاوت می‌کند و می‌خواهد مردها را وادار کند تا بیشتر مثل زن‌ها گفت‌وگو کنند. آموزش قبولانندن نظرات و امتیازات خود به دیگران، زنان را با معیارهای مردان محک زده سر آن دارد ایشان را وادارد تا بیشتر مثل مردها حرف بزنند بدون تردید می‌توان به بسیاری از آدمیان آموزش داد تا حساس‌تر باشند و یا بیشتر خود را ابراز کنند. اما اگر به اشخاص بگوئیم که کارهایشان از بیخ و بُن اشتباه است کمک چندانی به آنها نکرده‌ایم. درعین حال حتی اگر کار اشخاص به مجادله برسد شاید زیاد هم اشتباه نباشد. مسأله شاید این است که هرطرف در محدودهٔ یک نظام متفاوت عمل می‌کند و یک گویش متفاوت براساس جنسیت خویش را به کار می‌گیرد.

در این جا سؤالی مطرح است «آیا گویش براساس جنسیت را می‌توان آموخت؟ آیا اشخاص می‌توانند سبک مکالمه‌ای خویش را تغییر دهند؟» جواب این است اگر بخواهند تا حدودی امکان پذیر است. کسانی که این پرسش را مطرح می‌کنند، به ندرت تمایل به تغییر سبک‌های خویش دارند. معمولاً آنچه در ذهن ایشان می‌گذرد مرمت شریک رابطه‌شان است. یعنی آنها می‌خواهند که «او» تغییر کند. عوض کردن سبک برای هیچ‌کسی جذاب نیست زیرا تنها این مسأله مطرح نیست که شما چه می‌کنید بلکه احساس شما در مورد آنچه هستید اهمیت دارد. بنابراین راه واقع بینانه‌تر این است که بیاموزیم چگونه پیام‌های یکدیگر را تفسیر کنیم و چگونه پیام‌های خود را توضیح دهیم که شریک زندگی ما آنرا بفهمد و بپذیرد.

درک گویش براساس جنسیت به ما امکان می‌دهد که در صورت

تمایل، بتوانیم تغییر کنیم یعنی بکوشیم تا به گونه‌ای متفاوت گفت‌وگو کنیم. اما اگر حتی هیچ‌کس دگرگون نشود، بازهم درک‌گوش بر اساس جنسیت روابط را بهبود می‌بخشد. وقتی اشخاص تشخیص می‌دهند که شریک زندگی آنها سبک‌محاوره‌ای متفاوت دارد، تمایل پیدا می‌کنند که تفاوت‌ها را بدون سرزنش خود یا شریک زندگیشان بپذیرند. اشتباه بزرگی است اگر گمان کنیم تنها یک راه درست برای گوش دادن، برای حرف زدن، برای گفت‌وگو و یا برای رابطه وجود دارد. چیزی بیش از این رنج‌آور نیست که وقتی از حسن نیت خود آگاهیم به سوء نیت متهم شویم و یا وقتی کاری را به راه و روش خود انجام می‌دهیم به ما بگویند که کار اشتباهی مرتکب گشته‌ایم.

وقتی اشخاص تفاوت سبک گفت‌وگو را به همان شکل که هست در نمی‌یابند، دربارهٔ شخصیت دیگران نتیجه‌گیری می‌کنند («تو غیر منطقی هستی.»)، «تو احساس عدم امنیت می‌کنی.» «تو خودخواهی.» و یا اینکه دربارهٔ اغراض و نیت دیگران به نتایجی می‌رسند: «تو به من گوش نمی‌دهی.» «تو مرا خوار می‌کنی.» درک تفاوت‌های سبک گفت‌وگو نیش را از این نظرها بیرون می‌کشد. این باور که: «تو به من علاقه‌ای نداری» «تو آن قدر که من دوستت دارم دوستم نداری» یا «تو می‌خواهی آزادی را از من بگیری» احساس بسیار بدی است. این باور که «تو راه متفاوتی برای نشان دادن اینکه به حرف‌های من گوش می‌دهی» یا «نشان دادن علاقه و دلسوزی داری.» جایی برای مذاکره بدون وجود یک مقصود باقی می‌گذارد. شما می‌توانید بی‌آنکه ملامت کنید یا ملامت شوید بخواید دیگری خود

را تطبیق دهد یا خود را تطبیق دهید. اگر تفاوت‌های جنسیتی را در آنچه من سبک‌های مکالمه‌ای می‌خوانم درک کنید، شاید نتوانید از بروز اختلاف ممانعت کنید اما برای آنکه مانع شوید تا این مخالفت‌ها مارپیچ وار از کنترل خارج شوند، شانس بیشتری دارید. زمانی که تلاش‌های صمیمانه در جهت برقراری ارتباط به بن بست می‌رسند و یک شریک محبوب در زندگی ما به چشم نامعقول، غیرمنطقی و لجاج می‌آید، زبان‌های متفاوتی که مردان و زنان بدان سخن می‌گویند می‌توانند بنیاد زندگی ما را به لرزه درآورند. درک راه‌های گفت‌وگوی دیگری جهشی عظیم بر فراز شکاف برقراری ارتباط میان زنان و مردان و گامی بزرگ به سوی گشایش راه‌های برقراری ارتباط است.

به نام خدا

### خواننده گرامی:

شما هم مثل هزاران هموطن عزیز می توانید به وسیله پست در هر کجای جهان هستید با ما در تماس باشید تا کتاب دلخواهتان را خریداری نمایید. هر ماهه لیست رایگان کتب خاتون منتشر می شود و اگر شما آدرس کامل همراه با کد پستی را در اختیار این مؤسسه قرار دهید همیشه لیست بطور رایگان برای شما ارسال می گردد، یا اینکه با مراجعه به لیست قیمت، وجه آنرا با پست سفارشی ارسال و بعد از دو الی سه هفته کتاب خود را دریافت کنید.

- ۱- دارو غذا نیست (دو جلد) - شناخت کامل داروها و عوارض جنبی و میزان مصرف و نام ژنریک / پیتر پریس / دکتر فرخ سیف بهزاد / اول / دوره دو جلدی / ۴۰۰۰ ریال
- ۲- فشارهای روحی - چگونه می توان با این فشارها مبارزه کرد / اوربرت ایوت / شاهرخ وزیری / سوم / ۵۰۰ ریال
- ۳- روان شناسی خشم - تصریف و بیان پدیده خشم و راههای جلوگیری از آن / کارول تاوریس / تقی پور و درودی / زیر چاپ
- ۴- روان شناسی تنبلی - در مرکز قرار دادن نیروی جسمی و روحی برای مبارزه با آن / ادوانس بلس / مهدی قراچه داغی / ۱۵۰۰ ریال
- ۵- زندگی با عشق چه زیباست - چگونگی فن آموختن مهرورزی و بیان فلسفه عشق / لئوبوسکالیا / توراندخت تمدن / ششم / ۲۵۰۰ ریال
- ۶- زندگی عشق و دیگر هیچ - تعریف همگانی عشق و راه و روش عشق ورزیدن / لئوبوسکالیا / مهدی قراچه داغی / زهره فتوحی / ۲۰۰۰ ریال
- ۷- روان شناسی افسردگی - افسردگی چیست و چگونه می توان به دور از افسردگی زندگی کرد؟ / دکتر دیوید برنز / مهدی قراچه داغی / ۲۵۰۰ ریال
- ۸- روان شناسی بلوغ - چگونه حالات روانی نوجوان را بررسی کنیم؟ / هایم کینات / مهدی قراچه داغی / ۱۵۰۰ ریال
- ۹- روان شناسی رشد - چگونه می توان فرزندان خوب و سالم تربیت کرد؟ / لیكونا / مهدی قراچه داغی / ۲۵۰۰ ریال
- ۱۰- روان شناسی رنج - کشف و درمان رنج های اولیه زندگی / دکتر آرتور آنو / زهرا ادعمی / اول / ۳۰۰۰ ریال

- ۱۱- روان‌شناسی مادران - برداشت حالات روانی مادران در اجتماع / ماریو کلهران / ایراندوست / ۱۵۰۰ ریال /
- ۱۲- تی ام - یا دانش هوشیاری خلاق / بلوم فیلد / دکتر فرخ سیف بهزاد / سوم / ۲۵۰۰ ریال /
- ۱۳- یک دقیقه برای خودم - چگونه می توان فقط در یک دقیقه کوتاه از خودمان مواظبت کنیم / دکتر اسپنسر جانسون / صدیقه ابراهیمی (فخار) / ۱۰۰۰ ریال /
- ۱۴- بیا که شادی را با هم شروع کنیم - چگونه می توان عادت های بد احساسی را از خود دور کنیم / پنلوپ راشینوف / توراندخت تمدن (مالکی) / ۲۵۰۰ ریال /
- ۱۵- بچه های طلاق - خودآموز تربیت بچه هایی که پدر و مادر آنها از هم جدا شده اند. / دکتر قاسم غنی / توراندخت تمدن / زیر چاپ /
- ۱۶- مدیر یک دقیقه ای - بحثی پیرامون روانشناسی در مدیریت / اسپنسر جانسون و کنت بلانکارد / صدیقه ابراهیمی (فخار) / ۱۲۰۰ ریال /
- ۱۷- روان شناسی اضطراب - چگونه اضطراب را از خود بدور کنیم / روبرت هندلی و پالین نف / مهدی قراچه داغی / ۲۰۰۰ ریال /
- ۱۸- این من کیست - بحثی در خودشناسی / لئوبوسکالیا / زهره فتوحی / ۱۵۰۰ ریال /
- ۱۹- سکوت بره ها - داستانی از یک پدیده روان شناختی / توماس هاریس / اصغر اندرودی / ۳۵۰۰ ریال /
- ۲۰- مثبت درمانی - چگونه افکار منفی را از خود بدور کنیم / نورمن پیل / توراندخت تمدن (مالکی) / ۲۵۰۰ ریال /
- ۲۱- معلم یک دقیقه ای - چگونه خود را آموزش دهیم / اسپنسر جانسون و کنت بلانکارد / صدیقه ابراهیمی (فخار) / ۱۵۰۰ ریال /
- ۲۲- بدن مرد - آناتومی کامل بدن مرد همراه با بیش از هزار سؤال / دکتر فرخ سیف بهزاد / ۴۵۰۰ ریال /
- ۲۳- آنان مرا دوست دارند - بحثی در روان شناسی اجتماعی / لئوبوسکالیا / زهره فتوحی / ۲۵۰۰ ریال /
- ۲۴- اتوبوس شماره ۹ به مقصد بهشت - چگونه برای خود بهشتی سازیم / لئوبوسکا / ایران نژاد / ۲۰۰۰ ریال /
- ۲۵- فرهنگ تفسیری موسیقی - فرهنگ کامل موسیقی ۹ زبانه / ترجمه و گردآوری بهروز وجدانی / ۵۰۰۰ ریال /
- ۲۶- رومانف ها - سرگذشت کامل خاندان رومانف تا حکومت لنین / سن پیو / میترا معصومی / ۴۰۰۰ ریال /
- ۲۷- خویشتن جدید - اندیشه های نو در روان شناسی / موریل جیمز / دکتر بهمن دادگستر / ۳۸۰۰ ریال /
- ۲۸- هنر عاشقی - بحثی در روان شناسی عشق و ارزشهای سنتی / اسکات پک / زهرا ادیمی / ۴۰۰۰ ریال /

- ۲۹- فرهنگ هنر و هنرمندان - بیوگرافی بیش از ۳۰۰۰ نقاش، مجسمه ساز، پیکره تراش  
/ لیندا و موری / سوسن افشار / ۱۰۰۰۰ ریال /
- ۳۰- کنترل کیفیت عملی  
/ پروژه کارخانه نیسان ژاپن / حمید داودپور / ۱۱۰۰ ریال /
- ۳۱- اصول مدیریت بازرگانی  
/ راجر ولدکون / سوسن افشار / ۱۲۰۰ ریال /
- ۳۲- دومیدانی از دیدگاه علوم ورزشی  
/ روح الله رحمانی / ۲۸۰۰ ریال /
- ۳۳- به بچه ها گفتن از بچه ها شنیدن  
/ آول قابر / الین مازلیس / فاطمه عباسی فر / ۲۰۰۰ ریال /
- ۳۴- شوین - زندگی و آثار  
/ کامیل بورنیکه / فرامرز نجد سمیعی / ۱۵۰۰ ریال /
- ۳۵- قانقاریای افتخار  
/ دوویلا / میترا منصومی (داستان) / ۱۲۰۰ ریال /
- ۳۶- مدیریت تولید  
/ حمید داودپور / زیر چاپ /
- ۳۷- کنترل تولید عملی  
/ دکتر لاکئی ایر / حمید داودپور / زیر چاپ /
- ۳۸- یوهان اشتراوس - زندگی و آثار  
/ نوربرت لینکه / فرامرز نجد سمیعی / ۱۵۰۰ ریال /
- ۳۹- نیم قرن در باغ شعر کودکان  
/ عباس یمینی شریف / چاپ پنجم / روش نو / ۱۵۰۰ ریال /
- ۴۰- با گرگها می رقصد - داستان  
/ مایکل بلیک / توراندخت تمدن / ۳۰۰۰ ریال /



با کتاب‌های لئوبوس کالیا آشنا شوید

---

زندگی با عشق چه زیباست

این من کیست

زندگی عشق و دیگر هیچ

ا تو بوس شماره ۹ به مقصد بهشت

همه را دوست دارم و آنان نیز...

پیا دریا شویم

از سری داستانهای روان‌شناسی خاتون منتشر کرده است.

میزی

## مرا باید برای همیشه دوست بداری

استفن کینگ / کوروس جهان بیگلو

---

## برای آدری رز

فرانک دیفلتا / کوروس جهان بیگلو

---

## سکوت بره‌ها

تامس هریس / اندرودی و مینایی



### خواننده گرامی

در صورت عدم دسترسی به کتابهای  
این انتشارات می‌توانید با صندوق پستی  
شماره ۳۹۶-۱۵۷۴۵ تهران مکاتبه  
نمائید تا لیست رایگان کتب این انتشارات  
با پست سفارشی به آدرس شما در هر  
نقطه از ایران و یا خارج از کشور ارسال  
گردد.



